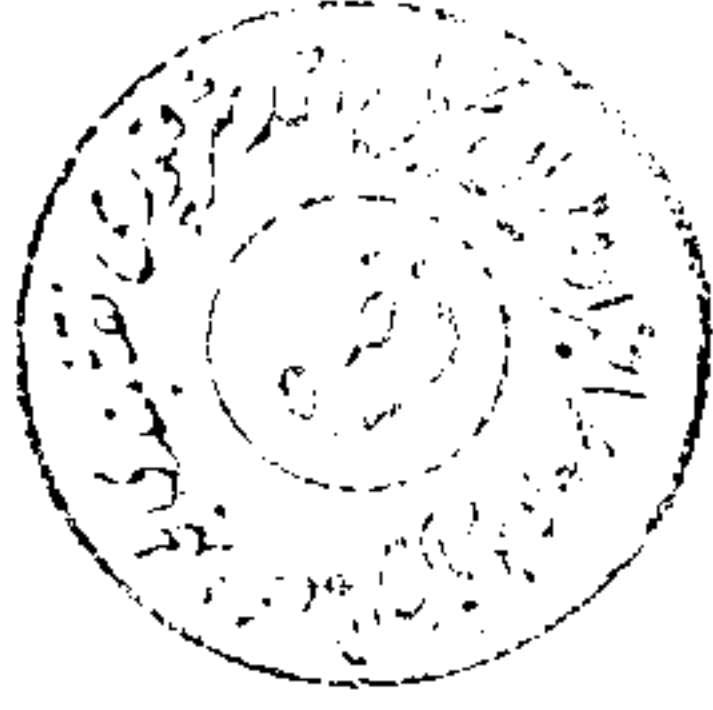


Handwritten text in the upper left quadrant, possibly a title or a note, written in a cursive script.

Handwritten text in the lower left quadrant, enclosed within a rectangular border, possibly a signature or a date.





شرح سوودی بر حافظ

ترجمہ و تکریمت سارزادہ

جلد سوم

87892

70342



انتشارات نگاه



انتشارات زرین

انتشارات نگاه/مقابل دانشگاہ/خیابان فروردین/تلفن ۶۴۰۸۹۷۱

انتشارات زرین/خیابان بہار-خیابان شہید کارگر (مزین الدولہ) - پلاک ۵۳

شرح سودی بر حافظ

محمد سودی بسنوی

ترجمہ دکتر عصمت ستار زادہ

چاپ ششم (چاپ دوم زرین و نگاه) ۱۳۷۰

تیراژ ۲۰۰۰۰ دورہ

چاپ ارژنگ

حق چاپ محفوظ

استدراکات

ص ۱۴۷۸. بهیمن‌رایت منصورشاهی، اصرار شارح در رد ارتباط این غزل باشاه منصور بی‌مورد است.

ص ۱۴۸۱. دل در جهان میند وز مستی سؤال کن، یعنی به جهان دل میند و فیض جام و قصه‌ی جمشید را از مست پیرس - چون او در مستی به اینها رسیده است.

ص ۱۵۰۲. سلام فیه حتی مطلع الفجر. آیه‌ی قرآن است از سوره‌ی قدر و در اصل «سلام‌ی حتی مطلع الفجر» است (در آن تا دمیدن سپیده سلامت هست).

ص ۱۵۵۱. قمار بنابر ذکر کتاب اعلی‌النفیسه ظاهراً کامبوج است و ربطی به‌هند ندارد.

ص ۱۵۶۳. پیشترزانکه شود کاسه‌ی سرخاکنانداز. تصور می‌کنم در شرح این بیت شارح بیراهه رفته است و باید آنرا به‌یک‌ی از دو صورت زیر شرح کرد: (۱) برخیز و پیش از آنکه کاسه سرخاکن شود. در کاسه‌ی زر آب طربناکنانداز؛ (۲) برخیز و پیش از آنکه کاسه‌ی سر درخاکن انداخته شود، در کاسه‌ی زر... خاکنانداز را در مورد دومی باید در قیاس با زیرانداز، روانداز... معنی کرد و نه آن آلت که برای ریختن خاکن به‌کار می‌رود.

ص ۱۵۷۱. بخواه جام و گلابی به‌خاکن آدم‌ریز. دشتی در نقشی از حافظ بحثی در باب این مصراع دارد و آنرا بخواه جام و شرابی به‌خاکن آدم‌ریز دانسته، که ناسخان در آن دستکاری کرده‌اند. البته تعبیر شارح هم همان است.

ص ۱۵۷۱. معلوم نیست چرا شارح همه‌جا تصورش از معشوق حافظ پسر است، آیا نقش خوبستن در آب می‌دیده؟

ص ۱۵۷۲. هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز. تصور می‌کنم مفهوم این مصراع چنین باشد: وقتی شاه حکمی (نامناسب) می‌کند (برای تخفیف یا پیشگیری از اجرای آن) هزار تعبیه برانگیز (کنک سوارکن، وسیله بتراش...).

ص ۱۵۷۵. جمع اسم زمان با الف و نون در ادبیات فارسی رایج است مانند روزان شبان، سالیان، بامدادان، روزگاران. دستور زبان فارسی پنج استاد، ص ۲۸.

ص ۱۵۷۵. چه حلقه‌ها که زدم بر در دل از سرسوز. حلقه بر در زدن، همان «در زدن» است در اصطلاح امروز.

یعنی به‌امید روز رسالت، بارها در شبهای دراز از سرسوز در دل را زدم؛ از دل پرسیدم آیا امیدی به‌وصول یار هست؟ در این بیت صحبتی از ملازمت صاحب‌نظران و کذا و کذا نیست.

این غزل در اغلب نسخه‌ها نیست. همچنین دو غزل بعدی، یعنی به‌راه می‌کنه عشاق راست در تانک و تاز... و عروس گل دگر آمد به‌بزم گلشن باز.

ص ۱۵۸۷. حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست. از معنیهای مشرب که مناسب این بیت باشد، آب‌شخور است، نه آب.

ص ۱۵۹۴. هر کسی عربدهای، این که مبین، آن که میرس، باید گفت هر کس عربدهای می کشد و این می گوید: مبین و آن می گوید: میرس.

ص ۱۵۹۵، گفتمش زلف به کین که شکستی... تعبیر حافظ از زلف شکستن، پریشان کردن زلف است، از جمله وقتی گوید: چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش...

ص ۱۶۰۵. وفا مجوی ز کس... تلمیحی است از قصیده‌ی معروف عبدالواسع جبلی با مطلع: متروک شد مروت و معدوم شد وفا زین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا.

ص ۱۶۰۲. زبور عشق‌نوازی، منظور مزامیر داود است و اشاره به نغمه‌خوانی بلبل. ص ۱۶۲۳. گر آن شیرین پسر خونم بریزد. حافظ چند شعر در این مورد دارد، از جمله یار من طفل است و دل‌داری نمیداند هنوز خون عاشق را به جای شیر مادر می‌خورد. ظاهر بیان در مورد این اشعار تعبیرات مستهجن کرده و به حافظ تاخته‌اند. حال آنکه خطاب این اشعار، نه معشوق، بلکه شاه است، که حافظ را وادار به ترک‌دیوار یا دلخون می‌کند.

ص ۱۶۳۴. این شعر پس از پیروزی شاه شجاع بر پدرش امیر مبارزالدین و گرفتار ساختن او سروده شده است.

ص ۱۶۴۴، احوال شیخ وقاضی و شرب‌الیهودشان. در کتب فقه اسلامی آمده اهل ذمه نباید متجاهر به امور منکر باشند، که از جمله‌ی منکرات نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک است. بنابراین یهودیان پنهان شراب می‌خوردند و شرب‌الیهود به پنهانی شراب خوردن اطلاق می‌شد. نقل به مضمون از کتاب عقاید و افکار خواجه، نوشته‌ی پرتو علوی، انتشارات نشر اندیشه، ص ۱۸۲.

ص ۱۶۶۲. خیال حوصله‌ی بحر می‌یزم هیهات. یعنی: من که قطره‌ای بیش نیستم، در سر آرزوی گنجایش دریا را دارم، ای داد از این محال اندیشی! - آرزوی محال کردن. البته مضمون عبارت شارح نیز همین است.

ص ۱۶۶۷. بسیار تندخوی نشیند ز بخت خویش. اشاره به آینده است، یعنی: آن یار که حال با تو چنین تندخوست، در آینده از بخت خود تندخو خواهد نشست که با تو تندی کرد.

ص ۱۶۶۸. عارف به آب‌تر نکند رخت و بخت خویش. رخت و بخت درست است. بخت با بای فارسی مفتوح بر وزن تخت، از کلمات مهمل است.

ص ۱۶۶۹. آشنای تو ندارد سریگانه و خویش. خیلی از شارح عجیب است که خویش را خصم معنی کرده. خویش در اینجا به معنی خویشاوند و خویش‌پیوند است و می‌فرماید هر که با تو آشنا شد، دیگر هوای آشنا و بیگانه را ندارد، یعنی از اندیشه‌ی هر کسی از بیگانه و خویشاوند فارغ است.

ص ۱۶۶۹. من خرابم ز غم یار خراباتی خویش. این غزل در بسیاری از نسخه‌های معتبر نیست. همچنین غزل بعدی ص ۱۶۷۲ با مطلع چو جام لعل تو نوشم کجا بمانده‌وش.

ص ۱۶۷۵. غزل‌های سیصدوسی و چهارم تا سیصدوسی و نهم، یعنی شش غزل که قافیه‌شان در حروف صاد و ضاد و طاء و ظاء است، در اکثر نسخه‌های معتبر نیست.

ص ۱۶۸۷. بطن مرغابی است و ربطی به غاز ندارد.

ص ۱۷۵۲. به فرد دولت گیتی فروز... در اغلب نسخه‌ها نیست.

ص ۱۷۵۸. چند بنام پرورم مهربتان سنگدل یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف لازم به یادآوری است که شاه شجاع پدر خود را کور و زندانی کرد و سبب مرگش شد.

ص ۱۷۴۴. دارای جهان نصرت‌دین. نصره‌الدین یحیی پسر شاه مظفر، نوه‌ی امیر مبارزالدین و برادرزاده و داماد شاه شجاع، پادشاه یزد و مدت کوتاهی شاه فارس. در عهد شکنی گوی سبقت از همگان ربوده بود.

ص ۱۷۵۶. هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل. از معنیهای شمایل صورت، چهره و نقش صورت است (معادل نگار). در اینجا اخلاق مناسبتی ندارد.

ص ۱۷۶۶. یار سوم پیلانی یادگیر، سعدی گوید: یا مکن با پیلانان دوستی یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل.

ص ۱۷۷۶. صف‌نشینان نیکخواه و پیشکاران بلاذب. مراد از پیشکار رئیس خدمتکاران است که امروزه او را مباشر گویند. شارح بر معنی پیشکار آگاهی نداشته است. همچنین معنی دوستکام را دریافته است، که یعنی دوستار و دوستخواه.

ص ۱۷۷۶، باده‌ی گلرنگ تیز تلخ خوشخوار سبک، در همه‌ی نسخه‌هایی که دیده شد، این مصراع کمابیش همین‌طور است، اما ظاهراً بین تیز و تلخ از یک طرف و خوشخوار و سبک از طرف دیگر تضادی وجود دارد. بعد هم سودی در مصراع دوم بیت نقل اولی را با نون مضموم و دومی را مفتوح خوانده است، که باقید احتیاط عرض می‌شود باید نون اولی را مفتوح و دومی را مضموم خواند، چون لعل نگارداستان می‌گوید و یاقوت جام یا خام در حکم نقل مجلس است.

ص ۱۷۸۲. جای در گوشه‌ی محراب کنند اهل کلام. مقصود از اهل کلام متکلمین هستند، یعنی کسانی که در معانی آیات، احادیث و اخبار تحقیق می‌کنند.

ص ۱۸۵۷. سایه‌ی طوبی و دلجویی حور و لب حوض. منظور لب حوض کوثر است، همچنانکه در جای دیگر می‌فرماید: که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم.

ص ۱۸۱۶، من به سر منزل عنقا... شارح کبوتر را «من عندی» وارد کرده است. اشاره‌ی حافظ به داستان منطق‌الطیر است و رفتن مرغان در طلب سیمرغ (عنقا) به رهبری همد - که همان مرغ سلیمان است.

ص ۱۸۱۸. صاحب‌دیوان در دوران مغول معمولاً لقب وزیران بود. اظهارات شارح «من عندی» است.

ص ۱۸۲۳. نقش خیال... بر کارگاه دیده‌ی بیخواب می‌زدم. کارگاه به معنی دستگاه بافندگی است.

ص ۱۸۲۳. ساقی به قول این غزلم کاسه می‌گرفت. کاسه گرفتن ظاهراً به همان مفهوم جام گرفتن، یعنی باده نوشیدن است.

ص ۱۸۴۵. بر لوح بصر خط غباری بنگارم. خط غبار از شیوه‌های خط است و شاه شجاع در این شیوه دستی داشته. حافظ در آوردن لفظ غبار صنعت ایهام به کار برده است.

ص ۱۸۴۱. من نقد روان در رهش از دیده شمارم. حافظ با واژه‌ی روان در کمال استادی بازی کرده است. (۱) در رهش از چشم سکه‌ی رایج می‌دهم؛ (۲) در رهش از چشم نقد جاری می‌کنم؛ در رهش نقد روح را از دیده بر می‌شمارم - خرج

می‌کنم (نقد روان را در مقابل قلب دل آورده است).

ص ۱۸۴۹. نسرین ونسترن به یک معنی نیستند. نسرین، گل یاس وحشی است از خانواده‌ی زیتونیان، نسترن گل سرخ وحشی است، از خانواده گل‌سرخیان (ازبیانات آقای دکتر حسین گل‌گلاب). متأسفانه یکی از نارساییها و گرفتاریهای خاورزمین‌بریدن از جهان عینی و قابل مشاهده و پناه‌بردن به ذهن و تخیل است.

این عارضه سبب شده است تا افراد بسیار باسواد از قبیل سودی، که واژه‌های بسیار پیچیده و مطالب اساطیری و فلکلوری را بخوبی تفسیر می‌کنند و معنی می‌دهند، میان زاغ و کلاغ، اردک و غاز، نسرین ونسترن فرق نگذارند و در شناسایی آنها درمانند.

ص ۱۸۵۲. چه غم‌دارم چو در عالم امین‌الدین حسن دارم. در حافظ قزوینی قوام‌الدین حسن است، ولی بعید است تبدیل قوام‌الدین به امین‌الدین کار کاتبان باشد، بلکه عکس ممکن است، چون قوام‌الدین حسن یا حاجی‌قوام ممدوح معروف حافظ‌را همه می‌شناسند و ممکن است کاتبی گمان کرده باشد امین‌الدین در نسخه غلط افتاده است. باری در تاریخ عصر حافظ دو امین‌الدین می‌شناسیم که یکی امین‌الدین کازرونی و نامش محمد است و شیخ و عارف بوده است و حافظ مدحی در حقش دارد؛ دیگری امین‌الدین جهرمی وزیر و ندیم شاه شیخ‌ابواسحق که نامش را نمی‌دانیم و ممکن است مخاطب همین شعر باشد، یا اینکه سخن شمع‌را بپذیریم که امین‌الدین حسن مهرداد سلطان اویس بوده است.

ص ۱۸۵۸. جوزا سحر نهاد حمایل برابرم. ذکر این نکته شاید خالی از لطف نباشد که این قصیده به مناسبت پیروزی شاه منصور بر برادرش شاه‌یحیی و راندن او از شیراز سروده شده است و علت استفاده از جوزا همین است. اشاره به دو پیکر که در حکم دو برادرند.

ص ۱۸۶۰، آب‌خورد در اینجا هم به همان معنی آب‌شخور، یعنی جای آب‌خوردن است. ص ۱۸۶۱. گر بر کنم دل از تو و برادرم از تو مهر... این بیت از کمال اصفهانی نیست، بلکه او خود از مسعود سعد سلمان تضمین کرده است، از قصیده‌ای با مطلع: گر یک‌وفا کنی صنما صد و فاکنم (حافظ قریب، ص ۵۴۵).

ص ۱۸۶۵. گر لاغرم و گرنه شکار غضنفرم. غضنفر نام پسر شاه منصور است. ص ۱۸۶۷. بیت آخر در اغلب نسخه‌ها نیست، ارتباطش با ابیات پیشین هم معلوم نمی‌شود. شرح شارح هم معلول است. زیرا بی‌هیچ علتی خداوند داورم را شاه ترجمه کرده است.

ص ۱۸۷۲. که من از پای تو سر برنگیرم. یعنی سردر قدمت می‌کنم - خاک‌پایت می‌شوم. صحبت از سرافکنندگی نیست و شارح بد فهمیده است.

ص ۱۸۷۲. بسوز این خر قه‌ی تقوی تو حافظ که گر آتش شوم دروی نگیرم. یعنی حافظ، این خر قه‌ی تقوی را که لایق سوزاندن هم نمی‌دانم - حتی حاضر نیستم آتش شوم و در آن بیفتم - بسوزان و از دستش خلاص شو، چون به دردی نمی‌خورد.

ص ۱۹۰۹، زهد زندان نو آموخته راهی به دهیست. برعکس تفسیر شارح، منظور این است که اگر زندان تازه کار زهد بورزند، ممکن است سودی برایشان داشته باشد

واجری ببرند، اما من که بدنام جهانم دیگر فایده‌ای ندارد بیایم و مشق زاهدی کنم. راه به‌دهی بردن، یعنی از کار خویش نتیجه‌ای حاصل کردن.

ص ۱۹۱۳، خوشادمی که از این چهره... الف در «خوشا» حرف تحسین است، نه تعجب، حتی واژه‌ی عجب هم در فارسی همیشه علامت تعجب نیست و گاه برای تحسین به کار می‌رود، مثل همین موردی که شارح آورده «عجب خوش است!»، یعنی چقدر خوش است.

ص ۱۹۱۷. در واژه‌ی کمترین، ترین علامت صفت عالی است، در عربی و ترکی صفت عالی وجود ندارد، در عربی برای کمترین «اقل من کل» و در ترکی «هامودن اکیک» به کار می‌برند، یعنی کمتر از همه، از این لحاظ شارح صفت عالی را در نیافته و «من عندی» شرح کرده است.

ص ۱۹۲۱، بی‌ماه مهر افروز خود... معنی بیت این است: در فراق یار خود در راهی دامی می‌گذارم و مرغی صید می‌کنم.

ص ۱۹۲۲. تابو که یابم آگهی... بو که، یعنی امید است که، بو و بوی به معنی امیدوار بودن و آرزو داشتن است، همچنانکه حافظ غالباً می‌فرماید به بوی آنکه... مثال دیگر:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید خواه بو که بر آید.

ص ۱۹۲۳. حالی من اندر عاشقی داو تمامی می‌زنم. داو به همان معناست که شارح نوشته و ربطی به دعوی ندارد. حافظ می‌فرماید: حالا من در عاشقی داو همه را می‌برم، به اصطلاح قماربازان امروزی، می‌گوید: بانک! شارح بیهوده با همکار خود که مطلب را درست فهمیده، عناد ورزیده است.

ص ۱۹۴۹، به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم. وقت سحر به خود گفتم: استخاره بکنم و ببینم حالا که بهار توبه‌شکن می‌رسد، چگونه و از چه راهی می‌شود توبه کرد (مضمون بیت اول)، علی‌الخصوص، من که طاقت دیدنش را ندارم، دیگران می‌بخورند و من تماشاگر باشم (مضمون بیت دوم) - بنابراین قید توبه را زدم و از سر توبه گذشتم. اگر شما يك وقتی دیدید من از بزم شراب کناره جستم، بدانید مخم عیب کرده و در پی علاجم بر آید (مضمون بیت سوم).

ص ۱۹۸۵. دلم از ظلمت زندان سکندر بگرفت. مراد از زندان اسکندر شهر یزد است که به همین لقب مشهور است و حافظ غزل را در غربت یزد سروده است.

ص ۱۹۸۶. تازیان را چو غم حال گرانباران نیست. تفسیر این بیت را نگاه کنید به مقاله‌ی شادروان دکتر محمد معین در مجله‌ی یغما، سال ۱۷، ش ۱۵.

ص ۱۹۹۶. مجموعه‌ای بخواه و می‌خوشگوار هم. مراد از مجموعه همان مجموعه‌ی یا سینی بزرگ است و به قول سودی ذکر محل و مراد حال شده است؛ یعنی سینی نقل و غذا و صراحی می‌خوشگوار بخواه.

ص ۱۹۹۸. برهان ملک‌الدین که زدست وزارتش. منظور برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله وزیر وقاضی القضاة زمان امیر مبارزالدین است و این غزل احتمالاً در سالهای ۷۵۶-۷۶۵ سروده شده است.

ص ۱۹۹۸. درباره‌ی بدیعیه‌ی قوام‌الدین گنجی نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران
تألیف ادوارد براون، ج ۲.

ص ۲۰۰۲، گفته خواهد شد به‌دستان نیزهم. دستان به‌معنی ضرب‌المثل است.
ص ۲۰۰۳، بلکه از یرغوی سلطان نیزهم. یرغو بایای مفتوح، لغت مغولی به‌معنی
دادگاه و محکمه است و قاضی را یرغوجی گویند.

ص ۲۰۱۴. که به‌دیوان عمل‌نامه سیاه آمدیم. دیوان عمل، یعنی اداره یا دادگاه
رسیدگی به‌اعمال، در اینجا به‌معنی صحرای محشر است. اما در اصطلاح دیوانی محاسبات
مالیاتی و مالی را هم عمل می‌گفتند، مثل اینکه «از محل عمل حکومت رشت در سنی
ایتیل قریب چهارصد تومان باقی آورد». به‌رحال هیچ ربطی به‌دفتر عمل ندارد.
ص ۲۰۲۳، به‌شکر خنده‌لبت گفت مزادی طلبیم. یعنی بینم کی بهای بیشتر
می‌دهد. به‌اصطلاح امروز، طرف می‌گوید: بگذار آگهی مزایده بدهیم، یا قرار مزایده
بگذاریم.

ص ۲۰۴۰. دلق طامات به‌بازار خرافات بریم. نسخه‌ها در این مصراع بسیار مفشوش
است. قزوینی شطح، اختیار کرده، که معقول است، اما همان‌طور که حافظ در چند
بیت پایین‌تر سجاده‌ی طامات آورده، دلق طامات هم ممکن است.
ص ۲۰۴۱. گوش بستیم و... این بیت در غالب نسخه‌ها نیست، قافیه هم تکرار شد،
و پیداست الحاقی است.

ص ۲۰۴۶. من وساقی به‌هم تازیم... نسخه‌ها در این مصراع مفشوش است، از قبیل
به‌هم سازیم، بدو تازیم، براو تازیم. به‌هم تاختن را در معنی بریکدیگر حمله آوردن به‌کار
می‌برند، خلاف این را ندیده‌ام، شاید از قلت تحقیق باشد.

ص ۲۰۶۳. خوش‌برانییم جهان در نظر راهروان. معنی بیت چنین است: جهان را
مطابق نظر راهروان - اهل سلوک یا اهل طریقت یا طریقت شناسان - بخوبی بگذرانیم
(جهان گذراندن یا دنیا را گذراندن به‌معنی زندگی کردن است) و در فکر اسب‌سیاه
وزین مرصع نباشیم. اسب جهنده و غیره از اختراعات ذهنی شارح است.

ص ۲۰۶۴. زاهد ارمنع من از بلده... این بیت در بیشتر نسخه‌ها چنین است:
شاه اگر جرعه‌ی رندان نه به‌حرمت نوشد التفاتش به‌می... شرح بیت چنین می‌شود:
اگر شاه جرعه (یادردی) رندان را با احترام ننوشد مارندان هم به‌می‌صاف مروقش
التفات نمی‌کنیم. آن دو مصراع دیگر، یعنی ۱) زاهد ارمنع من... و ۲) هیچ‌کارش
ز سر صدق... در آنها دیده نمی‌شود.

غلام‌حسین صبری افشار

تقدیم به روح پر فتوح دانشمند عالیقدر
و محقق یگانه مرحوم استاد سعید نفیسی

اگر به پای مه و مهر در جهان گردیم
بصد چراغ نیابیم آنچه گم کردیم

افسوس و هزار افسوس که تندباد اجل نور
شمع افکار لطیف و اندیشه‌های بزرگ آن رادمرد را
خاموش کرد و دیگر مهلتش نداد که بیشتر از این
در آسمان ادب فارسی متجلی شود .

درینا چه ضایعه بزرگ و چه مصیبت دردناکی
است که عالم ادب فارسی و ادب دوستان چنین استاد
انسان دوست و واقع بین و محقق را از دست دادند
من نیز به سهم خود در این مصیبت احساس اندوه
عمیق میکنم و از فقدان آن استاد راهنمایم سخت
متألمم آری این ضایعه جبران ناپذیر است چون
مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد . . .
حقیقه:

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را
تاد گرمادر گیتی چوتو فرزند بزاید
از جمله یادگارهای نهال اندیشه او یکی هم
این ترجمه است چون اولین مشوق و هادی و رهبر
من ایشان بودند . اکنون که ترجمه فارسی دفتر
سوم کتاب شرح سودی بر حافظ به پایان رسیده ،
دردا که اوچهره در نقاب تیره خاک نهان کرده است
و دیگر نمیتواند ثمره کشت خود را ببیند .

دکتر عصمت ستارزاده

غزل دویست و هفتاد و هشتم

الا ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر زمقار

الا - حرف استفتاح و یا حرف تنبیه

طوطی گویا - اضافه بیانی ، گویای اسرار ، اضافه اسم فاعل به مفعولش ،
زیرا گویا ، صفت مشبیه است . مبادا ، فعل نهی غایب
خالیت - تا ، خطاب و در معنا به منقار مقید است به تقدیر منقارت . منقار ،
بینی مرغ را گویند اسم آلت است از مصدر نقر : کندن چیزی یا جایی با نوک چاقو
و یا یک شیئی نوک تیزدیگر

محصول بیت - خواجه خطاب به نفس شریف یا به قلمش میفرماید : ای
طوطی که اسرار عشق جانان را تعریف میکنی منقارت از شکر خالی نگردد : دهانت
از شکر خالی نباشد

اگر مراد از طوطی خود شاعر است پس منقار ، کنایه از (دهان) میباشد . اما
مقصود اگر (قلم) باشد نوک قلم را به منقار تشبیه نموده است . در هر صورت مراد
الفاظ و کلمات در بار و معانی قیمتی است که از دهان و قلم صادر میشود .

شکر - سابقاً گفتیم که در زبان فارسی تشدید برای ضرورت وزن میاید . اما
اگر با (سین) مهمله خوانده شود مقتضای لغت محسوب میشود نه برای ضرورت
وزن .

سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از خط یار

سرت سبز - این عبارت در بین ایرانیان معنای دعائی دارد که کنایه از صفا و طراوت است . خصوصاً نسبت به طوطی خیلی مناسب آمده . اگرچه طوطی به رنگ سفید و قرمز هم پیدا میشود اما بیشتر طوطی‌ها سبزرنگ‌اند . در اینجا اگر مراد از طوطی خطاب به نفس خودش باشد چنانکه در بالا گذشت پس معنا واضح است . ولی اگر کنایه از قلم باشد . مقصود از سر سبزی فاسد نشدن و خراب نشدن آنست . مراد از دل ، نسبت به نفس معنا معاروم است اما نسبت به قلم منظور : پوسیده نشدن و درست و سالم ماندن میان و داخل آنست

که - حرف تعلیل دعا ، نقشی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . نمودی ، یا حرف خطاب . مراد از خط یار نقش نمودن : تصویر کردن آنست با کلام و کتابت

محصول بیت - ای طوطی سرت سبز باد : همیشه با طراوت و با صفا باشد :
 خاطرت روشن و خالی از ملال باشد (خدا بکند که همیشه سر حال و خوش باشی)
 چونکه از خط یار نقش زیبایی نمودی : خط یار را خوب تصویر نمودی

سخن سر بسته گفتی با حریفان

خدا را زین معما پرده بردار

سخن - مقول قول مقدم فعل (گفتن) . سر بسته ، حال از برای سخن .

با حریفان ، متعلق به (گفتی) . خدا را ، «را» حرف تخصیصی .

معما - اسم مکان از عمی یعمی از باب تفعیل از مصدر تعمیه به معنای پنهان نمودن پس معما : مکان پنهان نمودن ، اما در این قبیل موارد سخن گفتن با رمز و ایماست

محصول بیت - ای طوطی به یاران سخن را سر بسته یعنی پیچیده و مغلط

گفتی برای رضای خدا از این معما پرده بردار : تعقید و اغلاق را ترك کن که همه کس کلامت را بفهمد

بروی ما زن از ساغر گلایی
که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار

بروی ما - با . حرف صله و اضافه لامیه . زن ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر زیندن . گلایی ، یا ، حرف وحدت و یا تنکیر . مراد از گلاب باده است . که ، حرف تعلیل ، خواب آلوده : خوابناک^۱ و مراد آن حالتی است که هنوز کاملاً خواب از سر آدم نپریده است

بخت بیدار - اضافه بیانیه . بخت بیدار امر مطلوب و ممدوح است زیرا دارنده چنین بخت در رفاه و آسایش میباشد .

محصول بیت - خواهی از خطاب سابق عدول نموده خطاب بطالع خود میفرماید : ای طالع میمون بروی ما از ساغر ، گلاب باده بزنی . زیرا ما خواب آلوده‌ایم باشد که بیداری بما دست دهد و با دیده ظاهر دیدار جانان را مشاهده نمائیم .

معمول است برای بیدار کردن کسی از خواب برویش آب میباشند که چشمانش باز شود باصطلاح خواب از سرش پرد
شاعر از طالعش استدعای باده دارد .

چه ره بود اینکه زد در پرده مطرب
که میرقصند با هم مست و هشیار

مراد از (ره) در اینجا مقام است . در پرده ، دراصل در پرده ساز بوده بضرورت وزن حذف گشته است . که - حرف بیانی . می ، حرف استمرار . رقصند - فعل مضارع جمع غایب : رقص میکنند . باین قبیل کلمات معمول گویند یعنی تصرف کردن در الفاظ عربی از روی اسلوب عجم مثلاً کلمه طلب را طلبیدن نموده و از آن فعل

۱ - خوابناک - برخلاف قیاس و قانون زبان فارسی است و موقوف است بر استعمال اساتید سخن و خواب آلوده را در عربی نفاس گویند حالتی است بین نوم والیقظان

ماضی : طلبید و مضارع طلبید و صیغه‌های دیگر استعمال کردن بطریق معمول است .
 کلمه (رقصند) هم از این قبیل است از رقصیدن و قس الباقی
محصول بیت - چون شخص خواجه اهل نغمه و اصول بوده مرادش از این
 مقام (چه ره) اکثر پرده ساز می باشد

میفرماید : چه مقام بود که مطرب در این پرده ساز زد. یعنی چه نغمه بود که
 مطرب با پرده ساز ساز کرد که از شوق ولنت آن مست و هشیار میرقصند حاصل اینکه
 چه نغمه عجیبی است که از تأثیر آن مست و هشیار برقص در آمدند

از این افیون که ساقی درمی افکند

حریفان را نه سر ماند و نه دستار

که - حرف رابط صفت . حریفان را ، را ، ادات تخصیصی

محصول بیت - از این افیونی که ساقی بشراب ریخت (افزود) . مراد : از
 تأثیر سورت باده‌ای که ساقی داد یاران را که آن را نوشیدند نه سر ماند و نه دستار.
 یعنی از شدت کیفیت آن حریفان نمی فهمند سرشان کجا قرار گرفته و عمامه‌شان
 بکدام طرف افتاده است .

سکندر را نمی بخشند آبی

بزور و زر میسر نیست اینکار

سکندر را - را ، ادات مفعول . آبی ، یا حرف وحدت - مراد از آب ، آب

حیات است .

محصول بیت - با سکندر آب حیات نمی بخشند : حضرت خضر نبی و اسکندر

در طلب آب حیات به ظلمات وارد شدند اسکندر پادشاه روی زمین بود و خضریکی
 از سران سرزمین اسکندر بود

پس خوردن آب حیات برای خضر میسر گشت اما با سکندر دست نداد بهمین

سبب خواجه میفرماید : این کار با زور و زر میسر نمیشود : با قدرت و سلطنت بدست
 نمی آید بلکه عطیه خدائی است و همینطور است وصول بجانان زیرا هستند اشخاصی

که مال و ثروت بسیار بذل میکنند اما بمقصود نمیرسند در مقابل کسانی پیدا میشوند که هیچ چیز را مالک نیستند اما وصول را درک میکنند .

خرد هر چند نقد کائنات است
چه سنجد پیش عشق کیمیا گار

مراد از نقد کائنات در اینجا خلاصه و گزیده کائنات است : خرد، مقبول و در نزد همه کس مسلم است. چه، ادات . استفهام. سنجد، فعل مضارع مفرد غایب : چه وزن دارد یا چه ارزش دارد ؟

کیمیا گار - با کاف عجمی ادات فاعلی است بمعنای (چی) در ترکی گاهی الف را حذف نموده (گر) گویند : کیمیا گر ، باز هم بهمین معناست و کلمات : ستمگر و جفا گرا از این قبیل میباشد

محصول بیت - اگر چه عقل زنده و برگزیده تمام موجودات عالم است . یعنی در نزد جمیع اقوام مقبول و ارزش آن برای همه مسلم است . اما در پیش عشق کیمیا گر، ارزش ندارد زیرا که مغلوب عشق است و همیشه عقل و هام و عشق جری است و برای همین است کارهایی که با عشق میشود کرد با عقل درست در نیاید و انجامش ممکن نیست خلاصه بهر طریق باشد باز عشق غالب است چنانکه خسرو میفرماید :

عشق تو شهنه ایست که سلطان عقل را
موی جبین گرفته بچاوشی آورد

حتی وصول الی الله را سبب عشق است نه عقل این مطلب در کتب منصفه بیان شده است. کسی که در این بیت نقد را (ناقد) و عدل را (عادل) معنا کرده در واقع طبق گفته خودش بنقد عقل مالک نبوده است . رد شمی

بیا و حال اهل درد بشنو
بلفظ اندک و معنی بسیار

اهل درد : اهل عشق .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : بیا و حال دل عاشقان را بشنو

یعنی عباراتی که احوال اهل درد را بیان میسازد بصورت مختصر اما در معنا بسیار بزرگند

**بت چینی عدوی دین ما شد
خداوندا دل و دینم نگهدار**

بت چینی - اضافه بیانیه یا حرف نسبت . عدوی دین ، اضافه اسم فاعل به مفعول . دین ما ، لامیه . خداوندا ، منادی . دل ، مفعول صریح مقدم فعل (نگهدار) . دینم معطوف بدل . نگهدار : حفظ کن

محصول بیت - بت چینی . بت منسوب بچین . محبوب زیبایی که در جمال چون بت چینی است دشمن دین ما شده خدایا دل و دین مرا از شر دشمن حفظ کن

**بمستوران مگو اسرار مستی
حدیث جان میسر از نقش دیوار**

با ، حرف صله . مستوران : پرهیز کاران و مفعول غیر صریح مقدم فعل (مگو) . اسرار مستی ، مقول قول و اضافه لامیه .

یا ، حرف مصدر . حدیث جان ، اضافه لامیه . میسر ، فعل نهی مفرد مخاطب : سؤال مکن . نقش دیوار ، اضافه لامیه .

محصول بیت - بزاهدان و عابدان پرهیز کار اسرار مستی را مگو : در خصوص اسرار عشق با آنان گفتگو نکن

مراد : سخن جان را از نقش دیوار سؤال مکن . یعنی سخن گفتن در باره عشق با این طبقه عیناً از تصویر حیوانات بر دیوار درباره جان سؤال کردن است : از بیجان خبر جان پرسیدن

بیمن رایت منصور شاهی

علم شد حافظ اندر نظم اشعار

بیمن - با ، حرف سبب . یمن بضم با ، و سکون میم : مبارکی . اضافه ها ، اولی لامیه ، دومی بیانیه و سومی هم لامیه است

شاهی - یا ، حرف نسبت . علم شد : مشهور شد . نظم اشعار ، مصدر به مفعول خود اضافه شده .

محصول بیت - از برکت رایت منصور شاه ابواسحاق حافظ در نظم اشعار مشهور شد : از یمن انتساب به ابواسحاق طبع شعرش قوت یافت و در نتیجه مشهور عالم شد .

کسی که در معنای مصرع اول گفته است : بیمن رایتی که منسوب به شاه منصور است . نیز آنکه در تعبیر مصراع ثانی گفته است : حافظ در نظم اشعار علم شد . هر دو اینها به مضمون بیت وارد نبوده اند

رد سروری و شمع

خداوندی بجای بندگان کرد

خداوندا از آفاتش نگهدار

خداوندی - یا ، حرف مصدری : آقایی و بزرگی . بجای ، با حرف صله . جای مقحم است و برای تحسین لفظ آمده

محصول بیت - ابواسحاق در حق بندگانش بزرگی و سروری را بجا آورد : کارهایی که يك شاه نسبت به بندگانش باید انجام دهد او کرد . خداوندا او را از جمیع بلاها و آفات حفظ کن

وله ایضاً

از بحر مضارع ، مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل دویست و هفتاد و نهم

عید است و آخر گل و یاران در انتظار
ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار

بروی شاه - مفعول غیر صریح و ماه ، مفعول صریح فعل (ببین) . واوها ،
حرف عاطفه است

محصول بیت - عید است و پایان فصل گل و دوستان منتظر باده اند، حال ای
ساقی ماه عید را با روی شاه ببین : پس از رویت هلال عید بروی شاه نگاه کن .
معمولا بعد از رویت هلال هر ماه بروی کسی یا به چیز خوبی نگاه میکنند .
پس خواجه ساقی را متوجه میسازد که بعد از دیدن هلال ماه بروی شاه نظر اندازد
که ماه عید فرخنده و فرخ باشد

در معنای مصرع ثانی گفته اند: ای ساقی ماه را در روی شاه ببین . این مفسرین
از معنای مذکور بی اطلاع بوده اند
رد سروری و شمعی

دل بر گرفته بودم از ایام گل ولی
کاری بکرد همت رندان روزه دار

کاری - یا حرف وحدت . همت رندان روزه دار ، اضافه ها لامیه و بیانیه
محصول بیت - دل از فصل گل بر گرفته بودم: ایام گل باماه رمضان مصادف
شده بود . پس تا انقضای ماه رمضان دوره گل هم سپری میشد و از اینکه در فصل گل
برای باده زدن فرصتی نمانده بود از گل قطع امید کردم . اما همت رندان روزه دار
کارش را کرد: پایان ایام گل بر خورد به عید پس میشود یکی دو مجلس باده خورد .

دل در جهان میند وزمستی سؤال کن
از فیض جام و قصه جمشید کامکار

زمستی - یا حرف وحدت

محمول بیت - دل بدنيا میند و حال دنیا را از مست دنیا پرس : به مال و منال و اسباب دنیوی علاقه نیند. فیض جام جم و حال جمشید کامکار را از مغرور دنیا سؤال کن یعنی از دنیا دار پرس که جمشید با آنهمه خیل و حشم که جا رفت و حالش چگونه است . الحاصل دنیا فانی است و اعتماد بمال و منصب آن جایز نیست .

در تفسیر مصرع اول گفته شده : دل بدنيا میند و در مستی سؤال کن . این گوینده جز اینکه مخالف نسخه های موجود نوشته معنای دیگری از تعبیرش گرفته نمیشود .

رد شاهی

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو

کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار

نقد جان - اضافه بیانی . کان ، که تعلیل . کرشمه ساقی . اضافه لامیه

محمول بیت - چیزی جز نقد جان در دست ندارم . یا جز از نقد جان چیزی ندارم . کوشرابی که آن را هم به ناز و شیوه ساقی نثار نمایم

گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست

از می شوند روزه گشا طالبان یار

سحور- غذایی است که شبهای ماه رمضان نزدیک سحر میخوردند (سحری) و آن نوع غذا خوردن را تسحر گویند . شوند، زمان مشترك است بین فعل مضارع و امر غایب و در این شعر مناسب است که امر غایب گرفته شود. روزه گشا ، تر کیب وصفی از گشاییدن : کسی که افطار میکند .

طالبان یار، اضافه فاعل به مفعولش

محمول بیت - اگر وقت سحری گذشت و فوت شد عیبی ندارد چون بجایش صبح هست . پس در اینصورت خواستاران یار روزه خود را با باده بگشایند: هنگام

باده نوشی است باید با می افطار نمایند

کسیکه در این بیت در تعبیر معنای (شوند) نوشته است: ازمی روزه گشا میشوند
معنای شعر را خوب نگشوده است

رد شمعی رد سروری

و آنکه در معنای مصرع دوم گفته است: طالبان روزه گشای یار با شراب افطار
نمایند . بسیار بد معنا کرده است

رد سروری و شمعی

ترسم که روز حشر عنان بر عنان روند

تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار

عنان بر عنان، در مورد سوارانی که در حال حرکت در یک ردیف باشند این
اصطلاح را بکار میبرند

تسبیح شیخ ، اضافه لامیه . رند شراب خوار، اضافه لامیه و بیانیه

محصول بیت - میترسم روز قیامت تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار برابر

باشد : تسبیحی که شیخ از روی ریا در دست گرفته و ذکر میکند و خرقة ای که رند از
روی خلوص طویت و توبه و استغفار بتن کرده در میزان آخرت برابر باشند

خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم

یا رب ز چشم زخم زمانش نگاهدار

ماقبل این بیت معنای اقتضا میکند که این شعر با آن تطبیق نماید . اما در تمام

نسخه‌ها همینطور واقع شده .

دولتی و خسروی ، یاها حرف وحدت . خرم و کریم ، صفت برای دولت و

خسرو . چشم زخم زمان ، اضافه‌های بیانیه و لامیه و اضافه جمله چشم زخم به زمان مجازی
است حاصل اینکه کنایه است از ضرر .

محصول بیت - دولت شاهمان دولتی است فرخ و خرم و شخص پادشاهمان

هم کریم و لطیف است . خداوندا از چشم زخم زمانه حفظ وصیانتش کن : به شاهمان
نظر نخورد .

کسانیکه (چشم زخم) را زخم چشم گرفته اند عندی نوشته اند

رد سروری و شمعی

می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد

جام مرصع تو بدین در شاهوار

که - حرف تعلیل ، زیبی ، زیب : زینت و تناسب ، یا حرف وحدت . جام

مرصع تو - اضافه بیانیه و لامیه ، در شاهوار - در لایق شاه : شاهانه

محصول بیت - ای پادشاه با شعر بنده باده بنوش . یعنی در مجلس شعر من

خوانده شود زیرا با این در شاهوار جام مرصع تو زینت دیگری بیزمت میدهد .

حاصل اینکه باده نوشیدن همراه شعر من صفا بخش و روح انگیز است پس حال که

اینطور است بهتر است در بزم شعر من خوانده شود

ز آنجا که پرده پوشی خلق کریم تست

بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

پرده پوشی - با یا مصدری ترکیب وصفی است از پوشیدن - پرده پوشنده

پرده پوشی خلق کریم اضافه بیانیه و لامیه است ، قلب ، در اینجا بطریق ایهام ذکر

شده به معنای دل و دغل . به بخش ، فعل امر مفرد مخاطب از بخشیدن اما در این

بیت به مفهوم (بخشای) تضمین شده است از بخشاییدن بمعنای ترحم . که ، حرف

تعلیل . نقدی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . کم عیار ترکیب مزجی

محصول بیت - از آنجا که پرده پوشی ، خلق کریم تست : پرده پوشی از

خلق خوب توست . بر قلب ما ترحم کن که نقد کم عیار است . خواجه از شاه خود

استدعای مرحمت دارد که نتیجه اش صله و جایزه است .

حافظ چورفت روزه و گل نیز میرود

ناچار می بنوش که از دست رفت کار

ناچار - بالضرورة . که ، حرف تعلیل ، از دست رفت کار یعنی زمان باده نوشی

میگذرد و فرصت فوت میشود چونکه زمان باده نوشی در فصل گل است و فصل گل

هم با آخر رسیده

محصول بیت - ای حافظ وقتی ایام روزہ تمام شد حتماً فصل گل ہم سپری
 میشود پس ناچار شراب بخور کہ فرصت ازدست رفت . یعنی با گذشت فصل گل زمان
 بادہ نوشی ہم تمام میشود پس لااقل بقیہ زمان گل را با بادہ بگذران

ولہ ایضاً

غزل دو یست و هشتادم

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو بعاشق مسکین خبر دریغ مدار

صبا - منادی . دریغ مدار : مضایقه مکن

محصول بیت - ای صبا گذر را دریغ مدار از منزل جانان : گذشتن و عبور کردن را از منزل و مأوای جانان مضایقه مکن و برای عاشق مسکین از آنجا خبر آوردن را دریغ مدار : از منزل جانان برای عاشق بیچاره خبر آوردن را دریغ مکن . خلاصه از سر کوی جانان به عاشق مسکین خبری بیار

بشکر آنکه شکفتی بکام دل ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

بشکر - با حرف سبب . بشکر آن ، اضافه لامیه . شکفتی ، فعل ماضی مفرد مخاطب : باز شدی در اینجا لازم است و بصورت متعدی هم میاید . بکام دل ، با ، نوعی است از حروف صله و بکام دل ، درتر کی بمراد دل یا آنطور که میل و خواست تو بود ، تعبیر میشود . مثلاً بکام دل یعنی بمراد دل و اضافه لامیه نسیم وصل : اضافه بیانیه .

مرغ سحر را اکثر به بلبل اطلاق میکنند و در این شعر هم مراد بلبل است و اضافه لامیه

محصول بیت - ای گل بشکر آنکه بمراد دل شکفتی ، نسیم وصل را از

بلبل مضایقه مکن. خواجہ بطریق کنایہ بہ جانانش میفرماید: بشکرانہ آنکہ خداوند ترا چون گل پاک و لطیف آفریده وصلت را از عاشق مسکین دریغ مدار. خواجہ از جانانش استعطاف میفرماید.

**کنون کہ چشمہ قندست لعل نوشینت
سخن بگوی وز طوطی شکر دریغ مدار**

کہ - حرف بیانی چشمہ قند؛ اضافه بیانی، لعل نوشین ہکذا. سخن مفعول مقدم صریح فعل (بگو) وز طوطی، مفعول غیر صریح و شکر، مفعول صریح فعل (مدار) و دریغ مفعول ثانی اش

محصول بیت - حال کہ لب شیرینت چشمہ قندوشکر است: چون شکر لذیذ است پس سخن بگو و از طوطی شکر را مضایقه مکن.

خواجہ از خودش با طوطی و از جان با لفظ شکر کنایہ کردہ است حاصل کلام، حال کہ دوران کمال لطافت و نہایت حسنت است. وصلت را از ما دریغ مدار زیرا ما از ہر جہت مستحق زکات و صدقہ ایم

**حریف عشق تو بودم چو ماہ نو بودی
کنون کہ ماہ تمامی نظر دریغ مدار**

حریف - در لغت: ہم پیشہ و ہم صنعت است اما در اصطلاح مصاحب بہادہ (ہم پیالہ) را گویند در این شعر مراد ملازم و مصاحب است. لایق و شایستہ ہم معنی می شود.

حریف عشق، اضافه اسم فاعل بہ مفعولش. عشق تو، اضافه لامیہ. چو، ادات تعلیل: چونکہ. ماہ نو، اضافه بیانیہ. بودی. یا ضمیر خطاب و بود، فعلی است کہ از گذشتہ حکایت میکند کہ، حرف بیانی ماہ تمام، اضافه بیانی و یا، ضمیر خطاب.

نظر، مفعول اول و دریغ مفعول دوم فعل (مدار)
محصول بیت - تو ہنوز ماہ نو بودی کہ من عشق ترا داشتم: از آن زمان

 87892

کوچکیت من بتو علاقمند و بعشق تو مبتلا بودم. مختصر اینکه پسربچه نوری بودی که من ترا دوست داشتم پس حال که ماه تمامی یعنی جوان کاملی شده‌ای نظرت را از من برنگردان. نسبت بمن کم التفات مباش: مگو که دیگر جوان شده‌ام و از این ببعد با تو حرفی ندارم

جهان و هرچه در او هست سهل و مختصر است

ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

سهل و مختصر - کنایه از قلت است.

محصول بیت - دنیا و هرچه در دنیا هست تماماً بی ارزش و بی اعتبار است. پس این مختصر را از اهل معرفت مضایقه مکن، یعنی این شیئی کم ارزش را با اهل معرفت بذل کن

مکارم تو بافاق میبرد شاعر

از او وظیفه زاد سفر دریغ مدار

مکارم - جمع مکرمت. بفتح دویم و بضم (را) به معنای کرم است. یعنی خوبی. آفاق در اینجا به معنای اطراف. وظیفه زاد سفر، اضافه‌ها لامیه است.

محصول بیت - شاعر مکارم ترا با اطراف و اکناف عالم میرساند: در همه جا انتشار میدهد و پخش میکند پس مقرری جزئی را از او دریغ مدار. یعنی در مکارم تو شعری میسر آید که سخنش در تمام عالم مشهور میشود. بنابراین صله و جایزه را از او دریغ مدار

چو ذکر خیر طلب میکنی سخن اینست

که در بهای سخن سیم وزر دریغ مدار

عبارت سخن اینست، مرهون مصرع ثانی است، که، حرف بیان. بهای سخن، اضافه لامیه

محصول بیت - اگر طالب ذکر خیری: اگر میخواهی نامت بخیر و خوبی یاد شود باید که در بهای سخن نقره و طلا را مضایقه نکنی. مراد، رعایت اهل سخن

لازم است که با کلام لطیف و شیرین نامت را در عالم مشهور نمایند

غبار غم برود حال به شود حافظ

تو آب دیده از این رهگذر دریغ مدار

محصول بیت - ای حافظ غبار غم میرود و حالت هم بهتر میشود : غمت بسرور
مبدل میگردد اما تو اشک چشمت را از این رهگذر جانان دریغ مدار. یعنی تو گریان
باش زیرا گریه غم را دفع نموده و سبب سرور میشود

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فاعلات

غزل دویست و هشتاد و یکم

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زارو بیمار غم راحت جانی بمن آر

فلانی - یا از برای وحدت و یا تنکیر است . بیمار غم، اضافه لامیه هکذا راحت جانی . یا ، باز هم برای وحدت و یا نکره است .

محصول بیت - ای صبا از کوی فلانی بوی خوشی برایم بیار منکه خوارو خسته غم هستم راحت جانی بمن برسان . یعنی نکته کوی جانان سبب راحت جان است آن را برایم بیار

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد
یعنی از خاک درد دوست نشانی بمن آر

قلب بی حاصل ما - اضافه بیانیه و لامیه . را ، ادات مفعول . قلب مفعول اول و اکسیر مفعول ثانی فعل بزن . اکسیر مراد - اضافه بیانیه . خاک درد دوست - اضافه لامیه است . نشانی - یا ، همانطور است که بیان شد : باید دانست تمام یاهای واقع در قافیة این غزل بربك منوال است . نشان ، مفعول صریح فعل (آر) و از خاک غیر صریح آن

محصول بیت - ای صبا باین قلب بی حاصل یعنی باین قلب ناسره ما که رایج نیست اکسیر مراد بزن . اکسیر مراد را تفسیر نموده میفرماید : از خاک درد دوست برای من نشانی بیار یعنی اکسیر مراد خاک دریا را است پس آن را بیار که بد

ص ۳۰۰ جلد دوم

قلب بی حاصل بزنم و رایجش کنم

در کمینگاه نظر بادل خویشم جنگست

ز ابرو و غمزہ او تیر و کمانی بمن آر

کمینگاه - کمین بمعنای ترصد است و گاه در این قبیل جاها افادہ ظرفیت نماید کمینگاه نظر - اضافه بیانیہ . بادل خویشم ، با اینجا بمعنای «مع» میباشد و اضافہ لامیہ است . تیر ، مفعول صریح و ازابرو ، مفعول غیر صریح فعل «آر»

محصول بیت - در کمینگاه نظر با دل خویش جنگ دارم . یعنی در حین ترصد برای نظر بازی و محبوب دوستی بادل خودم ہم دعوا میکنم زیرا اوست کہ مرا باین بلای عشق انداختہ . حالا ای صبا از ابرو و غمزہ جانان تیر و کمانی برای من بیار کہ دل را هدف قرار دهم و تیرش بزنم کہ چرا باین درد مبتلایم ساخته است

در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم

ساغر می ز کف تازہ جوانی بمن آر

غریبی - یا حرف مصدری . غم دل اضافه لامیہ همچنین ساغر می و کف تازہ .

محصول بیت - ای صبا در غربت و در فراق و در غم دل پیر شدم . حالا ساغر می از دست تازہ جوانی برایم بیار یعنی با دست تازہ جوانی بمن بادہ خوران کہ جوان گردم

منکرانرا ہم از این می دوسه ساغر بچشان

و گرایشان نستانند روانی بمن آر

منکران را - را ادات مفعول . ہم ادات مقارنت . بچشان ، فعل امر مفرد مخاطب از چشانیدن کہ با اضافه کردن الف و نون متعدی شدہ است . یعنی اندکی بدہ تا طعمش را درک کنند و بفہمند

ایشان - ضمیر مرفوع منفصل چون «هم» در عربی کہ جمع غایب است یعنی آنان . نستانند : نفی مستقبل فعل شرط واقع شدہ : اگر نگیرند . روانی ، یا حرف

تنکیر یعنی بر فور یا فوری.

محصول بیت- ای صبا به منکران هم از این باده دوسه ساغر بچشان. یعنی از شراب مذکور به منکران دوسه قدح بخوران و اگر آنان قبول نکردند بر فور و یا فی الحال آن را بیار برای من که آنان زهر و زقوم بخورند.

ساقیا عشرت امروز بفردا مفاکن
یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر

عشرت امروز- اضافه لامیه، بفردا، با حرف صله، مفاکن، فعل نهی مفرد مخاطب. یعنی تأخیر مکن، دیوان قضا و خط امان هر دو اضافه بیانیه و یا حرف وحدت و یا تنکیر.

محصول بیت- از خطاب به صبا عدول نموده خطاب به ساقی میفرماید: ای ساقی عشرت امروز را بفردا موکول مکن. (بفردا میانداز) و یا از دفتر قضا و قدر خط امانی برایم بیار. بهر حال ازدو کار یکی را بکن یا ذوق و صفای امروز را به فردا میافکن و یا اینکه از دفتر قضا حجتی که مبنی بر امان از اجل است برایم بیار تا هر زمان که بخواهم عشرت نمایم

دلّم از پرده بشد دوش که حافظ میگفت
ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر

بشد- در اینجا بمعنای برقت است. که، حرف بیان یا رابط صفت.

محصول بیت- دلّم از پرده بشد یعنی بی اختیار شدم. دیشب که حافظ میگفت: ای صبا از کوی فلانی بوی خوشی برایم بیار. یعنی از اینکه حافظ از صبا خواست تا اینکه از آن کوی برایش بوی خوشی بیاورد رشک بردم. باین صنعت رد مطلع گویند و بد و طریق عمل میشود یکی اینکه مطلع را در بیت ثانی رعایت میکنند و یکی دیگر در مقطع و مخلص

وله ایضاً

از بحر رمل : ناعلان فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل دویست و هشتاد و دوم

ای صبا نکہتی از خاک رہ یار بیار
بیراندوہ دل و مژدہ دلدار بیار

نکہتی - یا حرف وحدت . نکہت ، مفعول صریح فعل بیار . از خاک ، مفعول غیر صریحش . خاک رہ یار ، اندوہ دل ، اضافہ لامیہ . واو ، حرف عطف مژدہ دلدار ، اضافہ لامیہ و مفعول فعل «بیار»

محصول بیت - ای صبا از خاک راه یار بوی خوشی بیار زیرا جایی کہ یار قدم زہد خاک آنجا مشک و عنبر میشود . پس ای صبا مژدہ از دلدار بیار و غم دل را بپر : با رسیدن خاک رہ و مژدہ دلدار دل از غم نجات مییابد

نکتہ روح فزا از دهن یار بگو
نامہ خوش خبر از عالم اسرار بیار

نکتہ روح فزا - اضافہ بیانیہ ، روح فزا ترکیب وصفی از فزاییدن کہ مخفف افزاییدن است : فزاینده روح یعنی مطلبی کہ بجان نیرو میبخشد ، دهن یار ، اضافہ لامیہ ، نکتہ مفعول صریح فعل «بگو» از دهن مفعول غیر صریحش . نامہ خوش خبر اضافہ بیانیہ ، عالم اسرار ، هکذا . نامہ مفعول صریح فعل «بیار» . از عالم . غیر صریحش

محصول بیت - ای صبا از دهن یار نکتہای فرح بخش بگو : از زبان یار نقل قولی بکن کہ بروحمان ذوق و صفا بخشد و از عالم اسرار نامہ خوش خبر

ص ۲۹۷ جلد دوم

بیار که خوشحال شویم

گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب

بهر آسایش این دیده خونبار بیار

گردی ، یا حرف وحدت و گرد ، مفعول صریح فعل « بیار » و باقی جمله مفعول غیر صریحش . رهگذر و رهگذار ، به معنای راه عبور است . رهگذردوست ، اضافه لامیه . بهر آسایش ، هکذا

دیده خونبار ، اضافه بیانیه و خونبار ، ترکیب وصفی از باریدن : دیده‌ایکه خون می‌گیرد آسایش ، اسم مصدر از آسایدن : راحت و آرامش

محصول بیت - ای صبا بکوری چشم رقیب گردی از رهگذر دوست برای

تسکین این چشم خونبار بیار : از راهی که دوست عبور نموده غباری بیار تا توتیای چشممان کنیم

خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست

خبری از بر آن دلبر عیار بیار

خامی و ساده دلی ، یا ها مصدری است . شیوه ، اینجا به معنای کار و پیشه است . جانبازان ، با الف و نون جمع شده برای اینکه صفت ذوی العقول است . تقدیراً عاشقان جانباز است . جانباز ، ترکیب وصفی از بازیدن : بازنده جان : فداکننده جان . خبری ، یا حرف وحدت . بر آن ، اضافه لامیه . دلبر عیار ، اضافه بیانیه . خبر ، مفعول صریح فعل « بیار » و ما بعدش مفعول غیر صریح

محصول بیت - خامی و ساده دلی کار عاشقان جانباز نیست . ای صبا خبری

از آن دلبر عیار بما بده مراد : خبر اشخاص خام و ساده دل بحال ما مفید نیست زیرا که ما جانبازانیم و فقط خبر آن دلبر عیار بحال ما فایده دارد پس از او خبری برای ما بیار .

تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام

شمه از نفحات نفس یار بیار

تا۔ حرف تعلیل . لطف نسیم تو، اضافہ بیانہ ولامیہ . مشام متنازع فیہ واقع
شده : م میم ، قائم مقام فاعل و مشام ، مفعول صریح ، از لطف ، مفعول غیر صریح
فعل «کنم»

شمه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل . نفحات ، بفتحهای نون و فا
و حا ، جمع نفحه : بوی خوش را گویند . از نفحات نفس یار ، اضافہ لامیہ .
مفعول صریح و غیر صریح فعل « یار » بطریق معهود است .

محصول بیت - ای صبا برای اینکه از لطف نسیم تو مشام را معطر کنم ،
از نفحات نفس یار مقداری بوی خوش برایم یار : از بوهای معطر یار اندکی
برای ما یار

**بوفای تو که خاک ره آن یار عزیز
بی غباری که پدید آید از اغیار بیار**

بوفای تو - با حرف تخصیص یا حرف قسم ، و اضافہ لامیہ . کہ ، حرف
بیانی . خاک ره آن ، اضافہ لامیہ . یار عزیز ، بیانہ . بی غباری ، بی ، ادات
سلب و مخصوص جوامد ، یا حرف وحدت . غبار ، در این قبیل موارد کنایہ از
کدورت است . کہ ، حرف رابط صفت . پدید . بابای عجمی یعنی ظاہر . از
اغیار ، متعلق بہ فعل « آید » . خاک مفعول صریح فعل « یار » و بی غبار ، غیر
صریحش

محصول بیت - ای صبا بحق وفایت ، خاک راه آن یار عزیز را بدون
کدورت واضطراب اغیار برایم یار: طوری یار کہ اغیار سبب ناراحتی ورنج نشوند .
خلاصہ مخفیانه یار کہ اغیار ملتفت نشوند و اسباب زحمت نشوند

روزگاریست کہ دل چہرہ مقصود ندید

ساقیا آن قدح آینه کردار بیار

روزگاری - یا حرف وحدت . چہرہ مقصود ، اضافہ بیانی . دل مبتدا ، ندید ،

۱ - پای وحدت را همزه وصل ہم گفته است .

خبرش چهره مقصود ، مفعول فعل « ندید » . قدح آینه کردار . اضافه بیانی کردار ، ترکیب وصفی از آریدن : آرنده فعل زیرا « کرد » به فتح کاف عربی اسم است به معنای (فعل) اما به معنای عام ترکیبیه نقل شده و اکثر به معنای (عمل) بکار میرود ، گاه ممکن است در مقام تشبیه بکار رود مثل همین که در این شعر واقع شده پس از آینه کردار مراد آینه مثال است . قدح ، مفعول فعل « بیار »

محصول بیت - خواجه از خطاب به صبا عدول نموده . خطاب به ساقی میفرماید : مدت مدیدی است که دل روی مقصود را ندیده است : از مقصود بی بهره و محروم مانده است حال ای ساقی آن قدح چون آینه را بیار . شاید که دل روی مقصود را در آن به ببیند مراد از قدح ، جام باده که مثال آینه است یعنی آینه وش میدرخشد و صاف است و پاک

**شکر آنرا که تو در عشرتی ای مرغ چمن
باسیران قفس مژده گلزار بیار**

شکر آن - اضافه لامیه . را ، ادات تخصیص . که ، حرف تعلیل ، تو . مبتدا در عشرتی خبرش یا ، ضمیر خطاب . مرغ چمن ، اضافه لامیه مراد بلبل است . باسیران قفس ، با حرف صله اضافه لامیه . مژده گلزار ، هکذا و مفعول صریح و باسیران مفعول غیر صریح

محصول بیت - خطاب به بلبل میفرماید : ای بلبل بشکرانه آنکه تو در عشرت و صفائی به مرغان اسیر قفس مژده گلزار بیار : به شکرانه حبس نبودنت در قفسی به مرغان اسیر قفس مژده فصل بهار و گلزار و گلستان بیار

کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست

عشوه ز آن لب شیرین شکر بار بیار

کام جان - اضافه بیانی مجازاً . که ، حرف رابط صفت . عشوه ، یا حرف

۱ - کرد ، به فتح اول و سکون دوم به معنای کردار هم آمده است

وحدت . لب شیرین شکر بار ، اضافها بیانیه . عشوه ، مفعول صریح و ما بعدش غیر صریح . شکر بار تو کیب و صفی از باریدن مراد شکر ریز است .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : تلخی صبری که در دوری دوست تحمل نموده به تاز و پیود وجودم اثر کرد حتی جانم را تلخ کرد . الحاصل تلخی و ناراحتی ناشی از صبر حتی بجانم اثر نموده حال از آن لب شیرین و شکر بار جان عشوه ای بیار که بجانم لذت بخشد

دلخ حافظ بچه ارزد به میش رنگین کن

وانگهش مست خراب از سر بازار بیار

ارزد - فعل مفرد غایب از مصدر ارزیدن . به میش ، با حرف مع و شین و ضمیر « بر میگردد به دلخ .

مست خراب ، اضافه بیانی و حال از برای شین ، سر بازار ، اضافه لامیه .

محصول بیت - خرقة حافظ ارزشی ندارد پس با می رنگینش کن و آنگاه

حافظ را مست خراب از سر بازار بیار : در حالیکه مست لایعقل است بیار . مراد: با بهای خرقة شراب آلوده باده بخر و آنقدر به حافظ بخوران که مست گردد و آنوقت مست لایعقل بیارش

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل دو یست و هشتاد و سوم

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

روی - مفعول مقدم فعل «بنما» . واو ، حرف عطف . وجود خودم ، اضافی
بیانیه و لامیه . وجود ، مفعول صریح فعل «ببر» از یاد ، غیر صریحش . خرمن سوختگان ،
اضافه لامیه . را ، ادات مفعولی . خرمن ، مفعول فعل «ببر» و بدل از وجود . همه ،
ادات تأکید . گو ، فعل امر مخاطب . عبارت : باد ببر ، مقول قول ، باد ، مبتدای بر ،
خبرش با ، واقع در اول «ببر» را بعضی از عجمها مکسور و برخی مضموم خوانده اند
محصول بیت - رویت را نشانم ده و هجدم یعنی هستی و موجودیت مرا از
خاطرم محو کن : از حیرت دیدن رویت حالی به من دست دهد که بکل او خود
غافل گردم .

خرمن سوختگان را همه گو یاد ببر : روی بنما و خرمن وجود سوختگان
عشقت را هباء منشور گردان الحاصل روی نشان دادنت برابر است به فنا دادن وجود
اینها . شخص خواجه هم جزو سوختگان محسوب میشود
در تعبیر شعر بای اول «ببر» را بضم گرفتن و بدان اکتفا کردن تقصیر است

رد شمع

ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

ص ۲۹۵ جلد دوم

بطوفان بلا - با ، حرف صلہ و اضافہ بیانہ . گو ، خطاب عام . بیا ، فعل امر مفرد مخاطب سیل غم اضافہ بیانہ و منادی حرف ندایش محذوف : ای سیل غم . واو ، حرف عطف . خانہ ، مفعول صریح فعل ببر ، زبنیاد مفعول غیر صریحش . فعل بیا وما بعدش مقول قول

محصول بیت - چون ما دل و دیدہ را بطوفان بلادادیم : بہ بلا و مشقت تسلیم کردہ ایم حال بگو : ای سیل غم بیا و خانہ وجود ما را از اساس و پایہ خراب کن و بر یعنی ہستی و وجودمان را نابود کن خلاصہ اینکہ ما در برابر غم و غصہ تسلیم ہستیم

**دولت پیر مغان باد کہ باقی سہلست
دیگری گو برو و نام من از یاد پیر**

دولت پیر مغان - این اضافہ لامیہ و بیانہ است . کہ ، حرف تعلیل . باقی ، مبتدا سہلست خبر مبتدا . دیگری ، یا حرف وحدت . در اینجا مراد از دیگری (غیرہ) است گو ، خطاب عام ما بعدش مقول قول .

نام من ، اضافہ لامیہ و مفعول صریح مقدم فعل «پیر» از یاد غیر صریح فعل مذکور

محصول بیت - اصل کار دولت پیر مغان است کہ ہمیشہ ثابت بر قرار باشد و گرنہ بقیہ مهم نیست : بجز از پیر مغان بدیگری احتیاج نداریم . پس بگویش نام مرا از خاطرت ببر و محوش کن . مراد : چون غیر از پیر مغان بوجود کس دیگر احتیاج نداریم . پس اگر ہر گز از ما یادی نکند مکرر نمی شویم و مقید این نیستیم

**زلف چون عنبر خامش کہ ببوید ہیہات
ای دل خام طمع این سخن از یاد پیر**

زلف چون ... اضافہ مشبہہ بہ ادات تشبیہ . عنبر خامش ، اضافہ بیانی و اضافہ لامیہ کہ ، اسم (چہ کسی) . ببوید ، فعل مضارع مفرد غایب و متعدی .

ہیہات ، استبعاد را میرساند : بوئیدن زلف چون عنبر ممکن و میسر نمیشود

دل خام طمع اضافه بیانی. این سخن ، مفعول صریح فعل «ببر» از یاد غیر صریحش
محصول بیت - که قادر است زلف چون عنبر خام آن جانان را ببوید :
 هیبت که این آرزو برای کسی میسر نمیشود . پس با این وصف ای دل خام
 طمع این مطلب را فراموش کن : این آرزو را ترك کن که بوئیدن آن برای کسی
 میسر نیست

**دوش میگفت بمرگان سیاهت بکشم
 یا رب از خاطرش اندیشه بیداد ببر**

میگفت - حکایت حال ماضی (ماضی استمراری) . بمرگان سیاهت ، با ،
 حرف استعانت و اضافه بیانیه و لامیه . یارب ، یا الله . اندیشه بیداد ، این اضافه از قبیل
 اضافه مصدر به مفعولش است و مفعول صریح فعل «ببر» خاطرش ، اضافه لامیه .
محصول بیت - جانان دیشب میگفت : ترا بامرگان سیاهم میکشم . خواجه
 میفرماید: خدایا فکرستم کردن را از خاطرش ببر شاید که از گفته اش منصرف شود.
 زیرا باشد که روی سخنش بایستد و بامرگان سیاهش هلاکم نماید .

**سینه گوشعله آتشکده پارس بکش
 دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر**

گو - خطاب عام - شعله آتشکده پارس ، اضافه لامیه است . بکش ، بضم
 کاف عربی فعل امر مخاطب: خاموش کن ، لفظ مشترك است در مورد آتش بمعنای
 خاموش کردن بکار میرود . آب رخ دجله بغداد : اضافه بیانیه و لامیه است .
محصول بیت - خواجه بطریق خطاب عام میفرماید : بسینه ام بگو: شعله و
 آتش آتشکده پارس را خاموش کن یعنی در مقابل آتش سینه من شعله آتشکده پارس
 معواست : آتش سینه من شدیدتر از آن آتش است
 بدیده ام بگو: آب رخ دجله بغداد را ببر. یعنی دریا باش که دجله بغداد نسبت
 بتو حتی قطره ای هم نباشد . خلاصه مطلب : مضمون هر دو مصرع از غلبه کنایه است.
 کسی که در معنای مصراع اول گفته است : بسینه بگو: شعله آتشکده اقلیم

یازس را فرو بکش (فروکش کن) و نیز مضمون هر دو مصرع را به مخاطب توجیه نموده . و بسینهات بگو و بچشمت بگو ، تعبیر کرده در هر دو مورد عندی گفته است .

رد سروری و شمعی

سعی نابرده در این راه بجائی نرسی

مزد اگر میطلبی طاعت استاد بپر

درین راه - یعنی در راه عشق - بجایی ، یا حرف وحدت ، مزد ، بضم میم و بسکون ز ، بمعنای اجرت و کراست ، طاعت استاد ، اضافه مصدر به مفعولش

محصول بیت - در طریق عشق تا سعی نبری بجایی و به مرتبه ای نرسی :

تا عاشق در راه عشق نسوزد و نگدازد بوصول جانان نمی رسد . حاصل کلام اگر مزدی بایدت در طاعت استاد باش یعنی همیشه در خدمت استاد و مطیع امرش باش .

روز مرگم نفسی وعده دیدار بده

و انگهم تا به لحد فارغ و آزاد بپر

روز مرگ - این اضافه به معنای (فی) میباشد . مرگم ، اضافه لامیه . نفسی ،

یا حرف وحدت . وعده دیدار ، اضافه مصدر به مفعولش . بده ، با حرف تأکید .

ده ، بکسر دال و سکون ها : فعل امر مخاطب . واو ، حرف عطف . آنگه ، مخفف

آنگاه و مرکب از لفظ « آن و گاه » که به معنای وقت است . و گاهی به معنای

(بعد از آن) بکار میرود

لفظ «میم» از لحاظ معنای است به فعل «بپر» . به تقدیر: بپر در واقع ضمیر

منصوب متصل است .

تا ، برای انتها و غایت چون (الی) در عربی . بلحد ، با حرف صله از لحد ،

مراد قبر است . فارغ و آزاد در اینجا بطریق تفسیر عطف واقع شده و هر دو حال است

از برای «میم» متکلم .

در اینجا مراد فراغت و آزادی از قیود دنیا است

محصول بیت - روزمر گم ساعتی بمن وعده دیدار بده : به من وعده بده که
 هنگام مرگم دیداری از من بکنی . حاصل کلام : قول بده که روز فوتم دیداری از
 من بکنی . آنوقت است که دیگر از جمیع قیود آزاد شده‌ام یعنی از تمام درد و رنج
 عشق فارغ و آسوده‌ام کن پس آنکه به مقبره ببرم .
 خلاصه هیچ گونه غم و غصه در دل نمی ماند: اینگونه وعده دیدارت سبب سرور
 خاطر میگردد .

واہ ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل دویست و هشتاد و چهارم

شب قدرست و طی شد نامه هجر
سلام فیه حتی مطلع الفجر

طی شد : اینجا یعنی پیچیده شد . نامه هجر ، اضافه بیانیه . سلام ، مبتدا
فیه ، خبر مبتدا از قبیل سلام علیکم است .

حتی در اینجا بمعنای (الی) میباشد و در زبان فارسی با لفظ «تا» تعبیر کنند
چنانکه مکرر گفته شده . مطلع در این بیت مصدر میمی است بمعنای طلوع .
فجر ، بمعنای صباح است

محصول بیت - امشب شب قدر است و نامه هجران به پایان رسید : هجران
سپری شد . پس در این شب قدر تا طلوع و ظهور صباح ، سلامت و سعادت برقرار است .
مراد اینست که وصال جانان دست داده است . گویا خواجه شب قدر به جانانش
رسیده که این غزل را بآن مناسبت به نظم در آورده است .

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کاری اجر

که - حرف تعلیل

محصول بیت - ای دل در عاشقی ثابت قدم باش : در طریق عشق دائم و قائم
باش زیرا که در این ره عشق کاری مزد نمیشود یعنی کسیکه در عشق جانان ثابت قدم
باشد بابت اجر و مزد وصل جانان را بدست میآورد

ص ۳۱۱ جلد دوم

من از رندی نخواهم کرد توبه
ولو آذیتنی بالهجر و الحجر

بالهجر- با ، مع است آذیت ، با الف ممدوده فعل ماضی است از اذی یوذی
یعنی از باب افعال بمعنای اذی و جفا . نون حرف وقایه و یا ، ضمیر منصوب متصل .
حجر به فتح حای مہملہ بہ معنای منع است

محصول بیت - من از رندی توبہ نمیکنم و لو اینکه مرا با ہجر و حجر آذیت
بکنی . یعنی اگر مرا از این کار منع نمائی و بہ ہجران و فراق ہم مبتلا سازی باز ہم
رندی را ترک نمیکنم و توبہ نمی نمایم

دلہم رفت و ندیدم روی دلداری
فغان از این تطاول آہ از این زجر

تطاول ، ظلم و زجر ، منع است . آہ از این ظلم و تعدی و آہ از این زجر
ومنع

محصول بیت - دل بہ جانان دادم اما رویش را ندیدم آہ از این ظلم و تعدی و
آہ از این زجر و منع

بر آ ای صبح روشن دل خدا را
کہ بس تاریک می بینم شب ہجر

بر آ - در لغت یعنی بلند شو و بالا بیا اما بمعنای طلوع استعمال میکنند .
صبح روشن : اضافه بیانیہ و روشن دل ، ترکیب وصفی است . خدا را ، را ادات
تخصیص و کہ حرف تعلیل - تاریک : ظلمت . شب ہجر ، اضافه لامیہ (مجازاً) .

محصول بیت - ای صبح روشن بخاطر خدا بر آ ، یعنی طلوع کن زیرا کہ
شب ہجران را خیلی تاریک می بینم . عاشق بہ- جہت تاریک و طولانی بودن شب
ہجرانش از صبح تمنای طلوع مینماید .

وفا خواہی جفا کش باش حافظ
فان الربح والخسران فی التجر

ربح - فایده و خسران زیان است . تجر - در اینجا مصدر است چون تجارت از باب علم

محصول بیت - ای حافظ اگر طالب و خواهان وفائی باید جفا بکشی زیرا محققاً در تجارت هم فایده است و هم زیان . یعنی تاجر اگر در يك معامله زیان بکند حتماً فایده هم میبرد حاصل کلام زحمت و رحمت با هم است پس صبر در مقابل جفا مستلزم وفاست .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان - فاعلان فعلان

غزل دویست و هشتاد و پنجم

گر بود عمرو بمیخانه رسم باردگر

بجز از خدمت رندان نکند کار دگر

گر بود عمر - تقدیرش «عمر» است . واو ، حرف عطف . بمیخانه «با» حرف
صله . بجز ، با حرف زاید .

محصول بیت - اگر عمرم وفا کند و یکبار دیگر به میخانه برسم غیر از خدمت
رندان کار دیگر نخواهم کرد : کارم منحصر خدمت کردن به رندان خواهد شد
کسی که در معنای مصرع اول گفته است : اگر عمری برایم باقی باشد که
دوباره به میخانه برگردم . حق معنی را ادا نکرده است **رد شمعی**

خرم آن روز که بادیده گریان بروم

تا زخم آب در میکند یکبار دگر

خرم ، شاد . که ، حرف رابط صفت . گریان ، صفت مشبیه : در حال گریستن
تا ، حرف تعلیل زخم فعل مضارع متکلم وحده . آب ، مفعول فعل «زخم» آب در
میکند ، هر دو اضافه لامیه

محصول بیت - خوشا آن روز که یکبار دیگر با چشم گریان بروم و بدر
میخانه آب پاشم : همانطور که سابق بر این در میخانه را با اشک چشم آب پاشی
میکردم باز هم بکنم

مراد کثرت گریه است : دم در میخانه زیاد بگریم

ص ۲۹۱ جلد دوم

معرفت نیست در این قوم خدایا سببی
تا برم جوهر خود را بخریدار دگر

خدایا - منادی . سببی ، بتقدیر سببی سازی یعنی وسیله فراهم کن . یا ، حرف وحدت تا ، حرف تعلیل . جوهر خود را ، اضافه لامیه «را» ادات مفعول . جوهر خود را ، مفعول صریح فعل «برم» و بخریدار مفعول غیر صریح آن . خریدار ، ترکیب وصفی از مصدر آریدن (آوردن) . صفت فاعلی است
اما معنای لازمش : کسی که چیزی و شئی میخرد .

محصول بیت - در این قوم فهم و شعور نیست . خدایا وسیله بساز تا جوهر خویش را بخریدار یعنی به مشتری دیگر بفروشم . مراد : در شهر خودم کسی نیست که قدر معرفت بشناسد خدایا وسیله بساز تا گوهر خویش یعنی کمال و معرفتم را به مشتری دیگر : بیک شخص قدرشناس عرضه بدارم

خواجه از مردم شهر خویش که قدر او را ندانسته اند شکایت میکند

یار اگر رفت و حق صحبت دیرین شناخت
حاشا لله که روم من ز پی یار دگر

حق صحبت دیرین - اضافه لامیه و بیانیه . دیرین ، یا حرف نسبت و نون تا کیدراست

محصول بیت - اگر چه یار حق صحبت قدیم را رعایت نکرد و رفت حاشا لله که من دنبال یار دگر بروم

مراد : با اینکه یار حق صحبت دیرینه را ندانست و منظور نداشت اما من او را ترك نمیکنم و دنبال یار دیگر هم نمیروم

گر مساعد شودم دائره چرخ کبود
هم بدست آورمش باز به پرگار دگر

مساعد: کمک . دائره چرخ کبود ، اضافه بیانیه است . کبود - ازرق رنگ است . پرگار ، اگر مراد از پرگار ، دوران و زمان باشد . با ، افاده ظرفیت نماید . اما اگر مقصود مکرو حیله است التزاماً با ، مصاحبت را میرساند .

محصول بیت - اگر دایره چرخ کبود (روزگار) کمک و مساعدتم نماید باز زمانی میتوانم جانان را بدست آورم : اگرچه در حال حاضر دستم باو نمیرسد اما میرسد زمانی که باز بدستم میاید . یا با مکر و حیلہ ای باز او را بدست میاورم .

**عافیت می طلبد خاطر م از بگذارند
غمزه شوخش و آن طره طرار دگر**

عافیت : زهد و تقوی . از بگذارند، مرهون مصرع ثانی است . غمزه شوخش اضافه بیانیہ و لامیہ . طره طرار، اضافه بیانیہ . طرار در لغت بمعنای جیب بر است **محصول بیت -** خاطر م طالب پرهیز کاری است اگر غمزه شوخ و طره طرار جانان بگذارد : این دوا گر مانع نشوند زاهد و عابد میشوم . اما اینها بسوی عشق میکشند و مانع پرهیز کاری ام میشوند و منهم طاقت صبر ندارم و گرنه میل بزهد و تقوی دارم

**راز سر بسته ما بین که بدستان گفتند
هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر**

راز سر بسته - راز افشا نشده و مخفی، اضافه بیانیہ . سر بسته ما، اضافه لامیہ . که ، حرف بیان بدستان ، با ، حرف مضاجت . دستان ، قصه یا حکایت اما اینجا مراد آشکارا ، است

فاعل فعل گفتند محذوف است مراد سازندگان و گویندگان میباشد **محصول بیت -** راز مخفی ما را هر آن بصورت قصه و حکایت همراه دف و نی بر سر هر بازار گفتند : سرمکتوم ما را هر زمان گویندگان و نوازندگان با دف و نی بر سر بازار آشکار نموده و فاش ساختند . خلاصه مطلب راز عشق مخفی نمیماند چنانکه فرموده اند : ع . گیز لوقال مز عشق ایشی البته جانم سویلشور ترجمه مصرع ترکی : جانم امر عشق مخفی نمیماند البته که فاش میشود و وبدهانها میافتد

**هر دم از درد بنالم که فلك هر ساعت
کندم قصد دل ریش بازار دگر**

که - حرف تعلیل و مابعدش بمصرع ثانی مرهون است . کندم . کند فعل مضارع و میم مفعولش (ضمیر منصوب متصل) و در معنا «میم» مربوط است به «ریش» بتقدیر دل ریشم . بازار، با ، حرف مصاحبت و یا سبب . آزاراسم است : رنج و اذیت **محصول بیت -** هر دم وساعت از درد و بلامینالم . زیرا فلک هر ساعت دل ریش مرا آزار میدهد و هر آن بنوعی رنج میدهد ، خلاصه اینکه دل مجروح مرا هر دم به يك نحو دیگر اذیت میکند

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست

غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر

درین واقعه: در واقعه عشق . نه، از جهت معنا بکلمه «تنها» مقید است بتقدیر . نه تنهاست . در این بادیه: بادیه عشق . بادیه، صحراست

محصول بیت - خواجه مضمون این بیت را از مضمون بیت سابق اضراب نموده میفرماید :

باز بخودم تسلی میدهم و میگویم در این واقعه عشق حافظ تنها نیست : تنها حافظ نیست که بدرد و بلای عشق گرفتار شده بلکه در این بادیه عشق خیلی کسان غرق گشته اند . مراد اینست که در بادیه شوق و در دریای عشق خیلی اشخاص مانند حافظ غرق گشته اند . و همین موضوع سبب تسلی خاطر حافظ میباشد

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل دویست و هشتاد و ششم

ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر
بازا که ریخت بی گل رویت بهار عمر

ای حرف ندا منادی محذوف تقدیرش : ای جانان . خرم خبر مقدم و لاله‌زار مبتدای مؤخر .

فروغ : ضیاء . فروغ رخت اضافه لامیه . لاله‌زار عمر ، اضافه بیانیه . «آ» با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب از آیدن (آمدن) . ریخت در این بیت فعل لازم است . گل رویت اضافه بیانیه و لامیه و بهار عمر بیانیه

محصول بیت - ای جانان لاله‌زار عمر از فروغ رخ تو شاد و خرم است . یعنی با مشاهده روی تو لاله‌زار عمر تروتازه میشود . مقصود اینست که جان ذوق و صفا می‌یابد . و تازگی عمر عبارت است از همین ذوق و صفا یافتن جان . پس حال بیا که بدون روی چون گلت بهار عمر تمام شد : رونق و صفای عمر ما از فروغ روی تو است . بیا که بهار عمر ما در فراق رویت بخزان تبدیل نشود . خواجه با نزاکت وصال جانان را طلب مینماید

اندیشه از محیط فنا نیست هر گرا
بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر

محیط فنا - اضافه بیانی . نقطه دهان تو ، بیانیه و لامیه و مدار عمر مجازاً لامیه
محصول بیت - از محیط فنا : از دریای محیط فنا . آن کسی که مدار عمرش

س ۳۰۱ جلد دوم

روی نقطه دهانت باشد . یعنی عمرش با محبت تو بگذرد از دریای محیط فنا ترس و اندیشه ندارد . در جایی که يك شاخه پرگار ثابت میماند (نقطه) و دایره آن را محیط گویند .

دهان جانان را به نقطه تشبیه نموده است .

از دیده گرسرشك چو باران چكد رواست
كاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

سرشك - در لغت «باران ریزه» است اما بعد بمعنای اشك چشم بکار برده اند مجازاً چكد ، بفتح‌های جیم و کاف عربی فعل مضارع مفرد غایب . روا ، بمعنای جایز است . کاندرا ، که حرف تعلیل - 'روزگار: زمان ، اگرچه بقرینه سرشك و برق از ایهام (باد) خالی نیست . روزگار عمر - اضافه بیانه

محصول بیت - بجاست اگر اشك چشم چون باران بریزد : اگر بگریم و اشك چون باران بریزم رواست . زیرا در غمت زمان عمرم چوی برق سرعت گذشت پس اگر بگریم و اشك بریزم وجهی دارد .

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر

روزفراق - اضافه لامیه ورا ، ادات مفعول ، که اسم : چه کسی . شمار عمر ، اضافه مصدر به مفعولش

محصول بیت - من بدون عمر زنده ام و از این معنا زیاد تعجب مکن : از بدون عمر زنده بودن من سخت متعجب مشو . زیرا روزفراق را که بحساب عمر میگذارد ؟ یعنی چه کسی روزفراق را جزو عمر حساب میکند و آن را بزمان عمر اضافه مینماید بطریق استفهام انکاری

از هر طرف زخیل حوادث کمینگی است

زانرو عنان کشیده دواند سوار عمر

خیل حوادث - اضافه بیانه ، کمین در ترصد بودن و که مخفف گاه ظرف

۱- روزگار در ترکی باد را گویند

مکان : کمینگه ، مکان کمین است و یا حرف وحدت. زان ادات تعلیل . رو، در این
قبیل موارد بمعنای وجه و سبب است - عنان : لگام یا افسار است . عنان کشیده :
کنایه از تند راندن است . دو اند ، فعل مضارع - سوار عمر ، اضافه بیانی
محصول بیت - خیل حوادث در همه جا کمینگی دارد : لشکر بلیات زمان
در هر طرف آماده است از آنجهت است که سوار عمر عنان کشیده و تند میگذرد .
یعنی از ترس حوادث بسرعت میرود حاصل اینکه از ترس هلاک شدن و مردن با عجله
میگذرد .

در بعضی نسخه ها بجای کشیده « گسسته » آمده ، بضم کاف عجمی و فتح
سین اول . پاره شده و جدا شده . پس عنان گسسته یعنی لگام گسسته : سوار عمر
عنان گسسته میراند : بسرعت میگذرد . حاصل مطلب از سرعت و تند گذشتن عمر
کنایه است . این نسخه اگر چه قلیل الوقوع است اما نسبت باولی مناسبتر است
تأمل تدبر

این يك دو دم كه دولت دیدار ممکنست

دریاب کار ما كه نه پیداست کار عمر

دریاب - تدارك و تفقد بکن ، کارما . اضافه لامیه و مفعول فعل دریاب ، که
حرف تعلیل. نه پیداست : ظاهر نیست یعنی معلوم نیست . کار عمر ، اضافه لامیه
محصول بیت - در این یکی دو دم که دولت دیدار ممکن است ، یعنی برای
وصال امکانی وجود دارد ما را دریاب که کار عمر معلوم نیست : بحال ما برس که
عمر در فرمان هیچکس نیست زیرا فردا چه خواهد شد بجز خداوند کسی نمیداند
پس کار امروز را همین امروز باید کرد

تاکی می صبوح و شکر خواب بامداد

بیدار گرد هان که گذشت اختیار عمر

بیدار گرد - یعنی بیدار شو ، زیرا که « گرد » بفتح کاف عجمی و سکون « را »

به معنای (شو) است. گرد از مصدر گردیدن .

هان ، از اسماء افعال و معنای تنبیه افاده نماید : آگاه باش . که ، حرف تعلیل .
اختیار در اینجا به تعبیر مختار است . اختیار عمر ، یعنی بهترین و گزیده ترین
دوران عمر . (اضافه لامیه)

محصول بیت - باده صبح و خواب شیرین تا کی : باده خوردن و مست و
لایعقل در خواب بامداد غنودنت تا کی . پس حال آگاه باش و بیدارشو که دوران
گزیده و مقبول عمر گذشت . یعنی دوران جوانی گذشت اما تو هنوز در خواب غفلتی .

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد

بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

گذار اسم است : به معنای عبور گاه . واو ، حرف حال . نظر ، مفعول اول
وسوی ما ، مفعول ثانی فعل «نکرده» که ، حرف بیان یا رابط صفت

محصول بیت - دیروز عمر عزیز در رهگذر بود یعنی جانان . عمر کنایه
است از او اما بسوی ما نگاهی نکرد . بیچاره دل که از گذر عمر چیزی ندید .
یعنی عمر که همان جانان است چنان سرعت گذشت که دل از او هیچ فایده
ندید . مراد : عمر بضایع گذشت و اثری از آن باقی نماند .

حاصل بیت - سرعت گذشت عمر را بیان میکند

حافظ سخن بگوی که در صفحه جهان

این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

که - حرف تعلیل . صفحه جهان ، اضافه بیانی

محصول بیت - ای حافظ سخن بگو زیرا در دنیا و روزگار فقط این اثر
یادگار عمر است : شعری بنظم در آر که در عالم کائنات از عمرت اثر و نتیجه همین
میماند . الحاصل یادگار عمر آن فرزندی است که زاده قلم است که تا قیامت نام
ترا در خاطرها زنده نگه میدارد و الا باقی احوال هباء منثور است و له ایضاً

از بحرہ ضارع : مفعول ناعلات مفاہیل ناعلات

غزل دو یست و ہشتاد و ہفتم

دیگر ز شاخ سروسہی بلبل صبور
گلبانگ زد کہ چشم بداز روی گل بدور

دیگر : باز (دوبارہ)۔ شاخ سروسہی، اضافہ ہا لامیہ و بیانیہ است۔ سہی :
راست و مستقیم۔ بلبل صبور، اضافہ بیانیہ۔ گلبانگ : آواز بلند و یا صدای بلند۔
کہ، حرف بیان۔ بدور، باحرف زائد۔

محصول بیت - بلبل صبور از شاخ سروسہی باز بانگ بلند زد کہ چشم بداز
روی گل دور باشد۔ مراد اینست دعای عاشق ہمیشہ اینست کہ چشم بداز روی جانان
دور باشد۔ یعنی از چشم زخم مصون بماند۔
کسیکہ در این بیت لفظ «دیگر» را بہ معنای «ہم» تعبیر کردہ در زبان
فارسی ہم مبتدی بودہ

رد سروری

ای گل بشکر آنکہ تویی پادشاہ حسن
با بلبلان عاشق شیدا مکن غ-رور

مراد از «گل»، در اینجا جانان است و مقصود از بلبلان عشاق۔ بلبلان عاشق
شیدا اضافہ ہا بیانیہ است۔

محصول بیت - ای گل بہ شکرانہ آنکہ پادشاہ حسنی : بشکرانہ آنکہ

ص ۳۱۰ جلد دوم

خدای تعالی ترا زیبا آفریده به بلبلان عاشق شیدا غرور مفروش . یعنی به عشاق
غرور و استغنا نشان مده

از دست غیبت تو شکایت نمیکنم
تا نیست غیبتی ندهد لذتی حضور

دست غیبت تو ، اضافه‌های لامیه . تا ادات توقیت چون «مادام» . غیبتی یا ،
حرف تنکیر . لذتی ، یا حرف وحدت یا تنکیر ، حضور مقابل غیبت است .

محصول بیت - از بابت غیبت و مفارقت تو شکایت نمیکنم ، زیرا مادامکه
غیبت نباشد حضور و قرب لذت نمی‌بخشد بدلیل اینکه اشیاء با اضداد خود متبیین‌اند .
پس لذت شهد وصال بانیش فراق معلوم میگردد .

زاهد اگر به حورو قصور است امیدوار
ما را شرا بخانه قصور است و یار حور

حور - در اینجا جمع «حورا» است بر وزن حمراء ، مراد حوریان جنت است .
قصور جمع قصر به معنای کوشک است . ما را ، از برای ما . شرا بخانه ، میخانه‌ها
گویند . قصور در این بیت بطریق ایهام واقع شده تامل تدبیر .

یار حور : در اینجا صیغه جمع در مقام مفرد واقع شده . چنانکه سابقاً بطور
مفصل ذکرش گذشت . شرا بخانه ، مبتدا و قصور خبرش . یار ، مبتدا و حور
خبرش

محصول بیت - زاهد اگر به دختران حوری و کوشکهای جنت امیدوار
است . برای ما هم میخانه بمنزله قصرها و یار ، حور است . مراد اینست : جنت نسبه
و متعلقاتش از آن او باشد و این چیزهای نقد و حاضر مال ما

می خور بیبانگ چنگ و مخور غصه و رگی
گوید ترا که باده مخور گو هو الغفور

به بانگ ، با حرف مصاحبت . بانگ چنگ ، اضافه لامیه . واو ، حرف
عطف . و ، در اصل و اگر بوده که تخفیف یافته . کسی ، یا حرف وحدت .

ور کسی . مرهون مصرع ثانی است

هوا الغفور ، در اصل هو الله الغفور بوده به ضرورت وزن تخفیف داده شده
محصول بیت - با آواز سازباده بخور و اگر کسی از شراب خوردن منعت
 نماید و بگویدت شراب مخور که شرعاً نهی شده است . در جواب چنین گوینده
 بگو : از آنجا که خداوند غفور و غفار است من باده میخورم زیرا غفران درمقابل
 عصیان است و تا عصیان نباشد غفران ظاهر نمیشود چنانکه نوائی در نعت نبی
 میفرماید:

شعر ترکی : سنك شفا عتك امیدی چون ایرر ممکن
 گناهکار بر اولدر که یوقدر آنده گناه

ترجمه : نوائی ضمن اشعار خود خطاب به حضرت حبیب اکرم
 میفرماید : چون میشود به شفاعت تو امیدوار شد یعنی شفاعت تو درحیز امکان
 است . پس مجرم و گناهکار کسی است که گناه ندارد زیرا بیگناه را شفاعت احتیاج
 نیست

گردیگران به عیش و طرب خرمند و شاد
 ما را غم نگار بود مایه سرور

به عیش و طرب ، با حرف سبب

محصول بیت - اگر اغیار باعیش و طرب شادمان و خوشحالند . سرمایه
 سرور و حبور ما هم غم نگار است

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی
 در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور

هجر - بفتح «ها» و به سکون «جیم» مصدر است از «هجر یهجر» یعنی از باب
 نصر مرادش از جمله : در هجر وصل باشد . آنست که پایان هجر به وصال منتهی

میگردد چنانکه آخر وصال هم به هجران میرسد. ایام و زمان هم روی همین مدار میچرخد مرادش از عبارت : در ظلمتست نور، اینست که نور ضیاء ماه است و ضیاء ماه در تاریکی شب ظاهر و هویدا است

محصل بیت - ای حافظ از غم هجران چرا شکایت میکنی مگر نمیدانی که تا هجر نباشد وصال دست نمیدهد. پس باید گفت هجر جانان عین وصال جانان است. خلاصه مطلب در هجران امید وصال هست چنانکه پایان ظلمت بروشنائی میرسد
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل دویست و هشتاد و هشتم

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

یوسف گم گشته - اضافه بیانی . کلبه احزان ، اضافه لامیه . شود ، فعل
مضارع . روزی ، یا حرف وحدت

محصول بیت - غم مخور یوسف گم شده باز هم به کنعان میاید و خانه
احزان هم روزی تبدیل به گلستان میشود
خواجه این غزل را من باب تسلی خاطر کسانی گفته که کم گشته‌ای
دارند .

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
وین سرشوریده باز آید بسامان غم مخور

دل غمدیده ، اضافه بیانی ، حالت ، تا ضمیر خطاب . به : خوب . دل مفعول
اول فعل مکن و بد مفعول ثانی اش ، وین ، در اصل (و این) بوده همزه بواسطه
وصل ساقط شده است . سرشوریده ، اضافه بیانیه . بسامان . با حرف صله ، سامان ،
سلاح و آرامش .

محصول بیت - ای دل غمخوار ، وضعت بهتر میشود ناراحت مباش و خاطرت
مکدر نشود . این سرشوریده دو باره آرامش می یابد و سر و سامانی پیدا میکند
غم مخور

ص ۲۹۳ جلد دوم

در بعضی نسخه‌ها : این دل غم دیده حالش به شود (باضمیر غایب) و در بعض دیگر : وی سرشوریده باز آیی بسامان، نوشته شده هر دو نسخه وجهی دارد و معنایش با مقایسه بابت مشروح معلوم میگردد

الحاصل در دیگر گونی اوضاع دنیا است که هرگز بر يك منوال ثابت نمی‌ماند

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل بر سر کشی ای مرغ شبخوان غم مخور

بهار عمر - اضافه بیانیه. یعنی حیات. تخت چمن و چتر گل و مرغ شبخوان، مراد بلبل است و این اضافه‌ها بیانی است. چتر: سایبانی است بسیار زیبا که هنگام سفر بر بالای سر پادشاهان نگه‌میدارند وقتی جمع شود بشکل غنچه وزمانی که باز میگردد بشکل گل مطبق درمیآید.

محصول بیت - ای بلبل غم مخور اگر بهار عمر باشد : اگر خداوند تعالی عمری دهد باز چتر گل را در تخت چمن بر سر کشی. پس همان سلامتی بخواه که مرادت را خدا میدهد

هان مشو نومید چون واقف نه از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

هان - از اسماء افعال است یعنی آگاه باش. نومید و نا امید هر دو بيك معناست. از سر غیب : تقدیرش از سر غیب خداست. بازیهای پنهان، اضافه بیانیه، یا حرف مصدر و ها ادات جمع. بازیهای پنهان : بازیهایی که پشت پرده غیب است.

محصول بیت - آگاه باش و نا امید مشو زیرا با سرار نهانی خداوند واقف نیستی. چه در پرده غیبش بازیهای نهانی است که تو خبر نداری. پس غم مخور و مایوس مباش که خداوند را لطف و احسان نهانی است

دورگردون گر دوروزی بر مراد ما نگشت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

دورگردون - اضافه لامیه. روزی، یا حرف وحدت. مراد ما، اضافه لامیه، نگشت، متضمن دو معناست کسانی که بیک معنا اکتفا نموده‌اند تقصیر کرده‌اند، یکسان در لغت یعنی راست و هموار اما در اینجا مراد برابر است. دوران: زمان، محصول بیت - دورگردون اگر یک دوروزی بر وفق مراد مانگشت یا باما نساخت غم مخور که دوران همیشه بیک حال نیمه‌ماند البته میرسد روزی که مطابق دلخواه ما بچرخد. الحاصل وضع دنیا همیشه عوض میشود گاهی چنان و زمانی چنین است

در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها سر کنند خار مغیلان غم مخور

شوق کعبه - مصدر به مفعول خود اضافه شده - سرزنش، اسم مصدر است بمعنای توبیخ: سر کوفت. خار مغیلان - اضافه بیانیه
محصول بیت - اگر بشوق کعبه بخواهی در بیابان قدم بزنی یعنی بیادیه کعبه قدم نهی و خارهای مغیلان آن صحرا اگر ترا سرزنش نمایند یعنی بیایت خلد غم مخور. مراد اینست برای وصول به مطلوبت هر قدر هم زحمت بکشی نباید هرگز مکدر و غمین گردی. مقصود: با میدرسیدن بمراد هر زحمتی که میکشی نباید ترا رنج بدارد

ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون ترا نوحه کشتیبان ز طوفان غم مخور

سیل فنا - اضافه بیانیه و هکذا بنیاد هستی، مفعول مقدم صریح فعل «بر کند» چون، ادات تعلیل. ترا، را ادات تخصیصی و یا ادات مفعول بمعنای آن تو یا از برای تو. نوحه است، خبر مقدم. کشتیبان، بان ادات صفت فاعلی است چون «چی» در ترکی

محصول بیت - ای دل اگر سیل فنا بنیاد هستی ترا از جا بکند و ببرد .
یعنی بنیاد وجودت را محو و نابود نماید چون کشتیبانت حضرت نوح پیغمبر است
از طوفان باک نداشته باش . حاصل کلام : اگر سیل فراق تمام عالم را نابود نماید
چون جانان میلش باتوست غم مخور .

مصراع : چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور

بس - بسیار . خطرناک اینجا یعنی ترسناک

محصول بیت - اگرچه منزل جانان بسیار ترسناک و مقصدمان نا پیداست .
اما هیچ راهی نیست که پایان نداشته باشد . یعنی هر چیزی نهایت دارد پس غم مخور
جفا که بنهایت رسید البته وفا دست میدهد زیرا کسیکه به جفا صبر کند بوفامیرسد
یعنی نسبت باو وفا دار میشوند

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدای حال گردان غم مخور

اضافهای مصراع اول لامیه است . مراد از ابرام رقیب ، تقاضاهای مخالفش
است . حال ، مفعول مقدم صریح فعل «میداند» . خدای حال گردان ، اضافه بیانیه
و حال گردان ، ترکیب وصفی از گردانیدن یعنی مقلب الامور .

محصول بیت - حال ما را در فرقت جانان و زحمت و مشقتی که رقیب دایم
برای ما ایجاد میکند همه را خدای مقلب الامور میداند غم مخور : آن خدایی
که لطف و قهرش باقتضای حکمتش در موقع خرد ظاهر میشود همه را میداند تو
غم مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قران غم مخور

اضافهای واقع در مصرع اول بیانیه است . تا ، حرف توقیت چون مادام .

وردت ، تا ضمیر خطاب . دعا ، مبتدای مؤخر ، ورد ، خبر مقدم . درس و قران ،
هم همین حالت را دارد

محصول بیت - ای حافظ مادامکه در کنج فقر و در خلوت شبهای تارهستی
و وردت دعا و درست قران است غم مخور . یعنی مادامکه با فقر میسازی و شبهای
تاریک در خلوت بدعا و قران مشغولی غم مخور که حق تعالی مرادت را میدهد
وله ایضاً

از بحر مجتہ : مفاعیلن فعلائی مفاعیلن فعلائی

غزل دو بیت و ہشتاد و نہم

نصیحتی کنت بشنو و بہانہ مگیر
ہر آنچہ ناصح مشفق بگویدت بپذیر

نصیحتی کنت - یا حرف وحدت تا ضمیر خطاب: ترا پندی میدہم . مضمون
نصیحت بیت ثانی است . مشفق : مہربان یعنی کسیکہ نسبت بدیگران اظہار محبت
نماید . ناصح مشفق : اضافہ بیانی

محصول بیت - ترا پندی میدہم گوش کن و بہانہ میار : برای اینکہ نصیحت
مرا گوش کنی تعلق مکن و ہر چیزیکہ ناصح مشفق بتو میگوید قبول کن و در اجرای
آن اہمال منما . پس حال اندرز مرا بپذیر کہ من نصیحت گوی مہربانم . و مضمون
پند عبارت از بیت زیر میباشد

ز وصل روی جوانان تمتعی برگیر
کہ در کمینگہ عمر است مکر عالم پیر

وصل روی جوانان - اضافہ لامیہ است . تمتع مصدر از باب تفعیل بہ معنای
فایده بردن . یا آخر حرف وحدت ویاتنکیر . برگیر : بدست آر . کہ حرف تعلیل
کمینگہ : محل انتظار برای انجام مقصدی کمینگہ عمر ، اضافہ لامیہ «مجازاً» مکر
عالم پیر اضافہ لامیہ و بیانیہ . مکر بہ معنای حیلہ است

محصول بیت - از وصل روی جوانان فایده ای برگیر : از وصل دلبرہالذت
ببر زیرا کہ مکر عالم پیر در کمینگاہ عمرست . مراد اینست کہ این چرخ غدار و

ص ۳۱۲ جلد دوم

این عالم مکار پیوسته قصد هلاک ترا دارد و در کمین عمر توست چنانکه هر روز و هر ساعت چندین نفر را هلاک مینماید با این وصف پیش از مرگت از معاشرت جوانان لذت ببر

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی
که آن متاع قلیل است و این بهای کثیر

بجوی : با حرف مقابله و یا حرف وحدت . که حرف تعلیل

محصول بیت - در نزد عاشقان ارزش نعمت هر دو جهان به اندازه یک جو است زیرا نعمت دو دنیا پیش عشق متاع بسیار کوچک و ناچیز است . حتی یک جو گرانبها تر از آن است . مراد اینست: عشاق یک جو محبت جانان را با نعمت دو جهان عوض نمیکند .

معاشری خوش ورودی بساز میخواهم
که درد خویش بگویم بنالهٔ بم و زیر

معاشر - در اینجا مصاحب است و یا حرف وحدت و مراد از « رود » اینجا زه است چون زه چنگ و قانون و کمانچه . یا حرف وحدت اما در اینجا مقصود خود ساز میباشد بطریق ذکر جزء و ارادهٔ کل . بساز ، با حرف مع و مقصود از ساز آهنگ میباشد که ، حرف تعلیل .

بنالهٔ بم ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . بم : زه کلفت سازها را گویند که صدای درشت و کلفت میدهد و زیر ، زهی است که صدای باریک و نازک دارد . اصلا زیر و بم یعنی زه نازک و زه کلفت

محصول بیت - یک رفیق خوب و یک ساز بزن میخواهم : سازی که مرتب و خوب باشد و بشود با آن آهنگ خوب زد : میل دارم بنالهٔ بم و زیر آن . دردهای خود را بگویم . خلاصه با آهنگ آن ساز وجد و حالی پیدا کنم و غزلی از شعرم که مناسب حالم باشد به نغمه در آرم الحاصل شرح حال خود را به جانان عرض نمایم

بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم
اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

سراپنج آرزو و سودا و هواست

محصول بیت - میل دارم که دیگر باده نخورم و مرتکب گناه هم نشوم اما بشرط اینکه تقدیر خدا باین تصمیم من موافق باشد . یعنی اگر این کارها در دفتر قضا ثبت نشده باشد من میتوانم از آنها خودداری نمایم . والا

بعزم توبه نهادم ز کف قدح صدبار
ولی کرشمه ساقی نمیکند تقصیر

بعزم توبه - با حرف سبب و اضافه مصدر به مفعولش . کرشمه ساقی ، اضافه لامیه . یعنی ناز و شیوه . نمیکند تقصیر یعنی مانع توبه میشود .

محصول بیت - به قصد توبه صدبار قدح را از دست بزمین گذاشتم : بارها توبه کردم و جام باده را از دست نهادم اما ناز و کرشمه ساقی در خوردن آن هیچگونه کوتاهی نمیکند . یعنی مرا وادار میکند که دوباره قدح را بدست گیرم و بنوشم . خلاصه تحمل کرشمه ساقی را ندارم و همین است که دوباره باده نوش، میشوم .

می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بست مرا صحبت صغیر و کبیر

می دو ساله - شرابی که از دو سال پیش گرفته شده است . چهارده ساله یعنی محبوب چهارده ساله صحبت صغیر ، اضافه لامیه

محصول بیت - شراب دو ساله و محبوب چهارده ساله . مصاحبت این کوچک و بزرگ برایم کافی است . یعنی بجای اکابر محبوب چهارده ساله و بجای اصاغر می دو ساله انتخاب نمودم . الحاصل اینها برای مصاحبت من کافی است و خاطر من را با اینها شاد میکنم .

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر

قسمت ازلی - اضافه بیانی . بی حضور ما ، اضافه لامیه . خرده مگیر :

طعنه مزین

محصول بیت - از آنجا که هنگام تعیین نصیب و قسمت هر کس در ازل ما

در آنجا حاضر نبودیم پس اگر مقدراتمان کاملا مطابق میلمان نباشد طعنه مزین .

کانه اگر حاضر میشدیم به مقتضای مرادمان قسمت میکردند . اما بعلت

عدم حضور تا حدی مطابق و مقتضای دلخواه ما نیست پس در اینصورت دخل و

طعنه مزین .

حاصل مطلب باید به قضا رضاداد

چولاله در قدح ریز ساقیا می مشک

که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر

می مشک - مراد شراب آرام بخش است . که ، حرف تعلیل . نقش خال نگارم ،

اضافه لامیه است نمیرود - : نرود یا مبادا برود

مراد از ضمیر خاطر است

محصول بیت - ای ساقی به قدح چون لاله ام شراب آرام بخش بریز تا نقش

خال نگارم از خاطرم نرود . ذکر مشک به مناسبت داغداری لاله و نقش خال

جانان است .

وتشبیہ : چولاله . در دو جا قابل صرف میباشد یکی در مورد «قدح» و دومی در

«می مشک» تأمل تدبر .

کسیکه در معنای مصرع اول گفته است : ای ساقی به قدح چون لاله ام شراب

مشکبو بریز ، نفهمیده است که مراد از «مشک» در این بیت چیست

رد شمعی

نگفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل

که میکشند درین حلقه باد در زنجیر

نگفتمت - فعل نفی ماضی و استفهام انکاری : مگر بتو نگفتم یعنی گفتم .

که ، حرف تعلیل . در زنجیر در حرف صله : به زنجیر
محصول بیت - ای دل مگر بتو نگفتم که از زلف او حذر کن زیرا در این
 حلقه زلف جانان بادرا به زنجیر میکشند . یعنی باد چابك سوار را به زنجیر میکشند .
 پس تا چهرسد بتو که يك دیوانه سنگین پایی
 در این حلقه بادرا به زنجیر میکشند : زلف مجعد به شکل حلقه زنجیر است و
 بادهم از بر خورد به زلف بر کنار نیست پس کانه به حلقه زلف بند شده است

بیار ساغر یاقوت فیض در خوشاب

حسود گو کرم آصفی بین و بمیر

ساجر یاقوت فیض بیانیه . ساگریکه مفید و سودمند است . واو ، حرف عطف
 در خوشاب معطوف به یاقوت به تقدیر : ساگریکه دارای فیض در خوشاب است یعنی
 ساگری بیار که چون در خوشاب فیض بخش و سودمند باشد . کرم آصفی ، اضافه بیانیه :
 گرمی که فقط مخصوص آصف یعنی وزیر اعظم میباشد .

کرم ، مفعول مقدم فعل به بین و بمیر معطوف به فعل به بین

محصول بیت - خواه چه بطریق خطاب عام میفرماید : ساگری که چون یاقوت
 فرح بخش و چون در خوشاب فایده و سودمیرساند بیار و به حسود بگو کرم وزیر اعظم
 (آصف) را به بین و بمیر . یعنی کرم و لطفی که نسبت به من ابراز میدارد به بین و
 از حسد هلاک شو

دل رمیده ما را که پیش میگیرد

خبر دهید ز مجنون جسته از زنجیر

دل رمیده ما را - اضافه بیانیه و لامیه است . فرار توأم با ترس را رمیدن گویند .
 را ، ادات تخصیص ، که ، اسم است بمعنای چه کسی . پیش : جلو و مقابل . جسته ،
 به فتح جیم عربی اینجا بمعنای گریخته است

محصول بیت - که میتواند جلو دل رمیده و گریخته ما را بگیرد و ضبطش
 نماید . حال از مجنون جسته از زنجیر خبر دهید : دل رمیده ما مجنون است از زنجیر

گریخته پس خبر دهید که بگیرند و به زنجیر بکشندش .
 کسانیکه «زمجنون» را به «جنون» و «جسته» را خسته «باخاء» نوشته‌اند و در
 معنای عبارت گفته‌اند : به‌مجنون خسته خبر دهید از زنجیر . در لفظ و معنا خطا کرده
 و دیوانگی عجیب نشان داده‌اند

رد سروری و شمعی

چه جای گفته خواجه و شعر سلمانست
 که شعر حافظ ما به نظم خوب ظهیر

جای ، در این قبیل موارد مقحم است ، گفته خواجه و شعر سلمان ، اضافه
 هر دو لامیه است همچنین شعر حافظ . نظم خوب ظهیر اضافه اولی بیانیه و دومی لامیه
محصول بیت - چه جای کلام خواجه و شعر سلمانست یعنی نظم و سخن آنها
 اعتبار ندارد وقتی که حافظ ما شعر بسراید : شعر حافظ ما از نوع شعر آنها نیست
 بلکه از شعر ظهیر هم بهتر است . خواجه شعر ظهیر را بر شعر سلمان و خواجه ترجیح
 میدهد . بخصوص که سلمان را ساحر و خواجه را نخلبند شعرای عجم نامیده‌اند .
 فی الواقع حلاوت و صفای کلام ظهیر را در سخن هیچیک از شعرای دیگر نمیتوان
 یافت مگر حضرت مولانا جامی که در انواع شعر گوی سبقت را از همه ربوده قدس الله
 سره العزیز . الحاصل شعر حافظ بهتر از شعر ظهیر است زیرا که صرفاً عرفانی است اما
 سخن ظهیر صرفاً مجازی میباشد

حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ

که ساقیان کمان ابرویت زنند بتیر

محصول بیت - ای حافظ در این مجلس از توبه سخن مگو : اسم توبه را به زبان
 میار زیرا که ساقیان کمان ابرویت را بتیر غمزه و مژگان میرنند . حاصل سخن
 نمیخواهند تو توبه کنی چونکه تو سبب رونق مجلس و ضیاء بخش آنی
 وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلات

غزل دو یست و نودم

روی بنما و مرا گو که دل از جان بر گیر

پیش شمع آتش پروانه بجان گو در گیر

روی - مفعول مقدم فعل «بنما». مرا ، مفعول مقدم فعل «گو». که ، حرف
رابط مفعول قول. دل ، مفعول صریح و زجان غیر صریح فعل بر گیر . بر گیر :
بر کن .

پیش شمع ، اضافه لامیه . آتش پروانه هکذا . بجان ، متعلق به فعل در
گیر ، و در اینجا فقط تأکید افاده نماید .

در گیر : اثر کن . یعنی بجان پروانه سرایت کن

محصول بیت - رویت را نشان ده و آنوقت بمن بگو دل از جان بر گیر:
از جانت بگذر. پیش شمع باتش بگو بجان پروانه اثر کن . در نسخه دیگر : بگو
جان پروانه بیچاره را بسوزان و بگداز به تقدیر کلام آتش پروانه را بگو بجان
پروانه در گیر : یعنی باتش پروانه بگو : که بجان پروانه نفوذ کن الحاصل بگو
جانش را بسوزان .

مصرع ثانی صورت تنویر مصرع اول را دارد . خلاصه روی جانان را به آتش
شمع و جان خود را بجان پروانه مانند میکند

در معنای مصرع اول : روی نشان بده و بمن بگو دل از جان بر گیر. این
گویندگان حق معنا را ادا نکرده اند .
رد سروری و شمعی

ص ۳۰۷ جلد دوم

در معنای مصرع ثانی: پیش شمع باتش پروانه بگوبجانش در گیر. و همانطور که پروانه در آتش شمع میسوزد منہم مثل آن بسوختن راضی ام. گوینده این معنا هم ذره‌ای به مضمون بیت وارد نبوده.

ردشعی

در لب تشنه ما بین و مدار آب دریغ

بر سر کشته خویش آی و ز خاکش بر گیر

در - اینجا حرف صله. لب تشنه ما، اضافه لامیه. بین، فعل امر مفرد مخاطب از بینیدن. آب، مفعول اول و دریغ مفعول ثانی فعل «مدار». بر، حرف استعلا. سر کشته خویش اضافه لامیه است. بالای سر کسیکه خودت کشته‌ای (مقتول خودت). آی فعل امر مخاطب واو، حرف عطف.

محصول بیت - لب تشنه ما را بین و آب را از ما مضایقه مکن: نظری بحال ما کن که از حرارت آتش عشقت تشنه لب شده‌ایم پس وصالت را از مادر مغمدار و بر سر کشته خویش بیا و از خاک بلندش کن خلاصه چون خودت کشته‌ای پس از خاک بلند کن که خاک آلوده نخواهد.

ترك درویش مکن مگر نبود سیم و زرش

در غمت سیم شمار اشك و رخس را زر گیر

ترك درویش - مصدر به مفعولش اضافه گشته. اشك، مفعول اول فعل «شمار» سیم و زر، مفعول ثانی است. در اصل «اشکش» بوده بقرینه رخس. رخس را مفعول اول فعل «گیر» زر، مفعول ثانی.

محصول بیت - درویش را بخاطر اینکه صاحب سیم و زرنیست ترك مکن. زیرا اگر چه فقیر است اما اشکی که در غم تو میریزد به منزله نقره و رخس را زر فرض کن: قطرات اشکش را نقره و روی زردش را طلا فرض کن. بهر صورت بیچاره است و شایان توجه و التفات.

مراد خواجه از درویش خودش است.

چنگ برگیر و بسازار نبود عود چه باک**آتش عشق و دلم عود و تنم مجمرگیر**

چنگ - مفعول مقدم فعل «بنواز» . بساز ، معطوف به بنواز . در مورد سازهای زهی اصطلاح نواخت و نواز . بکار میبرند اما نی را با «زدن» مثلاً «نی زن» گویند بحسب لغت نی زنده البته مراد نی نواز است . باید دانست که این قبیل تعبیرات روی اصطلاح و استعمال بکار میروند

مراد از عود ، در این بیت نوعی ساز است از اقسام سازها .

چه باک ترسی نیست

محصول بیت - چنگ را کوك كن و بز ن اگر عود هم نباشد باکی نیست .
یعنی مهم نیست زیرا عشق من آتش و دلم عودی است که در آن آتش میسوزد و تنم مجمری است عود سوز . (معمولاً عود را در مجمر میسوزانند) . اگر چه عود ساز نیست اما عود سوز با لوازمش که آتش و عود باشد موجود است

در سماع آی وز سرخرقه بینداز و برقص**ورنه در گوشه روو خرقة ما بر سرگیر**

مراد از «سماع» در این بیت سماعی است که سابقاً بیان شد و الا امر «برقص» مستدرک میشود مگر اینکه تفسیر عطف اعتبار شود .

ورنه : والا . یعنی اگر خرقة را در گوشه‌ای نیندازی و برقص و سماع نیائی . لفظ «در» اینجا حرف صله است .

محصول بیت - بسماع آی و خرقة را از سر بیرون بیار و برقص . یعنی اگر اهل عشقی و شوقی این کار را بکن . والا در گوشه‌ای بنشین و خرقة ما را بر سر کش : چون زاهدان و عابدهای مرایی در گوشه‌ای بنشین

صوف برکش زسرو باده صافی درکش**سیم درباز و بز سیمبری در برگیر**

برکش زسر - این عبارت آن را می‌رساند که خرقة اکثر فقرا مثل جبه ،

جلوبسته بوده که در موقع در آوردن از تن از سردر میاید ، بهر حال .
در باز - صرف کن . واو ، حرف عطف . سیمبری . از اقسام صفت مرکب :
دارای سینه چون نقره و یا حرف وحدت . «بر» اینجا به معنای سینه است . بردوم
هكذا

محصول بیت - خرقه را از سر بیرون بیار یعنی از شکل زهاد و عباد درآی
و بادۀ صاف نوش کن و مالت را خرج کن و يك دلبر سیمبر در بر گیر و با غوش
کش . مقصود اینست که ریا را ترك کن و به هیئت رند نظر باز در آی
در معنای مصرع ثانی : سیم در باز «از باختن گرفته» و برويك دلبر سیمبر را
در آغوش گیر و سیم خرج کن و بوسیله زر دلبر سیمبری بسینه بگیر این مفسرین
معنای شعر را از استاد خوب تحویل نگرفته اند .

دوست گویار شود هر دو جهان دشمن باش

بخت گویشت شود روی زمین لشکر گیر

گو - خطاب عام است : بدوست بگو یار باش و بدو جهان بگو دشمن شو .
یعنی اصل جانان است که یارم شود و در اینصورت اگر دو دنیا دشمن و اغیار هم
باشد مهم نیست
شعر ترکی :

اگر یارم بنمله یار اولورسه نه غم عالم اگر اغیار اولورسه
ترجمه : اگر یارم با من یار باشد چه غم عالم اگر اغیار باشد
در مصرع دوم میگوید : اصل کار طالع است که پشت و کمک من باشد
پس اگر روی زمین را لشکر دشمن بگیرد باکی نیست و ضرری از آن مترتب
حال من نمیشود .

میل رفتن مکن ای دوست دمی باماباش

بر لب جوی طرب جوی و بکف ساغر گیر

دمی - یا حرف وحدت . باش ، فعل امر مفرد مخاطب ، لب جوی ، این اضافه

بہمعنای «فی» است . و لب ، اینجا بہ معنای کنار میباشد ، طرب ، مفعول مقدم فعل «جوی» کہ صیغہ امر مفرد و مخاطب است : طلب کن . از مصدر جوییدن واو ، حرف عطف .

محصول بیت - ای دوست مرو یک نفس با ما باش و در کنار جوی شادی کن و جام بادہ بدست بگیر : الحاصل در کنار چشمہ باخوشحالی و شادی بادہ بنوش

رفته گیر از برم و ز آتش و آب دل و چشم

گونه ام زرد و لبم خشک و کنارم تر گیر

گیر - در این قبیل جاها بہمعنای «قیاس کن» تعبیر میشود . بر ، کنار و پہلو و برم ، اضافہ لامیہ . واو ، حرف عطف . گونه : صورت و بشرہ است

محصول بیت - خواجہ خطاب بجانان میفرماید : خودترا از «نزد من رفته قیاس کن و از آتش و آب دل و چشمم» بطریق لف و نشر مرتب ، چہرہ ام را زرد و لبم را خشک و کنارم را از شدت گریہ تر قیاس کن . حاصل کلام فرض کن تو رفتہ ای و در فراق این جریانات برای من پیش آمدہ پس در ہجرت نمی میرم نہایت اینکه یک مقدار زحمت میکشم .

حافظ آراستہ کن بزم و بگو واعظ را

کہ بین مجلس و ترک سر منبر گیر

حافظ - منادی . بزم ، مجلس ، واو ، حرف عطف . واعظ ، مفعول فعل «بگو» کہ ، حرف رابط مقول قول . ترک سر ، اضافہ مصدر بہ مفعولش . سر منبر : اضافہ لامیہ . منبر ، بکسر - میم اسم آلت است از نبر ینبر ، از باب ضرب مصدرش «نبر» میاید بہمعنای رفع پس منبر یعنی آلت رفع .

محصول بیت - ای حافظ مجلست را مزین کن و بواعظ بگو بزم را بہ بین و سر منبر را ترک کن یعنی اگر مجلس عشاق را بینی دیگر بمنبر نمیروی و بمردم حکم و حکومت نمیکنی . حاصل مطلب کسیکہ در مجلس عشاق شرکت نماید و حاضر شود مجلس دیگر را فراموش میکند ولہ ایضاً

از بحر هزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دویست و نودویکم

دلا چندم بریزی خون ز دیده شرم دار آخر
تو نیز ای دیده خوابی کن مراد دل بر آ آخر

چندم - میم از جهت معنا به خون مقید است نیز : هم . خوابی ، یا حرف
تنکیر ، مراد دل ، اضافه لامیه .

محصول بیت - ای دل تا کی خونم بریزی آخر از چشمم شرم کن وای
دیده تو هم بخواب و مراد دل را بر آ . عتاب به دل میکند بجهت اینکه این دل
است که چشم را خون میگریاند و عتاب به دیده برای این است که وقتی دیده بخواب
فرو رود دل نیز بیدار میماند، حاصل اینکه حالات دل و چشم بهم موقوف و مربوط
است . هر بار که دل راحت باشد چشم هم در آسایش است و فراغت چشم هم سبب
راحتی دل میباشد

منم یارب که جانان را ز ساعد بوسه می چینم

دعای صبحدم دیدی که چون آمد بکار آخر

یارب - اینجا احتمال دو معنا را دارد یعنی یا الله و عجبا . که ، حرف بیانی ،
جانان را ، را ادات تخصیص . بوسه ، مفعول صریح فعل می چینم و از ساعد ، غیر
صریح آن . می چینم - فعل مضارع متکلم وحده . دیدی ، فعل ماضی مفرد مخاطب
متضمن معنای استفهامی

که ، حرف بیان . خون ، در این بیت به معنای کیف است . آمد بکار ، :

ص ۳۱۵ جلد دوم

بدرد خورد

محصول بیت - یارب این منم ده از ساعد جانان بوسه میگیرم؟ از اینکه ساعد جانان را بوسه زده استغراب میکند چونکه این کار بسیار بزرگی است و حالا حالا میسر نمیشود و آن را در اثر دعای صبحدم میدانند که میگوید: دیدی که دعای صبح چگونه بکار آمد و بدرد خورد. یعنی مفید و مؤثر واقع شد. چون صبحدم دعا کرده بود که ساعد جانان را بوس کند

مراد دنیوی و عقبی بمن بخشید روزی بخش

بگوشم قول چنگ اول بدستم زلف یار آخر

روزی بخش - تر کیب و صفی است: رزق بخشنده یعنی رزاق. در این بیت «آخر» مقابل «اول» است

محصول بیت - حق تعالی مراد دنیا و آخرت را به من بخشید: اول بگوشم آواز چنگ را بخشید و آخر بدستم زلف یار را داد. حاصل اینکه به من کامرانی ارزانی فرمود

چو باد از خرمن دونان ربودن خوشه تا چند

ز همت توشه بردار و خود تخمی بکار آخر

مراد از خوشه در این بیت آن مقدار گندمی است که بادهنگام وزیدن از سر خرمن بلند میکند و با خود میبرد.

یاء - حرف وحدت و یا تنکیر، توشه: زاد. یا حرف وحدت، بردار: برگیر یعنی تحصیل کن و او حرف عطف. خود اینجا به معنای «خودت» است تخمی، یا حرف وحدت. بکار، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر کاریدن یعنی تخمی بیفشان

محصول بیت - چون باد از خرمن فرو مایگان خوشه ربودن تا کی: از خرده ریز مردم استفاده کردن تا کی همتی کن و تخمی بکار؛ همتی بکار بیند و وضعی و حالی پیدا کن که مردم به تو محتاج شوند و تو به کسی نیازمند نشوی

نگارستان چین دانم نخواهد شد سرایت لیک

بنوک کلک مشک آمیز نقشی مینگار آخر

نگارستان چین و نگارخانه چین هر دو یک خانه است که نقاشان ماهر نقوش غریب و عجیب و ابتکارات خود را در آن نقش نموده‌اند.

به نوك ، با حرف مصاحبت . نوك انتهای تیز هر چیز را گویند . مشک آمیز ، ترکیب وصفی مقصود از کلک مشک آمیز در اینجا همان قلم موی نقاشی است (مشک آمیزنده) نقشی ، یا حرف وحدت . مینگار ، می حرف تأکید نگر ، فعل امر مفرد مخاطب از نگاریدن یعنی نقشی بزین .

محصول بیت - میدانم که خانه تو نگارخانه چین نخواهد شد . لیکن لااقل بانوک قلم مشک آمیز نقشی بزین . یعنی تو که به ترسیم نقوش نگارخانه چین قادر نیستی پس لااقل بانوک قلم چیزی بنویس و بیکار و غافل نمان . خلاصه بر حسب الایدرك کله لایترک کله اگر قادر بانجام دادن کارهای مهم و اعمال دقیق نیستی نمیشود که باین عنوان بالکلید کارهای دیگر را ترك نمائی . بلکه هر قدر که میتوانی بهمان نسبت در کار و عمل سعی و کوشش کن و بیکار نمان .

دلادر ملك شب خیزی گر از اندوه نگریزی

دم صبحت بشارتها بیارد زان دیار آخر

ملك شبخیزی ، اضافه بیانیه . شبخیز - ترکیب وصفی از مصدر خیزیدن و کسی را گویند که هنوز صبح نشده از خواب برخیزد . اندوه ، غم و غصه ، نگریزی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب یعنی فرار نکنی . دم صبحت ، اضافه بیانیه و مبتدا و بیارد خبرش

محصول بیت - ای دل اگر در ملك شبخیزی از غم و زحمت نگریزی یعنی رنج شبخیزی را بر خود هموار سازی نفس صباح از دیار جانان برایت مژده‌ها می‌آورد ، حاصل کلام : اگر شبها بیدار شوی و با خلوص طویت بجانب جانان توجه کنی البته که دم صبح از کوی جانان خبرهای خوش و خیر بتو میرسد

بتی چون ماه زانوزد می چون لعل پیش آورد
توگوئی تائبم حافظ زساقی شرم دار آخر

بتی - یاء حرف وحدت . می ، یاء حرف وحدت . تائب ، اسم فاعل است :
توبه کار «توبه کننده»

محصول بیت - محبوبی چون ماه زانوزد و بادہ چون لعل پیش آورد ای
حافظ تو میگوئی من تائبم یعنی میگوئی کہ من توبه کرده ام و دیگر من بعد شراب
نخواهم خورد . ازساقی حیا کن و این حرف را نزن حاصل سخن چگونه میتوانی
بادلبری چون ماه بادہ نخوری و از این کار خودداری نمائی .

وله ایضاً

غزل دو یست و نود و دوم

ساقیا مایهٔ شباب بیار
یک دو ساغر شراب ناب بیار

مایه - اصل را گویند . مایهٔ شباب ، اضافه لامیه . شباب : جوانی
محصول بیت - ای ساقی سرمایهٔ جوانی را بیار ، یعنی یکی دو ساغر شراب
صاف بیار زیرا که شراب سرمایهٔ جوانی است . مراد اینست که اگر پیربادهٔ صاف
بنوشد جوان میگردد

داروی درد عشق یعنی می
کوست درمان شیخ و شاب بیار

شاب - با تشدید (با) بمعنای جوان است . بضرورت وزن تخمیف یافته
محصول بیت - درمان درد عشق یعنی شراب : آن شرابی که درمان پیرو
جوان است بیار . خلاصهٔ کلام شراب بیار

آفتابست و ماه باده و جام
در میان مه آفتاب بیار

باده را به آفتاب و جام را به ماه تشبیه میکند
محصول بیت - باده و جام آفتاب و ماه است . در داخل جام چون ماه ، باده
چون آفتاب بیار

میکند عقل سرکشی تمام
گردنش رازمی طناب بیار

ص ۳۱۷ جلد دوم

عقل خیلی سرکشی میکند برای بستن گردش طنابی ازباده بیار

بزن این آتش مرا آبی

یعنی آن آتش چو آب بیار

محصول بیت - خطاب بساقتی میفرماید . باین آتش من آب به پاش : یعنی

آن آتشی که بصورت آب است (آتش مذاب) بیار

گل اگر رفت گو بشادی رو

باده ناب چون گلاب بیار

محصول بیت - ای ساقی گل اگر رفت تو بگوبا خوشی و شادی برو: شاد و

خندان برو و برای ما باده ناب چون گلاب بیار یعنی شراب صاف بیار

غلغل بلبل ار نماید چه غم

قلقل شیشه شراب بیار

محصول بیت - اگر غلغل بلبل نماید چه غم تو قلقل شیشه شراب را بیار

یعنی اگر نوای بلبل تمام شد جای غصه نیست تو بجایش قلقل صراحی را

برای ما بیار

غم دوران مخور که رفت بیاد

نغمه بربط و رباب بیار

بربط - به فتح دو با - آلت نوازندگی است از نوع سازورباب

محصول بیت - غم روزگار را مخور که همه چیز به باد فنا رفت . نغمه بربط

ورباب را بیار که غیر از اینها همه افسانه است

وصل او جز بخواب نتوان دید

داروئی کوست اصل خواب بیار

محصول بیت - وصل جانان را به جز خواب نتوان دید . پس حالاداروئی

که اصل خواب است بیار، یعنی شراب از اقسام چیزهای خواب آور است زیرا يك

صفت دیگر شراب مرقد است ازرقود یعنی خواب آور. پس برایم شراب بیار که بنوشم
ومست شوم و بخواب روم باشد که جانان را در خوابم بینم

گر چه مستم سه چار جام دگر
تا بکلی شوم خراب بیار

محصول بیت - اگر چه مستم اما سه چهارقدح دگر بده تا بکل خراب شوم

یک دو رطل گران بحافظ ده
گر گناهست و گر ثواب بیار

محصول بیت - یکی دو رطل بزرگ به حافظ بده : قدحی که ظرفیت نیم من

شراب را دارد به حافظ بده . چه گناه باشد و چه ثواب همان رطلی که گفتم بیار
در پایان جمیع ابیات ، مخاطب با لفظ (بیار) همان ساقی مذکور در اول غزل

است

وله ایضاً

از بحر خفیف : فاعلان مفاعیلن فعلات

غزل دویست و نود و سوم

سرو بالا بلند خوش رفتار

دلبر نازنین گل رخسار

سرو بالا بلند و دلبر نازنین ، تقدیراً ای سرووای دلبر است ، حرف ندا حذف

گشته

محصول بیت - ای سروخوش رفتار و خوش قامت و ای دلبر نازنین و گل

رخسار

دل ما بردهای به عیاری

از برای خدا نگاهش دار

محصول بیت - دل ما را با عیاری ربودی و بردی محض رضای خدا آن را

نگهدار و مواظبتش کن

تا بدیدم دو چشم جادویت

در دل من نماند صبر و قرار

تا - برای ابتدای غایت است .

محصول بیت - از آن زمان که دو چشم جادوگرت را دیدم در دلم صبر و

طاقت نماند

سنبل زلف اگر بر افشانی

نبود مشک را دگر مقدار

ص ۳۱۸ جلد دوم

محصول بیت - اگر سنبل زلف را تکان دهی برای مشك ، دیگر ارزشی
باقی نمی ماند یعنی مقدار ارزش مشك از بین میرود

بی وفایی مکن دگر پیشه
بویا کوش ای بت عیار

محصول بیت - ای بت عیار بی وفایی را دیگر پیشه خود مکن بلکه سعی
کن که وفادار باشی .

گاه گاهم به بوسه بنواز
تا که گردی ز عمر برخوردار

محصول بیت - گاه گاه مرا با یک بوسه نوازش ده : حال مرا رعایت کن
تا که از عمر خود برخوردار گردی .

حافظ مستمند حیران است
بنده توست بی زر و دینار

مستمند - به معنای غمگین و دل افسرده است از مرض و یا از کسالت
محصول بیت - حافظ غمگین و حیران بی زر و پول غلام توست . طوعاً و کرهاً
بنده توست شده است

این دو غزل در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد اما شارحان به تقلید
یکدیگر نوشته اند ما هم به تقلید آنان نوشتیم

وله ایضاً فی حرف الزاء

غزل دو یست و نو دو چهارم

هزار شکر که دیدم بکام خویش باز
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

خویش - تای این کلمه از جهت معنا به «باز» مربوط است. دمساز، ترکیب وصفی از سازیدن. دم: نفس دمساز، همدم را گویند یعنی مصاحب و یکدل
محصول بیت - هزار شکر که باز ترا بکام خویش دیدم. مضمون مصرع
ثانی فعل «دیدم» را بیان میکند: از روی صدق و صفا با دلم دمساز گشته‌ای یعنی
دیدم که با خلوص طویت با من یکدل و مصاحب شده‌ای. خواجه از اینکه بوصول
جانان رسیده شکر گزاری بسیار مینماید.

روندگان طریقت ره بلا سپرند
حریف راه نیندیشد از نشیب و فراز

روندگان - با الف و نون جمع شده چونکه صفت ذوی العقول است، رونده
اینجا بمعنای سیاح است. روندگان طریقت، اضافه لامیه است مجازاً. سپرند، به
ضم سین و یا بکسر آن لفظ مشترك است که معنی دیگر آن طی کردن یعنی راه
رفتن است و در اینجا مراد همان راه رفتن میباشد.

حریف در این بیت مطلق شخص را معنی میدهد. حریف ره، اضافه لامیه
محصول بیت - سالکان و روندگان طریقت به ره بلا میروند یعنی از بلا
نمی‌گریزند. زیرا که مردان راه از نشیب و فراز راه نمی‌هراسند و اصلاً بخاطر

نمی آورند راهی که میروند نشیب و فرازی دارد یانه

غم حبیب نهان به ز جستجوی رقیب

که نیست سینه ارباب کینه محرم راز

سینه ارباب کینه - اضافه لامیه است . محرم راز از قبیل اضافه مصدر به

مفعول خود

محصول بیت - نهان ماندن غم دوست بهتر از اطلاع رقیب است : غم دوست

اگر مکتوم بماند بهتر از آنست که رقیب در اطراف آن به جستجو و تحقیق

پردازد و آگاه شود . زیرا که سینه اشخاص کینه ور محرم راز نیست ، یعنی لایق

سرجانان نیست

بدین سپاس که مجلس منورست بدوست

گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و باز

بدین ، با حرف سبب که ، حرف بیان . بدوست ، با حرف مصاحبت .

جفایی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . بساز : اینجا یعنی قانع باش

محصول بیت - بشکرانه اینکه مجلس با وجود دوست روشن و منور گشته است

اگر بتوجفائی هم برسد چون شمع بسوزو بسازوشکایت مکن .

خلاصه سوختن را درراه دوست و بخاطر دوست باید استقبال کرد و نباید از

آن گریخت

به نیم بوسه دعائی بخر ز اهل دلی

که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز

دعایی - یا حرف وحدت . بخر ، با حرف تأکید و حرف فعل امر مفرد مخاطب :

ابتیاع کن

اهل دلی ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف تعلیل . کید دشمنت

اضافه مصدر به مفعول خود و اضافه لامیه . دارد باز ، باز دارد یعنی منع مینماید

محصول بیت - بانیم بوسه از اهل دلی دعائی بخر یعنی حال عاشق صادق را

رعایت کن و در عوض يك دعای خیر بدست آرمراد : دعای خیر آن عاشق ، مکر و حیلۀ دشمن را از جان و جسمت دور میکند و ترا از عذاب و بلا محافظت مینماید

ملالتی که بروی من آمد از غم تو
توان که شرح دهم آصفا بال دراز

محصول بیت - ملالتی که از غم تو بر من عارض شد : ای آصف « ای وزیر اعظم ، بلاها و ملالتهایی که از غم تو بر من رسیده فقط در طول سال دراز میتوان شرح داد نه در یکی دوروز

فکند زمزمه عشق در عراق و حجاز
نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز

زمزمه - آوازه وصیت است . زمزمه عشق ، اضافه بیانی . عراق و حجاز بطریق ایهام ذکر شده و مراد از عراق ، عراق عجم است که شامل اصفهان و نواحی آن و مقصود از حجاز شهر مکه و نواحی اش میباشد . و در مقامات « عراق » دومین - اصول اربعه میباشد و « حجاز » « مایه و « بوسلک » آوازش است .

نواهم بطریق ایهام واقع شده به معنای صیت و صد است و نوائی که فرعی از نغمه اصفهان است در فرعیت با حسینی مشترك میباشد
نوای بانگ غزلها ، اضافه مجازاً لامیه است

محصول بیت - نوای بانگ غزلهای حافظ شیرازی آواز عشق را به عراق و حجاز افکند : صیت و صدای غزلهای حافظ در عالم پیچید و شهرت فراوان یافت

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتن مفاعِلن فَعَلات

غزل دو یست و نود و پنجم

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز

دیدار - در اینجا به معنای رو و صورت است. کردم باز : گشودم. کار ساز و بنده نواز ، ترکیب وصفی از سازیدن و نوازیدن.

محصول بیت - منم که چشم بروی دوست گشودم : روی دوست را دیدم .
ای خدای کار ساز و بنده نواز چگونه شکر ترا گزارم که وسیله توفیق بندهات را فراهم میسازی و هر چه مصلحت اوست مہیامینمائی

نیازمند بلا گو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مرادست خاک کوی نیاز

نیازمند - نیاز : احتیاج و مند، ادات نسبت یعنی محتاج ، نیازمند بلا، اضافه لامیه و مفعول فعل «گو» ، رخ ، مفعول صریح فعل «مشوی» و از غبار ، غیر صریح فعل نامبرده و مجموع جمله مقول قول. تقدیراً : از غبار کوی نیاز است . که ، حرف تعلیل

کیمیای مراد ، اضافه بیانی . خاک کوی نیاز ، اضافه لامیه و بیانیہ مجازاً
محصول بیت - به محتاج بلا بگو: رویت را از غبار کوی نیاز مشوی یعنی

۱ - پسوند اتصاف و دارندگی

ص ۳۱۹ جلد دوم

بهر بلائی که گرفتار شدی صبر کن و شکایت مکن . زیرا کیمیای مراد همان خاک محله نیازاست . الحاصل نیاز یعنی عرض حاجت را ترك مکن زیرا نیازمند را همه رعایت میکنند .

مراد اینست : تواضع کیمیای مراد است و همین است که متواضع بمراد خود میرسد . مختصر اینکه تواضع و تضرع سبب وصول به مراد میگردد

بيك دو قطره كه ايتار كردى اى دیده

بساکه بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز

بيك - با حرف سبب . بر ، به معنای بای صله . رخ دولت ، اضافه بیانی
محصول بیت - اى دیده به سبب یکی دو قطره اشکی که ايتار نمودی به
 رخ دولت خیلی کرشمه و ناز خواهی کرد . یعنی روی وصال جانان را می بینی و
 شاد و خندان میگردی . الحاصل با تضرع و نیاز گریستن سبب وصول دولت و
 سعادت میباشد .

طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق

بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

بقول مفتی عشقش - اضافه لامیه و بیانیه و شین « ضمیر » بر میگردد به

عاشق

محصول بیت - بقول مفتی عشق ، تا عاشق با خون جگر طهارت نکند یعنی
 خون نگیرد و غرق اشک خون آلودش نشود نماز و نیازش درست نیست . حاصل
 کلام تا چشم عاشق گریان و جگرش بریان نشود در نزد اهل عشق مقبول و مطبوع
 واقع نمیگردد

زمشکلات طریقت عنان متاب اى دل

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

عنان - مفعول صریح فعل «متاب» ، و زمشکلات مفعول غیر صریح آن .
 که - حرف تعلیل . مرد راه . اضافه لامیه . نیندیشد ، فعل نفی استقبال در این بیت

یعنی نمی هراسد . نشیب : سرازیری . فراز ، اینجا یعنی سر بالائی . جایز است حرف اول این دو کلمه به فتح و یا به کسر خوانده شود .

محصول بیت - ای دل از مشکلات راه عشق عنان مگردان ، یعنی اعراض مکن ، زیرا که مرد راه عشق از نشیب و فراز نمی هراسد ؛ عاشق در طریق عشق از زحمت و مشقت نمی اندیشد

**من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم
چو - روراست درین باغ نیست محرم راز**

نسیم سخن چین - اضافه بیانیه ، سخن چین ترکیب وصفی بمعنای غماز است . طرف : فایده . سروراست اضافه بیانیه . درین باغ . تقدیرش باغ عشق و محبت است

محصول بیت - من از نسیم غماز چه فایده میتوانم ببرم در جایی که سروسپی در باغ عشق و محبت محرم راز نیست . یعنی درخت سرو با آنهمه استقامتش در باغ عشق محرم راز عاشق نیست پس عاشق از نسیم غماز چه سود خواهد برد . علت اسناد غمازی به نسیم برای آنست که بوی زلف جانان را در عالم منتشر میسازد ؛ کسانی که در معنای مصرع دوم گفته اند ، چون سروراست در این باغ محرم راز نیست . درست معنی نکرده اند .

**در این مقام مجازی بجز پیاله مگیر
در این سراچه بازیچه غیر عشق مبار**

مقام مجازی - اضافه بیانی مراد دنیا است که فانی محض است ، سراچه بازیچه اضافه بیانیه مراد دنیا است

محصول بیت - در این مقام مجازی غیر از پیاله چیز دیگر بدست مگیر ؛ به جز پیاله و جام به چیز دیگر توجه نداشته باش و در این سراچه بازیچه به غیر عشق بکار دیگر پرداز ؛ عاشق شو و غیر از عشق به چیز دیگر مشغول مباش

اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنیست
من آن نیم که ازین عشقبازی آیم باز

محصول بیت - اگر چه زیبایی تو از عشق اغیار مستغنی است: محتاج عشق کسی نیست اما من آن کسی نیستم که از این عشقبازی برگردم: دست از عشق بازی بکشم، یعنی محبوب دوستی را ترك نمایم

چه گویمت که زسوز درون چه می بینم
زاشک پرس حکایت که من نیم غماز

محصول بیت - چه گویم ترا که از سوز درون چه می بینم: آنچه از آتش دل می بینم نمیتوانم بیان کنم این مطلب را از اشک سؤال کن که من غماز نیستم. یعنی اشک چشم غماز است که سر محبت و عشق را ظاهر میسازد

غرض کرشمه حسنست ورنه حاجت نیست
جمال دولت محمود را بزلف ایاز

محصول بیت - سبب محبت سلطان محمود نسبت به ایاز زیبایی ایاز و ناز و شیوه حسن است: حرکات و اشارات حسن سبب عشق و محبت است و گرنه شکوه دولت محمود احتیاج بزلف ایاز ندارد. یعنی دولت محمود دولت سلطنت است که در حسن و بها احتیاج به زینت و پیرایه ندارد پس غرضش ازدوست داشتن ایاز عشق بتجلی جمال و کرشمه حسن است. یعنی ناز و شیوه که در پینشان وجود دارد

غزل سرائی ناهید صرفه نبرد
در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

صرفه - یعنی زیاد اما اینجا بهتر و بالاتر تعبیر میشود. ناهید ستاره زهره است که رب النوع طرب است غزل سرائی، ترکیب وصفی از سرائیدن. فتحه و کسره سین هر دو جایز است. یای اولی اصلی ویای ثانی برای اضافه آمده و اضافه لامیه است بر آورد: بلند کند.

محصول بیت - در مقامی که حافظ آواز بلند نماید یعنی غزلسرایی کند آواز زهره رونق ندارد خلاصه مطلب درجایی که حافظ دستان عشق را بخواند آواز زهره جلو و خوبی خود را از دست میدهد و در مقام پائینتر از آواز حافظ قرار میگیرد.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل دویست و نود و ششم

ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز

عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز

سرو ناز حسن - اضافه ها بیانی است که ، حرف رابط صفت . « بناز » متعلق

به فعل « میروی » عشاق را ، « راه » ادات تخصیص

محصول بیت - ای سرو ناز زیبائی که با ناز خیلی قشنگ راه میروی .

عشاق هر آن به ناز تو صد گونه احتیاج دارند : عشاق دائماً بناز تو نیازمندند .

فرخنده باد خلعت حسنت که در ازل

ببریده اند بر قد سروت قبای ناز

فرخنده به فتح خاء به معنای مبارک و به معنای نیرومند . خلعت حسن ، اضافه

بیانیه . که ، حرف تعلیل . در ازل مرهون مصرع ثانی . قد سروت و قبای ناز ،

اضافه ها همه بیانی است .

محصول بیت - خلعت حسن مبارکت باد زیرا خلعت ناز را در ازل بر قد

سروت بریده اند پس ناز و حسن توازلی است بنا بر این تویی نظیری .

آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست

چون عود گو بر آتش سوزان بسوز و ساز

آن را : برای آن کسی بوی عنبر زلف تو ، اضافه بیانی و لامیه . چون ، ادات

ص ۳۲۷ جلد دوم

تشبیه. مراد ازعود، همان عودی است که میسوزانند و اعلاترین نوعش عودقماری^۱ است. گو، خطاب عام. بر، حرف صله. آتش سوزان، اضافه بیانی

محصول بیت - به آنکه آرزوی بوی زلف چون عنبر ترا دارد: زلف ترا آرزومند است بگو: چون عود در آتش سوزان بسوز و صبر کن وقانع باش. مراد اینست کسی که آرزوی وصول به جانان دارد باید جفارا تحمل نماید.

از طعنه رقیب نگرود عیار من
چون زرا اگر برند مرا در دهان گاز

مراد از «عیار» در اینجا حال است.

محصول بیت - طعنه رقیب درمن اثر نمیکند و حال مرا تغییر نمیدهد و لو اینکه چون طلا مرا بدهان گاز ببرند. یعنی هر قدر جفا به بینم و هر بلائی بسرم بیاید باز ناراحت نمیشوم و هیچگونه تغییر حالت پیدا نمیکنم الحاصل اگر پاره پاره و ریزه ریزه ام هم بکنند از محبت یار بر نمیگردم.

پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی
بی شمع عارض تو دل مرا بود گداز

محصول بیت - سوز دل پروانه را سبب شمع است. اما سوز و گداز دل من بی شمع صورت توست، یعنی اگر پروانه را سبب سوزش وصال شمع است دل من با اینکه از شمع جمالت دور است اما در سوز و گداز است.

دل گز طواف کعبه کویت وقوف یافت
از شوق آن حریم ندارد سر حجاز

محصول بیت - دل که از طواف کعبه کویت آگاه شد. یعنی کعبه کویت را طواف کرد دیگر از شوق آن حریم آرزوی حجاز نمیکند: کسی که کعبه کویت را طواف

۱ - قمار: آن شهر است در هندوستان که عود قماری از آنجا آورند برهان قاطع

ص ۱۲۳. در شعر فرخی هم آمده است:

پیغام گل سرخ سوی باده کی آری
گوئی همه شب سوخته‌ای عمود قماری

ای باد بهاری خبر از یار چه دازی
هم زاول روز از تو همی بوی خوش آید

کند دیگر آرزوی حجاز نمی کند. کلمه « وقوف » در این بیت بطریق ایهام بیان شده

هر دم بخون دیده چه حاصل وضو چون نیست
بی طاق ابروی تو نماز مرا جواز

طاق ابروی تو - اضافه هایبانیه ولامیه است .

محصول بیت - هر دم وساعت باخون چشم وضو گرفتن چه فایده دارد . چونکه بی طاق ابروی تو نماز من درست نیست . یعنی مقبول واقع شدن نماز من بسته است باینکه در محراب ابروی تو گزارده شود . پس عبادتی که در آن محراب انجام نگیرد قبول نیست .

صوفی که بی تو توبه زمی کرده بود دوش
بشکست عهد چون در میخانه دید باز

دوش مرهون مصرع ثانی است .

محصول بیت - صوفی که بی تو یعنی در فراق تو از می توبه کرده بود دیشب که در میخانه را باز دید عهد توبه را شکست : به محض اینکه دید در میخانه باز است اختیارش از دست در رفت و باده نوش شد

چون باده مست بر سر خم رفت کف زنان
حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز

کلمه « مست » اگر برای باده حال محسوب شود به معنای « قنال » میباشد . همچنین اگر « بر سر خم » قید باشد برای باده منظور جوشیدن و سر رفتن آن است . و اما در صورتیکه برای حافظ قید باشد کنایه از ملازمت باده است .

اگر عبارت « کف زنان » برای باده حال باشد کنایه از کف کردن و جوشیدن آن میباشد که از شأن باده تازه است . و اگر عبارت مزبور قید برای « حافظ » باشد پس کنایه است از کف زدنش . مصرع اول مرهون مصرع ثانی است . که ، حرف بیان و یارابطه صفت

محصول بیت - حافظ که دیشب از لب ساغر ، رازی شنید مست چون باده
کف زنان بر سر خم رفت .
وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

غزل دویست و نود و هفتم

در آ که در دل خسته توان در آید باز
بیا که در تن مرده روان در آید باز

در آ - در ، حرف تأکید با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب از مصدر آیدن دراصل (آی) است که «یا» به ضرورت وزن حذف گشته است . که ، حرف بیان ویا تعلیل . در ، حرف صله . دل خسته اضافه بیانی . توان ، نیرو است . در آید ، در حرف تأکید . باز : دوباره . بیا ، بسا حرف تأکید که ، حرف بیان ویا تعلیل . در تن مرده ، در حرف صله و اضافه لامیه و یا بیانیه روان : روح انسان **محصول بیت - بیا که به دل خسته بازنیرو بیاید :** به سبب آمدن تو به دل خسته قدرت و نیرو برسد و به تن مرده باز روح آید.

مضمون دو مصرع متقارب است . قیاس این بوده که در مصرع اول « بیا » بگوید و در مصرع دوم « در آ » به جهت اینکه عبارت « در آ » را در مقام « داخل شو » بکار میبرند . و جمله « داخل شو » و یا « در آ » همیشه بعد از آمدن گفته میشود یعنی اول فعل آمدن صورت میگیرد بعد داخل شدن حاصل کلام اگر چه بین دو مصرع تقدیم و تأخیر واقع نشده اما بین « در آ » و « بیا » خیلی مناسب بود که اجرا شود فتأمل

بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست

که فتح باب وصال مگر گشاید باز

فرقت تو - اضافه مصدر به فاعل خود ، چشم من ، اضافه لامیه ، در بست ،

ص ۳۲۵ جلد دوم

در حرف تأکید . که ، حرف بیان . فتح باب وصال ، اضافه‌ها لامیه است مجازاً .
محصول بیت - بیا که جدائی تو چنان چشم را بسته که مگر وصال آن را
 دوباره باز کند : شدت سوز فراق طوری چشم را ناتوان و نابینا کرده مگر وصال
 میسر گردد و باز بگشایدش : حاصل اینکه مگر وصال سبب گردد که چشم
 باز شود .

**غمی که چون سپه زنگ دل بخون بگرفت
 ز خیل شادی روم رخت زداید باز**

غمی که - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت ، سپه زنگ ، اضافه
 لامیه ، زنگ ، بازای عربی مملکت سیاهان را گویند و در نسبت بآن سرزمین
 «زنگی» گویند . زنگ بازای عربی و عجمی . جرمی را هم گویند که روی آهن را
 در مجاورت هوای مرطوب میگیرد .

بخون بگرفت : غرق خون کرد . خیل ، اینجا بمعنای لشکر است . شادی ،
 یا حرف مصدری خیل شادی روم رخت . اضافه‌ها بیانیه است . زداید . به فتح و یا
 به کسر «زا» فعل مضارع مفرد غایب از مصدر زداییدن به معنای از بین بردن زنگ
 بین لازم و متعدی مشترك است و اینجا لازم است : دل خون گرفته و زنگ زده از
 غم فراق ، زدوده و صاف و صیقلی میشود

محصول بیت - غمی که چون لشکر زنگی دل را غرق خون کرده بود .
 بوسیله قشون شادی روم رخت از بین رفت و دل جلا و صیقل یافت : اگر چه دلم از
 غم فراق زنگ گرفته و سیاه شده بود . اما با وصال رخ سفیدت زدوده و صاف و
 روشن گشت .

لفظ روم ، در اینجا به مناسبت «زنگ» بیان شده است و مراد از آن سفیدی
 رخ جانان است . اما در اصل نام مملکتی است که در موقع نسبت «رومی» گویند .
 حاصل بیان کلمه «روم» را در مقام بیاض بکار میبرند چنانکه خسرو در دریای ابرار
 ایراد کرده است

هر نشانی از هنر ملکیت در ذات عروس

روی روم و زلف شام و هر دو پستان بربر است

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم

بجز خیال جمالت نمی نماید باز

پیش آینه دل - اضافه‌ها لامیه و بیانیه - خیال جمالت ، اضافه‌ها لامیه است

محصول بیت - هر چه در برابر آینه دل قرار میدهم : هر چه در مقابل

آینه دلم نگه میدارم جز از خیال جمالت چیزی نشان نمیدهد . الحاصل هر چه به پیشم میاید در آن خیال جمالت را می بینم .

بدان مثل که شب آبتن است دور از تو

ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز

عبارت شب آبتن ، در عرب به يك ضرب مثل اشاره است که «اللیلة حبلی»

گویند چنانکه در ترکی هم این بیت مشهور است .

بیت: دنیا که حادثاتله هر گیجه یو کلیدر

گون طوغمدن نلر طوغه کیم بیله نا گهان

ترجمه : دنیا که آبتن حوادث است که میداند که فردا نا گهان بسا طلوع

آفتاب چه خواهد زائید .

جمله دور از تو ، مرهون مصرع ثانی است یعنی در فراق تو . عبارت ستاره

می‌شمرم ، متضمن دو معناست : یکی یعنی نمی‌خواهم و در آسمان ستاره‌ها را می‌شمارم .

دومی : به معنای اشک ریختن است زیرا که اشک چشم را به ستاره تشبیه نموده‌اند

علی کل حال از بی خوابی (ترک نوم) کنایه است .

محصول بیت - به مصداق این مثل که شب آبتن حوادث است در فراق تو

ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز : تا صبح نمی‌خواهم و همه‌اش به فکر و خیال

تو هستم بانظار اینکه این شب زنده‌داری صبح چه فایده و نتیجه خواهد داد

بیا که بلبل مطبوع خاطر حافظ

بیوی گلشن وصل تو میراید باز

بلبل مطبوع خاطر حافظ - این اضافه ها بیانیه و لامیه است . مطبوع: چیزی که مالیم و مو فق طبع است یعنی طبیعت انسان آن را می پذیرد . به بوی گلشن وصل تو ، اضافه ها لامیه و بیانیه . میسراید ، ازسراییدن به فتح ویا کسر سین فعل مضارع مفرد غایب . باز ، در این قبیل موارد فقط « تأکید » را افاده نماید .

محصول بیت - بیا که طبع مقبول و مطبوع حافظ بامید گلشن وصل تو نغمه سرایی میکند ، یعنی بلبل طبع حافظ بامید رسیدن به وصل تو و به شوق وصل تو نغمه میسراید .

مقطع مذکور در دیوانها و در شرح سروری همینطور است که نوشته شد پس کسی که در این غزل مقطع غزل عروس گزل را نوشته علاوه بر آنکه مخالف نسخه ها رفتار نموده است در قافیه هم خطا کرده به جهت اینکه این غزل مقفا و مردف است و این بیت هم بهمان منوال عفا الله عنه عجب کور طبع بوده که اینهمه نقصان را تشخیص نداده است . **رد شمعی**

وله ایضاً

از بحر خفیف : فاعلاتن مفاعیلن فعلات

غزل دو یست و نود و هشتم

حال خونین دلان که گوید باز
وز فلک خون خم که جوید باز

این بیت آن معنا را اشعار میدارد که باده نوشی قدغن گشته و شرابها بزمین ریخته شده .

محصول بیت - که از حال خونین دلان خبر دهد ؟ و خون خم را از فلک که بگیرد ؟

باز، در این قبیل موارد تأکید افاده نماید فقط

شرمش از چشم می پرستان باد
نرگس مست اگر بروید باز

شرمش - شین « ضمیر » بر میگردد به نرگس به طریق اضمار قبل از ذکر محصول بیت - از چشم می پرستان شرمش باد نرگس مست اگر دوباره بروید . یعنی نرگس اگر از مصیبت خون خم خود را مخفی و ناپیدا ننماید و در کتم عدم نماند و دگر باره بروید و به تمام عالم نظر افکند از باده نوشان خجالت بکشد .

جز فلاطون خم نشین شراب
سر حکمت بما که گوید باز

فلاطون - مخفف افلاطون است . زیرا دژ دستور زبانشان این قاعده هست

ص ۳۲۹ جلد دوم

که اگر در اول کلمه همزه باشد گاهی تخفیفاً حذف میشود مانند اسکندر - سکندر، افکار - فکر

فلاطون خم نشین شراب، اضافه ها بیانیه و خم نشین تر کیبوصفی از نشینیدن یعنی کسیکه در خم می نشیند، مراد از خم نشینی افلاطون اینست که گویا افلاطون حجره ای بشکل خمیره ترتیب داده بود و برای ریاضت کشیدن همیشه در آن مینشست پس خواجه شراب را در خم نشینی به افلاطون تشبیه نموده است.

محصول بیت - غیر از شراب خم نشین چون افلاطون، سر حکمت را بما که میگوید؟ مراد اینست شراب حکیمی است که بما سر حکمت میگوید.

هر که چون لاله کاسه گردان بود

زین جفا رخ بخون بشوید باز

میبایست این بیت بعد از مطلع و در دنبال آن نوشته شود. لکن ما هم تابع ترتیب شارحان گشتیم و در اینجا نوشتیم.

کاسه گردان - تر کیب و صفی از گردانیدن: کسیکه قدح باده را میگرداند یعنی باده نوش مرادش از «زین جفا» جفای مصیبت خون خم است. بشوید، در اینجا فعل امر مفرد غایب

محصول بیت - هر کس که چون لاله کاسه گردان بوده یعنی: باده نوش بوده است، از جفای مصیبت خون خم رخ خود را با خون بشوید. یعنی سخت غمزده گردد و ماتم بگیرد

بس که در پرده چنگ گفت سخن

بیرش موی تا نموید باز

بس - یعنی بسیار، که حرف بیان. پرده، بطریق ایهام ذکر شده بمعنای پرده ساز و پرده راز میباشد. بیرش، شین «ضمیر» بر میگردد به چنگ. موی، در اینجا به معنای «زه» میباشد بعضی اشخاص را عادت بر این است که در مصیبت موی خود را قیچی میکنند تا، حرف تعلیل، نموید، فعل نفی مستقبل از مویدن

بمعنای گریستن - باز ، در اینجا : دوباره

محصول بیت - چنگ در پرده خیلی سخن گفت پس چون بسیار گویی کرده
مویش را ببر تا دیگر نالد و نگرید. چون چنگ اگر زه، نداشته باشد صدانمیدهد

بگشاید دلم چو غنچه اگر
ساغر لاله گون بیوید باز

محصول بیت - دلم چون غنچه باز میشود اگر ساغر لاله گون بوی خوش دهد
یعنی اگر باده بنوشم .

گرد بیت الحرام خم حافظ
گر تواند بسر بیوید باز

گرد بیت الحرام خم، اضافه ها لامیه و بیانیه است. کلمه حافظ مرهون مصرع
ثانی و مبتدا و جمله شرطیه خبرش . بیت الحرام نسبت به خم خوب واقع شده
محصول بیت - حافظ اگر بتواند، اطراف بیت الحرام خم را با سر میوید
یعنی با جان و دل زیارت و طوافش میکند .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

غزل دویست و نود و نهم

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
غریو ولوله در جان شیخ و شاب انداز

مراد از کشتی ، قدح است شط شراب ، اضافه بیانیہ . غریو اینجا فریاد و فغان . ولوله : فتنہ و آشوب و شیخ : پیرو شاب : جوان است
محصول بیت - بیا و قدح چون کشتی ما را به نہر شراب انداز و فریاد و فغان و فتنہ و آشوب را بجان پیرو جوان بیفکن . مراد : پیرو جوان بہ بینند و آتش حسرت بجانشان بیفتد فریاد و فغان نمایند

مرا بکشتی بادہ در افکن ای ساقی
کہ گفتہ اند نکوئی کن و در آب انداز

محصول بیت - ای ساقی مرا بہ کشتی بادہ بیفکن زیرا گفتہ اند : تو خوبی کن و در آب انداز در میان عجمیان این مثل هست و در ترکی ہم بکار میرود چنانکہ گویند : تو خوبی کن و در آب انداز اگر ماہی نداند خدا کہ میداند
ز کوی میکده برگشتم ز راه خطا
مرا دگر ز کرم بارہ صواب انداز

برگشتم ، اینجا ترک نمودہ ام . ز راه خطا : خطا و اشتباہ کردہ ام . بیا ، اینجا حرف صلہ و رہ صواب ، اضافه بیانی . صواب : راست و درست . خطا نادرست .
محصول بیت - این کار من خطا بود کہ کوی میخانہ را ترک کردم : از میخانہ

ص ۳۳۴ جلد دوم

بر گشتنم خطا بود. خلاصه مرتکب خطا شدم که آنجا را ترك نمودم. حال با کرم خودت مرا به راه راست راهنمایی کن، یعنی دوباره به میخانه هدایت کن

بیار از آن می گلرنگ مشکبو جامی
شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز

این بیتها هم خطاب به ساقی گفته شده. می گلرنگ مشکبو، اضافه بیانی و مشکبو، از اقسام ترکیب وصفی است. جامی، یا حرف وحدت. شرار رشک، اضافه بیانیه. در، حرف صله. دل گلاب، اضافه لامیه
محصول بیت - ای ساقی از آن شراب مشکبوی گلرنگ جامی برایم بیارو
دل گلاب را با آتش رشک و حسد بسوزان: از اینکه در گلاب حالت و کیفیت باده نیست در آتش رشک و حسد بسوزد.

اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن
نظر بر این دل سرگشته خراب انداز

لطفی - یا حرف وحدت یا تنکیر. دل سرگشته خراب، اضافه بیانیه
محصول بیت - اگر چه من مست و لایعقلم، اما تو هم لطفی کن و بدل
سرگشته خرابم نظری بیفکن: باین وضع نابسامان من نظری انداز و درمانم کن

به نیمه شب اگر آفتاب می باید
ز روی دختر گلچهره رز نقاب انداز

روی دختر گلچهره رز - اضافه لامیه و بیانیه

محصول بیت - اگر نیمه شب احتیاج به آفتاب پیدا نمائی از روی دختر
گلچهره رز نقاب را بلند کن، دختر رز، شراب است. یعنی شراب قرمز را به قدح
بریز که چون خورشید بدرخشد. حاصل اینکه قدح پر از شراب قرمز را به آفتاب
تشبیه نموده است

مهل که روز وفاتم بخاک سپارند
مرا بمیکده بر در خم شراب انداز

مهل - فعل نهي مفرد مخاطب از هلیدن : مگذار یعنی مانع شو . که ، حرف بیان . روز وفاتم اضافه ها لامیه است . به خاك ، با حرف صلّه ، بسیارند ، فعل مضارع جمع غائب یعنی تسلیم نمایند . « بر » فعل امر مفرد مخاطب . در ، حرف صلّه . خم شراب ، اضافه لامیه

محصول بیت - ای ساقی مگذار که روز وفاتم بخاکم بسیارند: در مقبره دفنم نمایند بلکه مرا به میخانه ببر و به خم شراب انداز. حاصل اینکه خم شراب قبر من است و مرا در آن دفن کن

ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت

بسوی دیو محن ناوک شهاب انداز

چو حافظ - محتمل دو وجه میباشد . یکی ممکن است مراد تشبیه به حافظ باشد . و دومی چو ، ادات تعلیل و حافظ منادی . به جان ، با حرف صلّه . رسید دلت : دلت به جان رسید یعنی خاطرت مضطرب گشت . این جمله بجان رسید ، از اصطلاحات روزمره عجمیان است . دیو محن ، اضافه بیانیه . دیو : شیطان ، محن ، بکسر میم و فتح حا ، جمع محنت است . ناوک شهاب ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - ای حافظ وقتی از جور چرخ دلت بجان رسید. یعنی سخت مضطرب گشت . بسوی دیوهای محنت ناوک شهاب انداز : آه آتشبار بکش و ناله حزین بکن زیرا با آه و ناله آلام و محن دل بر طرف و زایل میگردد.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل سیصدم

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
بیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز

از بعضی شیرازیها شنیده شده که این بیت از جمله ابیاتی است که بر تربت
خواجه نوشته شده.

مراد از آب طربناک باده است . خاک انداز آلتی است که برای ریختن خاک
بکار میرود و کاسه سردابان تشبیه نموده است .

محصول بیت - برخیز و به کاسه زر آب طربناک یعنی باده بریز پیش از آنکه
کاسه سرخاک انداز شود : کاسه سرازخاک پر و لبریز گردد

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست
حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

مراد از وادی خاموشان «مقابر» است . غلغله در لغت آن صدایی است که در
هنگام ریختن آب از کوزه گردن باریک و بلند و دهانه تنگ ایجاد میشود و بعد مطلقاً
به معنای صیت و صدا بکار برده اند . گنبد افلاک ، اضافه بیانیه

محصول بیت - عاقبت منزل ما وادی خاموشان است یعنی در مقبره هاست .
حاصل کلام بالاخره یکروز خواهیم مرد پس حالا به گنبد افلاک غلغله و صیت صدا
بینداز . مراد : تا در حال حیات هستی بسا عیش و عشرت دنیا را پراز و لوله و
غلغله بکن .

ص ۳۳۱ جلد دوم

چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست
بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

چشم آلوده نظر - اضافه بیانیہ : چشم ناپاک نظر .

محصول بیت - چشم ناپاک نظر از رخ جانان دوراست ، یعنی لایق نیست کہ
بہ رخ جانان نگاہ کند پس بر رخ او نظر از آئینہ پاک بپرداز : بانظر پاک چون آئینہ
بہ رخش نگاہ کن . جایز است مراد از آئینہ «قلب» باشد پس با قلب صاف بر رخ
جانان نظر افکن . حاصل کلام مراد اینست کہ با آرزوی نفسانی نگاہ مکن

بسر سبز تو ای سرو کہ چون خاک شوم
ناز از سر بنہ و سایہ برین خاک انداز

بسر سبز تو - با حرف تخصیص و اضافهها بیانیہ و لامیہ . سرسبز ، کنایہ از
تازگی و طراوت و نازکی است .

محصول بیت - ای سرو بسر عزیز و لطیف تو کہ چون خاک شدم یعنی وقتی
مردم و تبدیل بخاک گشتم ، ناز و غرور و تکبر را ترک کن و باین خاک سایہ
انداز : سر قبرم بیا . گفته اند این بیت ہم جزو ابیاتی است کہ در تربت شاعر
نوشته شدہ

دل مارا کہ ز مار سر زلف تو بخت
از لب خود بہ شفاخانہ تریاک انداز

دل مارا - اضافه لامیہ . را ، ادات مفعول . دل ما ، مفعول مقدم فعل «انداز»
است کہ ردیف واقع شدہ . کہ ، حرف رابط صفت . عبارت : زمار سر زلف تو ، متعلق
بہ فعل «بخت» و مفعول غیر صریحش و اضافههایش بیانیہ و لامیہ .

بخت ، فعل ماضی مفرد غائب از خستیدن و مشترک بین لازم و متعدی
«خستیدن و خستانیدن» ، گزیدن . و گزاندن . مانند گزیدن حیوان زہردار
چون مار و عقرب و مگس و زنبور . حاصل اینکہ فعل مذکور بہ معنای جارح و مجروح
بکار میرود .

لب خود - اضافه لامیه . شفاخانه تریاک ، اضافه بیانیہ . از لب خود و بہ شفاخانه تریاک ، مفعول غیر صریح فعل «انداز»

محصول بیت - دل مارا کہ از مار سر زلف تو ہجروح گشته بہ شفاخانه لب خود برسان : چون مار سر زلف تو دل مارا نیش زدہ پس در تریا کخانہ دارالشفای لببت معالجه کن . خواجہ بانزاکت ازجانان تمنای لبش را دارد .

**ملك اين مزرعه دانى كه ثباتى تكند
آتشی از جگر جام در املاك انداز**

ملك اين مزرعه - اضافه مصدر بہ مفعول خود . ثباتى ، يا حرف تنكیر . آتشی . يا حرف وحدت و يا تنكیر ، آتش ، مفعول صریح فعل «انداز» و باقى جملہ مفعولہای غیر صریحش

محصول بیت - میدانی کہ این ملك و مزرعه دنیا ثبات ندارد یعنی پایندہ نیست و برای کسی باقى نمی ماند . پس بر املاك جهان از جگر جام آتشی بینداز : بادہ نوش باش و از قیود دنیا فارغ شو . مراد از جگر جام ، بادہ است . حاصل سخن می نوش کن و مست شو و غیر از عشق و محبت جانان ہمہ چیز را از خاطر ت بیرون کن

**غسل در اشك زدم كاهل طریقت گویند
پاك شو اول و پس دیدہ بر آن پاك انداز**

زدم : کردم ، کاهل . کہ حرف تعلیل

محصول بیت - در اشك چشم خودم غسل کردم . یعنی آنقدر گریستم کہ در اشك چشم غوطہ ور گشتم و غسلی کردم . زیرا اهل طریقت یعنی عاشقان گویند : البتہ من باب نصیحت توصیہ میکنند: کہ اول پاك شو و پس از آن دیدہ بر آن پاك انداز . یعنی اول از وسوسہ طبع ، دلت را پاك کن و آنوقت بروی پاك جانان نظر انداز

یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آئینه ادراک انداز

زاهد خود بین - اضافه بیایه و ترکیب وصفی از بینیدن. که، حرف رابط
صفت، بجز، با حرف زائد. دود آه، اضافه بیایه. یا حرف وحدت و یا تنکیر، شین
ضمیر، بر میگردد به زاهد. و از جهت معنا به «ادراک» مقید است به تقدیر: آئینه
ادراکش اضافه بیایه

محصل بیت - خدایا آن زاهد خودبینی که بجز عیب چیز دیگر نمی بیند،
یعنی فقط عیب می بیند و به هنر هیچ توجه ندارد خلاصه عیب بین است نه هنر بین.
پس حال که اینطور است به آئینه ادراک این زاهد دود آهی بینداز. یعنی آئینه
ادراکش را بادود آهی که از آتش عشق و محبت عشاق بلند میشود تیره و تار کن تا
همانطور که هنر بین نیست عیب بین هم نباشد

چون گل از نکهت او جامه قباکن حافظ
و آن قبا در ره آن قامت چالاک انداز

چالاک و چابک بمعنای جلد و زرنگ است

محصل بیت - از بوی خوش آن جانان، چون گل جامهات را چاک بزن.
و آن جامه قبا شده را ای حافظ در ره آن قامت چالاک بینداز. یعنی جامه جان و
جسمت را چاک بزن و به خاک ره جانان بیفکن شاید که از رویش بگذرد و تو از آن
کسب شرف نمائی.

دوقبا تجنیس تام واقع شده است

کسیکه به جای «چالاک» «موزون» نوشته و در معنای مصرع گفته است:
آن قبارا در ره آن قامت موزون انداز علم قافیہ را خوب میدانسته

ردشعی

وله ایضاً

از بحر رمل ، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل سیصد و یکم

بر نیامد از تمنای لب کلام هنوز
بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز

بر نیامد : حاصل نشد ، تمنای لب ، اضافه مصدر به مفعول خودش . کلام ،
فاعل فعل بر نیامد ، از تمنای لب ، مفعول غیر صریحش . هنوز : تا کنون ، تا حالا
امید جام لعل - اولی اضافه مصدر به مفعول خود . دومی اضافه بیانیه . دردی ،
در اصل با یاء مشدد است که به ضرورت وزن تخفیف یافته و فارسی اش «درد» بدون
یاء است .

محصول بیت - تمنای لب ترا داشتم اما کلام بر آورده نشد : به مراد نرسیدم
یعنی آرزوی لب ترا داشتم که برایم میسر نگشت . و بامید جام لعلت درد آشامم
هنوز : بامید مکیدن لب لعلت هنوز باده نوشم

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

مراد از «روز اول» روزالست میباشد ، تا ، در این قبیل جاها به معنای عجب است
سرانجام : آخر و عاقبت

محصول بیت - روز اول دل و دینم در سر سودای دوزلف تو رفت . عجباً در این
سودا آخر و عاقبت من چه خواهد شد . یعنی در عشق سر زلفین جانان عجباً عاقبت حال
من چگونه خواهد شد ؟
ص ۳۲۸ جلد دوم

ساقیا یکجرعه ده ز آن آب آتش گون که من
در میان پختگان عشق او خامم هنوز

آب آتش گون : شراب است . که ، حرف تعلیل . من . مرهون مصرع ثانی
پختگان عشق او اضافه‌ها لامیه است .

محصول بیت - ای ساقی از آن آب آتش گون جرعه‌ای بمن بده زیرا که در
میان پختگان عشق آن جانان من هنوز خامم . یعنی باده آتش گون بده که
خامی مان را بر طرف کند و ما را پخته نماید

از خطا گفتم شبی موی ترا مشک ختن
میزند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز

تیغی - یا حرف تنکیر ، مو فاعل فعل «میزند» و تیغ مفعولش

محصول بیت - شبی خطا کردم و به موی تو مشک ختن گفتم . هنوز هم تمام
موهای اندامم تیغ میزنند . یعنی موهای اعضای بدنم باین عنوان که تو موی جانان را
تحقیر نموده‌ای با زدن تیغ عذابم میدهند

نام من رفتست روزی بر لب جانان بسهو
اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز

محصول بیت - نام من بسهو و خطا روزی بر لب جانان رفت و هنوز هم برای
اهل دل از نامم بوی جان میاید - یعنی از آن زمان ببعد از نامم بوی جان شنیده
میشود حاصل کلام چون نامم از دهان و لب جانان صادر شده از آن بوی جان به
مشام میرسد .

پرتو روی ترا در خلوتم دید آفتاب
میرود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز

محصول بیت - آفتاب ، پرتو روی ترا در خلوت من دید از آنجهت چون
سایه هر دم بر در و بامم میرود . یعنی از بام و در من زایل نمیشود و حاصل اینکه همیشه
ملازم پرتو روی توست

در ازل دادست ما را ساقی لعل لب
جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

ساقی لعل لب - اضافه‌ها بیانی است . جرعه جامی ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت که ، حرف رابط صفت . مدهوش : لایعقل . مدهوش آن جام ، اضافه لامیه .
محصول بیت - ساقی لعل لب در ازل جرعه جامی که بما داده است ، هنوزم مدهوش آن جامیم . الحاصل کیفیت آن از ازل تا بابد ادامه دارد

ایکه گفتمی جان بده تا باشدت آرام دل
جان بغمهایش سپردم نیست آرامم هنوز

محصول بیت - ای آنکه گفتمی جان بده تا جانان آرام دلت باشد ، یعنی سبب آرامش خاطر گردد . جانم را به غمهایش تسلیم نمودم اما هنوز آرامم نیست یعنی جانم را در راه جانان نثار کردم اما بازهم آرام و قرار ندارم

در قلم آورد حافظ قصه لعل لب
آب حیوان میرود هر دم ز اقلامم هنوز

در - حرف صله .

محصول بیت - از زمانیکه حافظ قصه لعل لب را بقلم آورده : از وقتی که

قصه لعل لب ترا نوشته‌ام هنوزم از قلمهایم آب حیوان میچکد :

از اقلامم آب حیوان جاری میشود یعنی این اشعار چون آب حیات در نتیجه

و در اثر نوشتن قصه لب تو بوجود آمده است . خلاصه با قلمی که قصه لب ترا نوشته

وله ایضاً

اشعار حیات بخش سروده است

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلائن مفاعیلن فعلات

غزل سیصد و دوم

دلم ربوده لولی وشیت شورانگیز
دروغ وعده و قتال وضع ورتنگ آمیز

دلم ، متبدا وما بعدش خبر . ربوده در این بیت طبق اسلوب عجم اسم مفعول است . ربوده لولی وش ، اضافه مفعول به فاعلش . «یا» واقع بعد از شین وحدت راست شورانگیز ، ترکیب وصفی از انگیزیدن و شور ، اینجا به معنای غوغاست . دروغ وعده از اقسام صفت مرکب است . قتال وضع ، هکذا یعنی قتال صفت . رنگ آمیز ، ترکیب وصفی از آمیزیدن . اما رنگ ، اینجا به معنای حیل ورتنگ آمیز یعنی حیلانگیز و اینجا غوغاگر تعبیر میشود

محصول بیت - دلمن ربوده لولی وشیت شورانگیز . یعنی فریفته و شیفته دلبری است از طایفه لولی . دلبریکه خلف وعده میکند و حرکانش کشنده و بعلاوه مکار و حیل باز است خلاصه دلم گرفتار یک لولی وش مکار و حیل باز شده است .

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد
هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز

فدای پیرهن ، اضافه مصدر به مفعول خود . پیرهن چاک ، اضافه بیانی . ماهرویان «ضاف الیه» اضافه لامیه ، ماهرو ، صفت مرکب . جامه تقوی و خرقه پرهیز هر دو اضافه بیانی است

ص ۳۳۳ جلد سوم

محصول بیت - هزار جامه تقوی و هزار خرقة پرهیز فدای پیرهن چاک
 ماهرویان گردد . یعنی پیرهنی که جوانان در مستانگی (مستانه) چاکش میزنند .
 جبه و دستار و خرقة هزار زاهد و عابد فدایش شود . خلاصه کلام هزار زاهد و عابد فدای
 ماهرویان شوند .

**بشکر آنکه بحسن از ملک بردی گوی
 بخواه جام و گلایی بخاک آدم ریز**

بشکر - باحرف سبب . که ، حرف بیان . به حسن ، باحرف مصاحبت . گوی
 مفعول صریح « بردی » و بقیه مفعولهای غیر صریح فعل مذکور . مراد از « گوی
 بردن » غلبه است

بخواه جام : قدح بخواه یعنی باده طلب کن . گلایی ، یا حرف وحدت و
 مراد از گلاب باده است بطریق استعاره چون هر دو بوسیله فشردن حاصل میشود
 بخاک آدم ، باحرف صله و اضافه لامیه . ریز فعل امر مفرد مخاطب

محصول بیت - بشکرانه آنکه در زیبائی از ملک گوی سبقت را بردی یعنی
 از او زیباتری ، جام باده بخواه و اندکی از آن بخاک آدم بریز که از نسلش پسر
 زیبائی چون تو بوجود آمده است .

**فقیر و خسته بدر گاهت آمدم رحمی
 که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز**

رحمی ، یا حرف وحدت یا تنکیر : تقدیرش رحمی کن . که ، حرف تعلیل
 ولا ، به فتح واو محبت را گویند .
 دست آویز - برای دست خالی نرفتن پیش کسی ارمغانی که میبرند دست
 آویز گویند .

محصول بیت - بدر گاهت فقیر و خسته آمدم بهمن رحم کن . چون غیر
 از محبتت ارمغانی ندارم . یعنی جز از محبتت نسبت بتو ارمغانی لایق تو ندارم پس
 به بیچارگی من رحم کن .

۱- کلاب بوسیله تبخیر و تقطیر گل بدست میآید

غلام آن کلماتم کہ آتش افروزد

نہ آب سرد زفد در سخن بر آتش تیز

محصول بیت - غلام آن کلماتم کہ آتش افروزد نہ کہ بر آتش تیز سخن
آب سرد بزفد . یعنی بندہ آن سخنانم کہ در مصاحبت سبب ازدیاد شوق و ذوق میگردد
اما بندگی آن کلمات را کہ در ہمنشینی موجب برودت میگردد قبول ندارم

بیا کہ ہاتف میخانہ دوش با من گفت

کہ در مقام رضا باش و از قضا مگریز

محصول بیت - بیا کہ ہاتف میخانہ دیشب بہ من گفت : کہ در مقام رضا باش
و از قضا مگریز . یعنی ہرچہ پیشت آید از حق بدان و راضی باش و ہرگز شکایت
جایز نیست زیرا ہرچہ مقدر شدہ ناچار میرسد .

مباش غرہ بیازوی خود کہ در خبر است

ہزار تعبیه در حکم پادشاہ انگیز

مباش - فعل نہی مفرد مخاطب . غرہ ، بکسر غین بہ معنای مغرور است . بہ
بازوی خود ، تقدیرش بہ قوت بازوی خود ، است . کہ ، حرف تعلیل . تعبیه ،
مصدر از باب تفعیل و بہ معنای مفعول است در لغت بہم زدن و مخلوط کردن و مخفی
نمودن را گویند . اما در اینجا بہ معنای مخفی است . یعنی سر نہانی .

حکم پادشاہ انگیز ، تقدیرش : در حکم خدای پادشاہ انگیز میباشد . پادشاہ
انگیز ، ترکیب وصفی است یعنی گیرندہ سلطنت از پادشاہ : خلع کنندہ شاہ

محصول بیت - بہ قوت بازوی خود مغرور مباش زیرا در خبر انبیاء و اولیا
مروی است کہ ہزار مصلحت نہانی در حکم و امر آن خدائی است کہ سلطنت را از
پادشاہان میگیرد و مراد اینست : بقوت بازو اعتماد مکن کہ حق تعالی را ہزار کار
نہانی است : توانایان را ناتوان و ناتوانان را توانا میکند الحاصل صاحبان قدرت و
قدرت را ذلیل و حقیر و ذلیل را بقدرت میرساند

بیالہ بر کفتم بند تا سحر گہ حشر

بہی ز دل بیرم ہول روز رستاخیز

محصول بیت - بر کفتم پیاله ای به بند تا که در سحر گه حشر بوسیله شراب
 هول و هراس روز قیامت را از دلم ببرم . یعنی در آن روز مستانه باشم تا که ترسی
 بردلم ننشیند چونکه درمستی احساس ترس نمیشود

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

محصول بیت - میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست ای حافظ تو خود
 حجاب خودی از میان برخیز . یعنی ای حافظ هستی و منیت تو حجاب و پرده توست.
 پس هستی خود را از بین ببر یا رفع کن که جانان را بی حجاب سیر نمائی

وله ایضاً

از بحر مجت : مفاعن فعلان مفاعن فمالات

غزل سیصد و سوم

خوش آن شبی که در آبی بصد کرشمه و ناز
کنی تو ناز بشوخی و من کشم بنیاز

شبی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . در ، ادات تأکید .

محصول بیت - خوشا آن شبی که با صد نازوشیوه بیائی و با شوخی و گرمی
ناز و عشوه نمائی و من نازوشیوهات را بکشم . پس آن شب ، شبی خیلی خوش خواهد بود

چو غنچه سر درونش کجا نهان ماند

دل مرا که نسیم صباست محرم راز

سر درونش - اضافها لامیه است . شین (ضمیر) بر میگردد به دل به طریق

اضمار قبل از ذکر

محصول بیت - چون غنچه سر درون دل من کی پنهان میماند که نسیم صبا

محرم رازش است در این مطلب دوم معنی اعتبار میشود : یکی آنکه سر دل من چون

سر درون غنچه مخفی نمی ماند زیرا که محرم راز هر دو ، نسیم صباست پس سر هر دو را

عیان میسازد : چون گشودن غنچه بوسیله نسیم صباست پس در این صورت سر درونش

آشکار میگردد .

معنی دوم : سر دل غنچه مکتوم میماند به جهت اینکه دل غنچه در درون ،

بر گهای پیچیده است اما سر دل من مثل آن مخفی نمی ماند و زود آشکار میگردد

ص ۲۲۲ جلد دوم

امید قد تو میداشتم زبخت بلند
نسیم زلف تو میخواستم ز عمر دراز

محصول بیت - ازطالع بلند امید قد ترا داشتم : ازبخت بلند انتظار وصول
قد وقامت ترا داشتم و از عمر دراز آرزوی نسیم زلف ترا می کردم : مرادم اززندگانی
و حیات طولانی این بود که نسیم زلف تو به من برسد . همانطور که درازی نسبت به
عمر ملایم است نسبت به زلف هم مناسب میباشد

چه فتنه بود که مشاطة قضا انگیخت
که کرد نرگس شوخش سیه بصرمه ناز

مشاطة قضا - اضافه بیانیه ، نرگس شوخ و سرمه ناز هکذا .

محصول بیت - چه فتنه بود که مشاطة قضا بوجود آورد ، که چشم شوخ یعنی
چشم زیبای آن جانان را با سرمه نازسیاه کرد : سیاه چشمش آفرید .

چه حلقه‌ها که زدم بر در دل از سر سوز
بیوی روز وصال تو در شبان دراز

چه - اینجا معنای مبالغه افاده کند چنانکه سابقاً بیان شد ، که ، حرف بیان
ویا رابط صفت . در دل ، اضافه لامیه مجازاً . سر اینجا بمعنای جهت است و سوز ،
اسم است بمعنای حرارت و اضافه بیانی . بیوی روز وصال تو ، با حرف مصاحبت و اضافه
لامیه . شبان دراز ، جمع این کلمه ' بالف و نون برخلاف قیاس است (اضافه بیانیه)
محصول بیت - چه حلقه‌ها که زدم بر در دل از سر سوز : از جان و دل به ملازمت
چندین ارباب دل مداومت نمودم . مراد بامید روز وصال تو در شبهای دراز به چندین
اهل دل صاحب همت ، رو کردم : بامید رسیدن بوصول با صدق توجه با اهل دل
نخواهیدم ، فقط بامید وصال تو .

۱ - مقصودش اینست که در زبان فارسی جانداران به (ان) جمع بسته میشود پس جمع
کلمات بیجان به این طریق استثنائی است

مرا چه فکر ز جور تو و جفای رقیب
اسیر عشق ندارد غم از بلای دراز

محصول بیت - از جور تو و جفای رقیب مرا هیچ فکر و هراسی نیست . زیرا
کسیکه اسیر عشق گشت از بلاهای بی شمار نمیترسد . یعنی عاشق هر قدر بلا از جانب
جانان به بیند هرگز غم نمیخورد

صبا بمقدم گل روح روح می بخشد
هزار رحمت حق باد بر چنین غماز

به مقدم گل - با حرف سبب : مصدر به فاعل خود اضافه گشته ، روح روح ،
اضافه مصدر به مفعول خود ، روح ، به فتح را ، بمعنای راحت میباشد
محصول بیت - بمناسبت آمدن گل صبا به روح راحت می بخشد . هزار رحمت
خدا باد بر چنین سخن چین . یعنی رحمت خدا باد بر صبا که از جانب جانان رایحه
گل می آورد

غبار خاطر ما چشم خصم کور کند
تو رخ ب خاک نه ای حافظ و بسوز و بساز

غبار خاطر ما - اضافه هالامیه است . در این قبیل موارد مراد از غبار مکر بودن
و ناراحتی است . رخ ، مفعول صریح فعل «نه» و به خاک غیر صریحش
محصول بیت - کدورت خاطر ما چشم دشمن را کور کند . ای حافظ تو رخ
به خاک نه و بسوز و بساز و صبر کن و برد بار باش

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا ت

غزل سیصد و چهارم

براه می‌کده عشاقراست در تک و تاز
همان نیاز که حجاج را براه حجاج

محصول بیت - همانطور که حجاج راه حج را با راز و نیاز طی میکنند. عشاق هم براه می‌بخانه با همان تضرع و زاری می‌روند
در مصرع اول لفظ «راست» را بعضی مستقل تصور نموده و در معنایش گفته‌است:
عشاق در راه می‌بخانه واقعاً در تک و تازند یعنی سعی و اهتمام میکنند. این
گوینده در معنای بیت اهتمام نداشته.

رد شمعی

تتم ز هجرتو چشم از جهان فرو میدوخت
امید دولت وصل تو داد جانم باز

چشم ، مفعول صریح و از جهان مفعول غیر صریح فعل فرو میدوخت . فرو ،
ادات تا کیداست . میدوخت ، فعل ماضی مفرد غائب . یعنی می‌بست .

محصول بیت - از فراق تو جسمم از جهان چشم می‌بست اما امید وصلت دوباره
بمن جان داد. یعنی امید بوصول بمن حیات تازه بخشید و مرا احیا کرد

بهیچ در نروم بعد از این ز حضرت دوست
چو کعبه یافتم آیم ز بت پرستی باز

محصول بیت - بلی بعد از این از حضور دوست به هیچ در نمی‌روم چونکه من

ص ۳۲۳ جلد دوم

کعبہ را یافته‌ام، پس از بت پرستی بر میگردد یعنی بت پرستی را ترک میکنم. مرادش: رجوع میکنم

شبی چنین بسحر گه زبخت میخواهم
که با تو شرح سرانجام خود کنم آغاز

شبی - یاء وحدت . که، حرف بیانی . شرح سرانجام خود ، اضافه مصدر به مفعول خود و لامیه. آغاز: ابتدا و اول .

محصول بیت - هنگام سحر از طالع شبی را خواستم که در آن شرح سرگذشت خود را برایت بگویم. حاصل اینکه شبی را میخواهم که شرح عاقبت خود را برایت تعریف نمایم و احوال را مفصل بیان کنم

ز شوق مجلس آن یار خرگهی حافظ
گرت چو شمع بسوزند پایدار و بساز

خرگه به کسر «خا» و یابفتح آن در اصل چادر سیاه رنگ عرب صحرا نشین را گویند حتی بعضی تر کمانها هم در زیر اینگونه چادرها زندگی میکنند. خرگهی: یاء، حرف نسبت . حافظ ، منادی . پای دار: ثابت قدم باش . بساز: قانع و صابر باش
محصول بیت - ای حافظ از شوق مجلس آن یار خرگهی اگر ترا چون شمع هم بسوزانند ثابت قدم باش و صبر کن و هر گز زبان بشکایت باز نکن

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فعلا ن مفاعن فعلات

غزل سیصد و پنجم

عروس گل دگر آمد بزم گلشن باز
کجاست بلبل خوش گو بر آورد آواز

لفظ « باز » « دگر » را تأکید میکند . بر آورد ، فعل امر غایب : بلند
نماید یعنی آواز را بلند سازد .

محصول بیت - عروس گل باز به بزم گلشن آمد . بلبل خوش نغمه کجاست
بگو آواز بر آورد یعنی با شوق نغمه سرائی نماید .

دلا ز هجر مکن ناله زانکه در عالم
غمست و شادی و خار و گل و نشیب و فراز

محصول بیت - ای دل از هجران ناله و فریاد مکن زیرا که در این دنیا غم
و شادی و گل و خار و نشیب و فراز باهم اند یعنی تمام اشیاء با اضدادشان متبیین اند
پس هجران و وصال هم چون سایر اضداد متلازمند .

دو تا شدم چو کمان از غم و نمیگویم
هنوز ترك کمان ابروان تیرانداز

محصول بیت - چون کمان دو تا شدم از غم اما با اینحال هنوز کمان
ابروان تیرانداز را ترك نمیگویم : یانمی گویم که اینها را ترك کنم . حاصل اینکه
هر قدر هم زحمت ورنج بپریم باز عشق و محبت جوانها را ترك نمیکنم .

ص ۳۲۴ جلد دوم

ز طره تو پریشانی دلم شده فاش
غریب نیست ز مشک آری اربود غماز

پریشانی - یا حرف مصدری . پریشانی دل ، اضافه لامیه . فاش آشکاره
محصول بیت - از پریشانی طره تو پریشانی دلم آشکار گشت بلی غمازی
از مشک بعید نیست : یعنی مشک خود را زود نشان میدهد پس پریشانی طره تو
هم همانطور پریشانی دل مرا فاش میسازد .

نه این زمان من شوریده دل نهادم روی
بر آستان توکاندر ازل بسوز و نیاز

محصول بیت - من شوریده دل ، تازگی روی باستانت نهادم ، بلکه از ازل
با سوز و نیاز بر آستان تو رخ نهادم . یعنی عشق و محبت من نسبت بتو ازلی است

یکیست صعب و سهل در طریق حافظ را
که مرغ را چه تفاوت بود نشیب و فراز

محصول بیت - برای حافظ در طریق عشق و محبت صعب و سهل یکی است
یعنی نه از زحمت مغموم میشود و نه از رحمت مسرور میگردد زیرا برای مرغ
بین نشیب و فراز تفاوتی نیست .

وله ایضاً فی حرف السین

غزل سیصد و ششم

ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

ساحل - کنار رود و دریاست. ارس^۱ رود اصفهان است. وادی، دره است.
محصول بیت - ای صبا اگر گذرت بکنار رود ارس افتاد، خاک آن دره را
ببوس و نفست را مشکین کن.

یکی از مفسرین گفته است: ارس، نام شهریست نزدیک ارضروم. یقین
اطلاعی از ارس نداشته علی کل حال اسم رودی است.

رد شععی

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس

منزل سلمی - مبتدا و مصرع ثانی خبرش به تقدیر يك ضمیر راجع به مبتدا
که، حرف رابط دعا. ساربان: شتربان چون از ذوی العقول میباشد لذا با الف و
نون جمع بسته. تقدیرش: ساربانانش بینی. سلمی، اسم معشوقه ایست چون لیلی
محصول بیت - منزل سلمی را که از ما بر او درود و سلام فراوان باشد پر
از صدای ساربانان و آواز جرس بینی. حاصل اینکه مقام سلمی را به صبانان
میدهد. میگوید: منزل او را با این نشانیها می‌یابی.

محمل جانان بیوس آنکه بزاری عرضه دار
کز فراق سوختم ای مهربان فریاد رس

در این بیت هم خطاب به صباست . محمل : وسیله نقلیه است به شکل کرسی که شتر حملش میکند و هنگام سفر زنان و دختران عرب در داخل آن می نشینند . خلاصه کسیکه به حج میرود و مردم مکه در عرفات این اسباب مسافرت را می بینند و تماشا میکنند ، دیدنش داستانی دارد اگر چه در اصل محمل (بار) را گویند اما در اینجا مراد هودج میباشد که ذکرش گذشت .

عرضه دار ، یعنی عرض کن . کز ، که حرف بیان عرضه دار . مهربان شخص با مهر و محبت . فریاد رس ، فعل امر مخاطب : به مدد برس تقدیرش (به فریاد رس) با ، بضرورت وزن حذف شده است .

محصول بیت - ای صبا همینکه منزل جانان را بانشانیها که ذکر شدیافتی محمل جانان را بیوس و آنگاه با تضرع و زاری از جانب حافظ به حضورش عرض کن : که از فراق سوختم ای جانان مهربان به فریاد برس ، یعنی خود را بمن برسان و بدردم درمان کن .

من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس

خواندمی - میخواندم ، حکایت حال ماضی . گوشمال در معنی تحت الفظی یعنی گوش مالیدن اما اصطلاحی است که در مورد کوك کردن تارهای ساز و رباب بکار میرود مثلاً پیچ و تاب دادن « زه » ساز را (کوك کردن) که برای نواختن آماده باشد گوشمال گویند . ولی در این قبیل جاها تنبیه و پند و نصیحت مراد است . یا ، حرف وحدت ، که حرف بیانی . اینم : این برایم .

محصول بیت - من که سخنان نصیحت کنندگان و واعظان را قول رباب میدانستم یعنی اعتبار نمی کردم . اما از هجران جزا و تنبیهی دیدم که همین پند برایم کافی است : متنبه شده ام و از این پس نصیحت خیرخواهان را میپذیرم .

عشرت شبگیر کن بی ترس کاندر شهر عشق
شبروانرا آشنائیهاست با میر عسس

شبگیر - کاری که هنگام شب کرده شود این اصطلاح در موردش، بکار میرود
عشرت شبگیر : عشرت شبانه . کاندر ، که حرف تعلیل . شهر عشق ، اضافه بیانی
شبروان : شبگردان ، صفت ذوی القعول است لذا با الف و نون جمع شد .
آشنایی ، یا حرف مصدری و ها ادات جمع ، میر عسس ، اضافه لامیه :
سر دسته شحنگان .

محصول بیت - بی آنکه از داروغه و شحنه بترسی عیش شبانه را بکن ،
چونکه در ولایت عشق ، شبروان با سر دسته شحنگان آشنائی دارند .
مراد از «عسسها» سگان گوی جانان است میر عسس : مقصود سگ مخصوصی
است که آستانه جانان را بالین و خا کراهش را بستر کرده است . الحاصل در اثر
آشنائی عشاق است با سگ مخصوص جانان که سگ مذکور مانع رفت و آمد و
زیارت شبانه آنها نمیشود .

از عشرت شبگیر ، مراد شبانه زیارت نمودن و بوسیدن آستان جانان است
در تفسیر مصرع اول گفته اند : شب زنده داری و عشرت کن . و تدم صبح
بی ترس و وا همه عیش و عشرت کن . این گویندگان نمی دانند که مراد از عبارت
«شبگیر» چیست .

عشقبازی کار بازی نیست ای دل سرباز
ورنه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

در بعضی از نسخه ها بجای عشقبازی « پادشاهی » واقع شده . البته مراد
یکی است . کار بازی ، اضافه لامیه . گوی عشق ، اضافه بیانی . همچنین چوگان
هوس .

محصول بیت - عشقبازی بازیچه نیست : کار جزوی و مصلحتی نیست . ای
دل سرباز یعنی در میدان عشق از سربگذر ، و گرنه گوی عشق را با چوگان
هوس نتوان زد .

خلاصہ با آرزوی طبع و هوای نفس عاشقی نمیشود بلکه عاشق باید از کلیہ
علائق نفسانی مبرا و طبعش پاک و ضمیرش صاف باشد .

دل بر غبت میسپارد جان بچشم مست یار
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس

محصول بیت - دل با کمال رغبت و با اختیار خود جانش را به چشم مست
یار تسلیم میکند : دل با اختیار خود عاشق میشود اگرچه هشیاران یعنی عاقلان
هیچوقت اختیار خود را بدست کس دیگر نمی دهند . اما دل چون عاشق شده لذا
طوعاً و رغبتاً داد

طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند
وز تحسر دست بر سر میزند مسکین مگس

مگس وقتی جایی می نشیند با دودست مثل اینکه سر خود را نوازش میکند :
با دودست بر سر میزند . مراد از عبارت ، از تحسر دست بر سر میزند همین است . در
جمله : مسکین مگس ایهام وجود دارد . چونکه مگس مشکی رنگ است
محصول بیت - طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند اما مگس بیچاره از
حسرت دو دستی بر سرش میزند . وضع عالم همین است اغنیا در ذوق و صفا و فقرا
درالم و بلا هستند

نام حافظ گر بر آید بر زبان کلک دوست
از جناب حضرت شاهم بست این ملتمس

ملتمس ، در این بیت به معنای مراد است

محصول بیت - اسم حافظ اگر به نوک قلم دوست بر آید : دوست نام او را
بقلم بیاورد و بنویسد از بار گاه حضرت شاه این مراد و آرزوی من بر آورده میشود
یعنی پادشاه اگر نام حافظ را بقلم بیاورد تمام مراد و حاجات من میسر و بر آورده
میشود .

وله ایضاً

از بحر رمل: فاعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و هفتم

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

زین چمن - مراد چمن دنیا است .

محصول بیت - از گلستان جهان يك گلچهره برای ما کافی است و همچنین

سایه آن سرو روان در این چمن دنیا برای ما بس است . مراد اینست که سایه لطف
جانان ما را بس است . مقصود از گلعدار و سرو روان جانان است .

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل گران ما را بس

محصول بیت - هم صحبتی مردم ریا کار از من دور اشد و از تمام اموال سنگین

دنیا رطل گران برایم بس است . یعنی از هیچ چیز سنگین و گران حظ نمیرم الا
رطل گران .

قصر فردوس پاداش عمل می بخشند
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

محصول بیت - قصر جنت را در پاداش عمل میدهند ما که رند و گداییم

دیر مغان ما را بس . یعنی ما استحقاق جنت را نداریم چون کاریکه شایسته آنجا
باشد از دست ما بر نیامده پس همان دیر مغان لایق عمل و حال ماست .

ص ۳۴۲ جلد دوم

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

محصول بیت - بر کنار جوی بنشین و گذر عمر را ببین . یعنی از جریان آب گذشت عمر را قیاس گیر زیرا این اشاره از جهان بی ثبات برای ما بس است: از گذشت و جریان آب بگذشتن جهان منتقل می‌شویم و همین يك اشاره ما را بس است

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما رانه بس این سود و زیان ما را بس

محصول بیت - نقد بازار جهان : حال و وضع حاضر دنیا را ببین و آزار یعنی بلا و مشقت آن را تماشا کن اگر این سود و زیان برای شما بس نباشد برای ما کافی است مراد : فائده و حاصل دنیا و آزار و مشقت و زیانش اگر برای شما بس نباشد برای ما که بس است یعنی اگر شما با این دو قضیه منتصح نمی‌شوید ما می‌شویم .

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

محصول بیت - یار با ماست چه احتیاج که طالب صفای زیادتر باشیم . زیرا دولت صحبت آن مونس جان ما را بس است .

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خدارا - را . ادات تخصیص . که ، حرف تعلیل

محصول بیت - خطاب به جانان می‌فرماید: محض رضای خدا مرا از در خود به بهشت مفرست زیرا در تمام دنیا و آخرت فقط سر کوی تو ما را بس است . یعنی از کون و مکان، ما فقط بسر کوی تو اکتفا می‌کنیم . حاصل اینکه سر کوی تو برای ما جنت است .

در مصرع اول بجای « را » « یا » نوشته و « خدایا » گفته‌اند . علاوه بر اینکه

مخالف اکثر نسخه هاست . معنای غیر واقعی هم داده اند ، که خیلی مؤثر است
تأمل تدبر

حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافیت
طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس

حافظ - منادی . مشرب ، اینجا به معنای شرب است بکسر «شین» یعنی حظ
و نصیب اگر چه در اصل در خوردن آب بکار میبرند مثلاً شرب من الماء گویند اما
مرادخواجه در اینجا مطلقاً حظ و نصیب است . مشرب قسمت یعنی نصیب و قسمت ازلی
محصول بیت - ای حافظ شکایت از نصیب و قسمت ازلی بی انصافی است : از
نصیب و قسمتی که در دفتر قضا و قدر ثبت شده شکایت کردن انصاف نیست . زیرا
طبع پاک ، لطیف چون آب و غزلهای موزون و سلیس ما را بس است . یعنی اگر چه به
حطام دنیا مالک نیستیم و مهم نیست ، چون در عوض دارای طبع پاک و غزلهای شیرین
و مقبولیم . حاصل اینکه معقول نیست شکر این دو نعمتی که به ما داده شده بجا
نیاوریم و در عوض شکایت هم بکنیم

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فعلا تَن مفاعِلن فعِلن

غزل سیصد و هشتم

دلا رفیق سفر بخت نیک خواهت بس
نسیم روضه شیراز پیک راهت بس

رفیق سفر - اسم فاعل به مفعول خود اضافه شده . بخت نیک خواه ، اضافه
بیانیه ، نسیم روضه شیراز و پیک راه ، اضافه های لامیه است .

محصول بیت - ای دل طالع نیک خواهت رفیق سفر توست و همین بخت خوب
برایت کافی است و برای پیک راهت هم نسیم روضه شیراز بس است . حاصل کلام :
به سفر مرو و در محل و مسکن خود باش .

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

مراد از سیر معنوی سیر جانان است .

محصول بیت - ای درویش دیگر از منزل جانان سفر مکن زیرا سیر معنوی
و کنج خانقاه برایت کافی است . یعنی گوشه خانقاه و سیر جانان ترا بس است و
لازم به سفر رفتن نیست .

هوای مسکن مالوف و عهد یار قدیم
ز رهروان سفر کرده عذر خواهت بس

هوای مسکن مالوف ، اضافه ها لامیه و بیانیه . هکذا عهد یار قدیم . رهروان
سفر کرده اضافه بیانیه و چون صفت ذوی العقول است بنابراین با الف و نون جمع

ص ۳۴۱ جلد دوم

شده تقدیراً مردان رهرو است مراد سیاحان میباشد. عذرخواه ، ترکیب وصفی .
محصول بیت - علاقه به مسکن مأنوس و پیمان دوست قدیمی برای عذر-
 خواهی تو در نزد سیاحان سفر کرده کافی است. یعنی این دو مانع برای ترك سفر
 تو در نزد رهروان عذری محسوب میگردد.

بص-در مصطبه بنشین و ساغرمی نوش
که اینقدر زجهان کسب مال و جاهت بس

محصول بیت - در صدر صفة میخانه بنشین و قدح باده بنوش ، زیرا ازدنیا
 اینقدر کسب مال و منصب برایت کافی است . یعنی باده نوشیدن بمنزله کسب مال
 است و نشستن در صدر مصطبه جاه و همین کافی است.

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل
حریم درگه پیر مغان پناهت بس

کمین - در ترصد بودن . غمی - یا حرف وحدت
محصول بیت - اگر غمی از گوشه دل در کمینت باشد حریم درگه پیر مغان
 برای پناه تو کافی است . یعنی اگر غمی بردلت بنشیند برو به میخانه باده بخور

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
که شیشه می لعل و بتی چو ماهت بس

زیادتی - یا حرف وحدت و یا تنکیر .
محصول بیت - در طلب چیز زیاد مباش و کار را بر خود آسان گیر یعنی
 بخودت فشار وارد مکن زیرا يك شیشه شراب قرمز و يك بت چون ماه بست است

فلك بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

محصول بیت - فلك به مردم نادان دهد زمام امور. یعنی هر كجا يك جاهل
 باشد فلك مساعد و كمك اوست و مطابق مرامش میگردد . اما تو اهل فضل و دانشی
 و همین گناه بست است زیرا الجاهل مرزوق .

بیت ترکی :

نیجه کجرو دیمیم بن بو رسوم فلکه

نعمتی کلبه و یرر دولتی دائم اشکه

ترجمه : من چگونه فلک را با این روش و رسوم کجرو نگویم

که نعمت را به سگ میدهد و دولت را به خر

بهیچ ورد دگر نیست حاجت حافظ

دعای نیم شب و درس صبحگاهت بس

محصول بیت - ای حافظ توبه هیچ ورد احتیاج نداری زیرا دعای نیم شبی

و درس صبحگاهی برایت بس است . یعنی اشتغال بکار دیگر بجز از کار خاص لازم نیست

فقط مشغول گشتن باین دو چیز برایت کافی است .

بمنت دگران خو مکن که در دو جهان

رضای ایزد و انعام پادشاهت بس

بمنت دگران - اضافه مصدر به مفعول خود و مفعول غیر صریح فعل «مکن»

و «خو» مفعول صریح فعل مذکور . که ، حرف تعلیل . در دو جهان ، مرهون
مصرع ثانی .

رضای ایزد ، اضافه مصدر به مفعول یا به فاعل خود . انعام پادشاه ، اضافه

مصدر به فاعل خود .

محصول بیت - عادت به منت دیگران نداشته باش زیرا در دو دنیا رضای

خداوند و انعام پادشاه برایت بس است . یعنی کسب رضایت خدا با اجرای اوامرش

وقانع گشتن باحسان و انعام پادشاه ترا بس است . مراد: برای حطام دنیا از دیگران

منت مکش .

وله ایضاً

غزل سیصد و نهم

درد عشقی کشیده ام که می‌رس
زهر هجری کشیده ام که می‌رس

یاهای واقع در « عشقی و هجری » از برای وحدت است
محصول بیت - درد عشقی که کشیده‌ام سؤال مکن و زهر هجری که کشیده‌ام

می‌رس

گشته ام در جهان و آخر کار
دلبری بر گزیده‌ام که می‌رس

محصول بیت - در دنیا بهمه جا رفتم و همه جا را گشتم آخر الامر دلبری
اختیار کردم که می‌رس یعنی زیبا دلبری بر گزیده‌ام .

آنچنان در هوای خاک درش
می‌رود آب دیده‌ام که می‌رس

محصول بیت - در هوای خاک درش آب دیده‌ام آنچنان می‌رود که می‌رس .
یعنی در آرزوی خاک در گاهش اشک چشم چنان جاری میشود که می‌رس .

من بگوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده ام که می‌رس

محصول بیت - من با گوش خودم دیشب از دهانش سخنانی شنیده‌ام که
می‌رس . یعنی صحبت‌های عجیب شنیده‌ام که سؤال مکن .

س ۳۴۰ جلد دوم

سوی من لب چه میگری که مگوی
لب لعلی گزیده ام که مپرس

لعلی - یا حرف وحدت ،

محصول بیت - لب میگری و به من اشاره میکنی که چیزی مگو : یعنی حرف نزن و موضوع را فاش مکن . من چیزی نمیگویم اما لب لعلی گزیده ام که مپرس . مراد : غیر از این چیزی نمیگویم .

بی تودر کلبه گدائی خویش
رنجهایی کشیده ام که مپرس

گدایی - یا حرف مصدری . رنجهایی ، یا حرف وحدت نوعیه^۱

محصول بیت - بی تودر کلبه گدائی خود زحمتهای زیاد کشیده ام که سؤال مکن : خیلی رنج های سخت کشیده ام .

همچو حافظ غریب در ره عشق
بمقامی رسیده ام که مپرس

محصول بیت - در ره عشق چون حافظ غریب به مقامی رسیده ام که مپرس : از سایر عشاق به جلو افتاده ام .

وله ایضاً

۱- یا حرف وحدت نوعیه ؟ مقصود از یای وحدت شمارش است . و یای نوعی در مورد اسم نکره است که گاهی اسم نکره بدون (ی) ذکر شود .

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلات

غزل سیصد و دهم

دارم از زلف سیاهش گله چندان که می پرس
که چنان زو شده ام بی سروسامان که می پرس

گله - با که - کاف عجمی شکایت است . سامان ، به معنای راحت و صلاح و آرامش است

محصول بیت - از زلف سیاه جانان آنقدر شکایت دارم که هیچ می پرس . زیرا چنان بی سروسامانم کرده که حد ندارد یعنی علت شکایتم از او بواسطه بی سروسامانی بی حد و حساب است که نصیبم کرده است

کس بامید وفا ترک دل و جان مکناد
که چنان من از این کرده پشیمان که می پرس

مکناد - فعل نهی مفرد مخاطب . که ، حرف تعلیل

محصول بیت - خدا نکند که کس بامید وفا دل و جان را ترک کند . زیرا من چنان از این کار پشیمانم که می پرس . یعنی از اینکه بامید مهر و وفا از دل و جان گذشته ام سخت پشیمانم

بیکی جرعه که آزار کش در پی نیست
زحمتی میکشم از مردم نادان که می پرس

بیکی - با حرف سبب . کش ، ضمیر راجع است به جرعه و در معنا مربوط به «پی» میباشد به تقدیر (در پیش) . زحمتی ، یا حرف تنکیر

ص ۳۳۹ جلد دوم

محصول بیت - با يك جرعه می که آزاری در پیش نیست . یعنی با خوردن آن بهیچ کس اذیت و آزاری نمیرسد چنان از مردم نادان رنج میبرم و در زحمتم که هیچ مپرس

زاهد از ما سلامت بگذر کین می لعل
دین و دل میبرد از دست بدان سان که مپرس

بدان سان - یعنی آنچنان .

محصول بیت - ای زاهد از ما سلامت بگذر زیرا این می لعل : شراب قرمز چنان دل و دین را از دست میبرد که مپرس ، یعنی شراب برای آدم دل و دین باقی نمیگذارد . چون کسیکه مست و لایعقل گردد دل و دین سرش نمیشود

گوشه گیری و سلامت هوسم بود ولی
شیوه میکند آن نرگس فتان که مپرس

گوشه گیری - یا حرف مصدری : در يك گوشه نشستن و منزوی شدن

محصول بیت - هوس گوشه گیری و سلامت داشتم : آرزو میکردم که بقول السلامة فی الوحدة، عمل نمایم و در گوشه ای بنشینم اما نرگس فتان آن جانان چنان شیوه ای میکند که مپرس . یعنی آدم را بحال خود نمیگذارد و بی تأمل بجانب و سوی خود میکشاند

گفتگوهاست در این راه که جان بگذارد
هر کسی عربده این که مبین آن که مپرس

درین راه : در راه عشق عربده ، داد و بیداد و دعوای سرخوش را گویند اما در این بیت مطلقا مراد غوغاست . این که مبین آن که مپرس ، اصطلاح روزمره عجمیان است در جایی که میخواهند بگویند : مبین و مپرس همین عبارت را بکار میبرند .

این و آن از الفاظ کنایه است .

محصول بیت - در این راه عشق قیل و قالهاست که جان میگذارد و این غوغا را همه دارند و اما این را مبین و آنرا مپرس . یعنی نه عربده زید را سؤال کن و نه

به داد و فریاد عمر و متوجه باش . در زبان ترکی هم معمول است گویند : نه بین
ونه بشنو.

کسانی که در معنای مصرع ثانی گفته اند : هر کسی در جنگی است . این را
مبین و آن را میپرس و هیچ کس این را نگاه نکند و آن را نپرسد. اینان به اصطلاحات
زبان فارسی توجه نداشته و وارد نبوده اند

رد سروری و شمعی

گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم

گفت آن میکشم اندر خم چو گمان که میپرس

محصول بیت - گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم: قصد کردم حال گوی
فلک را پرسم . گفت : آنچه از خم چو گمان میکشم سؤال مکن یعنی قدرت و تسلط
چو گمان روی من بحدی است که اصلاً میپرس الحاصل در امر قضا و قدر سخت زبون
و مغلوبم

گفتمش زلف بکین که شکستی گفتا

حافظ این قصه دراز است بقرآن که میپرس

گفتمش - شین «ضمیر» بر میگردد به جانان : کنایه از جانان است . زلف ،
مفعول صریح و بکین مفعول غیر صریح فعل «شکستی» با حرف سبب . بکین که ،
اضافه لامیه . بقرآن ' با حرف قسم . که حرف بیان
محصول بیت - به جانان گفتم زلفت را بکین که شکستی : پرچین و شکن
کردی . گفت ای حافظ این قصه دراز است بحق قرآن سؤال مکن یعنی مقصود
توئی منتها قصه را طولانی نمیکنم .

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل سیصد و یازدهم

جانا ترا که گفت که احوال ما می پرس

بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا می پرس

که - اسم به معنای چه کسی . که ، دوم حرف رابط مقول قول . گرد ، به فتح کاف عجمی فعل امر مفرد مخاطب : باش

محصول بیت - جاننا که بتو گفت از ما احوالی می پرسی ؟ عجبا که ترا از راه بدر کرده که نسبت باین معنا بیگانه باشی حال و احوال هیچ آشنا را می پرسی . مراد: که به تو گفت که اینطور رفتار بکن

ز آنجا که لطف شامل و خلق کریم تست

جرمی نکرده عفو کن و ماجرا می پرس

جرمی - یا حرف وحدت یا نکره . جرمی نکرده : م-رتکب گناه نشده یا گناه نکرده

محصول بیت - از آنجا که لطفت بهم است یعنی عمومی است و خلق بخشودگی ات اقتضا میکند ، جرم و گناهی که از ما صادر نشده عفو کن و ماجرا را می پرس . مقصود : گناهی که ما نکرده ایم و نسبت بما افترا بسته بودی بخش و دیگر در باره اش بحث و گفتگو مکن .

کسیکه در معنای مصرع ثانی گفته است : گناهی که از ما سرزد و گذشت عفو

ص ۲۳۸ جلد دوم

کن و ماجرا را می‌پرس نسبت به منظوق بیت معنای موافق نداده است **رد سروری**

خواهی که روشنت شود احوال سوز عشق
از شمع پرس قصه ز باد صبا می‌پرس

محصول بیت - می‌خواهی که چگونگی سوز عشق برایت واضح و روشن گردد:
درد سوز عشق را از شمع پرس نه از باد صبا ، چونکه شمع می‌سوزد و می‌گدازد پس
قصه سوز را او میداند نه باد صبا که در اطراف عالم آزادانه می‌وزد . درد را اهل درد
میداند نه کسیکه اصلاً مزه درد را نچشیده و درد نکشیده .

هیچ آگهی ز عالم درویشی نبود
آنکس که با تو گفت که درویش را می‌پرس

آگهی - یا حرف مصدر: خبر یافتن . درویشی، یا ، این کلمه هم مصدری
است . شین «ضمیر» برمیگردد به «آنکس» بطریق اضمار قبل از ذکر

محصول بیت - آنکه به تو گفت احوال درویش را می‌پرس ، از عالم
درویشی هیچ خبر نداشته . خلاصه کسیکه به تو گفته متوجه احوال فقرا مباش و از درد
نهانی آنان آگاه مباش میدانسته درویشی یعنی چه و چه مفهومی دارد .

از دلق پوش صومعه نقد طلب مجوی
یعنی ز مفلسان سخن کیمیا می‌پرس

محصول بیت - از دلق پوش صومعه نقد طلب مخواه: دلق پوش صومعه طالب
عشق جانان نیست پس از مفلسان ، سخن کیمیا می‌پرس . مراد اینست که از دلق پوش
صومعه انتظار عشق جانان داشتن عیناً مانند آن است که از مفلسان در باره کیمیا
چیزی بپرسی . خلاصه آنان اهل ریاءند و با عشق و محبت جانان خیلی فاصله دارند

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا می‌پرس

محصول بیت - ما داستان اسکندر و دارا را نخوانده‌ایم و از آن اطلاع نداریم
پس از ما غیر از حکایت مهر و وفا چیزی می‌پرس . مهر و وفا ، بطریق ایهام واقع شده

یکی به معنای محبت و وفاست دیگری داستان مثنوی مهر و وفاست که از داستانهای مشهور میباشد.

حاصل مطلب : ازما غیر از حکایت عشق و محبت و چیزی سؤال مکن که ما هرگز با آنها آشنا نیستیم

در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست

ای دل بدرد خو کن و نام دوا مپرس

محصل بیت - در دفتر طبیب عقل باب عشق نیست : درد عشق را با عقل نمیشود درمان کرد . پس ای دل با درد خوبگیر یعنی با درد انس بگیر و اسم دواي آن را مپرس حاصل اینکه با درد جانان مأنوس شو و از کسی درمان نخواه زیرا که عشق را درمان پیدا نمیشود و چاره اش فقط صبر و یا سفر کردن است

حافظ رسید موسم گل معرفت مگوی

دریاب نقد وقت و زچون و چرا مپرس

محصل بیت - ای حافظ موسم گل فرا رسید از معرفت حرف مزن : از معرفت

دم مزن و نقد وقت را دریاب یعنی وقت حاضر را فرصت بشمار و تدارک بین و ازچون و چرا مپرس . مراد اینست : در فصل گل به عیش و عشرت کوش و ازچون و چرا دم مزن .
وله ایضاً

۱- داستان مثنوی مهر و وفا: ابو محمد رشیدی از شعراء ماوراءالنهر که خاقان بزرگ خضر بن ابراهیم را مدح میکرد و با مسعود سعد سلمان مشاعره داشت منظومه حماسی رمانتیک دارد بنام: مهر و وفا ص ۱۱۷ تاریخ ادبیات هرمان اته .

غزل سیصد و دوازدهم

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش

وین سوخته را محرم اسرار نهان باش

محصول بیت - ای جانان بر گرد و دل تنگ مرا مونس جان باش و باسرار

نهفته این سوخته دل محرم باش .

زان باده که در میکده عشق فروشند

مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان باش

محصول بیت - از آن باده که در میکده عشق میفروشند دوسه قدح بما بده

ولو اینکه ماه رمضان باشد . یعنی اگر ماه رمضان هم باشد مهم نیست .

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالك

جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

در حرف صله

محصول بیت - ای عارف سالك وقتی خرقه را آتش زدی سعی کن سر حلقه ،

یعنی رئیس رندان جهان باشی . خلاصه از رندان مشهور و سرشناس باش .

آن یار که گفتا بتوام دل نگران است

گو میرسم اینک سلامت نگران باش

محصول بیت - آن یار که گفت : دلم بتو متعلق و بتو ناظر است ، بگویش

الان میرسم و تو سلامت منتظرم باش : منتظرم باش الان میایم .

ص ۳۴۸ جلد دوم

خون شد دلم از حسرت آن لعل روانبخش
ای درج محبت بہمان مہر و نشان باش

محصول بیت - از حسرت آن لعل جان بخش دلم خون شد : از حسرت لب
لعل جانبخش جانان . پس ای درج محبت تو با ہمان مہر و نشان باش . یعنی مہر
جانان را ترک مکن کہ جفانمائی خواجہ از غایب بہ مخاطب التفات فرمودہ .

تا بر دلش از غصہ غباری نشیند
ای سیل سرشک از عقب نامہ روان باش

دلش - ضمیر بر میگردد بہ جانان معہود

محصول بیت - برای اینکہ غباری از غم و غصہ بردل جانان نشیند . ای سیل
اشک بدنہال نامہ روان شو . یعنی بجانان تسلی بدہ و بگو خود خواجہ الان میرسد

حافظ کہ ہوس میکندش جام جہانبین
گو در نظر آصف جمشید مکان باش

محصول بیت - حافظ کہ جام جہان بین را آرزو میکند، یعنی مرادش جام
جہان نماست، پس بگویش اگر طالب جام جہان بینی باید در مد نظر وزیر اعظم
پادشاہ جمشید مکان باشی . مراد اینست کہ جام جہان بین در دست وزیر است پس
ملازمتش کن کہ برایت میسر گردد .

میکندش - شین « ضمیر » برای تکمیل وزن و تحسین لفظ و تأکید معنا
آمده است .

وله ایضاً

از بحر محبت : مفاعلن فعلا تئن ، فاعلن فعلا ت

غزل سیصد و سیزدهم

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف حجره و گرمابه و گلستان باش

رفیق شفیق - اضافه بیانیہ و یا ضمیر خطاب . درست پیمان از اقسام ترکیب وصفی . حریف حجره ، اضافه اسم فاعل به مفعول خود . گرمابه ، حمام است
محصول بیت - اگر یار بامهر و محبت و شفیقی ، درست پیمان باش : از جمله کسانی باش که عهد درست دارند خلاصه قول و قرارت درست باشد در همه جا : در حجره و حمام و گلستان ، مصاحب یعنی یارما باش .

شکنج زلف پریشان بدست باد مده
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

شکنج و شکن - مراد چین و جعد زلف است
محصول بیت - چین و شکن زلف پریشان را بدست باد مده : زلفت را بدست باد مسپار و مگو که بگذار خاطر عشاق پریشان گردد . مراد اینست شکنج زلف را بدست باد دادن برابر است با پریشانی خاطر عشاق

گرت هواست که با خضر همنشین باشی
نہان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

محصول بیت - اگر آرزوی همنشینی و صاحبیت را با حضرت خضر نبی داری چون آب حیات که از چشم اسکندر نہان بود توهم منزوی باش . یعنی از اهل دنیا

س ۳۴۴ جلد دوم

دوری گزین و فقط با عاشقان معاشرت کن حاصل اینکه باید به سلاطین و امرا و سایر اغنیا استغنا نشان دهی تا ملازمت منحصر و مخصوص خدمت جانان گردد

**زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است
بیا و نو گل این بلبل غزلخوان باش**

زبور عشق نوازی - اضافه بیانیه از نوازیدن، این جمله را در زدن ساز بکار میبرند چون بر بطن نواز و چنگ نواز، اما در اینجا بمعنای خواندن تضمین شده است یا حرف مصدری نو گل این، اضافه لامیه. بلبل غزلخوان، اضافه بیانیه

محصول بیت - زبور عشق نوازی کار هر مرغ نیست. یعنی عاشقی کار هر مرغ نیست مراد اینست که هر انسان عاشق نمیشود و لایق عشق نیست پس حالا بیا و نو گل این بلبل غزلخوان باش. خواندن زبور عشق کار من است که بلبل غزلخوانم حاصل کلام عاشقی لایق من است و تو بیا و جانان من باش

**طریق خدمت و آئین بندگی کردن
خدا را تو رها کن بیا و سلطان باش**

محصول بیت - راه و رسم خدمت کردن و روش غلامی را برای خاطر خدا به من حواله کن و تو پادشاه باش: من خدمت کنم و تو شاهی کن، حاصل کلام توبه ذوق و صفا مشغول باش.

**دگر به صید حرم تیغ بر مکش زینهار
وز آنچه با دل ما کرده پشیمان باش**

در اطراف مکه معظمه جا های مخصوصی است که در آنجا ها شکار و صید حیوانات و انداختن درخت و چراندن چهار پایان حرام است. محل های مذکور را حرم گویند

محصول بیت - از این بعد برای صید حرم شمشیر مکش زینهار و از آنچه بادل ما کرده ای پشیمان باش. مراد: دل ما مرغ حرم است و تو صیدش نموده خیلی جفا کرده ای. حال دیگر از این کارها نکن و از کرده خودت پشیمان باش

تو شمع انجمنی یک زبان و یکدل باش
خیال کوشش پروانه بین و خندان باش

انجمن - : مجلس . یا ضمیر خطاب

محصول بیت - تو شمع مجلسی یک زبان و یکدل باش . و سعی و کوشش پروانه را در رسیدن به شمع ملاحظه کن و خندان باش : به بین که پروانه چگونه میکوشد تا خود را به شمع بزند و بسوزد . ماراهم با آن قیاس کن و خندان و شادان باش مراد از زبان ، نسبت به شمع آتشی است که در فتنه میسوزد و مقصود از دل ، خود فتنه است اما نسبت به جانان معنا معلوم است .

کمال دلبری و حسن در نظر بازیست
بشیوه نظر از نادران دوران باش

دلبری - یا ، حرف مصدری . نظر بازی ، هکذا

محصول بیت - کمال دلبری و حسن در نظر بازی است : در محبوب دوستی است . الحاصل داشتن عشاق فراوان دلیل کمال زیبائی و دلبری است . پس در شیوه نگاه از نوادر روزگار باش . مقصود برای اینکه منظور عشاق گردی در عالم بی نظیر باش

خמוש حافظ و از جور یار ناله مکن
ترا که گفت که در روی خوب حیران باش

محصول بیت - ای حافظ ساکت باش و از جور یار ناله مکن . که به تو گفت که واله و حیران جمال زیبایان باشی؟ : که به تو گفت که دلبر زیبا دوست داشته باش . پس گناه از خودت است نه از دیگران . وله ایضاً

از بحر مجتہ : مفاعن فعلان مفاعن فعات

غزل سیصد و چہار دہم

بدور لالہ قدح گیر و بی ریا میباش
بیوی گل نفسی ہمدم صبا میباش

محصول بیت - در فصل لالہ قدح گیر: بادہ بنوش و ریا را ترک کن و بی ریا
باش . وساعتی با امید گل با صبا ہمدم شو زیرا این صباست کہ بگل صفا و طراوت
می بخشد پس ہمدم و یارش باش کہ بگل برسی، در این بیت «بو» بطریق ایہام ذکر
شدہ بین امید و بوی معمولی .

گرت ہواست کہ چون جم بسرغیب رسی
بیا و ہمدم جام جہان نما میباش

محصول بیت - اگر آرزویت اینست کہ بہ سرغیب آگاہ شوی بیا و مصاحب
جام جہان نما شو . جام جہان نما قلبی است کہ عاشق است . مراد : مقارن و مصاحب
قلب عاشق باش . حاصل کلام دارای قلبی باش کہ عاشق است یعنی خودت
عاشق شو .

نگویمت کہ ہمہ سال می پرستی کن
سہ ماہ می خور و نہ ماہ پارسا میباش

محصول بیت - من ترا نگفتم کہ سراسر سال بادہ نوشی کن و می پرست
باش . بلکہ میگویم سہ ماہ بادہ بنوش و نہ ماہ پرهیز کاری کن و زاہد و عابد باش
از آن سہ ماہ مراد فصل بہار است .

ص ۳۴۹ جلد دوم

چو پیر سالک عشقت بمی حواله کند
بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

پیر سالک عشقت - اضافه‌ها بیانیه و لامیه است . بمی ، با حرف صله . منتظر رحمت خدا ، اسم فاعل به مصدر خود و مصدر به فاعلش اضافه شده . میباش ، فعل امر مفرد مخاطب .

محصول بیت - وقتی پیر سالک عشق ترا بیاده نوشی حواله کند : بگویدت که باده بخور ، تو بخور و منتظر رحمت خدا باش . یعنی مرشد عشق هر امریکه میدهد باید دستورش را اطاعت کرد .

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشا میباش

محصول بیت - اگر چه کار جهان چون غنچه پیچیدگی دارد : کارهای دنیا پر از مشکلات و توأم با انعقاد و انقباض است ، اما تو مثل باد بهاری گره گشا باش . یعنی همانطور که باد بهاری گره غنچه‌ها را باز میکند تو هم گره‌های غم و غصه را از خاطرت باز کن و مگذار بمانند .

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی شنوی
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش

محصول بیت - از هیچ کسی وفا نخواه : انتظار وفا از کسی نداشته باش . پس اگر حرف مرا گوش نمیکنی بیهوده طالب سیمرغ و کیمیا باش . یعنی وفا در مقام اینهاست . کسیکه خواهان وفاست مثل اینکه طالب سیمرغ و کیمیا میباشد

مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان پارسا میباش

مرید طاعت بیگانگان - اسم فاعل به مصدر و مصدر بفاعل یا به مفعول خود اضافه شده . معاشر رندان پارسا ، اضافه اسم فاعل به مفعول خود . رندان پارسا ،

اضافه بیانیه

محصول بیت - ای حافظ طالب طاعت بیگانگان مباش اما با رندان پارسا
 معاشر ومصاحب باش . یعنی با آشنا معاشرت کن و همصحبت باش اما از اختلاط
 با بیگانگان خود داری کن ،

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات و فاعیل فاعلات

غزل سیصد و پانزدهم

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
وین زهد تلخ را بمی خوشگوار بخش

صوفی - منادی. گلی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . بچین ، فعل امر ، مفرد مخاطب . بمی ، با ، حرف مقابله می خوشگوار ، اضافه بیانیه
محصول بیت - ای صوفی گلی بچین . یعنی باده نوش باش و از گل لذت ببر و این خرقة ریا که پوشیده‌ای به خار بخش . مراد ریا را ترك کن و رند جهان باش و این زهد تلخ را با شراب خوشگوار عوض کن : زهد خشك را با باده صفا بخش مبادله کن .

طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه
تسبیح و طیلسان بمی و میگسار بخش

طامات^۱ و شطح .. : رسوم و عادات صوفیه را گویند . طیلسان در زمانهای قدیم اشراف عرب کرباس بزرگی را بشکل مقرمة^۲ از روی کلاه می‌پیچیدند آن کرباس را طیلسان گویند . اما در زمان حاضر اواسط و ادانی عرب اینگونه طیلسان بکار می‌برند

محصول بیت - طامات و شطح صوفیان را در راه آهنگ و چنگ نه . یعنی در

۱ - ادعاهای بی اساس صوفیان که به لباس بزرگی خود را می‌پوشانند.

۲ - پرده رنگین از پشم که در روی نقش و نگار باشد. ص ۳۸۶ جلد سوم برهان قاطع

ص ۳۶۲ جلد دوم

آن راه صرف کن و تسبیح و طیلسان زهاد را بابت باده خرج کن و به باده نوش به بخش . مراد: تبدیل کن باینها. الحاصل در راه باده و باده نوش بذل کن.

زهد گران که شاهد و ساقی نمی خردند

در حلقه چمن بنسیم بهار بخش

زهد گران - زهد شدیدیکه زاهد قادر بانجامش نباشد

محصول بیت - زهد شدیدی که شاهد و ساقی آن را قبول ندارند و در

نزدشان بی اعتبار است در حلقه چمن : در مجلس چمن به نسیم بهار بخش . خلاصه آنچه یک شاهد و ساقی قبول ندارند به باد بهار بده یعنی از آن بگذرد و ترکش کن

را هم شراب لعل زد ای میرعاشقان

خون مرا بچاه زنخدان یار بخش

محصول بیت - راهمرا شراب قرمز زد ای بزرگ و آقای عاشقان :

شراب قرمز مرا گمراه و منحرف کرد پس ای سرور عاشقان، خون مرا بچاه

زنخدان یار ببخش یعنی بحرمت آن از شراب لعل ، خون مرا طلب مکن : مگیر

یارب بوقت گل گناه بنده عفو کن

وین ماجری بسرو لب جویبار بخش

محصول بیت - یارب در فصل گل گناه مرا عفو کن . یعنی گناه باده ای که

در موسم گل خورده ام عفو کن و این ماجرا را بسرو کنار جویبخش : بحرمت او از من مؤاخذه مکن .

ای آنکه ره به مشرب مقصود برده

زین بحر قطره بمن خاکسار بخش

محصول بیت - ای کسیکه به مشرب مقصود راه برده ای یعنی به مقصود

رسیده ای از این بحر : از بحر مقصود بمن خاکسار یک قطره ببخش . حاصل اینکه سبب وصول مقصودم باش .

شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید

ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش

محصول بیت - خواجہ بطریق خطاب عام میفرماید: بشکرانہ آنکہ
چشمت رخ زیبایان را ندیدہ. یعنی بشکرانہ آنکہ عاشق نشدہ ای ما را بعفو و لطف
خداوند ببخش. یعنی عاشقی ما را بلطف و عفو خداوند حوالہ کن.

**ساقی چو خواجہ نوش کند بادہ صبح
گوجام زر بحافظ شب زندہ دار بخش**

مراد از خواجہ - وزیر اعظم است. بادہ صبح، اضافہ بیانی. شب زندہ دار
بکسی گویند کہ احیای لیل کند یعنی شبہا بیدار بماند.

**محصول بیت - ای ساقی وقتی خواجہ بادہ صبحی نوش میکند بخواجہ
بگو کہ جام طلائی را بہ حافظ شب زندہ دار ببخش.** یعنی بہ حافظی کہ تا دم صبح
احیای لیل نمودہ بدعا و ثنای تو مشغول است احسان کن.

کسیکہ در این بیت، خواجہ را پادشاہ تعبیر نمودہ معنی خواجہ را نمیدانستہ

ردشمعی

ولہ ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلتن

غزل سیصد و شانزدهم

باغبان گمر پنج روزی صحبت گل بایدهش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش

صحبت گل - مصدر به مفعولش اضافه شده . بر ، حرف صله . جفای خار
هجران ، اضافه لامیه و بیانیه . صبر بلبل ، مصدر به فاعل خود اضافه شده .

محصول بیت - اگر باغبان چند روزی احتیاج به همنشینی گل داشته باشد :
بخواید مصاحب گل شود برای تحمل به جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش . یعنی
چون بلبل قریب یکساز باید صبر و تحمل درد جدائی گل را داشته باشد . مراد تمثیل
است : هر عاشقی که بخواید بوصول جانان مشرف گردد باید مدتی در برابر جفای
فراق مقاومت نماید و صبر کند .

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدهش

محصول بیت - ای دل در بند زلف جانان از پریشانی ناله مکن چونکه مرغ
زیرک وقتی بدام افتاد بایستی تحمل نماید . حال توهم مرغ زیر کی پس تحمل کن
ودست و پانزن و ناله و فریاد مکن .

باچنین زلف و رخسار با نظر بازی حرام
هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدهش

محصول بیت - با چنین زلف و رخ هر کس که روی یاسمن و جعد سنبل را
ص ۳۴۹ جلد دوم

طالب شود نظر بازی حرامش باشد . مراد اینست کسیکه با وجود روی جانان طالب یاسمن و با بودن زلفش جعد سنبل را دوست بدارد نظر بازی و محبوب دوستی حرامش باشد .

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار
کار ملکست آن که تدبیر و تأمل بایش

رند عالم سوز - اضافه بیانی . عالمسوز ، ترکیب وصفی کنایه از ترك ما سوی است

محصول بیت - رند تارك دنیا را با مصلحت بینی چکار : رندی که دنیا را ترك گفته با مصالح دنیا چکار دارد یعنی آن کار سلطنت است که احتیاج به تدبیر و تأمل دارد خلاصه امور شاهی با تدبیر حل و فسخ میشود نه کار گدائی .

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کفریست
راهرو گر صد هنر دارد تو کل بایش

محصول بیت - در طریق عشق اعتماد بر علم و تقوی کفر است . سالک راه عشق ولو صد گونه هنر داشته باشد باز هم باید تو کل بخدا نماید . مقصود اینست که برای رسیدن بوصول جانان اعتماد به علم و تقوی صحیح نیست بلکه تو کل و تضرع و تذلل لازم است چون اعتماد بر تقوی و دانش حجاب است .

نازها زان نرگس مستانه اش باید کشید
این دل شوریده تا آن جعد کا کل بایش

مستانه اش - شین ضمیر ، بر میگردد به «دل» واقع در مصرع ثانی بطریق اضمار

قبل از ذکر

تا ، ادات توقیت چون مادام . جعد کا کل ، اضافه لامیه

محصول بیت - این دل شوریده مادام که طالب کا کل جانان است باید ناز نرگس مستانه جانان را بکشد . یعنی تا وقتی که به زلف مجعد جانان غلاقمند است باید ناز چشمان مستانه جانان و بعلاوه جو رو جفایش را بکشد .

ساقیا در گردش ساغر تعلق تا بکی
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش

دور تسلسل ، از اصطلاحات حکماست در کتابهای حکمت این مطالب بنصریح ذکر شده.

محصول بیت - ای ساقی در گرداندن پیاله بهانه تا کی . یعنی قدح را که میگردانی تعلق میکنی و بهانه میآوری در حالیکه وقتی دور به عشق رسید باید قدح چون تگرگ دنبالهم برسد.

کیست حافظ تا نوشد باده بی آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش

مراد از «رود» . در اینجا سازی است که زه موئین دارد . تجمل، مصدر باب تفاعل ، چیز است که سبب زیبائی هر چیز میگردد.

محصول بیت - حافظ کیست که باده را بدون ساز و آواز نخورد مراد اینست که تا ساز و نوایش نباشد باده ننوشد . عاشق فقیر که اینهمه تجمل لازم ندارد. یعنی شراب خوردنش بس نیست تازه سازهم میخواهد الحاصل برای باده نوشیدن عاشق مفلسی چون حافظ اینهمه تکلفات لازم نیست . وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل سیصد و هفدهم

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

در کارش کرد و در کارش میکند . در جایی که میخواهند بگویند بکارش
برد و بکارش ببرد ، این جمله را استعمال میکنند .
محصول بیت - بلبل دائماً فکرش در آنست که گل یارش شده . اما گل
در این فکر است که چگونه برایش عشوه نماید و ناز کند . خلاصه بچه وجه او را
آزاردهد و اذیت کند ،

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشد
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش

دلربائی - یا حرف مصدری

محصول بیت - دلربائی فقط آن نیست که عاشق بکشد : در دلبران دلربائی
فقط منحصر بان نیست که عاشق را هلاک نماید . بلکه ارباب و ولینعمت آن کسی
است که بفکر خدمتکار باشد و غم خدمتکار خود را بخورد .

جای آنست که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خرف میشکند بازارش

تغابن - یعنی زیان و ضرر کردن در معامله بازار .

خرف : نوعی است از جنس سفالین یا یکنوع چینی خیلی پست را گویند .

ص ۳۴۶ جلد دوم

محصول بیت - جای آنست که در دل لعل خون موج زند : دلش از غیرت خون شود بخاطر تغابنی که دیده. یعنی خزف بازارش را کساد کرده و باعث از بین رفتن رونق بازارش شده است.

از این بیت مراد تمثیل است . یعنی بجاست که دل فضلا دریای خون شود و بلرزد از این تغابن که جاهلان مورد توجه قرار گرفته و اعتبار یافته اند و صاحب جاه و حشمت و عظمت شده اند در حالیکه خودشان خوار و بی مقدار مانده اند.

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

سابقاً گفته شد که تعبیه مصدر است به معنای مفعول یعنی «معبی» به تقدیر تعبیه شده: مخفی و نهان و مخلوط .

محصول بیت - بلبل نغمه سرائی را از فیض گل آموخت . و گرنه اینهمه نغمه و آواز در منقارش مهیا نبود: مراد وجود گل و مشاهده آن سبب اینهمه نغمات و مقامات بلبل شده است . چنانکه به محض ناپدید شدن گل بلبل هم مانند سایر پرندگان گنگ و لال میماند . حاصل سخن سبب اینهمه ترنمات بلبل عشق گل است .

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست خدایا سلامت دارش

قافله دل - بضرورت وزن مقطوع از اضافه است و الاقیاس قافله دل بود (بصورت مضاف و مضاف الیه)

محصول بیت - آن جانان سفر کرده که صد قافله دل همراهش است: همت صد عاشق از جان و دل یارویا و اوست. هر کجا هست خدایا سلامتش بداری یعنی صحیح و سالم باشد.

ایکه در کوچه معشوقه ما میگذری

برحذر باش که سر میشکند دیوارش

کوچه - مخفف کویچه است یعنی محله کوچک .

محصول بیت - ای که از کوچه و محله معشوقه ما میگذری و از آنجا عبور مینمائی مواظب باش که دیوارش سر میشکند . یعنی از آنجا آرام بگذر و مواظب باش بدیوارش تصادم نکنی تا سرت سالم بماند ، الحاصل چون دیوانگان و مستان مگذر از کوی معشوقه که دیوارش سرت رانشکند .

صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ای دل

جانب عشق عزیزست فرو مگذارش

محصول بیت - ای دل اگر چه صحبت عافیت برایت خویش آیند بود . یعنی زهد و تقوی و پرهیز کاری برایت مطبوع و مقبول و مطابق میل است اما جانب عشق عزیز است و آن را ترك مکن . یعنی هر قدر هم عابد و زاهد باشی باز عشق را فراموش مکن و در آن اهمال را جایز مشمار که مصلحتت در عشق است .

اگر از وسوسه نفس و هوی دور شوی

بی شکی راه بری در حرم دیدارش

محصول بیت - اگر از وسوسه و هوای نفس دور باشی بدون شك بیدار و وصال جانان راه میبری . یعنی اگر از آرزوی نفس و مقتضای طبع دور باشی وصال جانان برایت میسر میگردد .

صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه

بدو جام دگر آشفته شود دستارش

محصول بیت - صوفیء سرخوش که اینگونه کلاهش را بسر کج نهاده با دو قدح دیگر دستارش پریشان میگردد . یعنی وقتی بادیدن اندک مقدار باده کلاه و تاجش را کج بگذارد مسلماً با خوردن یکی دو قدح دیگر عمامه اش آشفته میشود و بدور گردش می پیچد .

دل حافظ که بیدار تو خو گر شده بود

ناز پرورد وصالست مجو آزارش

خوگر۔ به معنای مأنوس است

محصول بیت = دل حافظ که با دیدار تو مأنوس شده است پس ناز پرورده
 وصال است بنابراین اذیتش نکن. حاصل اینکه او با ناز وصال پرورده شده بافراق
 آزارش مده.

وله ایضاً

از بحر ہزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و ہجدهم

شراب تلخ میخوام کہ مرد افکن بود زورش
مگر یکدم بر آسایم ز دنیا و شر و شورش

شراب تلخ - اضافہ بیانی . کہ حرف بیان مرد افکن ، ترکیب وصفی و کنایہ از بہادر است . مراد از زور ، کیفیت نیروست . مگر ، ادات تمنی یعنی باشد کہ .

محصول بیت - شراب تلخ میخوام کہ سورت کیفیتش مرد افکن باشد . یعنی ہر کہ بخورد بیفتد . باشد کہ دمی از دنیا و شر و غوغایش راحت و آسودہ شوم : از خود بی خبر گردم تا از قیود دنیا فارغ شوم .

بیاور می کہ نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
بلعب زہرہ چنگی و مریخ سلحشورش

ستارہ زہرہ - این ستارہ را نوازندہ فلك گویند و نوازندگان را بآن نسبت میدهند (رب النوع طرب) و در تصاویر زہرہ را بصورت دختری کہ چنگی بدست دارد ترسیم میکنند . مریخ ، بکسر میم و رای مشدہ رب النوع جنگ است . و ارباب حرب را بآن نسبت میدهند یعنی اہل سلاح را ، و در تصاویر بشکل سلحشوری است کہ شمشیر بدست دارد .

محصول بیت - بادہ بیاور کہ از مکر آسمان نتوان ایمن شد بعنت بازی
زہرہ چنگی و مریخ سلحشور . یعنی با بازیگری زہرہ و سلحشوری مریخ از

ص ۳۶۰ جلد دوم

مکرفلک غافل شدن جایز نیست، پس باده بیاور که با آن مشغول شویم تا بکل از اینها غافل شویم و از بازیهایشان آگاه نگردیم زیرا توجه بازی آدم را مغرور میکند .

سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آزای دل بشوی از تلخ و از شورش

سماط دهر دون پرور - اضافه هالامیه و بیانیه مجازاً. شهد آسایش ، هکذا بیانیه آسایش ، اسم مصدر از آسایدن ، مذاق حرص ، اضافه بیانیه . آز ، تفسیر عطف حرص است . شین «ضمیر» بر میگردد به «دهر» .

محصول بیت - سماط دهر دون پرور آسایش ندارد : دنیا راحتی و آسایش ندارد پس ای دل در اینصورت مذاق حرص و آز را از تلخ و شورش بشوی یعنی از تلخ و شیرینش بگذر .

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرامست و نه گورش

کمند صید بهرامی - اضافه ها لامیه و بیانیه . بهرامی ، یا حرف نسبت و مراد بهرام گور است این پادشاه به شکار «گور» علاقه داشت .
به خر بیابانی «گور» گویند .

عاقبت روزی در شکار گوری را دنبال کرد . و گور به مغاره ای داخل شد او هم در عقبش داخل شد و آن بعد نام و نشانش پیدا نشد و کسی ندانست که چطور شد الحاصل نه مغاره را یافتند و نه خودش را حتی مادرش سلحدار و مستحفظی را که متصدی لباسهایش بود با شکنجه هلاک کرد که پسر مرا چکار کردید تفصیل این موضوع در تواریخ و شاهنامه مذکور و مسطور است . پس در این بیت مراد از «گور» مغاره است که مقبره بهرام شد نهایت اینکه به گور خر هم ایهام میکند . چون بهرام دایم گور شکار میکرد بهمین جهت . بهرام گور گویند (باحالت اضافه)

محصول بیت - کمند صید بهرامی را رها کن . یعنی دنیا و کسب مال و منال آنرا ترک کن و جام جم بردار: باده بنوش . زیرا من این صحرای دنیا را طی کرده .

نه بهرام است و نه گورش : هم خودش و هم گورش ناپیداست حاصل اینکه در عالم خلود و بقا نیست پس نقد و قنت را باذوق و صفا بگذران .

نظر کردن بدرویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت نظر ها بود با مورش

منافی - اسم فاعل است از باب مفاعله به معنای مانع . منافی بزرگی ، اضافه اسم فاعل به مفعول

محصول بیت - نظر کردن بدرویشان و فقرا منافی بزرگی و برتری نیست . یعنی مانع سعادت و دولت نیست . زیرا حضرت سلیمان پیغمبر با آنهمه حشمت و عظمت به مخلوقی حقیر چون مور نظر میکرد : توجه داشت .

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنکه نمائی بکج طبعان دل کورش

کج طبع و دل کور - وصفهای مرکب است .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : بیا تا در می صاف راز دهر را بتو نشان دهم اما بشرط آنکه به دل کوران بی ذوق نمائی . یعنی اسراریکه میگویمت به نااهل و کج طبع مگویش .

شراب لعل مینوشم من از جام زمردگون
که زاهد افعی وقتست میسازم بدین کورش

مراد از جام زمردگون ، جام شیشه‌ای سبزرنگ است . گون ، به معنای لون است . که ، حرف تعلیل . افعی وقت اضافه لامیه . سابقاً گفتم که اگر افعی به زمرد نگرد کور میشود پس کلام خواجه مبتنی بر آن است .

محصول بیت - من از جام زمردگون شراب قرمز مینوشم . زیرا که زاهد وقت چون افعی است که هر کس را بیابد نیش میزند و میگذرد . پس با جام زمرد رنگ باده میخورم و کورش میکنم چونکه افعی از دیدن زمرد کور میشود .

کمان ابروی جانان نمی پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می آید بدین بازوی بی زورش

کمان ابروی جانان - اضافه بیانی ولامیه:

محصول بیت - کمان ابروی جانان از حافظ سرپیچی نمیکند: از حافظ رو
نمیگرداند اما خنده اش میگیرد از بازوی بی زور حافظ. حاصل اینکه کمان ابروی
جانان مسلماً متعلق بحافظ است اما حافظ آن زور و بازو را ندارد که آن را بکشد
همین است که باومیخندد. وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل سیصد و نوزدهم

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش

محصول بیت - شهر شیراز و وضع بی نظیرو بی مانندش بسیار بسیار خوب است.
یارب آن شهر را از فساد و تباهی حفظ کن.

ز رکناباد ما صد لوحش الله
که عمر خضر می بخشد زلالش

رکناباد - راجع به معنای این محل در اوایل کتاب تحقیق کرده ایم پس
احتیاج به توضیح مکرر ندارد.

لوحش الله - در اصل : لاوحش الله بوده این عبارت را در مقام دعا بکار
میبرند . یعنی خداوند وحشت ندهد . عربها وقتی میخواهند بگویند که مثلا فلان
محل و یا شهر همیشه آباد و سرسبز و خرم بماند این دعا را بکار میبرند . مراد :
خراب نشود که ساکنینش آنجا را ترك نمایند و در نتیجه وحشت زا گردد .

پس دوهمزه را تخفیف داده «لوحش الله» گفته اند . یعنی خداوند تعالی خراب
و وحشت انگیزش نکند . و مقصود از «صد لوحش الله» : صد بار آباد و خرم گردد .
البتة کلمه «صد» کنایه از بسیار و زیاد ، است . علی کل حال دعایی است برای شادابی
و آبادانی .

• که ، حرف تعلیل . زلال : آب شیرین و گوارا .

ص ۳۵۱ جلد دوم

محصول بیت - رکن آباد ما بسیار بسیار آباد و سرسبز و خرم و معمور گردد
زیرا آب زلالش عمر خضر میدهد : کسیکه از آب زلالش بخورد حیات ابدی مییابد.

میان جعفر آباد و مصلی
عبیر آمیز می آید شمالش

جعفر آباد - راجع به معنای این عبارت هم در گذشته توضیح داده ایم پس
احتیاج به تکرار نیست . خلاصه گردشگاهی است در شیراز و مردم شهر برای تفریح
و تفرج بدانجا میروند. مصلی ، نماز گاهی است که تربت شریف حضرت خواجه
(حافظ) در آنجا واقع شده. عبیر آمیز، ترکیب وصفی: عبیر آمیزنده . معلوم است
وقتی يك چیز معطر را هم بزنند عطرش بیشتر منتشر میشود .

شمال ، به فتح «شین» : بادی که از ناحیه قطب شمال میوزد شمال گویند
محصول بیت - در بین جعفر آباد و مصلی باد شمال عبیر آمیز میوزد . یعنی
بوهای معطر میاورد .

بشیراز آی و فیض روح قدسی
بخواه از مردم صاحب کمالش

بشیراز - با ، حرف صله . آی ، با الف ممدوده فعل امر مفرد و مخاطب .
واو ، حرف عطف ، فیض روح قدسی . اضافه ها لامیه و بیانیه و جمله به مصرع ثانی
مربوط است

محصول بیت - بشیراز بیا و از مردم صاحب کمال آنجا فیض حضرت جبریل
امین را بخواه . مراد : هر يك از افراد مردم شیراز مانند يك فرشته است و قابل همه
نوع استفاده و استفاضه میباشد .

حضرت خواجه در مدح شهر خویش و مردمش بحد غلورسیده .

که نام قند مصری برد اینجا
که شیرینان ندادند انعکاش

که - اسم است یعنی چه کسی . قند مصری ، اضافه بیانی . که ، حرف بیان .

شیرینان : شیرین پسران . انفعال در این بیت : شرم و شرمندگی . شین « ضمیر »
برمیگردد به « که » واقع در اول بیت .

محصول بیت - که نام شکر مصری را در اینجا برد که شیرین پسران شرمندہ اش
نکردند ؟ یعنی هر کس که در شهر شیراز نامی از قند مصری برد شیرین پسران
متفعلش کردند .

صبا زان لولی شنگول سرمست

چه داری آگهی چونست حالش

شنگول و شنگل و شنگ . این را به محبوبی بی نهایت زیبا و شیرینکار و مطبوع
گویند .

محصول بیت - ای صبا از آن لولی شنگول سرمست چه خبر داری . حالش
چطور است . یعنی آیا از آن لولی اطلاعی داری ؟ حالش چگونه است . ما را از وضعش
آگهی ده .

مکن بیدار ازین خوابم خدا را

که دارم خلوتی خوش با خیالش

مکن بیدار - خطاب عام است . خلوتی ، یا وحدت و یاتنکیر خیالش ، ضمیر
برمیگردد به جانان .

محصول بیت - برای خاطر خدا از این خواب بیدارم مکن . زیرا با خیال
محبوبم خلوتی خوش دارم : در عالم خواب با خیال جانان تنهائیم پس از این خواب
بیدارم مکن .

گر آن شیرین پسر خونم بریزد

دلا چون شیر مادر کن حالش

محصول بیت - ای دل اگر آن شیرین پسر خونم را بریزد ، چون شیر مادر
خونت را حالش کن .

چرا حافظ چو میترسیدی از هجر
نکردی شکر ایام وصالش

محصول بیت - ای حافظ تو که از هجران میترسیدی پس چرا شکر ایام وصال را بجا نمی آوردی یا نیاوردی . مراد : در آن زمان که وصالش برایت میسر بود چرا شکرش را بجا نیاوردی .

وله ایضاً

غزل سیرصد و بیستم

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش

بهر شکسته که پیوست تازه شده جانش

بر شکست - فعل ماضی مفرد غایب اینجا یعنی پیچ و تاب داد .

شکسته، در این بیت به معنای بیمار است .

محصول بیت - صبا از وقتی که زلف عنبر افشان جانان را پیچ و تاب داده است

بهر بیماری که می خورد جان تازه می بخشد . مقصود اینست باد صبا پس از خوردن

بزلف جانان و مستفیض شدن از آن بهر بیماری که خورد آن بیمار جان تازه یافت .

در معنای مصرع اول گفته شده : وقتی صبا زلف عنبر افشان او را پریشان

ساخت این گوینده پریشان گفته است . **ردشمنی**

کجاست همنفسی تا که شرح غصه دهم

که دل چه میکشد از روزگار هجرانش

کجاست - در مقام استفهام واقع شده و خبر مقدم . همنفسی ، مبتدای مؤخر . تا

حرف تعلیل . که ، حرف بیانی . شرح غصه ، یعنی بیان چگونگی غم غصه . دهم ،

فعل مضارع نفس متکلم وحده . که ، حرف بیان شرح غصه . روزگار ، در این

قبیل جاها به معنای ایام است .

محصول بیت - کجاست همدمی تا که از غصه خود برایش تعریف کنم و

بگویمش که دل در ایام فراق جانان چه میکشد . مقصود : یار موافقی میخواهم تا
آلام و محنی که در ایام جدائی جانان کشیده‌ام برایش شرح دهم .

برید صبح وفا نامه که برد بدوست
ز خون دیده ما بود مهر عنوانش

برید صبح - اضافه بیانیه . وفانامه ، ترکیب مزجی . یا حرف وحدت و همزه
حرف توصل که ، حرف رابط صفت . عنوان ، مطلبی است که پشت نامه نوشته
میشود مثل این عبارت : رحمت بآن کسیکه این مکتوب را بفلانی برساند .

محصول بیت - نامه وفا را که قاصد صبح بدوست رسانید ، مهر عنوان نامه
مذکور از خون دیده ما بود

زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت
ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

محصول بیت - زمانه مثال روی ترا از ورق یعنی از برگ گل ساخت اما از
شرم تو آن را در داخل غنچه پنهان نمود . چون آن تاب و طراوتی که توداری بانچه
که در میان غنچه پنهان نموده نداده است .

تو خفته‌ای و نشد عشق را کرانه پدید
تبارک الله ازین ره که نیست پایانش

در بعضی از نسخه‌ها بجای «خفته» «خسته» واقع شده .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : تو خفته‌ای : غافل و فارغ‌بال
هستی از اینکه عشق را غایتی نیست . الحاصل ، طریق عشق پایان ندارد . و خداوند
از این راه منزّه است که پایان و نهایت ندارد . یعنی بی‌پایانی و بی‌نهایتی مطلقاً شایسته
خداست . اما بی‌پایانی طریق عشق يك امر اضافی است پس از اینکه این راه پایان
ندارد خداوند منزّه است .

آنکه گفته است : همزه موجود در «خفته» از برای وحدت است از زبان فارسی
اطلاع نداشته .

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش

مراد از «کعبه» کوی جانان است ورهروان: عشاق. که، حرف تعلیل. مراد از زنده دلان عشاق صادق است.

محصول بیت - مگر اینکه جمال کوی جانان از عاشقان عذر بخواند. زیرا جان عاشقان صادق در بیابانش سوخت. مراد: عاشقان صادق در ملازمت کوی جانان زیاد مداومت نمودند اما وصال برایشان میسر نشد پس از اینهمه زحمتی که متحمل شده اند مگر جمال کوی جانان از آنان عذر بخواند: که با وجود زحمات زیاد که کشیدید وصال برایتان میسر نشد معذور بدارید زیرا جانان در حرمتش مشغول ذوق صفاست و از رفت و آمد شما آگاه نیست.

بدین شکسته بیت الحزن که می آرد
نشان یوسف دل از چه زنخدانش

شکسته بیت الحزن - اضافه لامیه. بیت الحزن، خانه غم را گویند. که، در اینجا اسم است: چه کسی. می آرد، مرهون مصرع ثانی. نشان یوسف دل، اضافه لامیه و بیانیه.

چه زنخدان، اضافه لامیه و شین «ضمیر» برمیگردد به جان

محصول بیت - نشان یوسف دل را از چاه زنخدان جانان برای این شکسته خانه غم و غصه که می آورد؟. مراد: از چاه زنخدانش خبر دل مرا که می آورد؟

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم
که داد من بستاند ز مکر و دستانش

مراد از خواجه وزیر اعظم است. که، حرف تعلیل. دستان، حیل را گویند. **محصول بیت -** سر زلف جانان را میگیرم و بدست خواجه میدهم تا که داد مرا از مکر و دستانش بگیرد. یعنی بخاطر مکر و حیله ای که در حق من بکار برده انتصاف نماید.

سحر بطرف چمن میشنیدم از بلبل
نواى حافظ خوش لهجه و خوش الحان

لهجه - لفظ عربی است به معنای لسان . الحان در اینجا نغمات است . شین
«ضمیر» برمیگردد به خواجه .

محصول بیت - نوا و نغمه حافظ خوش لهجه و خوش الحان را هنگام سحر در
اطراف چمن از بلبل میشنیدم، یعنی ابیات و اشعارش را . مراد اینست از بسکه اشعار
حافظ لطیف است بلبل با اشعار او ترنم میکند.

وله ایضاً

از بحر رمل: فاعلان فعلان فعلان فعلن

غزل سیصد و بیست و یکم

یا رب آن نوگل خندان که سپردی بمنش
میسپارم بتو از چشم حسود چمنش

سپردی - فصل ماضی مفرد مخاطب: تسلیم نمودی. بمنش «شین» راجع است به نوگل. میسپارم، فعل حال نفس متکلم وحده یعنی تسلیم میکنم. اولی، از مصدر سپردن و دومی از سپاریدن. چشم حسود چمن، اضافه ها بیانیہ و لامیہ و یا برعکس.

محصول بیت - یارب آن نوگل تازه و خندانی که بمن سپردی، آن را از چشم حسود چمن و یا از چشم چمن بنوسپردم.
کسیکه گفته است: روشن است که مراد از حسود چمن، گل است. این گوینده روشن حرف نزده است.

گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور
دور باد آفت دور قمر از جان و تنش

محصول بیت - اگرچه نوگل خندان از کوی وفا صد منزل دور شد. یعنی از ما بکل جدا شد و دور گشت اما آفت دور قمر از جان و تنش دور باشد.

گر بسر منزل سلمی رسی ای باد صبا
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

ص ۳۶۹ جلد دوم

چشم اینجا بمعنای «امید» است، کہ، حرف بیانی . سلامی، یا حرف وحدت.
برسانی، فعل مضارع مفرد مخاطب از رسانیدن : الف و نون ادات تعدیہ.

محصول بیت - ای باد صبا اگر بسر منزل سلمی رسیدی امیدوارم کہ از من
باو سلامی برسانی .

بادب نافه گشائی کن از آن زلف سیاه
جای دلہای عزیزست بہم برمنش

محصول بیت - خطاب بہ صبا میفرماید : از زلف سیاه جانان نافه گشائی را
با ادب کن : با ادب نافه گشائی کن یعنی در حین گشودن زلفش ادب و تانی نشان
بدہ . چون آنجا مقام دلہای عزیز است . پس درہم برہم مکن و بہمش مزن .

منش - شین «ضمیر» ممکن است برگردد بہ زلف و یا راجع باشد بہ «دلہا»

گو دلم حق وفا برخط و خالت دارد

محترم دار در آن طرہ عنبر شکنش

محصول بیت - خطاب بہ صبا میفرماید : ای صبا بگو برخط و خال تو دل
من حق وفا دارد . یعنی دلم دائم برای خط و خالت دعا میکند و رونق و طراوت آنها را
آرزومند است . پس دلم را در آن طرہ عنبر شکن محترم بدار . مراد از عبارت طرہ
عنبر شکن : یعنی عنبر در برابر آن رونق و صفای خود را از دست میدہد . پس در طرہ -
ایکہ از لحاظ عطر و بو و رونق و جلا بر عنبر برتری دارد ، دل مرا عزیز و محترم بدار .

در مقامی کہ بیاد لب او می نوشند

سفلہ آن مست کہ باشد خبر از خویشتنش

محصول بیت - در مقامی کہ بیاد لب او بادہ میخورند ہر آن مستی کہ از
خودش بی خبر نباشد فرومایہ است : بادہ نوشیکہ بہ عشق لب او بادہ مینوشد اگر
از خود با خبر باشد یعنی سیاه مست ولای عقل نگردد شخص فرومایہ و پستی است .

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت هر که این آب خورد رخت بدریا فکنش

محصول بیت - عرض و مال را از در میخانه نمیشود اندوخت . یعنی در میخانه عرض و مال کسب نمیشود زیرا هر کس که این آب را بخورد رخت خود را بدریا میندازد : هر کس که این آب را بخورد از عرض و مال صرف نظر میکند . فکن، فعل امر مخاطب و در این بیت «خطاب» در مقام «غیبت» واقع شده در جائیکه باید بگوید : « رختش را بدریا میافکند » یعنی بجای «فکند» «فکن» گفته و این ارتکاب قافیه بجهت ضرورت میباشد و مقتضای کلام بایستی اینطور باشد :

هر که این آب خورد رخت بدریا فکند . زیرا « فکند » بین امر غایب و مضارع مشترك است .

هر که ترسد ز مال انده عشقش نه حلال سر ما و قدمش او و یا لب ما و دهنش

محصول بیت - هر کس از مال بترسد غصه عشق حلالش نباشد . یعنی حرامش باشد . حال سر ما و قدم او و یا لب ما و دهان او : چه ما را زیر پایش پامال و لگد مال نماید و چه بانهایت احترام و تعظیم بزرگمان کند، برای ما فرق نمیکند و هر گز ناراحت و ملول نمیشویم : الحاصل عزت و ذلت در نزد ما برابر است .

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

بیت الغزل و بیت القصیده آن بیت است که متضمن مقصود غزل و قصیده میباشد بیت الغزل معرفت، اضافه بیانی . دلکش ، ترکیب وصفی : رباینده دل . لطف سخن اضافه مصدر به فاعل خود . شین «ضمیر» بر میگردد به حافظ .

محصول بیت - اشعار حافظ سراسر بیت الغزل معرفت است . مراد اینست که هر بینی از اشعار حافظ شایستگی آن را دارد که بیت الغزل باشد . زیرا تمام اشعار و ابیاتش لطیف است . آفرین بر لطف کلام و نفس دلکشش .

خواجه بطریق تجرید خود را تحسین میکند .
 آن عزیزانیکه معنای بیت الغزل را نمیدانند و از خود معانی زیاد گفته‌اند
 به سخنانشان اعتبار نشود .
 رد سروری و شمع
 وله ایضاً

از جرہزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل سیصد و بیست و دوم

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بناگرش

سنگین و سیمین - یاها برای نسبت و نون تا کید راست .

محصول بیت - بت سنگین دل و سیمین بنا گوش (بنا گوش قسمتی از گردن و حوالی گوش را گویند) طاقت و قرار و هوش را از من گرفت . یعنی دلبری که با این صفات وصف شد قرار و صبرم را گرفت

نگاری چابکی شنگی پریوش
ظریفی مہوشی ترکی قباپوش

محصول بیت - نگاری چون پری شیرین و ظریف و چابک خلاصه ترکی قباپوش و ظریف چون مه ، طاقت و هوش را از من گرفت . الحاصل جانانی متصف به این اوصاف مرا از خودم غافل کرد .

ز تاب آتش سودای عشقش
بسان دیگہ دائم میزنم جوش

اضافہ های مصرع اول مجازاً لامیہ است . ہکذا بسان دیگہ . بسان ، ادات تشبیہ دیگہ ، باکاف عجمی است .

محصول بیت - از حرارت آتش سودای عشق جانان چون دیگہ دایم جوش میزنم . یعنی در آتش سودای عشقش دایماً در حال سوختن و گداختن ہستم

ص ۳۵۲ جلد دوم

چو پیراھن شوم آسودہ خاطر
گرش همچون قبا گیرم در آغوش

محصول بیت - چون پیراھن کہ تن را بپرمیگیرد آسودہ خاطر میشود اگر
جانان را چون قبا دربر گیرم یعنی با آغوش کشم .

نمی رنجم ز جور او کہ بی خار
نیابد گل کسی بی نیش ہم نوش

محصول بیت - من ازستم و جفای جانان هرگز نمیرنجم زیرا هیچکس گل
را بدون نیش نمی چیند و عسل را بی نیش زنبور بدست نمی آورد . حاصل کلام
تمام اشیاء با اعدادشان متبیین میگردند .

مصرع : گنج و مارو گل و خاروغم و شادی بهمند .

اگر پوسیده گردد استخوانم
نگردد مهرش از جانم فراموش

محصول بیت - اگر استخوانم ہم پوسد باز مهر جانان از جانم بدر نمیروود و
فراموش نمیشود .

دل و دینم دل و دینم ببردست
برو دوشش برو دوشش برو دوش

محصول بیت - دل و دینم ، دل و دینم را سینه و برو دوش جانان برده است .
خواجہ در این بیت صنعت تکرار بکار برده است .

دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب نوشش لب نوش

محصول بیت - ای حافظ دوای درد تو لب شیرین جانان است در این بیت
نیز تکرار را رعایت کرده است .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و بیست و سوم

سحر ز هاتف غییم رسید مژده بگوش
که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش

شجاع - در لغت شخص بہادر را گویند و ذکر لفظ « دلیر » برای ہمین است :

مراد اینست کہ بادہ را بی پروا بنوش .

محصول بیت - هنگام سحر از ہاتف غیب مژدہ بگوشم رسید کہ دور شاه

شجاع است بادہ را شجاعانہ و بی پروا بخور . چون شخص پادشاہ عیاش و بادہ نوش

است پس مزاحم میخوارگان نمیشود ، حاصل اینکہ اجزہ بادہ نوشی را بہ مردم دادہ

است و کسی را اذیت نمیکند .

شد آن کہ اہل نظر در کنار می رفتند

ہزارگونہ سخن در دہان و لب خاموش

محصول بیت - آن حال و وضعی کہ عاشقان اہل نظر در گوشہ و کنار سرعشق

جانان را بہم میگفتند و ہزارگونہ سخن در دہان و لبشان خاموش بود سپری شد .

مراد : عشاق در گوشہ و کنار اسرار عشق را ترسان لرزان بہم میگفتند .

بیانک چنگ بگوئیم آن حکایتہا

کہ از نہفتن آن دیگ سینہ میزد جوش

کہ - حرف رابطہ صفت - دیگ سینہ ، اضافہ بیانیہ . میزد ، فعل ، حکایت

حال ماضی .

ص ۳۵۸ جلد دوم

محصول بیت - اکنون وقت آنست آن حکایتها یکی که از نهفتن آنها دیگر سینه جوش میزد با آواز چنگ آشکارا بگوئیم : از نهفتن و نگهداری حکایات عشق در زحمت بودیم حال آشکارا بگوئیم که دور پادشاه عادل است و کسی مزاحم عشاق نمیشود مگر چشم جانان .

کسیکه حرف « که » را ادات تعلیل گرفته طبعش معلول بود . **رد شمع**

شراب خانگی ترس محتسب خورده
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

شراب خانگی . اضافه بیانی . یا ، حرف نسبت : شراب منسوب به خانه یعنی شرابی که در خانه تهیه شده است بای ثانی ، حرف تنکیر . ترس محتسب ، اضافه لامیه . خورده ، اسم مفعول . مجموعاً صفت برای شراب خانگی . شراب خانگی ، مفعول صریح و بروی یار ، مفعول غیر صریح فعل « بنوشیم » . بانگ نوشانوش معطوف به « روی » .

محصول بیت - شراب خانگی ترس محتسب دیده را با بانگ نوشانوش بروی یار بنوشیم . روی یار را تماشا کنیم و با بانگ نوشانوش و بی پروا شراب خانگی نوش کنیم .

مصرع اول را نوشته اند : شراب خانگی از ترس محتسب خورده ، و در معنایش گفته اند : شراب خانگی را از ترس محتسب خورده بودیم . یکی دیگر گفته است : تا این زمان از ترس محتسب شرابی که در خانه تهیه شده خورده ایم . این مفسرین در ترکیب و معنا دچار اشتباه شده اند . تأمل تدبر .

رد سروری و شمع

باز در تفسیر مصرع ثانی : با آوازی که از نوشیدن باده پیایی حاصل میشود بروی یار باده خوریم . این گوینده هم اصابت نکرده است . **رد سروری**

ز کوی میکده دوشش بدوش میبردند
امام خواجه که سجاده میکشید بدوش

دوش - دیشب . شین «ضمیر» برمیگردد به امام خواجه بطریق اضمار قبل از ذکر . بدوش ، باحرف مصاحبت و یا حرف ظرف ، که ، حرف رابط صفت . میکشید حکایت حال ماضی . بدوش دوم بالاتفاق مثل «دوش» اول میباشد : در صورتیکه دوش بدوش معنا شود .

محصول بیت - دیشب از محله میخانه حضرت امام خواجه را که سجاده بدوش میکشید یا سجاده بدوش داشت روی دوش میبردند یا با دوش حرکتش میدادند و از محله میبردند . یعنی حضرت امام که بصورت زهاد و عباد سجاده بدوش انداخته و برای خودش راه میرود باده نوش شده است .

جایز است دوش اولی به معنای «شانه» باشد . پس اینطور معنا میشود : دوش بدوش میبردندش .

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات مکن بفسق مباحات وزهدم مفروش

دلالت خیرت - اضافه مصدر به مفعول خود . تا ، ضمیر خطاب . مباحات : مفاخرت

محصول بیت - ای دل برای یافتن راه نجات به خیر دلالت میکنم . یا خود برای ارائه طریق نجات ترا بخیر رهنمائی میکنم مراد از دلالت خیر مضمون مصرع ثانی است . یعنی به فسق فخر مکن وزهدم مفروش خلاصه نه فسقت و نه زهدت هیچکدام را اظهار مکن .

محل نور تجلیست رأی انور شاه چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش

محل نور تجلی - اضافهها لامیه است . رأی انور شاه - اضافه بیانیه و لامیه قرب او ، اضافه مصدر به مفعول خود . صفای نیت ، مصدر به فاعل خود اضافه شده - کوش ، فعل امر مفرد مخاطب : سعی کن .

محصول بیت - رأی انور شاه محل نور تجلی است . یعنی شاه اهل کشف و

صاحب نفس قدسی است . پس اگر قربت اورا میخواهی در صفای نیت سعی کن : اگر مرادت رفتن بنزد شاه است با صفای باطن برو زیرا او مشرف علی القلوب است پس هر چه از ضمیرت بگذرد آگاہ است .

**بجز ثنای جمالش مساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم پیام سروش**

ثنای جلال - مصدر به مفعولش اضافه شده و جلالش ، اضافه لامیه ورد ضمیر ، اضافه لامیه . که حرف تعلیل . گوش دلش ، اضافه لامیه مجازاً . محرم پیام ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . پیام سروش ، اضافه لامیه . سروش : فرشته و اینجا مراد فرشته وحی است .

محصول بیت - به جز ثنای جلال و عظمت شاه مذکور ورد ضمیر مکن . یعنی خاطرت همیشه فقط متوجه و مقید ثنای او باشد زیرا که گوش دل شاه محرم خبر فرشته است پس هر چه از دلت بگذرد باو الهام میشود .

**رموز مصلحت ملك خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش**

رموز مصلحت ملك - اضافه ها لامیه ، مراد از خسروان ، پادشاهان است . گدای گوشه نشین ، اضافه بیانیه . گوشه نشین ، ترکیب وصفی و یا ضمیر خطاب مخروش ، فعل نهی مفرد مخاطب از خروشیدن . حرص و جوش منخور .
محصول بیت - اسرار و رموز مملکت را پادشاهان دانند . زیرا شاهان پیشوا ، ورهبر ملت و ملك اند ، پس ایجاب میکند که از امور مملکتداری آگاہ باشند . اما ای حافظ تو گدای گوشه نشینی جوش نزن . یعنی از برای مملکت ناراحت مباش و سر و صدا مکن زیرا این کارها وظیفه اشخاصی چون تو نیست . وله ایضاً

از بحر سریع : مفعلمن - مفعلمان - فاعلات

غزل سیصد و بیست و چهارم

هاتفی از گوشه میخانه دوش

گفت ببخشند گنه می بنوش

هاتفی - یا حرف وحدت . گوشه میخانه ، لامیه

محصول بیت - دیشب هاتفی از گوشه میخانه گفت : خداوند گنه میبخشد

باده بخور ! خداوند تعالی عفو و غفور است و این حق بنده است که بیش از حد امیدوار باشد زیرا حق تعالی گناهان مؤمن را بسبب توبه عفو میکند چنانکه بیت آتی این معنا را تأیید مینماید

عفو الهی بکند کار خویش

مژده رحمت برساند سروش

الهی - یا حرف نسبت . مراد از سروش در این بیت حضرت جبریل امین است
محصول بیت - عفو خداوند کار خود را میکند . یعنی حق تعالی عفو و غفور است . و این صیغهها مبالغه افاده میکنند . پس عفو و غفران امر ضروریست . و مراد از عبارت «بکند کار خود» : یعنی از این موصوف این صفتها ظهور مینماید .

مصرع ثانی از قبیل تکرار خبر است یعنی فرشته رحمت مژده عفو را میرساند .
و جایز است جواب شرط محذوف باشد با تقدیر «پس» یعنی میتوان گفت : پس مژده رحمت برساند سروش .

ص ۳۶۸ جلد دوم

لطف خدا بیشتر از جرم ماست

نکته سر بسته چه گوئی خموش

این سه بیت گفته هاتف است: که لطف و عفو خداوند بیشتر از گناه ماست. خواهی برای هاتف يك مخاطب تجرید نموده و میفرماید: نکته سر بسته چه گویی خموش. گناه به گفته هاتف معترض شده یعنی اعتراض مینماید که تو، به مناهی اغرا و القا میکنی باتکاء عفو و غفران، پس با این قصد ارتکاب به معصیت است و بدین ترتیب جرم و گناه مضاعف میشود. و هاتف میگوید اگر ضعف مضاعف هم بشود باز لطف خدا بیشتر است.

محصول بیت - لطف خدا از گناه ما خیلی خیلی بیشتر است. از نکته سر بسته حرف مزن و ساکت شو یعنی تو اعتراض بیک امر مخفی میکنی که منوط به مشیت الهی است بالجمله لطف و عفو و صفح خداوند بیشتر از پیش است.

این خرد خام بمیخانه بر
تا می لعل آوردش خون بجوش

محصول بیت - این عقل خام را به میخانه ببرت تا شراب قرمز خونس را جوش آورد: یعنی این عقل خام را به میخانه عشق ببرت تا که خونس را باده عشق بجوش بیاورد و وجودش را اصلاح نماید. یعنی عقل معاش را تبدیل به عقل معاد نماید.

گر چه وصالش نه بکوشش دهند
آن قدر ای دل که توانی بکوش

محصول بیت - اگر چه وصال جانان را با سعی و کوشش نمیدهند. مراد اینست که رسیدن بوصل جانان با کوشش ممکن نیست لیکن ای دل تا آنجا که میتوانی بکوش. حاصل کلام با کمال جدیت طالب وصالش باش.

گوش من و حلقه گیسوی یار
روی من و خاک در میفروش

محصول بیت - گوش من وحلقه گیسوی یار: حلقه گیسوی یار در گوشم باشد
 که بنده حلقه بگوشش شوم . و روی من و خاک در میفروش : روی من خاک در
 میفروش باشد . یا روی من در خاک در میفروش باشد .

رندی حافظ نه گناهی است صعب
 با کرم پادشاه عیب پوش

محصول بیت - رندی حافظ نسبت به کرم پادشاه عیب پوش گناه بزرگی
 نیست . یعنی لطف و کرم پادشاهی که به عیب با دیده اغماض مینگرد از گناه حافظ
 رند بیشتر است .

داور دین شاه شجاع آن که کرد
 روح قدس حلقه امرش بگوش

مراد از داور، حاکم میباشد . روح قدس ، جبریل امین است حلقه امرش،
 اضافه اولی بیانی و دومی لامیه .

محصول بیت - مراد از پادشاه ، شاه شجاع آن حاکم دین میباشد که روح
 قدس حلقه بگوشی اورا پذیرفت : آن شاه شجاع است که در برابر او امر شرع مطیع
 و منقاد است و حضرت جبریل امین انقیاد اورا پسندیده و بهمین مناسبت بندگی اورا
 قبول نموده است الحاصل مطیع امر شرعی اوشده .

ای ملک العرش مرادش بده
 وز خطر چشم بدش دار گوش

خطر - در لغت اشرف علی الهلاک است . یعنی بهلاکت نزدیک شدن . اما
 اعجاز اکثر در مقام خوف بکار میبرند . خطر چشم بدش، اضافه ها لامیه و بیانید و لامیه .
 دار گوش ، یعنی حفظ کن زیرا گوش داشتن حفظ و صیانت کردن است .

محصول بیت - ای پادشاه عرش مرادش را بده و دیگر اینکه از گزند چشم
 بد نگش دار خلاصه از چشم زخم مصونش بدار .

در معنای مصرع ثانی گفته اند: از ضرر چشم بد گوش باوداشته باش این گوینده

معنای «دار گوش» را از استاد گوش نکرده است . و نیز کسیکه معتقد است «گوش» در این بیت به معنای حفظ میباشد . او هم معنای این عبارت را از استاد نیاموخته است .

رد سروری و شمعی

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل سیصد و بیست و پنجم

در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش
حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش

خطا بخش و جرم پوش - ترکیب وصفی از بخشیدن و پوشیدن . قرابه کش ، ترکیب وصفی از کشیدن . قرابه : صراحی و یا کوزه پهن و دهان گشاد و یا «در» ظرفی است مخصوص شراب خلاصه به ظروف خمر قرابه گویند . حافظ ، مبتدا قرابه کش خبرش . و مفتی مبتدا و پیاله نوش خبرش . مراد از پادشاه ، شاه شجاع است که پادشاه عیاش و باده نرش بود چنانکه تفصیلش سابقاً گذشت .

محصول بیت - در دوران پادشاه جرم پوش و خطا بخش حافظ قرابه کش و سب و کش شد و مفتی پیاله نوش . مراد اشاره بزمانی است که پادشاه شرب خمر را اجازت فرمودند و باده نوشان در عهدش بدون دخل و تعرض کسی هر يك بذوق خود بودند حاصل اینکه کلام خواجه ادعائی است نه حقیقی .

صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست

تا دید محتسب که سبو میکشد بدوش

با پای خم - در اکثر نسخ «با» واقع شده و اما در بعضی «در پای» خم آمده

۱ - مراد از کوزه پهن در توضیح کلمه قرابه : طبق نوشته سودی کوزه ایست شبیه بکوزه های مخصوص ترشی امروزه منتها از دو طرف یعنی دو پهلویش مسطح و گردن کوتاه و دهانه گشاد دارد .

ص ۳۵۶ جلد دوم

علی کل حال مرادف ظرفیت است . تا ، ابتدای غایت راست در زمان چون «منذ»
در عربی . محتسب ، مفعول فعل دید با تقدیر يك «را» . که ، حرف بیان .

سبو ، مفعول مقدم «میکشد» . بدوش ، با ، حرف مصاحبت و یا ظرفیت .

محصول بیت - صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست . یعنی کنج صومعه را
ترك نمود و میخانه نشین شد . زیرا وقتی مفتیها و حافظها و مدرسان باده نوش شوند
صوفی بطریق اولی میشود . زیرا صوفیان از اول این کار را نهانی میکردند و اکنون که
پادشاه و اعیان ناس آشکارا میخورند پس بانان چه جای اعتراض است زیرا حسرت
رفتن میخانه را داشتند نقداً که اینهمه فرصت یافته اند از ذوق رقص گزان میروند .
پس بدمیخانه رفتن صوفی از زمانی است که محتسب را دیده سبو بدوش میکشد . چون
قبل از این از ترس شلاف محتسب شراب خوردنشان مخفیانه بود اما حالا دیگر بی پروا
و آشکارا شده .

احوال شیخ وقاضی و شرب الیهودشان

کردم سؤال صبحدم از پیر میفروش

از شرب الیهود ، مراد باده نوشیدن جهودهاست . چون جهودها در خوردن
شراب افراط نمیکنند و بقدری میخورند که مست نشوند و مهمما ممکن باده خوردنشان
را مستور میدارند . و اما دلیل اینکه برای اجتناب از مستی کم میخورند اینست :
همچنانکه در دین ما خمر حتی اندک مقدارش هم حرام است در دین جهود و سایر
ادیان هم خوردنش بحد سکر حرام شده و چنانکه در دین ما خوردن سایر چیزها هم
بحد سکر حرام است .

محصول بیت - هنگام صبح احوال شیخ و قاضی و جهت باده نوشیدنشان را

مثل یهودیان از می فروش سؤال کردم تعبیر مرهون بیت آتی است .

گفتا نه گفتنیست سخن گرچه محرری

در کش زبان و پرده نگه دار و می بنوش

گفتنی : سخنی که شایسته گفتن است . سخن مفعولش و پرده مفعول مقدم

فعل «نگهدار».

محصول بیت - پیر میفروش در جوابم گفت : اگر چه تو مجرمی اما شرب الیهود شیخ وقاضی ، سخنی نیست که بتو گفته شود . پس زبانت را نگهدار و حرف نزن و سر نگهدار و چون یهودیان باده بخور که با آنان يك رنگ باشی . کسانی که عبارت شرب الیهود را : شراب را خسیسانه بخور تفسیر نموده اند . در این خصوص خساست کرده اند .

رد سروری و شمعی

ساقی بهار میرسد و وجه می نماید

فکری بکن که خون دل آمد زغم بجوش

از وجه می - مراد بهای می است .

محصول بیت - ای ساقی بهار میرسد در حالیکه بهای باده نیست : وجهی نیست که باده بخریم پس فکری بکن که ازغم و غصه خون دل بجوش آمد . یعنی از افلاس هلاک شدیم فکری بکن و باده ای پیدا کن که فصل بهار بیهوده مگذرد و ضایع نگردد .

عشقت و مفلسی و جوانی و نوبهار

عذرم پذیر و جرم بذیل کرم بیوش

ذیل کرم - اضافه بیانی .

محصول بیت - خواجه از ساقی عذر میخواهد و میفرماید : عشق است یعنی عاشقم و مفلسی است یعنی مفلس و فقیرم و جوانی است . یعنی من جوانم و نوبهار است ، پس حال مرا ببین و عذرم را پذیر و جرم و گناهم را باذیل (دامن) کرم بیوشان . یعنی باوصف حالیکه گذشت اگر برای باده التماس نمایم همانطور که در بیت قبلی کردم گدایی و جسارت مرا معذور بدار و عفو کن .

تا چند همچو شمع زبان آوری کنی

پروانه مراد رسید ای محب خموش

زبان آور - ترکیب وصفی در لغت : کسی کہ زبان میاورد اما در اصطلاح در مورد فصحا و بلغا و شعرا بکار میرود . یا ، حرف مصدری ، عبارت « زبان آوری » نسبت به شمع بسیار بجاست زیرا بطریق تشبیه آتش فتیلہ شمع را زبان گویند پس شمع را زبان آور میشود گفت .

پروانہ مراد - اضافه بیانیه : سابقاً تحقیق شد کہ پروانہ در این قبیل جاها بہ معنای خط ہمایونی میباشد .

محصول بیت - خواجہ بطریق تجرید خطاب بخود میفرماید : تا کی چون شمع زبان آوری کنی یعنی از افلاس و فقر شکایت نمایی : پروانہ مراد رسید ای دوست ساکت شو و دیگر از افلاس شکایت مکن . مراد از بیت حسن طلب است .

ای پادشاہ صورت و معنی کہ مثل تو

نادیدہ هیچ دیدہ و نشنیدہ هیچ گوش

مراد از پادشاہ : شاہ شجاع است کہ در مطلع ہم ذکرش گذشت در واقع پادشاہی بودہ کہ ظاہر و باطنش با علم و معرفت آراستہ و پیراستہ بود . کہ ، حرف رابطہ صفت . مثل تو ، اضافه لامیہ و مرہون مصرع ثانی .

محصول بیت - ای پادشاہ صورت و معنی کہ وجود شریفی چون ترا هیچ دیدہ ندیدہ و هیچ گوش نشنیدہ . حاصل اینکہ بشر مثل تو نہ دیدہ شدہ و نہ شنیدہ شدہ خواجہ در مدح شاہ شجاع اغراق میکند .

چندان بمان کہ خرقہ ازرق کند قبول

بخت جوانت از فلک پیر ژندہ پوش

خرقہ ازرق - اضافه بیانیه و مفعول مقدم « قبول کند » و بخت جوان فاعلش . فلک پیر ژندہ پوش اضافه ہا بیانیه . ژندہ پوش ، ترکیب وصفی از پوشیدن : کپنہ پوش . زیرا ژندہ ، بہ فتح و یابکسر « زای » عجمی در مورد لباسہای کپنہ و وصلہای بکار میرود .

محصول بیت - آنقدر در دنیا عمر کن که طالع جوانت از فلک پیر ژنده
پوش خرقة کبودش را قبول کند . یعنی فلک فانی گردد و خرقة ازرقی اش باقی بماند
و بخت جوانت آنرا بپوشد . حاصل کلام مراد بیان اینست که تا قیامت باقی بمان
خواجہ شاہ شجاع را بطریق غلو دعا مینماید .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

غزل سیصد و بیست و ششم

دوش با من گفت پنهان کاردان تیز هوش
کز شما پوشیده نتوان داشت راز میفروش

کاردان - تر کیب وصفی ازدانیدن : کسی که طرز و روش کار را خوب میداند .
تیزهوش صفت مرکب است : بسیار عاقل و با هوش . که ، حرف رابط مقول قول .
محصول بیت - دیشب شخصی کاردان و بسیار با هوش بمن گفت : راز پیر
میفروش را نمیشود از شما پنهان داشت . یعنی سر میخانچی را از شما پنهان داشتن
جایز نیست .

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش

سخت کوش - تر کیب وصفی از کوشیدن ، تعبیری است از سعی و کوشش
بسیار .

محصول بیت - خواجه در این بیت راز میفروش را که آن کاردان تیز هوش
فرموده است بیان میکند و میفرماید : در کارهای دنیا سختگیری مکن و بلکه آنها را
آسان گذران و بخودت فشار مده : زیرا بالطبع دنیا بر مردم سختگیر سخت میگیرد .
یعنی کسیکه حریص دنیا باشد ، دنیا هم رنج و زحمت زیاد میدهدش . و بالاخره هم
بمرازش نمیرساند .

ص ۳۵۵ جلد دوم

و آنکهم در داد جامی کز فرو غش بر فلک

زهره در رقص آمد و بربط زنان میگفت نوش

محصول بیت - پس از آن ، آن کاردان بمن جامی داد که از تلالو و درخشندگی آن زهره در فلک برقص در آمد و ساز زنان گفت بنوش .

گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

گفتمت چون در حدیثی گر توانی دار گوش

گوش کن - بشنو . دار گوش : گوش داری یعنی حفظ کن و بگوش گیر . زیرا لفظ « گوش » اگر با « کردن » و کنیدن بکار رود معنای شنیدن و گوش کردن میدهد . اما اگر با فعل « داشتن » و « داریدن » همراه گردد بمعنای حفظ و صیانت است . فافهم .

محصول بیت - ای پسر نصیحت گوش کن : برای خاطر دنیا غم مخور . سخنی چون دربتو گفتم اگر میتوانی حفظش کن و فراموشش مکن .

با دل خونین لب خندان بر آور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش

محصول بیت - با دل پر خون چون جام لب خندان داشته باش : قدح تویش پر از خون است اما لبش خندان است هم از خنده است که لبانش بسته نمیشود .

حاصل مطلب : از درون هر قدر هم رنج و ناراحتی داشته باشی بیرونیت باید خندان و شادمان باشد تا هیچ کس از چگونگی حالت آگاه نباشد . زیرا طریق عاشق صادق همین است و رقبا از دیدن وضع نامساعد تو مسرور نگردند . بنابراین نباید به محض دیدن يك زخم کوچک چون چنگ بخروش آئی . خلاصه باید در مقابل ناملايمات صابر شد و برای کم و کاست چون چنگ ناله و فغان نباید کرد .

الحاصل تحمل به جور و جفا و شاکی نبودن امر پسندیده است .

تا نگردي آشنا زين پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

محصول بیت - مادامکه آشنا نگردی از این پرده (پرده عشق) رمزی
نمی شنوی. یعنی عشاق سرعشق را برایت کشف نمیکنند زیرا گوش نامحرم شایسته
پیغام خبرفرشته نیست .

مراد : عاشقان رازعشق را به محرم عشق گویند نه به نامحرم .

**در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش**

محصول بیت - درحریم عشق نتوان دم ازقیل و قال زد : درعالم عشق نمیشود
از گفت و شنید دم زد و سخن گفت . خلاصه جای من دیدم و من شنیدم نیست چونکه
درحریم عشق جمیع اعضا باید چشم و گوش باشند یعنی فقط باید ناظر و سامع شد
نه مخبر و مسمع . حاصل کلام عالم عشق حال است و باید دعوای گفت و شنید را
ترك کرد .

**بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش**

بساط - در لغت گسترده اشیا است اما در اینجا مراد مجلس میباشد بطریق
ذکر محل و اراده حال . نکته دان ، ترکیب وصفی : کسیکه نکات دقیق مسائل را
میداند . شرط ، در این قبیل جاها به معنای جواز است .

سخن ، مفعول فعل دانسته گو . «های» دانسته حرف ترتب است .

محصول بیت - درمجلس دانایان و با هوشان خود نمائی و خود فروشی جایز
نیست پس ای مرد عاقل یا سخن را دانسته گو . یعنی اگر مطلبی را حقیقه میدان
بگو و الا سکوت اختیار کن .

**ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحبقران جرم بخش عیب پوش**

آصف صاحبقران - اضافه لامیه . بقیه جمله اضافه بیانیه .

محصول بیت - ای ساقی می ده که رندیها و پاده نوشیهای حافظ را وزیر

صاحبقران جرم بخش و عیب پوش هم فهمیده است . یعنی حال که باده نوشی من
فاش گشته پس باده را آشکارا و بی پروا بیار.
مراد از صاحبقران در این بیت شاه شجاع و مقصود از آصف ، قوام‌الدین است
که مرئی خواجه بوده .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاکن فعلاکن فعلاکن

غزل سیصد و بیست و هفتم

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
دلیم از عشوه یا قوت شکر خای تو خوش

ای - حرف ندا و منادی محذوف مراد ای جانان است . عشوه : فریب دادن دل است .

یا قوت شکر خای تو ، اضافه بیانیه و لامیه ، مقصود لبان و یاددهان جانان است . شکر خا ، از مصدر خاییدن تر کیب وصفی . اگر چه جویدن بوسیله دهان انجام میگیرد اما باعتبار قرب جوار مجازاً به لب اسناد میکنند .

محصول بیت - ای جانان سراپای وجود تو زیباست و همه جاییت قشنگ و مقبول است و دلم از لب عشوه گرو شکر خای تو خوش است .

همچو گلبرگ طری هست و جود تو لطیف

همچو سرو چمن خلد سرا پای تو خوش

محصول بیت - وجودت چون گلبرگ تازه لطیف است . سرا پا همه جاییت چون سرو چمن خوش آیند است خلاصه همه جاییت زیبا و لطیف است .

شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح

چشم و ابروی تو زیبا قدو بالای تو خوش

محصول بیت - شیوه و نازت شیرین و خط و خالت مقبول و چشم و ابرویت زیبا و قد و قامتت دلرباست .

ص ۳۴۵ جلد دوم

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار
هم مشام دلم از زلف سمنسای تو خوش

گلستان خیالم - اضافه بیانیه و لامیه . برای خیال « گلستان » و برای دل « مشام » را استعاره کرده . زلف سمنسای تو ، اضافه بیانیه و لامیه و سمنسا ، ترکیب وصفی از ساییدن : غالباً روی جانان را به « سمن » که گل سفیدی است تشبیه میکنند و تماس زلف را با آن ، با جمله سمنساتعبیر مینمایند

محصول بیت - هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار: یعنی خیالم از صورت زیبایت زیورزینت یافته و چون نگارخانه چین پر نقش و نگار گشته . و مشام دلم هم از زلف سمنسای تو معطر شده و بوی مشک گرفته است
مراد اینست : دلم خوش و خرم شده است .

کسیکه در معنای مصرع ثانی گفته است : مشام دل من از بوی زلف تو که بوی سمن را باطل میکند خوش است . و نیز : مشام دلم از زلف سمنبوی تو خوش است این دو نفر معنای عبارت : سمنسای را ندانسته اند .

رد سروری و شمعی

پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری
میکند درد مرا از رخ زیبای تو خوش

محصول بیت - پیش چشم تو بمیرم که با وجود بیماریش درد مرا بوسیله رخ زیبایت خوب میکند یعنی درد مرا درمان میکند . مراد : قربان چشمت گرم که مانع تماشای رخت نمیشود و درد مرا دوا میکند

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار
میکنم خاطر خود را بتماشای تو خوش

محصول بیت - در راه عشق که هیچگونه گریزی از بلا نیست: راه عشق از بلا و مشقت خالی نیست و من خاطر مرا فقط با تماشای تو خوش میکنم . یعنی اگر چه در عشق بلاها میکشم اما با تماشای جمال تو خاطر مرا تسلی مییابد .

در بیابان طلب گر چه زهر سو خطر است
میرود حافظ بیدل بتولای تو خوش

محصول بیت - در بیابان طلب وصال جانان اگر چه از هر جانب خوف و خطر
بزرگی دیده میشود اما حافظ بیدل با عشق تو آن بیابان را بخوبی طی مینماید.
یعنی محبت تو یاری اش میکند که چنین بی پروا و با اطمینان میرود چنانکه
هیچگونه خوف و خطر بخاطرش خطور نمیکند.

وله ایضاً

بحر ہزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و بیست و ہشتم

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعداری خوش

این بیت مرہون بیت ثانی است

محصول بیت - کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری زیبا و معاشر . یعنی
مصاحب و دلبری شیرین و یک ساقی گلعدار محبوب .

الا ای دولت طالع کہ قدر وقت میدانی
گوار ابادت این عشرت کہ داری روزگاری خوش

الا - حرف تنبیہ . دولت طالع ، اضافہ بیانہ . کہ ، حرف رابطہ صفت . قدر
وقت ، از قبیل اضافہ مصدر بہ مفعول خود .

محصول بیت - ای دولت طالع آگاہ باش کہ قدر وقت را میدانی . یعنی
قدر اجتماع این شش نعمت را در یک وقت میدانی . گوارایت باد : نوشت باد
این عشرت کہ روزگار خوش و راحت داری . مراد : با اجتماع این شش چیز صفای
بسیار خوش داری .

ہر آنکس را کہ بر خاطر ز عشق دلبری باریست
سپندی گو بر آتش نہ کہ داری کاروباری خوش

ص ۲۶۳ جلد دوم

دلبری - یا حرف وحدت ، یاری ، یا حرف تنکیر . سپندی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . خداوند تعالی در اسفند که از بوته بدست میآید خاصیتی نهاده که دود آن را بهر کس بدهند از چشم زخم مصون میماند . گو ، خطاب عام است که ، حرف تعلیل کاروباری ، بار از قبیل اتباع میباشد و یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - در خاطر هر آنکس که از عشق دلبر باری هست : هر کس که به عشق جازانی مبتلا شده بگویش حالی که داری سبب رشک و حسد دیگران نسبت بتوست پس برای مصون ماندن از چشم زخم برای خودت سپند دود کن که کار و باری خوبداری .

مراد از «سپند بر آتش نهادن» آنست که خود را با دود آن مصون بداری .

عروس طبع را زیور ز فکر بکر می بندم

بود کز نقش ایام بدست افتد نگاری خوش

عروس طبع - اضافه بیانیه . - فکر بکر و نقش ایام ، هکذا .

محصول بیت - بعروس طبع از فکر بکر زینت میبندم . یعنی از طبع

خود معانی بکر پیدا مینمایم باشد که ایام و زمانه نقشی بازی کند و نگاری زیبا بدستم بیفتد .

حاصل اینکه از تراوشات افکار خود معانی بکر اظهار میدارم باشد که نگاری

ببیند و نسبت بمن تمایلی نشان دهد .

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان

که مهتابی دلفروزست و طرف جویباری خوش

شب صحبت - اضافه لامیه . داد خوشدلی ، اضافه بیانیه . خوشدل ، صفت

مرکب و یا حرف مصدری . بستان ، فعل امر مفرد مخاطب از ستانیدن یعنی بگیر . که ، حرف تعلیل .

مهتاب - روشنائی ماه است و یا حرف وحدت و یا تنکیر . دلفروز ، ترکیب

وصفی از افروزدن : شوق بخش دل .

محصول بیت - شب صحبت را غنیمت بدان و داد خوشدلی را بگیر : برو فوق مراد خوشدل باش زیرا مہتایی کہ بدل ذوق و شوق میبخشد و جویبار زیبا موجود است یعنی محلی کہ بتوان بمراد دل عیش کرد زیر مہتاب دلفروز و کنار جویبار زیباست

میی در کاسه چشمست ساقی را بنامیزد
کہ متی میدهد با عقل و می آرد خماری خوش

میی - یا حرف تنکیر . کاسه چشم ، اضافه بیانیه . ساقی را . را ادات تخصیص .

بنامیزد - يك كلمه تحسین است و در مقام بارک الله بکار میرود . در مقام دعاهم استعمال میشود به معنای چشم بدمرساد : چشم زخم نخورد . کہ ، حرف تعلیل و یا رابط صفت با عقل ، با حرف صله .

محصول بیت - در چشم ساقی میی است «خداوند از چشم بدمحفوظش» بدارد کہ عقل رامستی میدهد : مست میکند و دنبالش خماری خوش میآورد . حاصل اینکه پس از مستی خماری هم میآورد .

کسیکه در باره « بنا میزد » نوشته است . مخفف بنام ایزد است و بمعنای : بحق نام خدا گرفته از طرز بکار بردن این اصطلاح بکل غافل بوده .

رد سروری

بغفلت عمر شد حافظ بیا با ما بمیخانه
کہ سنگولان خوشباشت بیاموزند کار خوش

کہ - حرف تعلیل . سنگول و سنگل و شنگ ، به معنای مطبوع و شیرین حرکت است . خوشباش ، بکسی گویند کہ هرگز غم و غصه نمیخورد و دائماً مسرور و خوشحال است . تا ، ضمیر «خطاب» و از لحاظ معنای بوط به «بیاموزند» ضمیر منصوب و متصل به تقدیر بیاموزندت .

محصول بیت - ای حافظ عمر به غفلت گذشت با ما به میخانه بیا کہ زیبا بیان

خوش طبع و شیرین حرکت بتو کار خوب پیاموزند : بادہ نوشی و صفا و خوشگذرانی
را یادت میدهند کہ عمرت به غفلت نگذرد .

در تفسیر مصراع ثانی گفته اند ؛ شنگولان خوشباش تو کاری یاد بگیرند .
این گوینده عجب کولی گری کرده .

رد سروری

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلا فاعلان فعلا

غزل سیصد و بیست و نهم

مجمع خوبی و لطفست عذار چو مهرش

لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدش

محصول بیت - عذار چون مه جانان مجمع لطف و زیبائی است اما مهر و

وفا ندارد، خدایا مهر و وفایش ده یعنی او را وفادار کن.

دلبرم شاهد طفلمست و بیازی روزی

بکشد زارم و در شرع نباشد گنہش

محصول بیت - دلبرم طفل محبوبی است اما با این حال میدانم که روزی

بیازی مرا زار و ذلیل میکشد و در شرع هم گناهی برایش محسوب نمیشود چون طفل

است و به مرتبه تکلیف نرسیده «تکلیف از او ساقط است» .

من همان به که ازو نیک نگه دارم دل

که بدو نیک ندیدست و ندارد نگہش

محصول بیت - همان بهتر که من دلم را از او محکم نگهدارم . یعنی

تسلیمش نکنم. زیرا خوب و بد روزگار را ندیده و سرد و گرم نچشیده پس نمیتواند

دلم را محافظت نماید. حاصل مطلب طفل است و هنوز قدر هیچ چیز را نمیداند .

در مصراع اول «نیک» بمنای «محکم» است .

ص ۳۶۵ جلد دوم

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم
که بجان حلقه بگوشست مه چاردهش

بتی - یا حرف وحدت . چابک شیرین ، اضافه بیانی ، حلقه بگوش : کنایه ازبنده ومملوک است زیرا بندگان آنها «عجمها» همگی حلقه بگوشند .
مه چهارده ، اضافه بیانیه و شین «ضمیر» راجع است به بت .

محصول بیت - بت چابک و شیرین چهارده ساله دارم . یعنی محبوبی دارم
که ماه بدر بجان حلقه بگوشش است : عبد و زرخردش است .
بوی شیراز لب همچون شکرش میاید
گرچه خون میچکد از شیوه چشم سیرش

محصول بیت - از لب چون شکر طفل زیبای مذکور بوی شیر میاید اگرچه
از شیوه چشم سیاهش خون میچکد . یعنی اگرچه هنوز طفل است اما شکارچی است
«چشمانش چون شکارچی خونریز است» . بایستی این بیت بعد از بیت : دلبرم شاهد
طفل است . نوشته شود لکن ماهم تابع شراح شدیم و در اینجا نوشتیم .

در پی آن گل نو رسته دل ما یا رب
خود کجا شد که ندیدیم درین چند گمش

چند که : چند مدت .

محصول بیت - عجباً دل ما در پی آن گل نو رسته کجا رفت که مدتی است
آن را ندیدیم الحاصل مدتی است که دلمان نیست شده و نمیدانیم کجاست .

یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند
بیرد زود بجاننداری خود پادشاهش

مراد از قلب در این بیت قلب قشون است که مرکز و وسط لشکر است . جاندار
وسلاحدار ، سلاحدار مخصوص پادشاهان و امر است .

محصول بیت - یار دلدار من : یار دلربای من اگر قلب قشون را اینگونه
بشکند : با همین تندی و تیزی باشد بزودی پادشاه او را بعنوان جلاد و سلاحدار

خود انتخاب مینماید .

جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانه در
 صدف دیده حافظ بود آرامگش

محصل بیت - اگر صدف دیده حافظ آرامگه آن دردانه بشود ، بشکرانه آن جان می بخشم. یعنی اگر در دیده حافظ آرام و قرار بگیرد جانم را بشکرانه آن بذل میکنم. مراد از آرام و قرار گرفتن در دیده : از نظرش نرفتن و همیشه در برابر چشمش بودن است .

وله ایضاً

از بحر معجث : مفاعن مفاعن مفاعن مفاعن

غزل سید و سرام

دلّم رمیده شد و غافلّم من درویش
که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش

من درویش، اضافه بیانی با یاء بطنی. واو، حرف حال. شکاری: بحیواناتی که صید میشوند شکاری گویند و اما در این بیت مراد از شکاری دل خود شاعر است یا، حرف نسبت یعنی منسوب به شکار، به طیور قابل صید شکاری گویند. شکاری سرگشته، اضافه بیانی.

محصول بیت - دلّم از من فرار کرد و رفت و من درویش نمیدانم که سر آن شکاری سرگشته چه آمد : چه پیش آمدی برایش کرد و چه اتفاقی برایش افتاد و چه حال دارد.

چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم
که دل بدست کمان ابروئیست کافر کیش

محصول بیت - چون بید بر سر ایمان میلرزم. از ایمانم میترسم که از دستم رود زیرا که دلّم در دست يك کمان ابروی کافر مذهب است. یعنی بدست يك ظالم بد کیش است.

خیال حوصله بحر میبزم هیاهات
چهاست در سر این قطره محال اندیش

ص ۳۵۳ جلد دوم

خیال حوصله بحر، اضافه‌ها لامیه است حوصله، دراصل به معنای چینه‌دان مرغ است. میپزم، فعل مضارع متکلم وحده از مصدر پزیدن. میپزم تعبیری است از کردن. قطره محال اندیش، اضافه بیانی.

محصول بیت - خیال حوصله بحر میپزم. یعنی ازهیچ چیز متغیر نمیشوم و دگرگون نمیگردم: حوصله بحردارم. هیئات ازاسماء افعال وادات استعباد است مراد: ازتنگ حوصله چون من، پختن خیال حوصله بحر بعید است. درسراین قطره محال اندیش چهاست. یعنی سوداهای عجیبی در سردارد که خود را در حوصله بدریا مانند میکند.

بنام آن مژه شوخ عافیت کش را

که موج میزندش آب نوش بر سر نیش

بنام: قربان بروم مژه شوخ عافیت کش، اضافه بیانیه. شوخ دراین قبیل موارد به معنای فتنه‌گر و بلواگر گرفته میشود. عافیت کش، ترکیب وصفی از کشیدن به ضم کاف عربی. عافیت کشنده. از بین برنده عافیت، خلاصه کسیکه زهد و تقوی و پرهیزکاری را از بین میبرد.

که، حرف رابط صفت. موج، مفعول مقدم فعل میزند و شین «ضمیر» در معنا مقید «نیش» است به تقدیر: بر سر نیشش.

محصول بیت - قربان آن مژه شوخ کردم که بر سر نیشش آب حیات موج میزند: از مژگانش آب حیات میریزد و آن آب نوش بهر کس اصابت نماید آن شخص حیات ابدی یابد.

ز آستین طبیبان هزار خون بچکد

گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش

گرم - میم «ضمیر» از جهت معنا مقید «ریش» است به تقدیر: بر دل ریشم دستی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - اگر من باب تجربه طبیبان دست بر دل ریشم نهند از آستینشان

ہزار قطرہ خون میچکد. یعنی اگر بہ نبض دل ریشم دست بزنند، از کمال جراحت دل تعبیر است.

خواجہ خونین دلی خود را از درد عشق بیان میکند.

بکوی میکده گریان و سر فکنده روم

چرا کہ شرم همی آیدم ز حاصل خویش

سرفکنده - از شرم و حیا کنایہ است زیرا کسیکہ خجالت بکشد سرش را پائین میاندازد بحدی کہ پشت پایش را می بیند مصرع ثانی ہمین معنا را بیان میکند.
محصول بیت - بکوی میخانہ گریان و سرفکنده میروم زیرا از حاصل کار خود شرمندہ و خجالت زدہ ام یعنی از عملم. مراد بہ حضور پیرمغان خجالت زدہ و شرمندہ میروم زیرا خدمتی لایق او بجا نیاوردہ ام.

نہ عمر خضر بماند نہ ملک اسکندر

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

محصول بیت - نہ عمر خضر میماند و نہ ملک و سلطنت اسکندر پس بخاطر دنیای دون نزاع مکن ای درویش.

ذکر درویش بجهت ضرورت قافیہ است والا مراد مطلقاً طالب دنیا است. یعنی وقتی پایہ و اساس دنیا بر این باشد کہ نہ عمر و نہ ملک و مال باقی بماند پس اینہمہ حرص و تہالک ناشی از غفلت زیاد میباشد.

تو بندہ گملہ از دوستان مکن یارا

کہ شرط عشق نہ باشد شکایت از کم و بیش

محصول بیت - ای یارتو غلامی و از دوستان شکایت مکن. زیرا از کم و بیش دنیا شکایت کردن شرط عشق نیست. یعنی شخص عاقل بخاطر امور دنیا ناراحت نمیشود. بلکہ باید صبر کند زیرا شکایت کار احمقان است کہ ضرر داردا ما فایدہ ندارد

بان کمر نرسد دست ہر گدا حافظ

خزینہ بکف آور ز گنج قارون بیش

دَمَر - میان را گویند .

محصول بیت - ای حافظ دست هر گدا به کمر جانان نمیرسد . پس حالا
گنجینه بیشتر از گنج قارون بدست آر . یعنی برای آغوش گرفتن کمر جانان گنج
قارون لازم است زیرا جانان عالیجناب است و برای چیز کم ارزش و قدر خود را
پایین نیاورد .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل سیصدوسی و یکم

ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش
بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش

کشید - باید کشید و در اینجا به معنای « کشیدن » است چونکه مقارن مضارع واقع شده و این مطلب مکرر گفته شده . ورطه ، در لغت بمعنای هلاک آمده اما بیشتر در مملکت بکار میبرند چنانکه در اینجا هم بمعنی اخیر است . رخت ، اسباب را گوید . شهر خود یعنی شیراز را به ورطه تشبیه کرده به سبب اینکه مراد و مقصودش در آن شهر حاصل نشده گویا که مهلك مراد هایش بوده .

محصول بیت - ما در این شهر طالع خود را آزموده ایم و میدانیم که مرادمان در اینجا بر آورده نخواهد شد . پس باید از این ورطه اسباب بکشیم . حاصل کلام باید این شهر را ترك کرد و رفت .

از بس که دست میگزرم و آه میکشم
آتش زدم چو گل بتن لخت لخت خویش

لخت یعنی پاره و تکرارش از قبیل تأکید لفظی است ، تن لخت ، اضافه بیانی
محصول بیت - از شدت گزیدن دست و کشیدن آه پی در پی ، تن چون گل
پاره پاره ام را آتش زدم . خلاصه از اضطراب و غصه زیاد کنایه است .

دوشم ز بلبللی چه خوش آمد که میسرود
گل پهن کرده گوش ز شاخ درخت خویش

ص ۳۶۶ جلد دوم

دوشم - «میم» از لحاظ معنایه فعل «آمد» مربوط است به معنای ضمیر منصوب متصل . مراد مرا خوش آمد (خوشم آمد) بلبلی ، یا حرف وحدت ، که حرف بیان میسرود ، حکایت حال ماضی . آنچه بلبل میسروده مضمون بیت ثانی است .
گل پهن کرده گوش ، جمله حالیه و کنایه است از دقیق گوش کردن ، و گل را به گوش تشبیه کرده اند و عبارت «پهن کرده» بسیار مناسب گل است .
محصول بیت - دیشب از نغمه سرائی بلبل خوشم آمد و گل در حالیکه از درخت خود گوشه اش را تیز کرده بود نغمه بلبل را گوش میکرد .

کای دل تو شاد باش که آن یار نند خو

بسیار تند خوی نشیند ز بخت خویش

کای - که حرف بیان . دل ، منادی ، باش ، فعل امر مفرد مخاطب . که ، حرف تعلیل .

یار تند خو ، اضافه بیانیه . تند خو ، صفت مرکب : بد خو . عبارت آن یار تند خو مرهون مصرع ثانی .

محصول بیت - بلبل گوید : ای دل تو شاد باش که آن یار تند خو از بخت خود خیلی شکایت دارد و بهمین جهت ناراحت و مضطرب است یعنی شخص تند خوهمه وقت غصه دار است زیرا در اثر تند خوئی از همه چیز متاثر میشود .

خواهی که سخت وست جهان بر تو بگذرد

بگذر ز عهد ست و سخنه های سخت خویش

خواهی - فعل مضارع مخاطب متضمن استفهام . آیا میخواهی ؟ که ، حرف بیان . ست وست جهان ، اضافه لامیه . بر تو بگذرد ، یعنی از سختیهای روزگار بر کنار بمانی . بگذر ، فعل امر مفرد مخاطب . بگذر ز عهد ست : ست عهدی مکن

عهد سست ، اضافه بیانیه هکذا سخنهای سخت . عهد سست: یعنی مطابق پیمان عمل نشود و بشکنندش .

محصول بیت - اگر خواهی که از گزند روزگار مصون بمانی بد عهدی مکن و سخنهای سخت و زننده مگو . یعنی بکسی ضرر و زیان مرسان که بخودت هم ضرر و زیان نرسد زیرا دنیا پایه اش بر انتقام نهاده شده پس کما تدین تدان و کما تکیل تکال است . حاصل سخن با هر پیمانیه که بدهی با همان پیمانیه هم پس میگیری .
اگر چه در بادی نظر بجای «بگذرد» «نگذرد» ملایم ذهن میاید اما نسخهها يك نواخت نیستند بهمین جهت احتیاج بتأویل دارد حاصل اینکه تابع نسخهها شدیم و «بگذرد» را اختیار کردیم تأمل

**گر موجخیز حادثه سر بر فلک زند
عارف بآب تر نکند رخت و بخت خویش**

موجخیز حادثه - اضافه بیانیه

محصول بیت - اگر موجخیز حادثه سر بر فلک زند : موج حوادث به فلک برسد عارف رخت و بخت خود را با آب تر نمیکند . یعنی اگر تمام عالم را حوادث روزگار احاطه نماید عارف از آن متأثر نمیشود زیرا عارف در مقامی قرار گرفته که هیچ چیز او را منقلب نمیکند .

**ای حافظ ار وصال میسر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش**

محصول بیت - ای حافظ اگر وصال دائماً میسر میشد ، یعنی هر گز فراقی در بین نبود هیچوقت جمشید از تخت خود دور نمی افتاد زیرا تخت سلطنت مورد علاقه و چیز خوبی است و هیچکس نمیخواهد از آن جدا شود . اما چه باید کرد که وصال همیشه میسر نمیشود بلکه زمانی وصال و مدتی هم فراق باید کشید .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

غزل سیصد و سی و دوم

من خرابم ز غم یار خراباتی خویش
میزند غمزه او ناوک غم بر دل ریش

غم یار خراباتی - اضافه لامیه و بیانیه . خرابات ، میخانه را گویند . یا حرف نسبت . خراباتی خویش اضافه لامیه . غمزه او ، هکذا . ناوک غم . اضافه بیانیه . دل ریش ، هکذا .

محصول بیت - از غم یار خراباتی خود خرابم چونکه غمزه اش بدل مجروحم ناوک غم میزند . یعنی چون دائماً مرا غمناک میکند منم خرابم .

گر چلیپای سر زلف زهم بگشاید
بس مسلمان که شود فتنه آن کافر کیش

چلیپا - صلیب کافران است چلیپای سر زلف ، اضافه بیانیه . کافر کیش ، ترکیب وصفی یعنی کافر مذهب .

محصول بیت - اگر جانان چلیپای سر زلف را از هم بگشاید ، بسیاری از مسلمانان فتنه یعنی مفتون آن کافر کیش میشوند . یعنی هر که چلیپای سر زلف او را ببیند بی اختیار مفتونش میشود .

با تو پیوستم و از غیر تو بپریدم دل
آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

س ۳۲۳ جلد دوم

باتو - با ، حرفصلہ خویش ، دراین بیت به معنای خصم است .
محصول بیت - بتو پیوستم و غیر از تو از همه دل بریدم . یعنی از وقتیکه با تو
 آشنائی پیدا کردم دیگر به هیچکس علاقه نبستم : قطع علاقه کردم زیرا آشنای تو
 خصم و بیگانه نمیشناسد . یعنی کسیکه با تو آشنا شد دیگر هوس آشنائی با دیگری را
 نمیکند و آشنائیش فقط منحصر به تو میشود .

بعنایت نظری کن کہ من دلشده را

نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش

دلشده - کنایه است از عاشق .

محصول بیت - بمن نظر عنایت داشته باش ، زیرا هیچ کارمن عاشق بی لطف
 و توجه تو پیش نمیرود . یعنی تا لطف تو مددی نکند کار من عاشق پیش نمیرود .
 الحاصل حصول مرادم بسته به نظر عنایت توست .

آخر ای پادشہ ملک ملاحظت چه شود

گر لب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش

- آخر - در اینجا برای تزیین لفظ و تکمیل وزن آمده اگرچه نوعاً خالی
 از افادہ تأکید و تنبیه نمیشود .

محصول بیت - ای پادشاه مملکت ملاحظت چه میشود اگر لب لعل یعنی لب
 قرمز تو بر دل مجروح نمکی بریزد . یعنی جراحی دل مجروح را تازه نماید .
 زیرا بر زخم اگر نمک بریزند سوزش شدید میشود و چون گوشت قرمز سرخ میگردد
 و از هم باز میشود .

خرمن صبر من سوخته دل داد بیاد

چشم مست تو کہ بگشاد کمین از پس و پیش

خرمن صبر من - اضافه بیانیہ و لامیہ . چشم مست تو ، هکذا . کہ حرف
 رابط صفت .

محصول بیت - خرمن صبر من سوخته دل را بیاد داد یعنی مرا بی صبر و قرار

ساخت : آن چشم سیاه تو که از پس و پیش کمین کرده و راهم را گرفته . حاصل
اینکه بهر جانب که متوجه میشوم چشم سیاهت راهم را میگیرد .

مرهمی بردل حافظ نه از آن حقه نوش
که جگر خون شد از آن غمزه چون نشتر و نیش

مراد از حقه نوش «دهان» است زیر انوش «عسل» و یا هر چیز لذیذ را گویند .
نشتر ، آلتی است که فصادها با آن خون میگیرند و نیش عقرب و زنبور و سایر حیوانات
را نیز که با داخل کردن عضوی بدن ، آدمی را میگزند بیشتر گویند .

محصول بیت - از آن حقه عسل با یک کلام شیرین بردل جروح حافظ مرهمی
نه زیرا از آن غمزه چون نشتر و نیش ، دل خون شده است . الحاصل دلش خون شده
است یعنی دردش را توسط هستی پس درمانش راهم تو بکن . وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فاعلین فاعلین فاعلین

غزل سیصد و سی و سوم

چو جام لعل تو نوشم کجا بماند هوش
چو چشم مست تو بینم مرا که دارد گوش

محصول بیت - اگر جام لعل ترا بنوشم دیگر عقل و ادراکی باقی نمی ماند و اگر به چشمان مستانهات نگاه کنم که مرا ضبط نماید و مواظبتم کند. چون به محض دیدن چشمان مستانهات بیهوشی به من دست میدهد یعنی مدهوش میگردم، پس که مرا نگهدارد؟

لفظ « گوش » اگر با داشتن و داریدن ترکیب شود به معنای حفظ و صیانت میباشد اما اگر با « کردن » و « کنیدن » بکار رود معنای « استماع » از آن گرفته میشود.

پس کسیکه فقط کلمه « گوش » را به معنای « حفظ » گرفتند مورد استعمال این کلمه را نمیدانسته است.

منم غلام تو ورزانه از من آزادی

مرا بکوزه فروش شرابخانه فروش

ورزانه یعنی اگر چنانکه - آزادی : مستغنی هستی . در اینجا « آزاد » به معنای مستغنی است مراد : اگر چنانکه از من مستغنی و بیزاری . کوزه را در عربی « کوزه » گویند بدون هاء کوزه فروش شرابخانه اضافه لامیه . کوزه فروش ترکیب

ص ۳۷۴ جلد دوم

وصفی از فروشیدن . فروشنده کوزه . فروش ، فعل امر مفرد مخاطب .
محصول بیت - من بنده و غلام توام اگر چنانکه از من بی نیازی و بیزاری
 مرا به کوزه فروشان میخانه‌ها یعنی کسانی که به میخانه‌ها کوزه دستی و سبومی فروشند
 بفروش تا بلکه بان وسیله ملازم میخانه شوم ،
 در معنای «ورزانکه» اگر از آن که گفته‌اند . این گوینده طرز استعمال این
 عبارت را نمیدانسته .

بیوی آنکه بمیخانه کوزه یابم

روم سبوی خراباتیان کشم بر دوش

بوی ، در این بیت به معنای امید است .

محصول بیت - بآن امید که در میخانه کوزه‌ای یابم : بامید یافتن کوزه‌ای
 به میخانه میروم و سبوی خراباتیان را بردوش میکشم . الحاصل بامید بردن يك
 کوزه باده خدمتکار باده نوشان میشوم .
 کسیکه در معنای مصرع اول گفته است : بآن بو که در میخانه يك کوزه یابم
 از معنای این کلمه بونبرده است .

ز شوق لعل تو سقای کوی میخواران

بدیده آب زند آستان باده فروش

محصول بیت - سقای محله میخواران از شوق لعل تو آستان باده فروش را
 با دیده آب پاشد یعنی از شوق لب لعل تو از بسکه گریه میکند آستانه میخانه را
 باشک چشم آپاشی مینماید .

مرا مگوی که خاموش باش و دم در کش

که در چمن نتوان گفت مرغ را خاموش

خاموش باش - فعل امر مفرد مخاطب . دم در کش ، فعل امر مفرد مخاطب
 که ، حرف تعلیل مراد از مرغ «بلبل» میباشد . خاموش ، فعل امر مخاطب : ساکت
 باش . این کلمه اکثر بصورت ترکیب بکار میرود چون خاموش باش و خاموش شو .

محصول بیت - بمن مگو کہ ساکت باش و دم در نیار ، یعنی حرف مزین .
 زیرا در چمن بہ بلبل نمیشود گفت خاموش باش . حاصل اینکه من در چمن محبت
 تو هستم و قادر نیستم کہ در آن چمن خاموش و ساکت بمانم البتہ باید ترنم و نغمہ
 سرائی نمایم .

اگر نشان تو جویم کجاست صبر و قرار

و اگر حدیث تو گویم کجاست طاقت و هوش

محصول بیت - اگر بخواهم نشان ترا بگیرم صبر و قرار کجاست . یعنی برای
 یافتن نشان تو صبر و قرار لازم است . و اگر سخن ترا گویم طاقت و هوش کجاست .
 یعنی برای گفتن سخن تو بایست عقل و طاقت باشد .

شراب پخته بجانهای دل فسرده دهند

کہ بادہ آتش تیزست و پختگان در جوش

محصول بیت - شراب پخته را بہ افسردہ دلان بدہند . زیرا بادہ آتشی است
 تند و پختگان خود در جوشند . یعنی پختگان احتیاج بآن ندارند کہ با شراب ذوق
 و شوق یابند چون آنان با شراب عشق در جوش و خروشد اما دلفسردگان برعکس
 پختگانند .

مرا چو خلعت سلطان عشق می دادند

ندا زدند کہ حافظ بیوش و باش خموش

محصول بیت - مرا وقتی خلعت پادشاہ عشق را میدادند ندا دادند : ندا زدند
 کہ حافظ ، بیوش و ساکت باش و سرت را بکسی فاش مکن یعنی آنچه بتوا عطا شدہ
 بکسی مگو و سرت را افشا مکن .

وله ایضاً فی حرف الصاد

از بحر رمل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل سیصد و سی و چهارم

نیست کس را ز کمند سر زلف تو خلاص
میکشی عاشق مسکین و نترسی ز قصاص

محصول بیت - کسی را از کمند سر زلف تو خلاصی نیست: هیچ کس از سر زلف تورهایی ندارد عاشق مسکین را میکشی در حالیکه از قصاص نمیترسی. یعنی عشاق را رایگان میکشی.

عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا
نرود در حرم جان نشود خاص الخاص

مصرع اول مرهون مصرع ثانی است.

محصول بیت - عاشق سوخته دل مادامکه به بیابان فنا نرفته یعنی با عشق جانان فانی مطلق نشده در حرم جان خاص الخاص نمیشود. مراد از جان، جانان است. : در حرم جانان مقبول واقع نمیگردد.

ناوك غمزه تو دست ببرد از رستم
حاجب ابروی تو برده سگرو از وقاص

در بعضی نسخه‌ها بجای «حاجب» «چاچی» افتاده چاچ^۱ نام شهری است در دیار عجم که کمانهای خوبی دارد و بکمان چاچی مشهور شده چون کمانهای^۲ ادرنه

۱- چاچ: شهری است در ترکستان ۲- ادرنه در آسیای صغیر از شهرهای ترکیه است.

در روم . «یا» واقع در چاچی حرف نسبت است .

دست ببرد : غلبه کرد ، معنای این عبارت سابقاً توضیح داده شد .

حاجب ، در لغت به معنای ابرو و معنای دیگرش « مانع » است . حاجب به معنای دربان برای آن است که بدون اجزه بکسی اذن دخول نمیدادند و مانع میشدند بهمین جهت به معنای مانع گرفته شده .

گرو - به کسر کاف عجمی وفتح « را » یعنی رهن . برده گرو از وقاص : در آن فن از وقاص جلو افناده . تقدیرش : سعد وقاص است یعنی سعد پسر وقاص . این کسره^۱ اضافه در میان عجم شایع و متداول است . مراد : سعد پسر وقاص پهلوان تیراندازی است که از اصحاب بوده حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در يك جنگ خطاب باو فرمودند : ارم یا سعد فداك ابی وامی .

محصول بیت - ذاك غمزه تو از رستم دست ببرد : یعنی در فن تیراندازی به رستم تفوق جسته و از او بالاتر است . و حاجب ابرویت هم در تیراندازی از سعد بن وقاص پیش است . یعنی در این فن از او سبقت را برده .

**جان نهادم بمیان شمع صفت از سر صدق
کردم ایثار تن خویش ز روی اخلاص**

در بعضی نسخهها بجای « تن » « بت » واقع شده با این تقدیر اضافه ایثار به بت اضافه مصدر به مفعولش میباشد . تن خویش ، اضافه لامیه .

محصول بیت - چون شمع جان بمیان نهادم از سر صدق یعنی با صداقت و از روی اخلاص وجودم را ایثار نمودم . این بیت در نسخهها همینطور واقع شده اما مقتضای عقل این است که بجای نهادم « جان نهاده » باشد باهای ترتب و اگر بجای تن « بت » قرار میگرفت محصول معنا اینطور میشد .

چون شمع جانم را با کمال صدق بمیان نهاده به بت خودم از روی اخلاص

۱- اضافه نسبت پدری : گاهی نام پدر را بر پسر اطلاق کنند . ص ۲۳۱ دستور نامه

دکتر محمد جواد مشکور .

ایثار نمودم والعلم عندالله .

بهوا داری و اخلاص چو پروانه ز شوق
تا نسوزی تو نیابی ز غم عشق خلاص

به هوا داری - ترکیب وصفی ، و یا حرف مصدری . با حرف مصاحبت
یعنی با محبت . تا ، حرف توقیت به معنای « مادام » .

محصول بیت - مادامیکه با عشق و اخلاص چون پروانه از شوق نسوزی از
غم عشق خلاص نمیشوی .

آتشی در دل پروانه ما افکندی
گر چه بودیم همیشه بهروایت رقص

آتشی - یا حرف وحدت ، دل پروانه ما ، اضافهها بیانیه و لامیه .

محصول بیت - بدل چون پروانه ما آتشی افکندی اگر چه دائماً در عشق
تو در تکاپو و تلاش بودیم . یعنی اگر چه چون پروانه در خدمت چست و چابک
بودیم اما دلت بحال ما نسوخت و بدلمان آتش زدی .

کیمیای غم عشق تو تن خاکی ما
زر خالص کند ارچند بود همچو رصاص

کیمیای غم عشق تو - اضافهها بیانی و لامیه . تن خاکی ما ، اضافه بیانی و
لامیه و مرهون مصرع ثانی و مفعول اول فعل « کند » و « زر خالص » مفعول ثانی اش
رصاص ، به فتح « را » قلع است که بترکی قلائی گویند .

محصول بیت - کیمیای غم عشق تو تن خاکی ما را طلائی خالص کند با
وجود اینکه قلع است : کیمیای غم عشق تو این تن خاکی ما را هر قدر هم قلع باشد
طلائی خالص نماید . یعنی تنی را که هیچگونه ارزش و اعتبار ندارد چون اکسیر
مقبول و معتبر مینماید .

قیمت در گرانمایه چه دانند عوام
حافظا گوهر یکدانه مده جز بخواص

گرازمایہ - گران قیمت -

محصول بیت - ای حافظ ارزش در گران قیمت را عوام چہ میدانند پس
گوهر یکدانه یعنی دریتیم را بجز خواص به غیر مده . یعنی اگر جوهر معرفت و
کمال داری آن را برای نا اهل صرف مکن . علی کل حال از نا اهل پنهان کن و
به اہلش بده .

وله ایضاً

از بحر خفیف : فاعلاتن مفاعیلن فعلات

غزل سیصد و سی و پنجم

از رقیبت دلم نیافت خلاص

مثل القاص لایحب القاص

قاص - با تشدید صاد اسم فاعل از قص یقص یعنی از مضاعف باب نصر به معنای قصه خوان است ، القاص ، مبتدا ولایحب خبر مبتدا و این جمله اسمیه محلا مجرور است چون مضاف الیه « مثل » میباشد . مثل ، به فتحه های میم و ثا تقدیراً : مثل است القاص لایحب القاص که بضرورت وزن صاد تخفیف یافته است .

محصول بیت - از رقیبت دلم خلاص نیافت مثلی است که قصه خوان قصه خوان را دوست ندارد و این در میان عرب ضرب مثل است . حاصل اینکه چون رقیبت همیشه در برابر چشم من است پس از بلایش غلاص نشدم زیرا از قدیم گفته اند : عاشق و رقیب دو مخالف اند .

محتسب خم شکست و بنده سرش

سن بالسن والجروح قصاص

اصل این آیه کریمه : السن^۱ بالسن میباشد که بضرورت وزن الف و لام تخفیف یافته . « سن » به تشدید نون یعنی دندان . جروح ، جمع جرح بضم جیم به معنای زخم است .

۱- السن بالسن- اشاره به سوره شریفة مائده آیه ۴۹ : وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص . ص ۳۷۷ جلد دوم

محصول بیت - محتسب خم شراب را شکست منہم سرش را شکاندم زیرا آیه کریمه میفرماید : دندان بدنندان . یعنی اگر تو دندان کسی را در پیآوری شرعاً همانطور دندانت را در میآورند و یا اگر بکسی زخمی بزنی تراهم همانطور زخم میزنند . خلاصه کلام هر طور که با دیگران عمل نمائی با توهم شرعاً همان عمل را میکنند . بنا براین ، حال که محتسب خم را شکست منہم بجزای عملش رساندم و سرش را شکاندم به مقتضای آیه کریمه مذکور .

**همچو عیسیٰ جام می که مدام
مرده را زنده میکند بخواص**

محصول بیت - جام می چون عیسی است که دائماً با خاصیت خود مرده را زنده میکند . یعنی در باده خاصیتی است که چون معجز عیسی مرده را زنده میکند

**مطرب من رهی بزن که بچرخ
مشری زهره وش شود رقاص**

مطرب - منادی . مطرب من ، اضافه لامیه . رهی ، یا حرف وحدت . مراد از « ره » پرده است .

که - حرف تعلیل . بچرخ ، مرهون مصرع ثانی .

محصول بیت - ای مطرب من ، پرده ای بزن که در فلك ، مشری چون زهره رقاص شود یعنی از شوق آن آهنگ مشری هم مانند زهره رقاص نماید و برقص در آید .

**حافظ از دل ز مصحف رخ دوست
خواند الحمد و سوره اخلاص**

محصول بیت - حافظ با صدق دل از مصحف روی دوست فاتحه و سوره اخلاص خواند . حاصل کلام روی دوست را به مصحف تشبیه نموده است مراد از دل خواندن : با صدق خواندن است ،

وله ایضاً فی حرف الضاد

از بحر رجز : مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

غزل سیصد و سی و ششم

حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و عرض
شمس و فلک خجل شده از رخ خوب ماه ارض

خجل - بفتح خا و کسر جیم صفت مشبیه است یعنی شرمنده . طول : درازی

عرض : پهنا .

محصول بیت - حسن و جمال تو عرض و طول جهان را گرفت . یعنی تمام
عالم را پر کرده بدین ترتیب خورشید فلک از رخ ماه روی زمین شرمنده گشته :
جانان که ماه روی زمین است خورشید فلک از صورت زیبای او خجل گشته است .

دیدن حسن و خوبیت بر همه خلق واجبست
رؤیت روت بلکه بر جمله ملائک است فرض

محصول بیت - دیدن حسن و زیبائی تو بر تمام مردم واجب است و بلکه

بر جمله ملائک دیدن روت فرض است .

این کلام آن رامیرساند که بعضیها گویند : پادشاهی که تازه به تخت سلطنت
جلوس مینماید باید تمام مردم قلمرو حکومت و مملکتش او را به بینند . البته
« رؤیت ملائک » بطریق مبالغه ذکر شده .

از رخ تست مقتبس خور ز چهارم آسمان
همچو زمین هفتمین مانده بزیر بار قرض

مقتبس - اسم فاعل از باب افتعال . اقتباس کننده یعنی طالب . خور ،

ص ۳۳۷ جلد دوم

خورشید است .

محصول بیت - خورشید در فلک چهارم از رخ تو نور میگیرد چون ماه که از خورشید کسب نور مینماید . بهمین جهت است که چون طبقه هفتم زمین زیر بار قرض مانده . یعنی بواسطه اینکه خورشید از رخ تو نور اقتباس مینماید چون طبقه هفتم زمین زیر بار دین مانده است . اگر « مقتبس » اسم مفعول گرفته شود اینطور معنا میشود : خورشید در فلک چهارم مأخوذ از روی توست .

جان که فدای او نشد مرده جاودان بماند
تن که اسیر او نشد لایق اوست قطع و برض

برض - در لغت یعنی شخصی از مال خود مقداری به شخص دیگر بدهد اما در این بیت مرادف قطع واقع شده .

محصول بیت - جانی که فدای جانان نشود مثل مرده ابدی است و تنی که اسیر جانان نگردد شایسته قطع و قلع میباشد .

بوسه بخاک پای او دست گجا دهد ترا
قصه شوق حافظا باد رساندت بعرض

رساندت - تای این کلمه در معنا مقید « شوق » میباشد . به تقدیر شوق
محصول بیت - ای حافظ بخاک پای جانان بوسه زدن کی برایت میسر میگردد ، پس قصه شوق ترا باد به جانان عرض میکند یا عرض بکند . حاصل اینکه تو نمیتوانی حال خود را به جانان اعلام نمائی پس باد بعرض جانان برساند . مقصود از بعرض رساندن ، یعنی عرض بکند .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فاعلات

غزل سیصد و سی و هفتم

بیا که میشنوم بوی جان از آن عارض
که یافتم دل خود را نشان از آن عارض

محصول بیت - بیا که از آن عارض بوی جان میشنوم زیرا که نشان دل
خود را آن عارض یافتم .

معانی که زحوری بشرح میگویند
ز حسن و لطف پرسی بیان از آن عارض

معانی - جمع معنی و یاء حرف وحدت و یا تنکیر . که ، حرف رابط
صفت . پرسی ، فعل مضارع مخاطب . بیان ، مفعول صریح و از آن ، مفعول غیر
صریح فعل « پرسی » .

محصول بیت - آن معانی که از زیبائی حوری جنت شرح میدهند، چگونگی
حسن و لطف آن را از عارض جانان سؤال کن . حاصل اینکه روی جانان چگونگی
زیبائی حوری را بیان میکند پس از آن پرس .

بگل بمانده قد سرو ناز از آن قامت
خجل بمانده گل گلستان از آن عارض

محصول بیت - قد سرو ناز در مقابل قامت جانان در گل مانده . یعنی زبون
و خوار شده .

ص ۳۸۷ جلد دوم

همچنین گل گلستان از عارض جانان خجل و شرمنده است . یعنی از خجالت سرخ شده . گلستان ، باید به سکون لام و کسر سین خوانده شود تا موزون گردد .

بشرم مانده تن یاسمین از آن اندام
بخون تشنه دل ارغوان از آن عارض

محصول بیت - تن یاسمین از اندام جانان شرمنده است . و همچنین دل ارغوان تشنه خون است از آن عارض . یعنی دل ارغوان از غیرت آن عارض غرق خون گشته .

گرفته نافه چین بوی مشک از آن گیسو
گلاب یافته بوی جنان از آن عارض

محصول بیت - نافه چین بوی مشک را از گیسوی جانان گرفته . یعنی از آن بدست آورده و همچنین گلاب بوی جنتها را از آن عارض گرفته . اگر جنان را جمع «جنت» بگیریم معنا همینطور است که گفتیم . ولی اگر «جنان» به ضم جیم عجمی تقدیر شود . ادات تشبیه میشود که در معنا میتوان گفت : گلاب آنچنان بو را از آن عارض یافته .

ز مهر روی تو خورشید گشته غرق عرق
نزار مانده مه آسمان از آن عارض

محصول بیت - از محبت روی تو خورشید غرق عرق گشته . یعنی از شدت آتش عشق و محبت عرق کرده ، و هلال هم در آسمان از شوق عشق آن عارض بقدری ضعیف و نحیف شده که از دور با انگشت نشانش میدهند .

ز نظم دلکش حافظ چکیده آب حیات
چنانکه خوی شده جانها چکان از آن عارض

خوی شده - از لحاظ معنا صفت عارض است : عارض خوی شده .

محصول بیت - از نظم دلکش حافظ آب حیات چکیده . یعنی ترشح نموده آنچنانکه از عارض عرق کرده جانان جانها چکان . یعنی ارواح ترشح نماید

و بچکد .

جانها چکان ، در اصل « جانها چکانست » بوده بضرورت وزن سین و تا
افتاده جانها ، مبتدا و چکان خبرش . جمله اسمیه بین صفت و موصوف اعتراض نمود .
وله ایضاً فی حرف الطاء

غزل سیصد و سی و هشتم

گرد عذار یارما تا بنوشت دور خط
ماه فلك ز روی او راست فتاد در غلط

در این بیت مراد از عذار (رخ) میباشد . گرد : اطراف . گرد عذار یار ما اضافه‌ها لامیه است . تا ، ادات ابتدا در زمان چون «منذ» در عربی . بنوشت ، با حرف تأکید نوشت فعل ماضی مفرد غائب و مشترك بین لازم و متعدی . اما اینجا لازم است . مراد از دور خط ، (خط مدور) است . راست : واقعاً و حقیقه . فتاد در غلط یعنی شك افتاد مراد اینست : ماه ، روی جانان را يك ماه هاله دار گمان کرد . و بشك افتاد که آن ماه خود اوست و یا عذار جانان . چون در روی فلك ماه لکه های سیاهی است پس روی جانان را که با آن خط مدورش دید گمان برد که خودش را دیده بواسطه آن سیاهی که در روی خودش است .

محصول بیت - از زمانیکه گرد عذار یار خط مدور کشیده شده ، ماه فلك از روی جانان واقعاً بشك افتاده که این روی مدور جانان آیا ماه هاله داری است ؟ و یا خود اوست با لکه های سیاهش ، الحاصل ماه با این شکل که روی جانان را دید متردد ماند .

در تفسیر مصرع اول گفته شده : تا یارم باطراف عذار خط گرد نوشت و

نیز: باطراف عذار یار من تا که خط گرد نوشت . این گویندگان محصل معنا را
ننوشته‌اند .
ردسروری و شمعی

از هوس لبش که آن ز آب حیات خوشترست
گشته روان ز دیده‌ام چشمه آب هم‌چو شط

هوس لب . مصدر به مفعولش اضافه شده . لبش ، اضافه لامیه . که ، حرف
رابط صفت .

شط ، رودی است در بغداد و مطلقا برود و کنار رود شط گویند .

محصول بیت - از هوس لب آن جانان که از آب حیات خوشتر است از چشمم
چون رود چشمه آب روان شده . یعنی از اشک چشم چشمه‌ای تشکیل شد و روان
گشت حاصل اینکه از حسرت لب جانان خیلی گریستم

گه به‌هواش میدهم گرد مثال جان و دل
گاه باب میکشم آتش عشق او چو بط

گه - مخفف « گاه » به‌هواش ، با حرف صله و با حرف مصاحبت . هوا ، محبت و
آرزو . میکشم ، فعل مضارع متکلم و حده یعنی خاموش مینمایم . بط ، با تشدید « ط »
غاز را گویند و در اینجا بضرورت وزن تخفیف یافته .

محصول بیت - گاهی جان و دل را در مقابل محبت جانان چون گرد بیاد
میدهم یعنی هبای منشور میکشم ، و زمانی با اشک چشم آتش عشق او را که در دل دارم
خاموش مینمایم یعنی غرق اشک چشم میشوم و آتش عشق را خاموش می‌کنم :
چون بط در آب در اشک روان چشم غرق میشوم .

در معنای مصرع ثانی: گاه آتش عشق ترا با آب میکشم چون بط . این گویندگان
معنای بیت را کاملا توضیح نداده‌اند . ردسروری و شمعی .

گر بغلامی ، خودم شاه قبول میکند
تا بمبارکی دهم بنده به بندگیش خط

در بعضی نسخها بجای « گر » ، « گو » آمده فعل امر از مصدر گویدن و در بعض

دیگر «کی» افتاده هر دو عبارت در اینجا به «گر» شبیه است. تا، حرف تعلیل به مبارکی، با حرف صله و یا حرف مصدری نسبت به غلام کلمه مبارک خیلی مناسب آمده. بندگی، یا، حرف مصدری شین «ضمیر» برمیگردد بشاه. در اینجا مراد از خط، تمسک است بمنای حجت و سند.

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: بگو پادشاه مرا بگلامی خودش پذیرد و بخدمت خودش بگمارد که به مبارکی و یا برای مبارکی (غلامی) بنده به بندگی حجت دهم. یعنی با اختیار خودم راجع بآنکه من غلام او هستم تمسک دهم.

آب حیات حافظا گشته خجل ز نظم تو

کس بهوای عشق او شعر نگفت ازین نمط

محصول بیت - ای حافظ آب حیات از نظم تو خجل گشته. یعنی از سلاست و لطافت شعرت شرمنده شده زیرا کسی بهوای عشق جانان باین سبک شعر نگفته است. ازین: چون این، چنانکه در گذشته مکرر راجع باین سخن گفته شده. نمط - لفظ عربی است به معنای اسلوب. یعنی با اسلوب تو کسی شعر نگفت و جایز است که در این بیت «از» به معنای «من و عن» باشد و این اسم اشاره به نزدیک: باین اسلوب و اینگونه.

وله ایضاً فی حرف الظاء

غزل سیصد و سی و نهم

ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ
که کرد جمله نکوئی بجای ما حافظ

خدا حافظ - تقدیرش خدا حافظ باد است . که ، حرف تعلیل . بجای ، در
این قبیل موارد «جای» مقحم است . حافظ ، منادی تقدیرش «ای حافظ» میباشد .
محصول بیت - ای حافظ خداوند تعالی رخ زیبای ترا دائماً از چشم بد
حفظ نماید زیرا جمیع خوبیها را بما کرد .
از مخاطب به غایب التفات کرده .

بیا که نوبت صلحت و دوستی و وفا
که باتو نیست مرا جنگ و ماجرا حافظ

محصول بیت - بطریق تجرید میفرماید: بیا که نوبت صلح و دوستی و وفاست
زیرا من باتو ای حافظ جنگ و ماجرا ندارم پس بیا حالا صلح کنیم و خوشحال باشیم
اگرچه خون دلت خورد لعل من بستان
بجای او زلبم بوسه خون بها حافظ
بستان مرهون مصرع ثانی است .

محصول بیت - اگرچه لب چون لعل من خون دل ترا خورد حال بجای
آن ای حافظ ازلبم بوسه بابت خونبها بگیر . یعنی ازلبم يك بوسه بعنوان دیت بگیر
تو از کجا و امید وصال او ز کجا
بدامنش نرسد دست هرگدا حافظ

محصول بیت - تو کجا و امید وصال جانان کجا : ای حافظ تو با امید وصال جانان چه مناسبتی داری. چون دست هر گدا بدامن او نمیرسد. یعنی جانان عالیجناب است و دست رسی بدامنش سخت مشکل است و برای هر گدا میسر نمیشود

بزلف خال بتان دل میند دیگر بار
اگر بجستی از این بند و این بلا حافظ

محصول بیت - بارد گر بزلف و خال بتان یعنی دلبران دل میند : ای حافظ اگر از این بند و بلا بجستی دیگر بدلبران دل مده. یعنی اگر از این ابتلا خلاصی یابی دیگر به هیچ دلبری دل میند.

بیا بخوان غزلی خوب و تازه و ترو نو
که شعر تست فرحبخش و غمزدا حافظ

محصول بیت - ای حافظ بیا و یک غزل تازه و زیبا و جدید بخوان، زیرا شعر تو فرح بخش و غمزداست. یعنی کلامت لطیف و صفا بخش است و هر که آن را بشنود و گوش بآن بدارد غم و غصه برایش نمیگذارد.

تو دلق شعبده پوشیده‌ای برو زاهد
تو درد درد بنوشیده بیا حافظ

محصول بیت - ای زاهد تو خرقة حيله بازی و حقه بازی پوشیده‌ای برو پی کارت و بدرد ما نمیخوری. اما ای حافظ تو درد درد نوشیده‌ای تو بیا. یعنی زاهد خام است و تو پخته‌ای ترا میخوام و او را لازم ندارم.

بوقت صبح چو رندان بنال از دل و جان
بکار من بکن آندم یکی دعا حافظ

محصول بیت - هنگام صبح چون رندان از دل و جان برای کارمن ناله بکن: در آن دم که سپیده صبح میدمد برای من دعائی بکن ای حافظ. یعنی دم صبح از دل و جان برای گشایش کارمن باناله وزاری دعای خیری بکن ای حافظ.

وله ایضاً فی حرف العین

غزل سیصد و چهلیم

قسم بحشمت و جاه و جلال شاه شجاع
که نیت با کسم از بهر مال و جاه نزاع

قسم - به معنای یمین است . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - قسم به جاه و جلال و عظمت شاه شجاع که با کسی از بهر مال
و منصب نزاعی ندارم : بعظمت و جلال شاه شجاع قسم میخورم که من با کسی سر جاه
و مال دعوائی ندارم .

بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت
که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع

مطاع - اسم مفعول ، از اطاع یطیع یعنی از باب افعال .

محصول بیت - بشکرانه این نعمت که من غلام مطیع توام و تو پادشاه مطاع
منی بعاشقان نظری کن . یعنی من بنده مطیع توام و تو ولی نعمت مطاع منی

بفیض جرعه جام توتشنه ایم ولی
نمیکنیم دلیری نمیدهیم صداع

محصول بیت - به فیض يك جرعه جام توتشنه ایم اما نه بزن بهادری میکنیم
و نه در دسر میدهیم . یعنی گستاخی و جراری نمیکنیم . تو اگر با لطف خودت احسان
بکنی فبها و نعمت . حاصل سخن جرأت و جسارت نمیکنیم و سبب درد سر نمیشویم

شراب خانگیم بس می مغانه میار
حریف باده رسید ای رفیق توبه و داع

شراب خانگی - شرابی کہہ در خانہ تہیہ میشود. بس در اینجا یعنی کافی است مراد از می مغانہ ، شراب میخانچی است. میار، فعل نہی مفرد مخاطب در اکثر نسخہا «بیار» و در بعضی ہم «بدہ» واقع شدہ . اما در نسخہهای دیگر اغلب «میار» و «مدہ» ہم نوشتہ شدہ بصورت فعل نہی ، پس ما فعل نہی را ترجیح دادیم:

از حریف بادہ ، مراد جانان است . رفیق توبہ ، اضافہ لامیہ یا بیانہ وداع، اسم است بہ معنای تودیع . چون سلام و کلام کہ بہ معانی تسلیم و تکلیم میباشد.

خدای را ہمیم شستشوی خرقہ کنید

کہ من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع

خدایرا - «را» ادات تخصیص . بہ ہمیم ، میم از جهت معنا مقید خرقہ است کہ ، حرف تعلیل.

محصول بیت - بخاطر خدا خرقہ مرا با می شستشودید و پاک کنید زیرا از این اوضاع زهد و پرهیز بوی خیر نمی شنوم، یعنی در زهد و تقوا خیر نمی بینم .

بین کہ رقص کنان میرود بنالہ چنگ

کسی کہ رخصہ نفرمودی استماع اسماع

سماع - تحقیق این کلمہ در قافیہ الف گذشتہ است .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید. چنانکہ اکثر مطالب را شاعر بہمین روش بیان داشتہ است : نگاہ کن چگونه باواز چنگ رقص کنان میرود آن کسیکہ اجازہ استماع سماع را نمیداد. یعنی کسیکہ اجازہ گوش کردن بساز و نغمہ نمیداد حالا خودش باواز چنگ و چغانہ رقص کنان میرود.

جبین و چہرہ حافظ خدا جدا مکناد

ز خاک بارگہ کبریای شاہ شجاع

محصول بیت - خداوند پیشانی و روی حافظ را از خاک بارگاہ عظمت شاہ

شجاع جدا نکند. یعنی خدا از درگاہ پادشاہ حافظ را دور نکند.

خواجہ. رد مطلع فرمودہ است.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلا ت فاعلاتن فعلا ت

غزل سیصد و چهل و یکم

بامدادان که ز خلوت گاه کاخ ابداع
شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع

بامدادان و بامداد : سحر گاه . که حرف رابط صفت . خلوت گاه کاخ ابداع ، اضافه هایبانی است . کاخ ، کوشک است و معنای سرای هم میدهد . ابداع مصدر باب افعال به معنای ایجاد و احداث و اینجا مراد از کاخ ابداع «فلك» میباشد . شمع خاور ، اضافه لامیه . خاور ، مشرق را گویند و مراد از شمع خاور خورشید است . شعاع ، پرتو خورشید

محصول بیت - بامدادان یعنی سحر گاه که از خلوت گاه کاخ ابداع مراد از خلوت گاه سپهر ، الحاصل از فلك که شمع مشرق بنام عالم ضیاء و شعاع فکند . یعنی خورشید بنام عالم پرتو اندازد و همه جا را روشن نماید . این مطلع به بیت آتی مرهون است غفلت نشود .

بر کشد آینه از جیب افق چرخ و در آن
روی گیتی بنماید بهزاران انواع

مراد از آینه ، خورشید است . جیب افق ، اضافه بیانیه ، چرخ ، فاعل فعل بر کشد . عبارت «در آن» مرهون مصرع ثانی . روی گیتی ، اضافه لامیه و مفعول فعل بنماید . بهزاران ، متعلق به فعل بنماید .

محصول بیت - شمع خاور که اینگونه همه جا را پرتو می اندازد . فلك از

ص ۳۸۴ جلد دوم

جیب افق آینه‌ای در میاورد و روی گیتی را در آن آینه بهزادان شکل و نوع نشان می‌دهد.

مضمون این بیت موافق مضمون بیت سابق است البته کمی از آن واضح‌تر است.

در زوایای طربخانه جمشید فلک
ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع

این بیت مترتب دو بیت قبلی است.

زوایا، جمع زاویه یعنی گوشه‌ها. طربخانه جمشید فلک، اضافه‌ها بیانی است. طربخانه، خانه شادی. از جمشید و جم، بنا به سلیقه خواهی مراد حضرت سلیمان پیغمبر است. اما اینجا به فلک اضافه نموده یعنی جمشیدی که مربوط به فلک است. ارغنون، ساز بزرگی است که در محل معینی یعنی در یک اطاق گذارده می‌شود و در همانجا هم نواخته می‌شود پس مثل سازهای دیگر مجلس به مجلس انتقالش نمیدهند زیرا چون دستگاه جولاها آلت بزرگی است که در هر کجا بر پا سازند همانجا مینوازند خلاصه باید دیدش چون مخصوص اکابر می‌باشد پس به جمشید اسناد داده. ساز، اینجا به معنای نواختن است. ارغنون، مفعول اول فعل «کند» و ساز مفعول ثانی اش و زهره فاعلش. بآهنگ، متعلق به فعل «کند» و مفعول غیر صریحش. در اینجا آهنگ به معنای آوازی است که همراه ساز خوانده می‌شود. هر نوع ساز که باشد. آهنگ سماع، اضافه بیانی.

محصول بیت - در گوشه‌های طربخانه جمشید فلک، ستاره زهره بآهنگ

سماع ارغنون ساز کند. یعنی با صوت و نغمه ارغنون بنوازد.

چون برای این ساز اطاق جداگانه لازم است لذا زوایای طربخانه گفته‌اند.

در معنای مصرع ثانی: زهره بآهنگ سماع ارغنون ساز کند. و نیز گفته‌اند:

زهره بقصد سماع ارغنون ساز کند این گویند گن به معنای بیت آهنگ نداده‌اند

رد سروری و شمعی

چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر
جام در قهقهه آید که کجا شد مناع

محصول بیت - معنای این بیت در ابیات گذشته مترتب است . یعنی به محض اینکه احوال مذکور در ابیات گذشته بظهور میرسد چنگ به غلغل در میآید که منکر عشق جانان کجا رفت . و جام هم به قهقهه در میآید که مناع عشق جانان کجا رفت . یعنی منکران عشق بیایند و این وضع را ببینند تا بدانند که عالم عشرت و ذوق چه عالمی است .

وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر
که بهر حالتی اینست بهین اوضاع

وضع دوران ، مصدر به مفعولش اضافه شده . ساغر عشرت ، اضافه بیانیه . برگیر ، در لغت : بلند کن . اما در این قبیل موارد به معنای بدست گیر میباشد . که ، حرف تعلیل . حالتی ، یا ، حرف تنکیر . بهین اوضاع ، اضافه بیانی با یاء بطنی .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : وضع دوران را بین و ساغر عشرت را بدست گیر زیرا این حالت (باده نوشی) از هر حالت دیگر بهتر است ، رندی و باده نوشی نسبت باوضاع و احوال دیگر وضع بهتر و تازه تر است .

طره شاهد دنیی همه بندست و فریب
عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع

طره شاهد دنیی ، اضافه های این جمله لامیه و بیانیه است . چون «طره» را بندی از بندهای دنیا اعتبار نموده لذا در این بیت طره را «رشته» تعبیر نموده . نجویند ، در اینجا به معنای نکنند .

محصول بیت - طره و کاکل محبوب دنیا سراسر قید و مکر و حيله است و برای همین است که عارفان بر سر این رشته وقید و برای خاطر این بند و حيله ، نزاع و جدال نمیکنند . یعنی عارفانی که فانی و سریع الزوال بودن دنیا را میدانند هرگز

طالب دنیا نمیشوند و برسر آن نزاع وجدال نمیکند.

عمر خسرو طلب از نفع جهان میطلبی

که وجودیست عطا بخش و کریمی نفاع

مراد از خسرو، پادشاه است. نفع جهان. مصدر به مفعولش اضافه گشته. که حرف تعلیل. وجودی و کریمی، یاها وحدت راست.

محصول بیت - اگر طالب نفع و فایدهٔ جهانی، طول عمر خسرو را بخواه، زیرا شخص شاه وجودیست عطا بخش و کریمی است فایده رسان. خلاصه شاه عادل است پس بر همه لازم است که در باره اش دعای خیر بنمایند.

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

مظهر لطف ازل، تقدیرش «مظهر لطف ازل خدای» است اضافه ها لامیه و بیانیه. روشنی چشم امل، اضافه ها لامیه و بیانیه. امل، به معنای امید است. شاه شجاع عطف بیان القابی است که در ماقبلش واقع شده.

محصول بیت - خسرو (مذکور در بیت قبلی) مظهر لطف ازل خداست و روشنی چشم امید است. یعنی هر امیدی که باو بسته شود بحصول می پیوندد و در نتیجه چشم شخص امیدوار روشن می شود. پادشاهی است جامع علم و عمل و جان جهان: روح خلق عالم است که حیات مردم بسته بوجود اوست. آنکه باین القاب ملقب و باین اوصاف موصوف گشته شاه شجاع است که یکی از «ربیان خواجه» می باشد.

حافظا بنده صفت بر در او باش مقیم

که جهاندار مطیعست و شهنشاہ مطاع

که - حرف تعلیل. جهاندار، ترکیب وصفی. جهاندار مطیع، اضافه بیانی یعنی مطیع امر خداست.

محصول بیت - ای حافظ بنده وار مقیم در گاه شاه شجاع باش . یعنی
 ملازم در دولتش باش زیرا که جهاننداری است مطیع امر و نهی خدا بهمین سبب
 پادشاهی است مطاع خلق عالم . حاصل بیان او مطیع امر خداست و مردم مطیع
 امر او .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

غزل سیصد و چهل و دوم

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
شب نشین کوی سر بازان و رندانم چو شمع

محصول بیت - در وفای عشق تو مشهور محبوبانم . یعنی در وفاداری نسبت
بتو در میان زیباییان مشهور شده ام . و چون شمع ، شب نشین محله سر بازان و رندانم : در
شمع دو صفت موجود است سر بازی و شب نشینی . مراد از سر بازی «شمع» اینست که
یکی دوروز در میان با مقراض نوك فتيله اش زده میشود . پس بنده هم شب نشین و
هم سر بازم و در راه عشق جانان سر میبازم .

روز و شب خوابم نمی آید بچشم غم پرست
بسکه در بیماریء هجرت تو گریانم چو شمع

چشم غم پرست ، اضافه بیانیه . غم پرست ، صفت مرکب از پرستیدن . یعنی
چشمی که همیشه غمگین است . بیماری هجرت تو ، اضافه علامیه است . گریان ، صفت
مشبه از گرییدن .

محصول بیت - از بسکه در بیماری هجرت تو چون شمع گریانم . شب و روز
بچشم غمگینم خواب نمی آید . الحاصل از بسکه در فراق تو دایم میگریم هیچوقت
خوابم نمی آید .

رشته صبرم بمقراض غمت بیریده شد
همچنان در آتش عشق تو خندانم چو شمع

رشته صبرم ، اضافه بیانیه . بمقراض غمت ، با حرف استعانت و اضافه بیانیه و

لامیه. بپریده شد، اسم مفعول از بریدن چون در زبان فارسی اسم مفعول بکک یکی از افعال عامه صرف میشود و گاهی ممکن است با حذف فعل تنها صرف نمایند تأمل تدر.

محصول بیت - رشته صبرم بامقراض غمت بریده شد اما همچنان یعنی مثل سابق در آتش عشق تو چون شمع خندانم.

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع

در قافیه «تا» درباره پروانه تحقیق شده است احتیاج بتکرار ندارد.
وصلی، یا، حرف وحدت و یا تنکیر. فرست، فعل امر مخاطب از فرستیدن جهانی، یا حرف تنکیر. بسوزانم، الف و نون بضرورت قافیه آمده زیرا بدون الف و نون هم بصورت متعدی بکار میرود چنانکه آصفی میفرماید:
بیت - نمودی چهره در آینه تاسوزی دل زاهد

بدل سوزی چرا در آب میرانی مسلمان را

وشهیدی میفرماید:

بیت - ز عشق آن بهشتی خواهد آخردوزخم جاشد

کزین آتش که من دارم بهشت و حور میسوزم

محصول بیت - شب هجران برایم پروانه و تمسک وصل بفرست و گر نه از دردت چون شمع دنیا را میسوزانم.

گر کمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو

کی شدی روشن بگیتی راز پنهانم چو شمع

کمیت - بصورت اسم تصغیر؛ اسبی که برنگ قرمز روشن ویال و دمش سیاه باشد. ومعنای دیگرش باده است اما اینجا مراد «اسب» میباشد. کمیت اشک گلگون، اضافه بیانی است.

گرمرو: تیزرو، ترکیب وصفی از مصدر رویدن.

محصول بیت - اگر کمیت اشک گلگونم تیز رو نبود : اگر از چشم اشک خونین جاری نمیشد. کی راز پنهانم چون شمع روشن میشد و در همه جا آشکار میگشت. یعنی عشقم چون شمع آشکار نمیشد.

درمیان آب و آتش همچنان سرگرم تست

این دل زار و نزار اشکبارانم چو شمع

سرگرم - عاشقی که سرپر شور داشته باشد. گویند سرگرم دارد. زار: ذلیل و نزار و نحیف. اشکباران، بضرورت قافیه با الف نون آمده والا « اشکبار » متعدی است به معنای اشکبارنده .

محصول بیت - این دل زار و نزار اشکبارانم چون شمع چه در میان آب باشد و چه در آتش همچنان عاشق شوریده تست : اگر چه دلم در میان اشک چشم و آتش عشق است اما باز هم عاشق پر شور تست ، الحاصل آب و آتش باتش محبت و شدت شوق اولطمه نمیزند و مانعش نمیشود

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت

تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع

گدازان ، الف و نون در اینجا افاده معنای وصف نماید : صفت مشبیه است .

محصول بیت - کوه صبرم چون موم نرم شد: از آن وقت که در میان آب و آتش عشقت چون شمع گدازانم، کوه صبرم در دست غمت نرم شده .

بی جمال عالم آرای تو روز من شبست

با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع

جمال عالم آرا - اضافه بیانیه و عالم آرا ترکیب وصفی از آراییدن : زینت دهنده عالم .

محصول بیت - بی جمال عالم آرای تو روز من شب است: در فراق تو روزم چون شب تاریک است و با کمال عشق تو چون شمع در عین نقصانم، یعنی با وجود اینکه

در عشقت بکمال رسیده‌ام اما چون شمع دارم آب می‌شوم و در عین نقصانم .

سرفرازم کن شبی از وصل خود گردنکشا

تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

سرفراز - ترکیب وصفی و کنایه است از «عالیجناب». گردنکشا، ترکیب وصفی از کشیدن و کنایه از متکبر و معاند و الف آخر، حرف ندا و تا، حرف تعلیل
محصول بیت - ای جوان گردنکش، شبی مرا از وصل خود سرفراز کن
 یعنی معظم و مفتخرم کن تا که از دیدارت ایوانم چو شمع روشن گردد. الحاصل با
 قدومت خانه‌ام را روشن کن

همچو صبحم يك نفس باقیست بی دیدارتو

چهره بنماد لبر ا تاجان بر افشانم چو شمع

در بعضی نسخه‌ها بجای «بی دیدار» «بادیدار» افتاده با «با» باین تقدیر: با
 امید دیدارتو تعبیر میشود. صبحم، میم از لحاظ معنا مقید به «يك نفس» میباشد. به
 تقدیر: یکنفسم.

محصول بیت - بی دیدارتو ای دلبر چون صبح يك نفس باقی است حال ای
 دلبر چهره‌ات را نشان بده تا چون شمع نثار نمایم.

آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

آتش دل کی باب دیده بنشانم چو شمع

محصول بیت - آتش محبت ترا حافظ عجب در سر گرفت : سودای عشق
 تو عجب بسرش افتاده. با این وصف آتش دل را کی میتوانم با آب دیده خاموش
 نمایم چون شمع. یعنی آتش دلم بدرجه رسیده که حتی آب دریاها قادر به خاموش
 کردن آن نیستند تا چه رسد باشک چشم

حاصل کلام از شدت آتش عشق شکایت میکند

خواجه در این بیت از غایب به مخاطب التفات فرموده است

وله ایضاً

از بحر هجعت : مفاعن فعلا ن مفاعن فعلات

غزل سیصد و چهل و سوم

بفر دولت گیتی فروز شاه شجاع
که با کسم نبود بهر مال و جاه نزاع

مطلع این غزل به مضمون مطلع غزل سابق است . فر ، ضیاء و رونق است .
دولت گیتی فروز، اضافه بیانیہ . فروزشاہ شجاع ، اضافه لامیہ . گیتی فروز، ترکیب
وصفی از فروزیدن .

محصول بیت - بحق فروضیاء دولت گیتی فروزشاہ شجاع کہ با کسی سرمای
و جاه نزاع ندارم .

بیارمی کہ چو خورشید مشعل افروزد
رسد بکلبہ درویش نیز فیض شعاع

محصول بیت - بادہ بیار کہ چون خورشید مشعل خود را برافروزد . یعنی
طلوع نماید و عالم را پر از پرتو و ضیاء خود نماید لابد فیض نورش بہ کلبہ درویش ہم
میرسد . مراد اینست: خداوند کہ شمس حقیقت است و تمام عالم را بانور عفو و غفرانش
پر کردہ پس لابد بہ کلبہ درویش بادہ نوش ہم پرتو غفرانش را میفکند . یعنی گناہ
بادہ نوشی درویش را ہم عفو مینماید

صراحی و حریفی خوشم زد دنیا بس
کہ غیر ازین همه اسباب تفرقت و صداع

صراحی و حریفی - یاها وحدت راست . خوش ، صفت برای حریف . بس ،

ص ۳۸۳ جلد دوم

اینجا : کافی که ، حرف تعلیل . تفرقه مصدر باب تفعیل بمعنای پریشانی
محصول بیت - يك صراحی باده و يك مصاحب خوب دردنيا برای من کافی
 است زیرا بقیه تماماً سبب پریشانی خاطر و در دسر است. حاصل کلام بجز این دو همه
 چیز زیان دارد که فایده ندارد

برو ادیب بجای بدل کن این شفقت
 که من غلام مطیعم نه پادشاه مطاع

ادیب به معنای فعیل فاعل : تأدیب کننده . شفقت : به فتحه های «فا و قاف»
 مصدر است. که ، حرف تعلیل.

محصول بیت - بروای ادیب این شفقت و رأفت را بيك جام تبدیل کن. یعنی
 محبت تو نسبت بمن همان احسان يك قدح باده باشد. زیرا من غلام مطیعم نه پادشاه
 مطاع الحاصل من تابع و پیرو توام هر طور که ممکن است تأدیبم کن چه از راه
 شفقت و چه بوسیله باده . اما اگر باباده ادبم کنی برای من نفعش بیشتر از شفقت
 است .

زمسجدم بخرابات میفرستد عشق
 حریف باده رسید ای رفیق توبه و داع

محصول بیت - عشق مرا از مسجد به میخانه میفرستد. ای رفیق توبه مصاحب
 باده رسید مرا تودیع کن. یعنی عشق توبه نمی پذیرد پس توبه باید باما تودیع نماید
 که عشق آمد

مضمون وقافیة این بیت عیناً مانند مضمون وقافیة بیت سابق است

هنر نمی خرد ایام غیر از اینم نیست
 کجا روم بتجارت بدین کساد متاع

محصول بیت - ایام خریدار هنر نیست و منهم غیر ازین چیزی ندارم . یعنی
 من اهل هنرم و بی هنر نیستم پس برای تجارت کجا روم با این کساد متاع. مراد
 اینست که هنر در هیچ جا ارزش و قیمت ندارد که بروم آنجا هنر فروشی نمایم

زهد حافظ و طامات او ملول شدم
بسا ز رود و غزل خوان کہ میروم بسماع

محصول بیت - از زهد و طامات و شطح حافظ ملول و کسل شدم ای مطرب ،
رود بنواز و غزلخوانی کن کہ بانغمه و ساز از اینجا بروم. الحاصل از این وضع حافظ
حوشم نیامد پس تو بزن و بخوان کہ من باذوق و شوق بروم

وله ايضاً في حرف الغين

از بحر مجتث : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و چهل و چهارم

سحر بیوی گلستان همی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ

بوی - در این بیت به معنای امید است و ایهام به «بو» میکند. شدم، اینجا :
رفتم در باغ. در، حرف صله. که، حرف بیان. تا حرف تعلیل. بلبل بیدل، اضافه بیانیه
محصول بیت - هنگام سحر بامید گلستان بیباغ رفتم که چون بلبل بی دل
دماغم را علاج نمایم

بچهره گل سوری نگاه میکردم
که بود در شب تاری بروشنی چو چراغ

بچهره - با حرف صله. چهره، صورت. گل سوری، اضافه بیانیه. این گل
مخصوص شهر آدرنه است که از آن گلاب میگیرند. گل سوری را بعربی «جوری»
گویند شب تاری، اضافه بیانیه و یا حرف تنکیر. بروشنی، با حرف ظرف و یا حرف
مصدری چراغ : به آتشی که در فیتله موم «شمع» میسوزد چراغ گویند و عربی آن
«سراج» میباشد

محصول بیت - همینکه وارد باغ شدم به چهره گل سوری نگاه کردم دیدم
که در تاریکی شب چون چراغ روشن بود: مانند چراغ نوروضیاء میداد

چنان بحسن و جوانیء خویشتم مفرور
که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ

ص ۳۸۸ جلد دوم

محصول بیت - گل سوری چنان به حسن و جوانی خویش مغرور بود که از بلبل بیدل بکل فارغ بود یعنی به بلبل بیدل هیچ توجه نداشت . الحاصل برای بدست آوردن دل بلبل اظهار تفقد و التفات نمیکرد

گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم

نهاده لاله ز سودا بجان و دل صد داغ

محصول بیت - نرگس رعنا از حسرت، آب چشمه چشمش جاری شده: گریان گشته و اشکها ریخته.

ولاله هم از شدت عشق بجان و دلش صد داغ نهاده است

زبان کشیده چو تیغی بسرزنش سوسن

دهان گشاده شقایق چو مردم ایفاغ

ایفاغ - به فتح «همزه وفا» جمع «یفاغ» است به معنای غمازان و بکسر همزه مصدر باب افعال یعنی «پرگوئی». در این بیت به فتح همزه است زیرا اگر بکسر باشد اسنادش به «مردم» باشکال برمیخورد

محصول بیت - سوسن برای اینکه سرزنش کند، چون تیغ زبان کشیده یعنی زبانش را دراز نموده و شقایق هم که سوسن را دیده دهانش را چون مردم غماز باز کرده

گمهی چو باده پرستان صراحی اندر دست

گمهی چو ساقی مستان بکف گرفته ایباغ

محصول بیت - این بیت حال شقایق را بیان میسازد: گاه چون باده نوشان صراحی بدست گرفته و زمانی چون ساقی مست قدح در دست دارد. الحاصل غنچه لاله را به صراحی و لاله باز شده را به قدح تشبیه نموده

نشاط و عیش جوانی چو گل غنیمت دان

که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

نشاط - به فتح نون «شادی و خوشحالی» اما بکسر نون جمع ناشط است، که،

حرف تعلیل. رسول: پیغمبر و به سفیر و قاضی محضر هم گویند. در این بیت مراد کسی است که «خبر میدهد» هر که باشد. بلاغ، به فتح «با» اسم است به معنای تبلیغ چون: سلام و کلام که به معنای تسلیم و تکلیم میباشد

محصول بیت - نشاط و عیش و عشرت و جوانی را چون گل غنیمت بدان زیرا ای حافظ رسول غیر از خبر رساندن وظیفه‌ای ندارد. یعنی موظف نیست خبری که ابلاغ نموده حتماً باید به مرحله اجرا برساند چنانکه در حدیث شریف میفرماید: بلغ ما علیک فان لم یقبلوا فمأعلیک . یعنی آنچه بر تو محول شده و مأمور رساندن آنی، برسان چه اگر قبول نمایند حرجی بر تو نیست. و مورد مؤاخذة قرار نمیگیری. حال منم بتو پندی دادم تو خواه بدان عمل کن و خواه نکن خودت میدانی
وله ایضاً فی حرف الفاء

غزل سیصد و چهل و پنجم

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم بکف
گر بکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف

محصل بیت - اگر طالع یاری نماید دامن جانان را بدست میآورم . اگر آن را بکشم منتهای خوشی است و اما اگر جانان مرا بکشد زهی شرف . یعنی اگر دامن وصالش بدستم آید جای بسی مسرت و شوق است ولی اگر وصال میسر نشود و او مرا بقتل برساند زهی شرف و عزت

طرف کرم ز کس نیست این دل پر امید من
گرچه سخن همی برد قصه من بهر طرف

طرف کرم ، اضافه بیانیه یعنی فایده کرم . سخن ، مبتدا و برد خبرش . قصه . مفعول صریح فعل « برد » و بهر طرف غیر صریحش
محصل بیت - دل بسیار امیدوار من از کسی کرمی ندید و فایده نبرد : از کرم کسی برخوردار نشد اگرچه سخن یعنی شعرم قصه مرا بهر طرف میبرد . یعنی سخنم و کلامم شرح حال مرا بهمه جا انتشار میدهد و میرساند و بهمه اعلام میدارد اما از هیچ کسی نفعی حاصل نمیشود

چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل
یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

سنگدل - از اقسام صفت مرکب . خلف ، به فتحه های خا و لام ، پسر لایق و

خوب را گویند اما به سکون و لام : « پسر » نالایق و بدرد نخور . پس ناخلف
با ادات سلب : پسری کفایت .

محصول بیت - مهر و محبت محبوبان سنگدل را تا کی با ناز و نوازش دردل
پروورانم در حالیکه این پسران ناخلف هیچ یادی از پدر نمیکنند : یعنی قدر مهر پروری
ما را نمیدانند که هیچوقت از ما یاد نمیکنند .

از خم ابروی توأم هیچ گشایشی نشد

وہ کہ در این خیال کج عمر عزیز شد تلف

از خم ابروی توأم - اضافه‌های این عبارت لامیه است ، «میم» از لحاظ معنا
مقید «گشایش» است به تقدیر : (گشایشم) . یا حرف وحدت و یا تنکیر ، «وہ» بفتح
«واو» از اسماء افعال ادات تغابن است . که ، حرف بیان

محصول بیت - از خم ابروی تو برای من هیچگونه فتح باپی نشد . یعنی نسبت
به من تمایلی نشان نداد ، حیف که در سر این خیال کج عمر عزیزم تلف شد : بامید
اینکه جانان بمن تمایلی و علاقه‌ای اظهار خواهد کرد عمر عزیزم سپری شد و تلف
گشت در حالیکه هیچ فایده‌ای از او ندیدم .

ابروی دوست کی شود دستکش من ضعیف

کس نزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف

دستکش - ترکیب وصفی از کشیدن به معنای ید کچی چنانکه نابینایان را
ید کچیان دست میگیرند و رهنمائی مینمایند . کسیکه یدک کشا کا بر است (جنیبه کش)
گویند .

نزدست ، در اصل «نزده است» با های رسمی بوده . بضرورت وزن حذف گشته
مراد از «کمان» ابروی جانان است . تیر مراد ، اضافه بیانی . هدف ، نشانه تیر را
گویند .

محصول بیت - ابروی دوست کی دستکش من ضعیف میشود . یعنی کی بمن
میلی نشان میدهد بطریق استفهام انکاری . حاصل اینکه نسبت بمن اظهار تمایل

نمیکند . زیرا کسی با این کمان تیر مراد را بهدف نزده است : از کمان ابروی
جانان مراد نگرفته و بهره مند نشده است

من بخیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک

مغیبه زهر طرف میزندم بچنگ و دف

طرفه آنک مرهون مصرع ثانی است طرفه یعنی عجب

محصول بیت - من بخیال زاهدی گوشه نشینم و عجب آنکه از هر طرف مغیبه ای

با دف و چنگ میزنندم : من بقصد زهد گوشه نشین گشته و عزلت اختیار نموده ام
لکن مغیبهگان مرا بحال خودم نمیگذارند زیرا میدانند که من باده نوشم و نیز
میدانند که من حقیقه زاهد نخواهم شد بهمین جهت تمسخر میکنند و با دف و چنگ
مرا میزنند (سر بسرم میگذارند)

بیخبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل

مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف

در این بیت مراد از «نقش»^۱ نقشی است که بین مغنیان مشهور است و سابقاً در باره
آن شرحی بیان شده است . لاتقل ، فعل نهی مفرد مخاطب معنای لغویش : مگو اما
در اینجا مراد^۲ (قولی) است که بین مغنیان معمول به است . یعنی نقش بخوان نه قول
زیرا «نقش» نسبت به شریعت افحش است از قول چون در قول ، ترنمات و تنی تنی
تن تنه وجود ندارد حال چون زاهد جاهل بی خبر است لذا بین نقش و قول فرقی
نمیگذارد پس نقش بخوان که از قول لذت بخش تر است .

لاتخف - فعل نهی مفرد مخاطب : نترس .

محصول بیت - خطاب به مغنی میفرماید : زاهدان ، جاهلان بیخبرند برای

مغنی نقش بخوان و قول مخوان . و محتسب هم مست ریاست ای ساقی باده بده و
نترس . الحاصل تا محتسب مست است از باده نوشی باک نداشته باش چون حال مشابه

۱- نقش : جنسی از سرود قوالان که وضع کرده خرامانیاست . فرهنگ نفیسی جلد ۵

۲- قول : قول کاسه گر نام تصنیفی است فرهنگ نفیسی

ترا دارد و پس مانع خوردنت نمیشود

صوفیء شهر بین که چون لقمه شبیه میخورد
پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

پاردم - دوال چرمی است که از زیر دم حیوان بسته میشود . حیوان مطابق اصلش بفتح یا خوانده میشود تا که موزون گردد . خوش علف ، صفت حیوان است (اضافه بیانیه) زاهد را به حیوان ولقمه حرام را به علف تشبیه نموده . اثبات پاردم برای تحقیر است . یعنی زاهدی که حرام میخورد عیناً حیوانی است که پاردمش بستند

محصول بیت - صوفی شهر را بین که لقمه حرام و شبیه دار میخورد . پاردم این حیوان خوش علف دراز باشد ، یعنی حیوانیت او بیشتر گردد خلاصه از خوردن لقمه حرام هرگز فارغ نشود

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق
بدرقه رخت شود همت شحنه نجف

قدم زنی - قدم زنی خاندان ، اهل بیت . خاندان عشق ، اضافه بیانیه بدرقه ، در اینجا به معنای دستگیر و حامی و مدد کار تعبیر میشود . شود ، فعل مضارع امر غایب .

همت شحنه نجف ، اضافه ها لامیه . شحنه ، داروغه است نجف ، در جوار شهر کوفه نام محلی است که تربت حضرت امام علی در آنجا واقع شده کرم الله وجهه مراد از شحنه نجف خود حضرت امام علی میباشد .

وقتی حضرت مولانا جامی در منقبت امام علی عبارت : شحنه نجف را فرمود روافض نسبت باو کینه بستند و بغض ورزیدند در حالیکه خواجه این مطلب را قبل از ایشان فرموده اند و اما کسی معترضش نشد قصه غریبی است

محصول بیت - ای حافظ اگر براه خاندان عشق قدم زنی : اگر عاشق شوی همت حضرت امام علی بدرقه راحت میشود و یا شود : حامی و مدد کار میشود

زیرا که سلسله عشاق بآن حضرت منتهی میگردد . الحاصل شخص آن حضرت پیرو
پیشقدم عاشقان است .

پس کسی که عاشق صادق باشد همت امام یاریش میکند و نمیگذارد در
ذلت بماند

وله ایضاً فی حرف القاف

از بحر مجتہد : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و چهل و ششم

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق

امن اینجا مصدر است به معنای امین. غش در این بیت یعنی آلودگی مقابل صافی است در اصلش «شین» مشدد است. رفیق شفیق، رفیق مهربان. رفیق : همراه و شفیق : رحیم و دلسوز اضافه‌های بیهوده. توفیق، یعنی حق تعالی مراد بنده را با خواست خود تطبیق دهد و بعضی‌ها گویند : توفیق : یعنی طاعت را قوی ساختن.
محصول بیت - جای امن و امان و باده صافی که هیچ درد نداشته باشد و رفیق مشفق اگر برایت همیشه میسر می‌گردد زهی توفیق خدا

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

در بعضی نسخه‌ها هیچ بر هیچ واقع شده با لفظ «بر» البته معنای یکی است.
محصول بیت - جهان و کار جهان. یعنی امور متعلق بدنی، هیچ هیچ است یا از هیچ هیچ‌تر است حاصل اینکه اعتبار ندارد. و من این نکته را هزار بار تحقیق نموده‌ام. مراد اینست بی اعتباری جهان و امورش را هزار بار تجربه و امتحان نموده‌ام

تماماً هیچ است
ص ۳۹۲ جلد دوم

بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت

کہ در کمینگہ عمر نہ قاطعان طریق

مؤمن - اسم مکان : جایی کہ امن است . با حرف صله و یا حرف وحدت .
رو ، بفتح را ، فعل امر مخاطب از رویدن . کہ ، حرف تعلیل . کمینگہ اسم
مکان . قاطعان طریق : حرامیان .

محصول بیت - بجایی کہ امن و امان است برو و غنیمت وقت را فرصت بدان
زیرا کہ حرامیان در کمینگہ عمر نہ : یعنی عمر در معرض فنا و در محل زوال است اما
در گاہ جانان مؤمن خاص است پس بدانجا پناہ ببر کہ حیات جاودان یابی

دریغ و درد کہ تا این زمان ندانستم

کہ کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

محصول بیت - افسوس و حیف کہ تا کنون نفہمیدم کہ کیمیای سعادت رفیق
بودہ رفیق . الحاصل برای نبودن رفیق حسرت میخورد

بیا کہ توبہ ز لعل نگار و خندہ جام

تصوریست کہ عقلش نمیکنند تصدیق

در اکثر نسخ بجای تصور «حکایت» واقع شدہ . اما نسبت بہ تصدیق تصور مناسب
است مراد از «خندہ جام» پر بودن جام است از بادہ

محصول بیت - بیا کہ توبہ از لعل نگار و خندہ جام ، تصویری است کہ عقل
آن را تصدیق نمیکنند : یعنی توبہ از این دو چیز را عقل قبول ندارد زیرا بسیار سخت
و مشکل است

ملاحظتی کہ ترا در چہ زنخدانست

بکنہ آن نرسد صدہزار فکر عمیق

ملاحظتی - یا حرف وحدت . کہ حرف رابطہ صفت . چہ زنخدان : اضافہ
بیانہ کنہ : عمق و نہایت یک چیز . عمیق یعنی ژرف و اکثر در مورد آب
بکار میرود

محصول بیت - ملاحظت و لطافتی کہ در چہ زنخدان تست صدہزار فکر عمیق

بکنه و نہایت آن نمیرسد . یعنی ملاحظت بینہایت و بیش از حد است

کجاست اہل دلی تا کند دلالت خیر
کہ ما بدوست نبردیم رہ بہیچ طریق

محصول بیت - کجاست اہل دلی تا کہ مارا بخیر دلالت نماید . زیرا ما بہیچ
طریق بدوست راہ نبردیم . یعنی بہیچ وجہ برای ما وصال میسر نشد . الحاصل برای
وصول بدوست از اہل دل ہمت میطلبم

اگرچہ موی میانت بچون منی نرسد
خوشست خاطر م از فکر این خیال دقیق

محصول بیت - اگرچہ میان باریک چون مویت بہ شخص چون من نمیرسد .
یعنی من لایق آن نیستم لکن خاطر م از فکر این خیال دقیق خوش است : یعنی اگرچہ
دستم بہ میانت نمیرسد اما با فکر دقیق و ظریف آن خاطر م خوش است .

اگر برنگ عقیق است اشک من چہ عجب
کہ مہر خاتم چشم من است همچو عقب

محصول بیت - اگر اشک چشم من برنگ عقیق است این عجب نیست : اگر
اشک چشم من خالص خون شدہ است جای تعجب نیست زیرا مہر خاتم چشم من
چون عقیق میباشد ، یعنی چشم خالص خون شدہ است پس اگر اشک خونین از آن
بریزد عجب نیست

بخندہ گفت کہ حافظ غلام طبع توام
بین کہ تا بچہ حدم ہمی کند تحمیق

تحمیق - کسی را بہ حماقت نسبت دادن است .
محصول بیت - جانان خندید و گفت : ای حافظ من غلام طبع توام . خواجہ
میفرماید : بین تا چہ حدم را تحمیق میکند . یعنی این سخن را جانان من باب استہزاء
گفتہ و گرنہ واقعاً اینطور نیست

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلانن مفاعلن فعات

غزل سیصد و چهل و هفتم

زبان خامه ندارد سربیان فراق
و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق

زبان خامه - اضافه بیانیه . سربیان فراق ، اضافه ها لامیه است سر ، در اینجا به معنای سودا و آرزوست . بیان فراق به مصدر به مفعولش اضافه گشته . و گرنه : و الا . شرح دهم : شرح میدادم . با تو ، با حرف صله : بتو . داستان : حکایت

محصول بیت - زبان قلم سر بیان فراق ندارد یعنی نمیخواهد فراق را بیان کند و الا داستان جدائی را برایت شرح میدادم . چگونگی فراق را توضیح میدادم مراد : قلم با اینکه جامداست اما راضی نیست درباره فراق سخن گوید . پس عاشقان چه دلی دارند که بتوانند آن را بزبان آرند و یا بنویسند زیرا فراق يك امر شنيع است و حق تعالی عاشقان را از آن حفظ نماید .

رفیق خیل خیالیم و هم رکیب شکیب
قرین آتش هجران و هم قران فراق

رفیق خیل خیالیم - اضافه ها لامیه و بیانیه خیل : اینجا به معنای لشکر است رکیب ، اماله رکاب است بدین معنی که ما قبل الف را کسره داده و الف را به «یا» قلب میکنند در علم قافیه باین قاعده «اماله» گویند چنانکه انوری گوید :
بیت : تا ماه رویم از من رخ در نقیب دارد نی دیده خواب یا بدنی دل شکیب دارد

برای توافق با «شکیب» تقابرا «تقیب» کرده . شکیب : صبر را گویند
 محصول بیت - رفیق لشکر خیال جانان و هم رکاب شکیبیم . با صبر
 هم رکابیم کنایه از صابر بودن است حاصل اینکه صابریم . و رفیق آتش هجران
 و مقارن فراقیم . خلاصه مبتلا به فراقیم و هرگز از آن جدا نمیشویم : دائم در فراق
 و هجرانیم

دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
 بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق

بسر رسید - به غایت رسید : تمام شد

محصول بیت - حیف که زمان عمرم بامید وصال پایان رسید و تمام شد اما

دوران فراق پایان نرسید : دوران عمر تمام شد اما زمان و مدت فراق تمام نشد

سری که بر سر گردون بفخر میسودم
 بر آستان که نهادم بر آستان فراق

سری - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . به فخر ، یا حرف مصاحبت

میسودم : حکایت حال ماضی متکلم وحده . بر آستان ، بر ، حرف استعلا مراد
 آستانه در است .

محصول بیت - سری که از فخر به فلک رسانده بودم . بحق راستان : بحق

عاشقان صادق آن سر را بر آستان فراق نهادم ، یعنی در راه فراق نهادم

چگونه باز کنم بال در هوای وصال
 که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق

محصول بیت - در هوای وصال چگونه بال و پر باز کنم که مرغ دلم در آشیان

فراق پر ریخت : فراق بال و پر مرغ دلم را ریخت پس در هوای وصال چگونه

پرواز نماید . الحاصل جدائی چنان مرغ دلم را زبون کرده که مجال حرکت
 ندارد .

چگونه دعوی وصلت کنم بجان که شدست
دلم و کیل قضا و تنم ضمان فراق

که - حرف تعلیل . شدست ، مرهون مصرع ثانی در اصل : شده است باهای رسمی بوده که بضرورت وزن حذف گشته . و کیل در اینجا به معنای فعل مفعول است . و کیل قضا ، اضافه لامیه قضا عبارت از حکم ازلی است چون قدر . ضمان فراق ، اضافه لامیه . ضمان ، در اینجا به معنای متضمن یا خود ضمان : ضامن است .

محصول بیت - چگونه وصلت را بجان دعوی کنم که دلم و کیل قضا شده و تنم ضامن فراق یعنی دلم و تنم تابع قضا و قدر است و اختیار هیچکدام را ندارم پس دعوی وصال از حدود اختیار من خارج است و حدم نیست .

زسوز شوق دلم شد کباب و دور از یار
مدام خون جگر میخورم زخوان فراق

محصول بیت - از سوز عشق دلم کباب شد در حالیکه در فراق یار دائماً خون جگر میخورم از سفره فراق . الحاصل در سفره فراق نواله من خون جگر است

کنون چه چاره که در بحر غم بگردابی
فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق

بگردابی - مرهون مصرع ثانی است . یا حرف وحدت . زورق از اقسام کشتی نوعی است زورق صبر ، اضافه بیانیه . بادبان فراق ، اضافه بیانیه .
محصول بیت - حال چه چاره که زورق صبرم در دریای غم بگردابی افتاد از بادبان فراق یعنی فراق و اشتیاق مرا بغم و غصه انداخت حاصل غم و غصه با صبر در يكجا جمع نمیشود

بسی نمانده که کشتیء عمر غرقه شود
زموج شوق تو در بحر بی کران فراق

کران - کنار است .

محصول بیت - چیزی نمانده که کشتی عمر از شوق تو در بحر بی کران فراق غرق شود : چیزی نمانده که عمرم از شوق تو در بحر هجران فانی گردد

فلک چو دید سر مرا اسیر چنبر عشق
بست گردن، صبرم بر یسمان فراق

اسیر چنبر عشق - لامیه و بیانیه . گردن صبر ، اضافه بیانیه . هکذا
ریسمان فراق

محصول بیت - فلک وقتی سر مرا اسیر چنبر عشق دید گردن صبرم را بار یسمان فراق بست . یعنی مرا که اسیر عشق و عاشق دید بر فراق صابرم کرد

فراق و هجر که آورد در جهان یارب
که روز هجر سیه باد و خانمان فراق

که - اینجا اسم است به معنای چه کسی . در جهان ، در ، حرف صله . یارب
عجبا .

که ، حرف بیان . روز هجر سیه بادی یعنی ماتم زده و مصیبت زده گردد .
خانمان : مال و ملک و اسباب دنیا

محصول بیت - فراق و هجران را که بدینا آورد ؟ عجبا که روز هجران و خانمان فراق سیاه گردد یعنی هر دو ماتم زده و مصیبت زده گردند

پای شوق گر این ره بسر شدی حافظ
بدست هجر ندادی کسی عنان فراق

پای شوق - اضافه بیانی . بسر شدی : بسر شدن به نهایت رسیدن یا تمام شدن
چنانکه در گلستان میفرماید :

درین امید بسر شد دریغ عمر عزیز که آنچه دردم فراز آید

شدی : حکایت حال ماضی یعنی میشد : بنهایت میرسید دست هجر و عنان فراق اضافه ها بیانی است .

محصول بیت - ای حافظ اگر این راه با پای شوق پایان مبرسید . یا برای رسیدن بانتهای این راه اگر با پای شوق بروند هیچکس عنان فراق را بدست هجر نمیداد . یعنی اگر راه عشق با صدق محبت و خلوص طویت پیموده میشد هیچ عاشقی به فراق مبتلا نمی گشت و مهجور نمی ماند زیرا مقتضای صفات مذکور وصول است نه فراق الحاصل برای اینکه عاشقی مستحق وصال گردد شوق دل و صدق باطن و خلوص درون باید

وله ایضاً

از بحر مجتث : فاعلر فعلاتن مفاثلن سرب

غزل سیصد و چهل و هشتم

کسی مباد چومن خسته مبتلای فراق
که عمر من همه بگذشت در بلای فراق

محصول بیت - کسی چون من بیمار گرفتار فراق نگردد زیرا عمرم سراسر

در بلای فراق سپری شد

غریب و عاشق و بیدل فقیر و سرگردان
کشیده محنت ایام و داغهای فراق

محصول بیت - عاشقی هستم غریب و بیدل و فقیر و سرگردان که محنت ایام
کشیده و داغ فراق دیده‌ام حاصل اینکه این صفات وضع و حال من است .

اگر بدست من افتد فراقرا بکشم
بآب دیده دهم باز خونبهای فراق

محصول بیت - اگر فراق بدستم بیفتد میکشمش و با اشک چشم خونبهایش را

میدهم

کجا روم چه کنم حال دل کرا گویم
که داد من بستاند دهد سزای فراق

محصول بیت - کجا روم و چه کنم و حال دل را بکه گویم که به فریاد من برسد

و داد مرا بگیرد و اجر فراقی که کشیده‌ام بمن بدهد .

فراقرا بفراق تو مبتلا سازم
چنانکه خون بچکانم زدیده‌های فراق

بچکانم - باحرف تأکید . چکانم ، فعل مضارع متکلم وحده ازچکانیدن . الف و نون ، ادات تعدیہ است .

محصول بیت - فراق را بہ فراق تو مبتلا مینمایم چنانکہ ازچشمان فراق بجای اشک خون بچکانم یعنی فراق را خون میگریانم .

من از کجا و فراق از کجا و غم ز کجا

مگر بزاد مرا مادر از برای فراق

با - حرف تأکید ، زاد فعل ماضی مفرد غایب در اینجا متعدی است چونکہ مفعول دارد .

محصول بیت - من کجا و فراق کجا و غم کجا . مگر اینکه مادرم مرا برای فراق کشیدن زائیده باشد . یعنی چه مناسبتی با فراق و غم دارم شاید از مادرم برای غم خوردن و درد فراق کشیدن زاده شدہ ام .

بداغ عشق چو حافظ از این جهت شب و روز

بہ بلبلان سحر میزنم نوای فراق

محصول بیت - از آنجا کہ مرا مادر برای کشیدن رنج فراق و غم زاده همین است کہ شب و روز چون حافظ از داغ عشق تو با بلبلان سحر نوای فراق میزنم . یعنی از غم فراق ناله وزاری میکنم . ولہ ایضاً فی حرف الکاف

از بحر جنت: مفاعیلن فاعلین مفاعیلن فاعلین

غزل سیصد و چهل و نهم

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک

در آن گناه که نفی رسد بغیر چه پاک

در بعضی نسخه‌ها بجای «در آن» «از آن» واقع شده. جرعه، یا حرف وحدت.

نفی. هکذا.

محصول بیت - اگر شراب بخوری یک جرعه هم بر خاک بیفشان، زیرا از

آن گناه که بغیر فایده برسد ترسی نیست. یعنی گناهی که از آن به مستحقان خیر

برسد امید است که خداوند عفویش نماید

برو بهر چه تو داری بخور دریغ مخور

که بیدریغ زند روزگار تیغ هلاک

بهر چه - با حرف صلّه

محصول بیت - برو و هر چه داری بی دریغ بخور: به هر چه مالکی بدون

پشیمانی و افسوس خرج کن و بخور زیرا روزگار بیدریغ و بی پروا تیغ هلاکت

میزند. یعنی تا در حیات هستی مایملک خود را بخور که برای دشمن نماند

بخاک پای تو ای سرو ناز پرور من

که روز واقعه پا وامگیرم از سر خاک

بخاک - با حرف قسم - ناز پرور، ناز پرورده. روز واقعه: روز مرگ. وا، در

اینجا به معنای «باز» است پا وامگیر. یعنی بازمدار. مگیر، فعل نهی مفرد مخاطب

ص ۳۹۸ جلد دوم شرح

ومیم از جهت معنا مقید خاک است به تقدیر از سر خاکم.

محصول بیت - ای جانان به حق خاک پایت که روز واقعه از مقبره من قدم دریغ مدار: ای جانان نازپرورده من روزی که مردم بر سر خاکم بیا. در این قبیل جاها مراد از خاک، تربت مزار است.

در معنای مصرع ثانی، روز اجل از سر خاک پا نمیکشم. این گوینده معنای بیت را برخلاف واقع تفسیر نموده است.

رد سروری

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملک

بمذهب همه کفر طریقتست امساک

در مصراع اول یاها علامت نسبت است. بمذهب، با حرف ظرف. امساک مصدر باب افعال به معنای خست

محصول بیت - در مذهب تمام اقوام چه اهل جهنم و چه اهل بهشت و چه فرزند آدم و چه فرشته خلاصه در نزد همه امساک نسبت به اهل طریقت کفر است. مراد اینست که خست و امساک در نزد تمام طوایف مذموم و مردود است.

مهندس فلکی زاه دیرشش جهتی

چنان بیست که ره نیست زیر دام مفاک

مهندس - اسم فاعل از هندس یهندس از باب دحرج یعنی اهل علم هندسه. علم هندسه علمی است که مقادیر اشیاء را تعیین مینماید. فلکی، یا حرف نسبت مراد از مهندس فلکی صانع ازلی است. در این بیت مراد از «دیر» دنیا میباشد شش جهتی یا حرف نسبت: دیری که شش طرف دارد.

مفاک - بفتح «میم» یا بضم آن لغت است به معنای دگودی، یا چاله مراد از دام مفاک، فلک است

محصول بیت - مهندس فلکی یعنی صانع ازلی راه دیرشش جهتی را چنان بسته که برای خروج از زیر دام مفاک راهی نیست: یعنی برای خروج از این فلک

هیچگونه راهی نیست.

مراد اینست هر کس که بدام دنیا بیفتد هلاکش مقرر است زیرا که صانع ازلی فلک را چنان وضع نموده که هیچکس از آن خلاصی ندارد
به تزییقات کسانی که به حقیقت معنی این بیت وارد نبوده اند التفات نشود
زیرا معنایی که داده اند ناشی از مغاک جهل است

رد سروری و شمعی

فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل

مباد تا بقیامت خراب طارم تاك

طرفه - عجب - طارم در اصل با «تا» است چون در لغت فرس «طا» نیست .
«طا» و «تا» اگر چه شکلشان متباعد است اما مخرجشان متقارب میباشد بهمین جهت
«تا» را بشکل «طا» مینویسند و همان «تا» خوانده میشود .

طارم، خانه تر کمانان است که هنگام ییلاق قشلان میسازند . طارمی انگور
هم گویند . اطلاقش به فلک بطریق تشبیه است . تاك : درخت انگور . طارم تاك را
بطریق مجازی گفته است

محصول بیت - فریب شراب عجب ره عقل را میزند ، یعنی شراب عقل را
عجب ضایع میکند پس تا قیامت طارم تاك خراب نشود که عقل را اینگونه رنگ
میبخشد . این دعا برای آنست که عقل در نزد اهل عشق مذموم است و عشق مقبول
والا عقل جوهر شریفی است که شایسته مدح میباشد

براه میکند حافظ خوش از جهان رفتی

دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

محصول بیت - ای حافظ در راه میکند از دنیا بخوشی و خوبی رفتی دعای
اهل دل مونس دل پاکت گردد . تای کلمه «دلت» از لحاظ معنا مقدمد پاک است به
معنای دل پاکت .

وله ایضاً

از بحر مجتت : فاعان فعلائن و فاعلن فعلات

غزل سیصد و پنجاهم

هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

دشمنم - میم از لحاظ معنا مربوط به هلاک میباشد به تقدیر (هلاکم) دوستی ،
یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - اگر هزار دشمن قصد هلاک مرا داشته باشند ، یعنی تصمیم
بگیرند که مرا نابود نمایند اگر تو دوست من باشی از دشمنان هیچ باک ندارم: ترس
و واہمہ ندارم و ایمنم .

بیت ترکی :

اگر یارم بنملہ یار اولورسہ نہ غم عالم اگر اغیار اولورسہ
ترجمہ شعر :

اگر یارم با من یار باشد چہ غم عالم اگر اغیار باشد

مرا امید وصال تو زنده میدارد
و گرنہ صدرہم از ہجر تست بیم ہلاک

امید وصال تو - اضافہا لامیہ است

محصول بیت - امید وصال تو مرا زنده نگہ میدارد . و الا صد بار بیم آن
میرفت کہ از ہجرت ہلاک کردم: اگر امید وصال را نداشتم ترس داشتم کہ از فراق
بمیرم .

ص ۳۹۹ جلد دوم

نفس نفس اگر از باد نشنوم بوی

زمان زمان گندم از غم چو گل گریبان چاک

نفس نفس ، دم بدم - در علم بدیع این سبک را تکرار گویند . مراد از نفس ساعت است .

محصول بیت - اگر ساعت به ساعت از باد بوی ترا نشنوم ، زمان به زمان یعنی هر آن چون گل یقہ امرا چاک میزنم

رود بخواب دو چشم از خیال تو ہیہات

بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک

رود بخواب ، بود صبور - هر دو جمله بطریق استفہام انکاری واقع شدہ . حاشاک و حاشالک ، هر دو بیک معنی وادات استثنا میباشند . به معنای تنزیہ .

محصول بیت - از خیال تو دو چشم من بخواب رود ؟ ہیہات : یعنی نمیخواہد در فراق دل صبور باشد ؟ حاشاک : یعنی هرگز صبر نمیکنند .

اگر تو زخم زنی بہ کہ دیگری مرہم

وگر تو زہر دہی بہ کہ دیگری تریاک

محصول بیت - ای جانان اگر تو بمن زخم بزنی بہتر است از اینکہ گیری بزخم من مرہم نهدوا گر تو زہر مدهی بہتر است از اینکہ دیگری تریاکم دہدالحاصل جفای تو برایم خیلی بہتر از وفای دیگران است .

بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابد

لان روحی قد طاب ان یکون فداک

بضرب - با حرف استعانت . ضرب متعلق بہ قتل و بہ سیف اضافہ گشتہ (اضافہ مصدر بہ فاعلش) سیفک ، اضافہ لامیہ . قتلی ، تقدیراً مرفوع و مبتدا حیاتنا ، لفظاً مرفوع خبر مبتدا . لکن شرط مطابقت بین مبتدا و خبر در اینجا فوت شدہ زیرا قیاس «حیات» و یا «حیاتی» بودہ . پس در اسناد این بیت ہم بخواجه تردید است .

ابد - ظرف از برای زمان استقبال . اما استعمالش مخصوص نفی میباشد پس

بکار بردن آن در اثبات ، خلاف وضع میباشد .

الحاصل این بیت را در دواوین خواجه ندیدیم اما چون شارحان تفسیرش کرده اند ما هم بیان کردیم والاحمل به عجز و ناتوانی مان شود در هر حال برای اینکه درباره خواجه سوء ظنی نباشد ترکش بهتر بود

لان - لام ، حرف تعلیل : علت از برای حیات ابد. ان ، حرفی از حروف مشبیه بالفعل . روحی . تقدیراً منصوب اسم ان. ومضاف از برای یای متکلم . قد ، حرف تحقیق . طاب ، فعل ماضی . ان ، حرف مصدر . یكون تأویل مصدر با ان مصدریه . فاعل و اسم «طاب» ضمیر مستتر در تحتش راجع به «روح» . فداك ، تقدیراً منصوب خبر ان . فداك ، مصدر به مفعولش اضافه شده

محصول بیت - کشته شدن من بضر بشمشیرت برای من زندگی ابدی است . یا خود قتل من بضر بشمشیرت برای من حیات ابدی است زیرا روحم اگر فدایت شود بسیار شاد میگردد یا خود روحم خوش و خرم است که فدایت شود اگر این بیت از سخنان خواجه باشد که عفا لله عنه . اما گمانم این است که این افتراست

عنان میبچ که گر میزنی بشمشیرم
سپر کنم سر دستت ندارم از فتراک

دستت - تا ، از لحاظ معنا مر بوط است به «فتراک» به تقدیر فتراکت
محصول بیت - عنانت را از من مگردان . یعنی از من اعراض مکن که اگر مرا به شمشیر هم بزنی سر مرا سپر میکنم و دست از فتراکت بر نمیدارم . الحاصل اگر به شمشیرم هم بزنی دست از فتراکت بر نمیدارم

ترا چنان که توئی هر نظر کجا می بیند
بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک

بینش - اسم مصدر است .

محصول بیت - ترا آنطور که توئی هر نظر چگونه به بیند . یعنی هر نظری

قادر نیست ترا کماهی به بیند . زیرا هر کسی بقدر بینش خود ادراک میکند

بچشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ

که بر در تو نهد روی مسکنت بر خاک

محصول بیت - حافظ در نظر مردم زمانی عزیز میشود که بر ذرتوروی بیچارگی

بر خاک نهد . یعنی بر خاک در توروی نهد و اظهار مسکنت نماید آنوقت عزیز همه

مردم جهان می شود .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و پنجاه و یکم

ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک
حق نگه دار که من میروم الله معک

ای حرف ندا ، منادی محذوف: ای جانان . دل ریش مرا ، اضافه ها بیانیه و لامیه . حق نمک اضافه لامیه . نگهدار ، حفظ کن «حق» مفعول مقدم فعل نگهدار .
الله معک ، عبارت : الله معک دعاست : خدا با تو باشد یا خدا همراهت باشد
محصول بیت - ای جانان دل مجروح من بر لب تو حق نمک دارد . یعنی لب تو
بر دل ریش من چندین بار نمک پاشی کرده پس حق نمک را حفظ کن که من میروم و ترا
بخدا میسپارم

توئی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

ذکر خیر - اضافه مصدر به مفعولش . خیر تو ، اضافه لامیه . حاصل تسبیح ملک
اضافه ها لامیه است .

محصول بیت - تو آن پاک گوهری که در عالم قدس ذکر خیر تو حاصل
تسبیح ملک میباشد یعنی ذکر تسبیحشان دائماً دعای خیر تو است . الحاصل بدعای
خیرت مشغولند

در خلوص منت ارهست شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک

ص ۳۹۶ جلد دوم

خلوص منت - اضافه مصدر به فاعلش . منت ، اضافه لامیه . شکی ، یاء حرف وحدت یا تنکیر از شک یشک : از مضاعف باب نصر . شک خلاف یقین است . عیار ، بکسر عین در اینجا به معنای «صحت» تضمین شده است . عیار زر خالص ، اضافه لامیه و بیانیه . محک ، بکسر «میم» و فتح «ها» و تشدید «کاف» اسم آلت از حک یحک چون شک یشک مضاعف از باب نصر . محک سنگ نسبتاً سیاهی است که برای آزمودن طلا وقره بکار میرود

محصول بیت - اگر در اخلاص من نسبت بتو : در دوستی من نسبت بخودت شک داری تجربه کن زیرا پاکی طلای خالص را جز محک چیز دیگر نشان نمیدهد . پس حالا مرا بد محک تجربه بزن تا معلوم شود که من محب خالصم یا نه . حاصل مطلب صحت محبت و عشق من بتو موقوف به تجربه است .

گفته بودی که شوم مست و دو بوس بدهم

و عده از حد بشد و مانده دود دیدیم و نه یک

محصول بیت - خطاب بجانان میفرماید : تو گفته بودی که : بگذار مست شوم و آنگاه دو بوس بدهم . خواجه میفرماید : و عده از حد گذشت و مانده دود دیدیم و نه یک حاصل خلف وعده کردی پس حالا آنچه گفتمی ادا کن زیرا گفته اند : الکریم اذا وعد وفا و اذا خالف جفا

بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن

خلق را از دهن خویش مینداز بشک

پسته خندان - اضافه بیانی . شکر ریز ، تر کیب : صفی یا حرف مصدری

محصول بیت - پسته خندان را باز کن و شکر بریز : از دهن چون پسته خندان سخنی چون شکر بگو و مردم را از دهن خویش بشک مینداز چون عده ای از مردم گویند تودهان داری و برخی هم منکر آن هستند . پس حالا حرف بزن تا معلوم گردد که دهن داری . از قرار معلوم دهن کوچک بسیار مرغوب و مقبول بوده که شعرا در کوچکی آنرا بعد عدم رسانده اند پس فرمایش خواجه بهمین اعتبار است که

میگوید: مینداز بشك

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

چرخ - چند معنی مشترك دارد اما اینجا مراد از آن فلک است . برهم زخم . اینجا یعنی خراب میکنم . گردد ، در این بیت بطریق ایهام واقع شده : شدن ، به معنای صیروت و دورزدن و چرخ خوردن در رقص

محصول بیت - چرخ را خراب میکنم اگر بر عکس مرادم بچرخد . یا بر عکس آنچه من میخواهم باشد . چون من آن نیستم که از چرخ فلک زبونی بکشم . چرخ و فلک بطریق حشو قبیح واقع شده .
خواجه در این بیت از صنعت مبالغه نوع غلورا رعایت کرده است .

چون بر حافظ خویش نگذاری باری

ای رقیب از براو یکدو قدم دور ترك

بر حافظ خویش ، اضافه هالامیه . شین «ضمیر» بر میگردد به جانان و از لحاظ معنا مربوط به حافظ میباشد . نگذاری ، فعل نفی مستقبل . یعنی مانع از آن میشوی که نزد حافظ برود . دور ترك ، تر ، ادات تفضیل و کاف ادات تصغیر

محصول بیت - چون از رفتن جانان نزد حافظش ممانعت مینمائی . یعنی مانع وصالش میشوی باری ای رقیب از براو لا اقل یکی دو قدم دورتر باش: به نزدش مرو زیرا وقتی برای من نیست برای تو هم نباشد .
وله ایضاً فی حرف اللام

از بحر خفیف : فاعلان مفاعیل فاعلات

غزل سیصد و پنجاه و دوم

خوش خبر بادی ای نسیم شمال
که بما میرسد زمان وصال

خوش خبر - صفت مر کب . بادی ، در اینجا بطریق ایهام واقع شده : فعل
امر مخاطب یعنی باشی و معنای دیگرش : « باد » است با یای خطاب . نسیم شمال ،
اضافه بیانیہ بفتح شین نام « باد » مشهوریست که « لدوس » گویند . صحاح با فتح ضبط
کرده اما در لغت سامی به فتح و کسر قید شده . پس کسیکه معتقد است به کسر
« شین » غلط است خودش غلط گفته

ردشعی

اگر « باد » فعل محسوب شود « که » حرف تعلیل است . ولی اگر اسم باشد
حرف بیان تأمل تدبیر .

زمان وصال ، اضافه لامیه .

محصول بیت - خوش خبر باشی ای نسیم شمال . و یا ای نسیم شمال تو باد خوش
خبری زیرا بما زمان وصال میرسد یعنی خبری که باد میرساند مضمون مصرع دوم است

یا برید الحمی حماك الله
مرحبا مرحبا تعال تعال

برید - پیک است حمی ، بکسر « حا » و فتح « میم » به معنای محفوظ یعنی
چیزی که محافظت و مراقبت و نگهداری میشود . چون مکان و منزل جانان از اغیار
محفوظ و حراست میشود . لذا عربها آنجا را با لفظ « حمی » تعبیر مینمایند .

ص ۴۰۷ جلد دوم

پس کسیکه گفته است : عادت عربهاست که حرم محبوبه خویش را به «حمی» تشبیه نمایند و برای اثبات ادعای خویش این بیت گلستان را شاهد آورده
بیت :

ما مرمن ذکر الحمی به سمعی لوسمعت ورق الحمی صاحت معی
این گوینده در هر دو بیت معنی «حمی» را نفهمیده است .

رد شمعی

حماك - حمی فعل ماضی از باب ضرب و كاف ضمیر منصوب متصل. و لفظ الله فاعلش یعنی خداوند ترا حفظ کند .

مرحبا، درباره این کلمه در کتابهای نحو تحقیق شده است . تعال ، فعل امر مفرد مخاطب از باب تفاعل در اصل «تتعال» بوده «تای» اولی بواسطه اجتماع دو تا یا بسبب علامت جزم حذف گشته است : تعال یعنی بیا و تکرار از نوع تأکید لفظی میباشد .

محصول بیت - ای پیک حمی خدا ترا حفظ کند. مرحبا مرحبا بیا بیا

مالسلمی و من بذی سلم

این جیراننا و کیف الحال

ما - اسم استفهام . لسلمی ، لام حرف صله . سلمی ، اسم يك معشوقه است مانند لیلی . واو ، حرف عطف . من معطوف به سلمی . بذی سلم ، با حرف ظرف ذی سلم ، اسم يك مکان معین است چنانکه در اول قصیده «برده» واقع شده . سلم^۱ - به فتحه های سین و لام اسم درخت خار داری است در مناطق حاره این، ظرفی است از ظروف مکانیه یعنی کجاست ؟ و خبر مقدم و جیران مبتدای مؤخر جیران ، جمع جار : همسایگان در اصل جوران بوده واو به یاء قلب شده مانند «میزان» . نا ، ضمیر مجرور متصل و کنایه از متکلم مع غیر

۱ - نوع درخت خار داری است که در ممالک حاره میروید و میوه اش زرد رنگ دارای دانه های سبز است و برگش در دباغی بکار می رود . المنجد

و کیف - واو حرف عطف . کیف اسم مبهم غیر متمکن است که اکثر در سؤال از احوال واقع میشود مثل همین جا . کیف خبر مقدم و الحال مبتدای مؤخر .
محصول بیت - از برید سؤال مینماید : میفرماید حال سلمی چطور است و آنکه در ذی سلم است حالش چگونه است و همسایگان کجا هستند و حالشان چطور است .

عرصه بزمگاه خالی ماند

از حریفان و رطل مالامال

عرصه بزمگاه - اضافه بیانی . عرصه در لغت میان و وسط «سرای» را گویند اما اینجا مراد خود مجلس است . رطل ، بفتح و کسر «را» یعنی نیم من اما در این بیت مراد قدح بزرگ میباشد بلکه هم قدحی است که ظرفیت نیم من باده را دارد . مالامال : مملو

محصول بیت - عرصه مجلس از یاران باده نوش و از قدح های مالامال یعنی مملو از شراب خالی ماند

عفت الدار بعد عافیه

فاسئلوا حالها عن الاطلال

عفت - فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه از عفا یعنی - ناقص واوی باب نصر مصدرش «عفا» میاید محو شدن و از بین رفتن يك چیزی را گویند . چون «دار» مؤنث معنوی است صیغه مؤنث آورده .

عافیت - دفع کردن خداوند تعالی از بنده بلا را عافیت گویند اما در اینجا مراد معموری و آبادانی است . حالها ، ضمیرش بر میگردد به دار .

اطلال جمع قله طل است آثار و خرابه های مسکن را گویند .

محصول بیت - خانه بعد از آبادانی محو و مندرس گشت پس حالش را از

خرابه های آن سؤال نمائید . یعنی نابودی خانه از خرابه هایش معلوم است پس وضع آن را از اطلال پرسید .

سایه افکنده حالیا شب هجر
تا چه تازند شبروان خیال

شب هجر - اضافه بیانیہ . تا . به معنای عجبا . بازند ، فعل مضارع جمع غایب از بازیدن مراد از «بازند» یعنی چه بازی در آورند . شبروان خیال ، اضافه بیانی شبرو ، ترکیب وصفی از رویدن یعنی شب رونده . الف و نون ادات جمع . شبرو و شبروان را اکثر به معنای دزد بکار میبرند چنانکه کمال خجندی میفرماید:

بیت :

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
دلیل روشن است اینک چراغی زیر دامانش

اما در اینجا مطلقاً مراد از شبروان کسانی است که شب راه میروند فتأمل
محصول بیت - حالیا شب هجران سایه انداخت یعنی ظاهر گشت . عجبا در این شب هجران شبروان خیال جانان چه بازی در بیاورند . یعنی در این شب هجران عجبا خیال جانان چه بازی در بیاورد . خلاصه از هجران چه نتیجه ظاهر و باهر میگردد .

قصة العشق لا انفصام لها

فصمت ههنا لسان مقال

قصة العشق . اضافه لامیه «مجازاً» لا حرف نفی حکم جنس . انفصام ، مبنی بر فتح اسم «لا» است در اینجا مراد از انفصام «انقطاع» میباشد اما در اصل به معنای گسیختگی است بوجهی که اجزاء جسم از هم جدا نشود مثلاً بعض وقت کاسه میشکند و ترک میخورد پاره پاره میشود اما پاره هایش از هم منفک نمیشود این را انفصام گویند اما قصم با «قاف» هم به معنای شکستگی است ولی تکه پاره ها از هم جدا میگرددند .

لها ، متعلق به انفصام . فصمت ، فعل ماضی مبنی و مجهول صیغه مؤنث غائبه : بریده شد . ههنا ، اسم اشاره برای مکان قریب

لسان - بکسر لام بین تذکیر و تأنیت مشترك است . باعتبار «تذکیر» جمعش را

السنه «بکسر سین» میگیرند و باعتبار تأنیث جمعش السن «بضم سین» میاید اما اگر از لغت يك قوم کنایه باشد البته مؤنث بکار میرود. در اینجا نایب فاعل فعل فصمت واقع شده پس باید هم مؤنث اعتبارشود.
لسان مقال ، اضافه بیانیه

محصول بیت - قصه عشق انقطاع پذیر نیست یعنی قصه بی نهایت و بی پایان است که هرگز تمام نمیشود. و در این قصه زبان گفتار بریده شده. یعنی قصه نیست که با زبان بیان گردد زیرا داستان عشق حال است نه قال
ترك ما سوی کس نمی نگردد
آه ازین کبریا و جاه و جلال

کبریا و کبر - هر دو بیک معنا و جاه و منصب و جلال و عظمت را میرساند
محصول بیت - جانان ما بسوی کسی نظر نمیکند آه ازین کبریا و جاه و جلال

فی جمال الکمال نلت منی
صرف الله عنک عین کمال

جمال - به معنای حسن است یعنی زیبایی و کمال : تمام . جمال کمال .
اضافه بیانیه

نلت ، فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب مبنی للفاعل از نال ینال یعنی از باب علم مصدرش «نیل» میاید بفتح نون : رسیدن و واصل شدن بمراد و آرزو
منی - بضم «میم» وفتح «نون» جمع منیه به معنای آرزو یعنی چیزیکه دل بخواهد صرف ، فعل ماضی . الله لفظاً مرفوع فاعلش . در این قبیل موارد صرف به معنای برگرداندن است مثلاً صرف عنانه ، یعنی عنانش را برگردانید اما در اینجا صرف به معنای «دفع» میباشد . عنک ، جارمع المجرور و مفعول غیر صریح فعل «صرف» و عین کمال مفعول صریحش و اضافه لامیه

محصول بیت - خطاب بجانان میفرماید : ای جانان در کمال زیبایی به آرزوهایت رسیدی: در عین کمال حسن به مرادات خودت هم رسیدی حق تعالی عین کمال را

از تو دفع نماید : چشم زخم بتو نخورد .

اصل این مطلب کہ بہ چشم زخم «عین کمال» گویند : در قبیلہ ہذیل عربی بودہ بنام «کمال» ، این شخص بہ ہر چیزیکہ با آرزوی نفسانی مینگریست آن شیئی را بلافاصلہ خطری منوجہ میشد و آسیبی میدید و از بین میرفت . بعدہا بطریق تشبیہ واستعارہ بہ ہر چشمی کہ سبب نظر خوردگی میشد «عین کمال» گفتند . بحسب لغت یعنی چشم کمال فاحفظ . پس مصرع ثانی متضمن دعاست درمصرع اول : فعل «نلت» را بہ متمکلم اسناد دادہ و در معنایش گفتہ اند : در جمال کمال بآرزو ہا رسیدم این گویندہ بہ جمال کمال نرسیدہ است دو کمال واقع در دو مصرع بطریق تجنیس تام است .

حافظا عشق و صابری تا چند

نالہ عاشقان خوشست بنال

صابری - یا ، حرف مصدری . تا . اینجا بہ معنای «الی» میباشد
محصول بیت - ای حافظ عشق و صابری تا کی . نالہ عاشقان خوش است
خوش است پس بنال ، یعنی نالہ و زاری عاشقانہ مقبول است . بنا بر این ای حافظ
نالہ بکن .

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاان مفاعلن فعلات

غزل سیصد و پنجاه و سوم

شممت روح و داد و شمت برق وصال

بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال

شممت - فعل ماضی متکلم وحده از باب علم ، از باب نصر هم میتوان شمرد .
یعنی استشمام نمودم روح و داد. اضافه بیانیه و مفعول صریح فعل «شممت».

روح، به فتح «را» به معنای راحت و آسایش و به بوی خوشی که باد میاورد
نیز «روح» گویند و در این بیت معنی دوم مراد است. و داد ، به فتح «واو» از باب علم
یعنی دوستی . شمت ، فعل ماضی متکلم وحده از باب ضرب در اصل مفتوح العین
است «شام» مطابق قاعده عربی اعلال نموده اند

برق وصال ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل «شممت . شمت البرق :

هنگامیکه ابری توأم بارعد و برق پیدا میشود شخصی که نگاه میکند تا
به بیند باران از کدام طرف و در کجا میبارد این جمله را بکار میبرد . زیرا «شیم»
بفتح «شین» نظر کردن را گویند

بوی ترا میرم: بویت را قربان میشوم مراد از نسیم شمال : بادی است که از
قبل کوی جانان میوزد و اضافه بیانی است

محصول بیت - بوی دوستی را شنیدم (استشمام) نمودم و برق وصال را
جملگی سیرو تماشا کردم یعنی نشانه وصال را دیدم بیا که قربان بویت گردم ای

ص ۱۴۴ جلد دوم

نسیم شمال کہ از کوی جانان میوزی بیا کہ قربان بوی روح افزایت کردم .

احادیا بجمال الحیب قف وانزل

کہ نیست صبر جمیل ز اشتیاق جمال

احادیا .. همزه مفتوحه حرف ندا وحادی ، اسم فاعل از حدایحدو از باب نصر
یعنی شتر بانی کہ شتران را با ترنم و تغنی میراند .

منادای غیر مقصوده است بهمین جهت معرب شده است

بجمال الحیب . با ، حرف صله . جمال بکسر جیم جمع جمل و بفتح جیم و میم

به شتر ہم گویند

جمال الحیب - اضافه لامیه . حیب یعنی دوست . قف . فعل امر مخاطب از

وقف یقف : از مثال باب ضرب یعنی توقف کن . و انزل ، و او حرف عطف . انزل ،

بکسر همزه فعل امر مخاطب از نزل ینزل از باب ضرب یعنی پایین بیا . همزه وصل

ساقط میشود .

کہ ، حرف تعلیل . صبر جمیل ، اگر صبر مضاف جمیل محسوب شود اضافه

بیانیه . اما اگر مضاف نباشد بنا بر این جایز است «نیست» به معنای (لیس) تعبیر شود

و صبر اسم و جمیل خبرش و لکل وجهه .

اشتیاق جمال - مصدر به مفعول خودش اضافه گشته

محصول بیت - ای سار بانی کہ شتران جانان را با تغنی و ترنم میرانی توقف

کن و فرود آی . یعنی حرکت مکن : زیرا از اشتیاق جمال جانان صبر برای من

خوش آیند نیست (گوارا نیست و تلخ است) یعنی طاقت را در رفتن برایم نمانده پس فرود

آی کہ اندکی استراحت نمائیم

کسیکہ جمال واقع در مصرع اول و در مصرع دوم را تجنیس خط گرفته است

در علم بدیع اطلاع بدیع داشته زیرا تجنیس خط خود اختلاف واقع در نقطه است .

اما اختلاف در حرکت را تجنیس ناقص گویند . در این شرح اجرا کردن صنایع بدیع

بطور تمام و کمال ممکن بود لکن شرح خیلی طولانی میشد و سبب کسالت و ملالت

خوانندگان میگشت . این بود که ترکش را مناسب و بهتر دیدیم و به مختصر قناعت کردیم والا ذکر قواعد عروضی و قوافی در محل خود مستلزم اشارات بود که ما از ترس حتی ابیات استشهادی را هم ذکر نکردیم .

**شکایت شب هجران فروگذار ای دل
بشکر آنکه برافکند پرده روز وصال**

فروگذار - در اینجا یعنی ترك كن بشکر - باحرف سبب

محصول بیت - شکایت شب هجران را ترك کن : ای دل از هجران شکایت مکن . بشکر آنکه روز وصال پرده برانداخت . یعنی از پشت پرده فراق وصال ظهور کرد

**چویار برسر صلحست و عذر میخواهد
توان گذشت ز جور رقیب در همه حال**

محصول بیت - وقتی یار میل صلح دارد و عذر میخواهد در همه حال گذشت از جور رقیب ممکن است . یعنی وقتی یار نسبت بما تمایلی نشان دهد جور رقیب مهم نیست

**بیا که پرده گلریز هفتگانه چشم
کشیده ایم بتحریر کارگاه خیال**

در بعضی نسخهها «هفتخانه» و در بعض دیگر هفتکاری واقع شده لکن هدف هر دو يك معنی است .

پرده گلریز هفتگانه - اضافه ها - بیانیه و گلریز ، ترکیب وصفی از ریزیدن .

هفتگانه : هفت لا . اما یگانه عصر که میگویند به معنای متفرد است . گلریز نوعی قماش منقش زیباست اما در این بیت کنایه از خون گریستن است . هفتگانه چشم ، اضافه لامیه و یا بیانیه . مصرع اول مرهون مصرع ثانی است .

به تحریر ، باحرف صله متعلق به «کشیده» تحریر . در لغت به معنای اصلاح

و تقویم و تحریر الكتاب یعنی اصلاح و تقویم آن
 اما در این بیت مراد از تحریر (تزیین) میباشد ، کار گاه و کارخانه يك معنا دارد
 و سابقاً بیان شده . کار گاه خیال ، اضافه بیانیه

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : بیا که پرده گلریز هفتگانه
 چشم را به تزیین کار گاه خیال کشیده ام . یعنی برای مزین ساختن کار گاه خیال
 بکار برده ام کار گاه خیال عبارت از چشم و دل است . اما در اینجا فقط مراد چشم است .
 حاصل کلام : بیا که کارخانه چشم را با پرده گلریز هفت لامزین کردیم
 چنانکه خانه های مخصوص به جلوس سلاطین و مردم را با انواع قماش آرایش
 و تزیین میکنند .

مراد شاعر از پرده هفتگانه چشم اشاره به هفت پرده است که در چشم آفریده شده
 چنانکه در قافیه (تا) مقدمه در شرح بیت :
 جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
 که در نقاب زجاجی و پرده عنبی است
 به تفصیل گذشت

در معنای مجموعی بیت مفسری گفته است : بیا که در پرده گلریز هفتکاری
 چشم کار گاه خیال را به تحریر آورده ام . دیگری نیز معنای مصرع اول را اینطور
 تعبیر نموده است : بیا که پرده گلریز هفتگانه چشم را ... این گویندگان تحریرات
 عجیب و غریب فرموده اند

بجز خیال دهان تو نیست دردل تنگ

که کس مباد چون در پی خیال محال

محصول بیت - غیر از خیال دهان تو دردل تنگ من هیچ چیز نیست خدا نکند
 که کسی چون من در پی خیال محال باشد

ملال مصلحتی مینمایم از جانان

که کس بجد ننماید ز جان خویش ملال

ملال مصلحتی ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف تعلیل

محصول بیت - بنا بر مصلحتی چنان وانمود میکنم که از جانان آزرده ام والا هیچ کس بقصد از جانش اظهار ملالت نمی نماید . با این تقدیر مصرع ثانی جواب سؤال مقدر است : یعنی باقتضای مصلحتی چنان مینمایانم که از جانان ملولم و گرنه کسی بقصد نسبت به جانان خویش ملالت و آزرده گی نشان نمیدهد مراد از جان هم جانان است .

کسیکه گفته است : مراد از اظهار ملالت نسبت به جانان استتار است که رقبا از عشقش مطلع نشوند . و نیز یاء «مصلحت» رانسیبی گرفته و معنای مصرع اول را : ملالی به جانان نشان میدهم که منسوب به مصلحت است این گوینده باعث ملالت شده است

قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی
بخاک ما گذری کن که خون ماست حلال

قتیل عشق - اضافه اسم مفعول به نایب فاعل ، عشق تو ، اضافه لامیه . مراد از خاک قبر است . گذری ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . که ، حرف تعلیل و یا حرف بیان . مصرع ثانی ، احتمال دارد اخباری و انشایی باشد یعنی نصف جمله اخیرش **محصول بیت -** حافظ غریب کشته عشق تو شد : ولی به قبر ما گذر کن که خون ما حلال است و یا خون ما برایت حلال باشد از غائب به مخاطب التفات فرموده .
وله ایضاً

بحر هزج : مفعول مفاعیل ، فاعیل فاعولن

غزل سیصد و پنجاه و چهارم

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
یحیی بن مظفر ملک عالم عادل

دارای جهان - حاکم جهان و اضافه لامیه . نصرت دین ، مصدر به مفعول خود اضافه گشته مصدر اینجا بطریق مبالغه ذکر شده چون «رجل عدل» نصرۃ الدین لقب ملک یحیی است .

خسرو کامل ، اضافه بیانیه . یحیی عطف بیان بماقبلش . همزه «ابن» چون بین العلمین واقع شده حذف گشته . ملک عالم عادل این چند صفت مربوط به یحیی است .

دارا : با مابعدش خبر مقدم و جایز است یحیی مبتدای مؤخر باشد .

محصول بیت - یحیی پسر مظفر ملک عالم و عادل جهان است او ناصر دین و پادشاهی که از هر جهت کامل است

ای در گه اسلام پناه تو گشاده
بر روی جهان روزنه جان و در دل

ای - حرف ندا و منادی محذوف تقدیراً : ای پادشاه مراد است . اسلام پناه ، ترکیب وصفی از پناهدن . پناه تو . اضافه لامیه . مصرع اول مرهون مصرع ثانی روزنه جان ، اضافه بیانیه و در دل ، هکذا

محصول بیت - ای پادشاه عالم پناه ، در گاه تو که پناهگاه اهل اسلام است

ص ۴۱۱ جلد دوم

بر روی اهل جهان روزنهٔ جان و در دل گشوده . یعنی بتنشان روح و به بدنشان صفا بخشیده . الحاصل پادشاه عالمپناه را تعریف مینماید که عدالت و رأفتش شامل حال مردم جهان شده است

تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم و انعام تو بر کون و مکان فائض و شامل

تعظیم تو - مصدر به مفعولش اضافه شده . انعام تو ، مصدر به فاعلش اضافه شده . فائض ، فیض دهنده اسم فاعل اما اینجا به معنای محیط میباشد .

محصول بیت - بر جان و خرد تعظیم تو لازم و واجب است . یعنی چون تو یک پادشاه عالمی پس بر هر ذی روح و صاحب عقل تعظیم و بزرگداشت تو لازم و اهم میباشد و علی الخصوص که انعام و احسانت شامل تمام مردم جهان گشته و همه جا را فرا گرفته

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاده که شد حل مسائل

روز ازل - اضافه بیانیه . کلک ، عجم هر دو کاف را کاف عربی میخوانند لکن اولی را مکسور میگیرند ، اما رومیان اولی را با کاف عجمی میخوانند . کلک تو ، اضافه لامیه . مراد از سیاهی در اینجا مر کب سیاه است . یا حرف نسبت . حل ، در اینجا متضمن معنای مبالغه است چون «رجل عدل» یا خود ممکن است مجازاً به معنای فاعل باشد و نیز میتوانیم یک لفظ «سبب» تقدیر نمائیم به تقدیر : سبب حل مسائل ، از قبیل اضافه مصدر به مفعولش

محصول بیت - مصرع اول مرهون مصرع ثانی است . خواجه میفرماید : در روز ازل از قلمت یک قطره مر کب سیاه بر روی ماه افتاد که سبب حل مسائل شد . یا آن قطره مسائل را حل کرد . این کلام بطریق اسناد مجازی مبین آن است که پادشاه ممدوح شاعر شاید کاتب بوده الحاصل مقصودش بیان لکه روی ماه است

خورشید چو آن خال سیہ دید بدل گفت ای کاج کہ من بودمی آن ہندوی مقبل

خال سیہ - ذکر خال سیہ بہ مناسبت همان «قطرہ» است کہ دربت قبلی آوردہ نہ لکہ سیاہی کہ درروی ماہ است . بدل ، با حرف صلہ ویا حرف ظرف . ای حرف ندا و منادی محذوف یا ممکن است «ماہ» باشد . در صورتیکہ «بای» بدل ظرف محسوب شود . و یا ممکن است «بای» دل حرف صلہ باشد «بدل گفت : در دل گفت» ولکل وجہ

کاج . با کاف عربی . کاشکی ، کاش ہم گویند با شین البتہ در بعضی موارد . بودمی - حکایت حال ماضی (ماضی استمراری)
مراد از : آن ہندوی مقبل ممکن است «قطرہ» مذکور و یا بہ عنوان «قطرہ»

ماہ باشد

حکایت حال ، اضافہ بیانہ . مقبل بہ معنای مقبول ہم بکار میرود
محصول بیت - خورشید کہ آن خال سیاہ را دید بدلش گفت و یا در دلش گفت یعنی بخودش گفت : ای کاش آن ہندوی مقبل من بودم . الحاصل : آن قطرہ کہ از قلم شاہ بر روی ماہ افتاد خورشید بہ ماہ رشک ورزید و گفت : کاشکی آن قطرہ بر روی من میافتاد کہ بجای ماہ من بندہ سعادتمند میشدم
مفہوم مرام : کمال عظمت و رفعت پادشاہ بجایی رسیدہ و بحدی است کہ خورشید حسرت میخورد کہ کاش بندہ اش میشد .

شاہا فلک از بزم تو در رقص و سماعست

دست طرب از دامن این زمزمہ مگسل

دست طرب - اضافہ بیانہ . زمزمہ ، آواز را گویند . مگسل ، فعل نہی مفرد مخاطب از گسلیدن . بکسر کاف عجمی ویا بضم آن یعنی قطع کردن و دست برداشتن از چیزی .

محصول بیت - ای پادشاہ : فلک از شوق بزم تو در رقص و سماع است . دست

طرب و شادی را از این زمزمه قطع مکن . مراد دعاست . یعنی این روش و عادت تو هرگز منقطع نگردد . مراد : صیت و صدای بزم و عیش و عشرت همیشه باشد زیرا که دور فلک مساعد و موافق توست

می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت
شد گردن بد خواه گرفتار سلاسل

می نوش و جهان بخش - این صیغه‌ها امر مخاطب . و مراد : پادشاهی اعطا کن یعنی به مستحقان پادشاهی جهان را بذل کن که ، حرف تعلیل . زلف کمندت ، اضافه بیانیه و لامیه . سلاسل : جمع سلسله : زنجیرها
محصول بیت - خطاب بد پادشاه میفرماید ، ای پادشاه باده بخور و پادشاهی ببخش . زیرا که از زلف کمندت گردن دشمن گرفتار زنجیر شد . یعنی مبتلای حبس بدن و قید تن شد ،

دور فلکی یکسره بر منهج عدالت
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل

دور فلکی - اضافه بیانی و یا حرف نسبت . یکسره : دفعه . منهج : راه راست .
منهج عدل ، اضافه بیانی .

محصول بیت - دور فلک بطور کل بر طریق عدالت است . یعنی تو که پادشاه عادل فلک هم در داد گستری ترا یاری مینماید . پس بیا و حال خوش باش و صفا کن چه ظالم بواسطه ظلمی که میکند راه به منزل نمی برد . یعنی در اثر ظلمی که میکند هیچوقت بمرادش نمیرسد

از مفهوم این دو بیت چنان استنباط میشود که دشمنان پادشاه وقت در آن زمان در حبس بوده‌اند چونکه در زمانهای گذشته وراثت سلطنت یکدیگر را نمیکشیدند بلکه حبس میکردند و یا بچشم عدو میل میکشیدند .

حافظ چو در شاه جهان مقسم رزقت
از بہر معیشت مکن اندیشہ باطل

در بعضی نسخہها بجای «چو در» (قلم) واقع شدہ . اما بنظر بندہ این نسخہ
بہتر آمد ولکل وجہہ

محصول بیت - ای حافظ از آنجا کہ در پادشاہ جهان مقسم رزق است پس
دیگر برای خاطر معیشت بیہودہ فکر مکن . یعنی برای اینکہ چہ بخورم و چہ بنوشم
و چگونہ زندگانی بنمایم اندیشہ باطل مکن . زیرا پادشاہ وقت دائم ترا می بیند
و بفکر توست .

خواجہ صنعت حسن طلب را در این بیت رعایت نمودہ است .

ولہ ایضاً

از بحر مجتت : مفاعلن فاعلن مفاعلن فعلن

غزل سیصد و پنجاه و پنجم

بعهد گل شدم از توبه شراب خجل
که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

کردار - به فتح کاف عربی ترکیب وصفی از مصدر آریدن . کرد ، یعنی کار
از کردن گرفته شده و معنای فعلی دارد : کردار . وجود آورنده فعل و بعدها به معنای
عمل بکار برده اند تأمل .

محصول بیت - در موسم گل از توبه شراب شرمنده گشتم که کسی از عمل
نا درست خجل نگرده . خجل ، صفت مشبیه است به معنای شرمنده اما اکثر به معنای
اسم فاعل بکار میبرند

صلاح من همه دام رهست و من زین بحث
نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل

بحث ، با ثای مثلثه است و با «تا» که به معنای طالع و بخت میباشد نیست
غفلت نشود و مراد از «بحث» در اینجا دعواست .

محصول بیت - صلاح و تقوای من در طریق عشق دام راهست و حال آنکه
من از این بحث یعنی از بحث راه عشق از شاهد و ساقی بهیچ وجه خجل و شرمنده
نیستم

ص ۴۰۲ جلد دوم

زخون کہ رفت شب دوش از سراچه چشم
شدیم در نظر شبروان خواب خجل

سراچه - مصغر سرا کہ مخفف سرای است . نظر شبروان خواب ، اضافه لامیہ
و بیانہ . شبروتر کیب وصفی : شب رونده . الف و نون . ادات جمع است
محصول بیت - از بسکہ شب گذشتہ از چشم خون جاری شد . پیش شب روان
خواب خجل و شرمندہ شدم : یعنی از بسکہ خون گریستم دیگر خواب بچشم نیامد
و بہمین جہت از خواب خجلم .

اسناد شبروی بہ خواب برای اینست کہ موقع خواب اکثر هنگام شب است

تو خوب روتری از آفتاب و شکر خدای
کہ نیستم ز تو در روی آفتاب خجل

خوبروی - صفت مرکب است یعنی زیباوتر ، ادات تفضیلی ویا ، ضمیر خطاب .
محصول بیت - تو از آفتاب زیباتری شکر خدا کہ از این بابت از روی آفتاب
شرمندہ نیستم . یعنی اگر تو و خورشید مقابل ہم بایستید تو از آن زیباتری پس از جہت
تو از روی آفتاب خجل نیستم .

بود کہ یار نپرسد گنہ ز خلق کریم
کہ از سؤال ملولیم و از جواب خجل

خلق - بضم «خاء» بہ معنای «خوی» . کہ ، حرف تعلیل
محصول بیت - باشد کہ یار بواسطہ حسن خلقی کہ دارد در بارہ گناہ ماتفتیشی
نکند و از آن چیزی سؤال ننماید . زیرا از سؤال ملول و از جوابش خجلیم
حاصل سخن سؤال و جوابش عذاب جان ماست ،

رخ از جناب تو عمریست تا نتافتہام
نیم بیاری توفیق ازین جناب خجل

محصول بیت - عمریست : مدتی است کہ از آستان تورو برنگرداندهام پس
بیاری توفیق خدا از این آستان خجل نیستم . زیرا بی وفائی نکردهام

چرا بزیر لب جام زهر خنده زند
اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل

زهر خنده - اضافه بیانیه در حال غضب، خندیدن را گویند. مراد اینست بعضی اشخاص وقتی خشمناک میشوند گاهی از شدت غضب میخندند این نوع خندیدن را زهر خند یا زهر خنده گویند و با خشم نگریستن را : زهر چشم گویند .

محصول بیت - مصرع اول مرهون - مصرع ثانی است میفرماید : چرا قدح بزیر لب زهر خند میزند ؟ یعنی اگر شراب از لعل تو خجل و شرمنده نشده پس چرا زهر خنده میزند .

در هنگام ریختن شراب به قدح يك مقدار کف در اطراف قدح پر از باده و ضمناً حبابهای کوچک پیدا میشود این وضع شراب قدح را زهر خنده گفته اند

رواست نرگس مست ارفکند سر در پیش
که شد ز شیوه آن چشم پر عتاب خجل

روا - بمعنای جواز است و خبر مقدم و نرگس مست مبتدای مؤخر و اضافه بیانی . که ، حرف تعلیل . پر عتاب : کسی که عتاب و عقابش زیاد است . با خشم و غضب نگریستن را عتاب گفته .

محصول بیت - بجاست اگر نرگس مست سر در پیش افکند چنانکه عادت مستان است، زیرا که از شیوه چشم پر عتاب آن جانان خجل و شرمنده است بهمان جهت سرش را از خجالت در پیش افکنده مثل اشخاص شرمنده و خجالت زده .

نقاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت
ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل

نقاب ظلمت - اضافه بیانی . ازان ، ادات تعلیل . که ، حرف بیان . گشت، مرهون مصرع ثانی . نقاب مفعول به و آب خضر فاعل فعل « بست »

محصول بیت - علت نقاب سیاه بستن یعنی در داخل ظلمات قرار گرفتن آب حیات آن است که از طبع و اشعار چون آب روان حافظ شرمنده شده . الحاصل آب

حیات برای همین معانی درظلمات پنهان گشته که کسی شرمندگی اورا نه بیند

از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف

که شد زلؤلؤئی نظم در خوشاب خجل

از آن - ادات تعلیل . نهفت ، بضم نون و ها فعل ماضی مفرد غایب : پنهان نمود . رخ خویش ، مفعول صریح فعل نهفت و اضافه لامیه . نقاب صدف ، ظرف نهفت و اضافه بیانیه . که ، حرف بیانی . زلؤلؤنظم ، اضافه بیانیه و لامیه . درخوشاب ، اضافه بیانیه و فاعل فعل «نهفت»

محصول بیت - درخوشاب برای آن درنقاب صدف روی خود را مخفی نموده که ازلؤلؤنظم من خجل گشته است . حاصل کلام و مفهوم مراد : در خوشاب بسبب اینکه از اشعار چون لؤلؤ من خجل گشته است خود را درنقاب صدف مخفی نموده
وله ایضاً

از بحر و جت: مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فعلات

غزل سیصد و پنجاه و ششم

اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد بدولت وصل تو کار من باصول

محصول بیت - اگر مجال وصول بکوی تو یابم در دولت وصل تو کارم اصولی

وقانونی پیدا میکند . یعنی کارم از روی اصول و نظم به قانونی میافتد .

قرار برده ز من آن دو سنبل رعنا

فراغ برده زمن آن دو نرگس مکحول

محصول بیت - آن دو سنبل رعنا قرار و آرام مرا برده و آن دو نرگس مکحول

(سرمه کشیده) آرامش را از من سلب نموده .

چو دل ز جوهر مهر تو صیقلی دارد

بود ز زنگ حوادث هر آینه مصقول

مهر - محبت . صیقلی ، یا حرف تنکیر . زنگ: زنگ . حوادث جمع حادثه

و کنایه از مصیبت . مصقول ، اسم مفعول یعنی صیقل خورده

محصول بیت - وقتی که دلم از جوهر محبت تو صیقل یابد البته که از زنگ

حوادث پاک میگردد . یعنی دلی که از محبت تو صفا کسب نماید . از زنگ و کدورت

حوادث روزگار شسته و پاک و صاف میگردد . الحاصل از جفای روزگار مصون میماند

و تأثر خاطر پیدا نمیکند

ص ۴۰۱ جلد دوم

من شکستہ بد حال زندگی یابم

در آن نفس کہ بتیغ غمت شوم مقتول

من شکستہ بد حال . اضافہ بیانہ . زندگی ، یا حرف مصدری یعنی حیات
محصول بیت - من بد حال و شکستہ در آن دم و آن ساعت کہ با شمشیر تیغ
غمت کشته شوم حیات تازہ می یابم . الحاصل مردن از غمت برای من برابر است با کسب
حیات تازہ .

چه جرم کرده ام ای جان و دل بحضرت تو

کہ طاعت من بیدل نمیشود مقبول

محصول بیت - ای جان و دل در حضورت مرتکب چه گناهی شده ام یا خود
نسبت بہ بار گاہت چه قصوری کرده ام کہ طاعت من بیدل در نزدت قبول نمیشود

چو بر درتو من بی نوای بی زر و زور

بہیچ تاب ندارم رہ خروج و دخول

نوا - بفتح و یا بضم نون بہ معنای نعمت

خروج و دخول ، از نوع صنعت تضاد میباشد . باب ، بطریق ایہام ذکر شدہ بہ

معنای «در» و «وجہ»

محصول بیت - چون من بر درتو بی نوای بی زر و زورم : فقیر و حقیری ہستم کہ

بہیچ وجہ راہ خروج و دخول ندارم . این بیت مرہون بیت آتی است

کجا روم چہ کنم چون شوم چہ چارہ کنم

کہ گشتہ ام ز غم جور روزگار ملول

محصول بیت - کجا بروم . و چہ بکنم و چارہ ام چیست . کہ از غم جور روزگار

ملول گشتہ ام .

خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت

کہ ساخت در دل تنگم قرار گاہ نزول

قرار گاہ نزول - اضافہ لامیہ : جایگاہ ورود یا نازل شدن .

محصول بیت - غمت جایی خرابتر از دل من نیافت که در دل تنگم قرار گاه.
 نزول را ساخت. یعنی جانان دل مرا قرار گاه و جای نزول کرد.
 بدرد عشق بساز و خموش شو حافظ
 رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

بساز - قانع شو

محصول بیت - بادرده عشق بساز و ساکت باش ای حافظ و رمز و اسرار عشق را
 پیش اهل عقول فاش مکن. یعنی رموز عشق را پیش اهل ظاهر فاش مکن که رسوا
 نشوی
 وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

غزل سیصد و پنجاه و هفتم

هر نکته که گفتیم در وصف آن شمایل

هر کو شنید گفتا لله در قائل

نکته یا حرف وحدت و همزه حرف توصل که، حرف رابط صفت. شمائل، جمع شمال به کسر شین : اخلاق. کو، در اصل که او، بوده چنانکه بکسرات گفته ایم.

لله در قائل، در، بفتح دال و رای مشدده یعنی شیراما در این قبیل جاها مراد عمل است. موقعی که میخواهند درباره کسی دعای خیر بکنند گویند : لله در قائل به معنای «لله عمله» یعنی عمل خیری است حق تعالی جزای نیک دهد. ولی در مقام ذم گویند: لادردره به معنای لا کثر خیره. زیرا عرب چیزی باخیر و بر کتندارتر از شیر ندارد و تمام معاششان از شیر میگردد به حسب لغت یعنی شیرش سیلان و برکت نداشته باشد معنای لازمش شیر نداشته باشد

محصول بیت - هر نکته ای که در وصف اخلاق آن جانان گفتم هر کس شنید گفت : لله در قائل، یعنی گوینده این تعریف عملش خیر است و خداوند جزای خیرش دهد. الحاصل این عبارت عرب معادل است با جمله ای که در زبان ترکی گویند : شیر مادرش حلال باشد و یا شیریکه از مادر خورده حلالش باشد.

علی کل حال در مقام مدح و تحسین بکار میبرند

ما حصل وصفی که از اخلاق جانان نمودم هر که شنید مدح و تحسین نمود

و گفت وصفی است لایق و مناسب آن شمایل و مدحی بہتر ازین نمیشود والعلم
عنداللہ.

گفتم کہ کی بیخشی بر جان ناتوانم
گفت آن زمان کہ نبود جان درمیانہ حائل

محصول بیت - بہ جانان گفتم کی بہ جان ناتوانم ترحم میکنی . در جوابم
گفت زمانی کہ در میانمان جانی حائل و مانع نشود. یعنی در آخرت کہ جان از بدن
مفارقت نماید. حاصل کلام مراد از جان «حیات» است چنانکہ در این بیت بہمین
معنی است.

بیت :

ای دل حجاب جانان جانست در میانہ

خود از میان چو رفتی دیگر نماند حائل

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
جانم بسوخت آخر در کسب این فضائل

رندی - یا حرف مصدری. عشق و رندی را فضائل نامیدہ چون این دو صفت
در نزد عاشقان بسیار معتبر است.

محصول بیت - عشق و رندی اول بنظر آسان رسید اما برای بدست آوردن
این فضائل بالآخرہ جانم سوخت. یعنی کسب این دو سراسر رنج و مشکلات بودہ
فقط بظاہر آسان مینمود کہ اعتبار ندارد.

حلاج بر سردار این نکتہ خوش سراید
از شافعی مپرسید امثال این مسائل

جایز است «این مسائل» اشارہ باشد بہ مضمون ابیات سابق. و نیز ممکن است
مرادش رموز و اشاراتی باشد کہ دردش مرکوز میباشد. و یا اینکه مرادش از «این
مسائل» مضمون مصرع ثانی است.

محصول بیت - منصور حلاج بر سردار این نکته عشق را خوب میسراید یعنی خوب ادا میکند زیرا عشق حال اوست : او عاشق است . پس این قبیل مسائل را از شافعی سؤال نکنید که او از عشق خبر ندارد و عشق حال او نیست . مراد : احوال و اوصاف عشق را عاشقان دانند نه زاهدان

دل دادهام بیاری شوخی کشی نگاری مرضیه السجایا محمودة الخصائل

به یاری و شوخی و کشی و نگاری . یاها برای وحدت است . شوخ در اینجا خون گرم و تودل برو و کش : ظریف . کاف این کلمه را بعضی کاف عجمی و برخی هم عربی گرفته اند . نگار ، در لغت نقش است بعد ها بطریق مبالغه به زیبایان اطلاق نموده اند . مرضیه ، اسم مفعول ، مفرد مؤنث در اصل مرضویه است با اعلال مرضیه شده . خبر مبتدای محذوفه است تقدیراً «هی مرضیه» است . مرضیه السجایا اسم مفعول ، به قائم مقام فاعل اضافه گشته . سجایا ، جمع سجه به معنای طبیعت و خلق است . خصائل ، جمع خصلت : اخلاق و اعرابش مانند ما قبلش است

محصول بیت - دلم را به یک یار و بیک شوخ و بیک لطیف و بیک نگاری دادهام که اخلاق و اطوارش مقبول و خوی و خصائلش محمود و ممدوح است . الحاصل به نگاری دل دادهام که ظاهر و باطنش مقبول و مطبوع است : عاشق نگاری شدهام که با این اوصاف متصف است .

درعین گوشه گیری بودم چو چشم مست واکنون شدم بمستان چون ابروی تو مائل

درعین گوشه گیری . درعین الفعل گوشه گیری یعنی گوشه گیر واقعی و خالص بودم بمستان ، با حرف صله . چون ، ادات تشبیه

محصول بیت - چون چشم مست در عین گوشه گیری بودم اما حالا چون ابروانت به مستان مائل شدم : همانطور که ابروانت به چشمان مستانه ات مایل اند

منہم بہ عاشقان مست آتچنان تمایل پیدا نمودہ ام . الحاصل در عین انزو او گوشہ نشینی
فعلا نسبت بہ مستان تمایلی پیدا نمودہ ام چون ابروانت

از آب دیدہ صدرہ طوفان نوح دیدم
وزلوح سینہ نقشت ہرگز نگشت زائل

وزلوح سینہ - واو حرف حال و اضافہ بیانہ

محصول بیت - از اشک چشم صدمبار طوفان نوح را دیدم : در طوفان اشک
چشم صدمبار غرق شدم . باوجود این از لوح سینہ نقشت ہرگز زائل نگشت . یعنی
تصویرت چنان در لوح سینہ ام نقش بستہ کہ با آب دریاہا زائل نمیشود

دردا کہ در برخورد بارم نداد دلبر
چندانکہ از جوانب انگیختم وسائل

بار، در اینجا بہ معنای اجازہ و اذن است . جوانب ، جمع جانب : اطراف .
انگیختم وسائل : وسائلی بدست آوردم فعل ماضی متکلم و حذوہ معنای لازمش : پیدا
کردم . وسائل، جمع وسیلہ بہ معنای واسطہ

محصول بیت - افسوس کہ دلبر بمن اجازہ ورود بہ نزدش نداد : باوجود اینکہ
از ہر جانب واسطہ ہا برانگیختم . یعنی متقاضیان را واسطہ قرار دادم کہ از طرف
من التماس نمایند ، اما اصلا فایدہ نداد و نتیجہ نگرفتم

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخمست
یارب کہ بینم آنرا در گردنت حمائل

تعویذ - در لغت پناہ دادن است اما بہ معنای حمائل بکار میرود . چشم زخم :
عین کمال . تعویذ برای نظر نخوردن است تعویذ چشم . اضافہ مصدر بہ معنواش .
چشم زخم ، اضافہ بیانہ . یارب : یا اللہ و یا بہ معنای عجب است . «بینم» اگر فعل تمنی
باشد «یارب» یعنی یا اللہ . ولی اگر «تضمن معنای استفہامی باشد در این صورت مراد
«عجبا» است

محصول بیت - ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است . یعنی برای

محفوظ ماندن از چشم زخم حمائلی است خدایا میشود که آن حمایل را در گردنت
بینم. یا عجباً آن را می بینم که حمایل گردنت شده. الحاصل آرزوی آن را دارد که
دستش را در گردن یار حمائل و اربه بیند

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل سیصد و پنجاه و هشتم

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کرده جان و دل سبیل

سلسبیل - نام یکی از چشمه‌های جنت است

محصول بیت - ای جانان ، رخت جنت و لب لعلت سلسبیل است . سلسبیل
دل و جانش را فدای تو کرده است .

سبز پوشان خطت بر گرد لب
همچو مورانند گرد سلسبیل

سبزپوش - ترکیب وصفی از پوشیدن و الف و نون ادات جمع . سبز پوشان
خطت اضافه بیانیه . خطت - اضافه لامیه .

محصول بیت - ای جانان در اطراف لب سبز پوشان خطت چون مورانی
هستند در اطراف سلسبیل . جمع بستن «سبزپوشان» باعتبار «موران» میباشد و الاخط
لب يك ماهیت است و اقتضای جمعیت نمیکند پس بنا بر این هردانه موی خطرا به
يك مور تشبیه نموده و جمع بسته است فتأمل .

یا رب این آتش که در جان منست

سرد کن زان سان که کردی بر خلیل

محصول بیت - پروردگارا این آتشی که در جان من است سردش کن همچنان

که برای خلیل پیغمبر سرد نموده تبدیل به گلستان کردی .

ص ۲۰۲ جلد دوم

من نمی یابم مجال ای دوستان
زانکه او دارد جمال بس جمیل

محصول بیت - ای دوستان من مجال نمی یابم : درمن طاقت نماند
زیرا جمال جانان بسیار زیباست . یعنی رویش ، حاصل کلام روی زیبایش
فوق العاده قشنگ است.

پای ما لنگست و منزل چون بهشت
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

عبارت چون بهشت ، کنایه از دوری و بعدفاصله است . نخیل ، نوعی درخت
خرماست که نسبت بخرمای معمولی بلندتر است
محصول بیت - پای ما لنگ است و منزلی که باید برویم چون بهشت دور
واقع شده و دست ما کوتاه است و درخت خرما بلند: دستان به میوه هایش نمیرسد .
حاصل سخن منزل جانان بسیار دور است و خودش نیز عالیجناب پس نه پایمان به منزلش
میرسد و نه دستان بخرمایش .

ناوك چشم تو در هر گوشه
همچو من افتاده دارد صد قتیل

محصول بیت - ناوك چشمت در هر گوشه چون من صد مقتول دارد . کلمه
«افتاده» جایز است مقید لفظ «من» یا «دارد» باشد ، یعنی چون من افتاده یا همچو
من ، افتاده دارد.

حافظ از سر پنجه عشق نگار
همچو مور افتاده شد در پای پیل

محصول بیت - حافظ از سر پنجه عشق نگار یعنی جانان چون موری
است که پای فیل افتاده : مفهوم مرام : یعنی بسیار بون و مغلوب شده

شاه عالم را بقا و عز و ناز
بادوهر چیزی که خواهد زین قبیل

محصول بیت - شاه عالم جاویدان و با عز و ناز باشد و از این قبیل نعمتها
هر چه بخواهد بر خور دار گردد. خلاصه در عالم هر چه بخواهد خداوند تعالی
برایش میسر نماید .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فعلات

غزل سیصد و پنجاه و نهم

رهروان را عشق بس باشد دلیل
آب چشم اندر رهش کردم سبیل

رهرو - ترکیب وصفی از رویدن : راه رونده . الف و نون ، علامت جمع و
در « ا » ادات مفعول . عشق با ما بعدش خبر مقدم و دلیل ، مبتدای مؤخر . آب چشم ،
مبتدا . کردم سبیل ، خبرش .

محصول بیت - عاشقان سالک را عشق ، دلیل کافی است . یعنی برای رسیدن
به سر منزل وصال ، عشق رهنما و رهبر کافی است پس اشک چشم را در راهش سبیل
نمودم .

موج اشک ما کی آرد در حساب
آنکه گشتی راند برخون قتیل

قتیل - به معنای مقتول ، چون فعل به معنای فاعل

محصول بیت - موج اشک چشم ما را کی به نظر میآورد : به اشک چشم ما کی
التفات میکند ؟ آن کسی که برخون مقتول گشتی راند ، یعنی آنقدر خونپاریخت که
حتی روی خون میشد گشتی راند

در این بیت بضرورت قافیه «قتیل» گفته است و الامحل «قتلی» بود که جمع قتیل
است مگر اینکه مراد جنس قتیل باشد .

اختیاری نیست بدنامی من
ضلنی فی العشق من یهدی السبیل

ص ۴۰۵ جلد دوم

اختیاری ، یا حرف نسبت . ضلنی ، در اصل ضلنی عن الرشاد ، از جمله افعالی است که با حرف «عن» تعدیه میشوند از باب ضرب و مضاعف . فی العشق : فی طریق العشق مضاف محذوف و متعلق به ضل . من ، محلاً مرفوع و فاعل ضلنی و یا ، ضمیر منصوب متصل مفعولش و نون ، حرف وقایه . یرهدی ، فعل مضارع فاعل ضمیر مستتر در تحتش راجع به «من» . السبیل ، لفظاً منصوب و مفعول یرهدی بضرورت وزن و قافیه ساکن خوانده میشود

محصول بیت - بد نامی من اختیاری نیست . بلکه همین بد نامی است که در طریق عشق مرا از راه راست گمراه نموده و نیز هم اوست که بر راه راست رهنمائی مینماید یعنی به فرقت دچار نموده و همچنین قادر بایصال وصال هم میباشد .

آتش روی بتان بر خود مزین
یا بر آتش خوش گذر همچون خلیل

آتش روی بتان - اضافه‌ها بیانیه و لامیه .

محصول بیت - آتش روی محبوبان را بر خود مزین : یعنی به محبوبان عاشق مشو که آتش عشق بر جانانت بیفتد . یا خود بر آتش عشق خوش بگذر چون حضرت خلیل پیغمبر حاصل کلام یا عاشق مشو و یا بر آتش عشق صابر باش .

یابنه بر خود که مقصد گم کنی
یا منه پا اندرین ره بیدلیل

یابنه بر خود - بنه با حرف تأکید «نه» بکسر نون و های اصلی فعل امر مفرد مخاطب از نهیدن : گذاشتن . بنه بر خود . یعنی این را برای خودت قطعی و یقین بدان یا مسلم بدان .

مقصد . بکسر صاد اسم مکان از باب ضرب

کن . فعل مضارع مفرد مخاطب . منه ، فعل نهی مفرد مخاطب : مگذار . مقابل بنه . اندرین : در اینجا ادات صله است

محصول بیت - یابنه بر خود : این را مقرر و حتمی بدان که اگر بدون واسطه

ص ۴۰۵ جلد دوم شرح

قصد وصال جانان را داشته باشی از مقصد دور میشوی و گمش میکنی و وصول میسرت نمیگردد . پس این را حتماً بدان و یا اصلاً پایت را بدون دلیل باین راه مگذار . یعنی بدون واسطه و دلیل براه وصال جانان قدم مگذار که برایت میسر نمیگردد .

سالها در فکر آن بیتم که گفت
پیلبانی بر لب دریای نیل

که حرف بیان . گفت مرهون مصرع ثانی و مقول قول بیت آتی است . پیلبان، پیل فارسی است و بلکه نیل معرب پیل است و بان ، ادات فاعل .

محصول بیت - سالهاست در فکر آن بیتم که پیلبانی در کنار دریای نیل گفت:

یا رسوم پیلبانی یاد گیر
یا مرو هندوستان با یاد پیل

رسوم - بضم «را وسین» جمع رسم به معنای عادت . پیلبانی ، یا حرف مصدری یاد گیر - از بر کن و در خاطر داشته باش . هندوستان ، در اصل بهندوستان بوده بضرورت وزن بای صله حذف گشته

محصول بیت - یا عادت و رسم پیلبانان را رعایت کن و یاد بگیر ، یا بخاطر نیل بهندوستان مرو . یعنی شرایط و لوازم هر کار را قبلاً آماده کن و بعد بآن کار اقدام بکن . بیت اول تضمینی است از گلستان

یا مکش بر چهره نیل عاشقی
یا فرو بر جامه تقوی بنیل

نیل در هر دو مصرع به معنای رنگ رنگ رزی است

محصول بیت - یا نیل عاشقی یعنی علامت عاشقی را بر چهره مکش . الحاصل یا عاشق مشو یا خود لباس تقوی را به نیل فرو بر مراد: عاشق مشو یا اگر شادی ملامت و رسوائی را قبول کن . مفهوم مرام اینست یا عاشق مشو یا شعار و دثار تقوی را بارنگ

۱ - در تفسیر این کلامه به ترکی لغتی بکار برده (بویاق) که معادلش در فارسی نیست لذا مجبور شدیم به معنای رنگ رنگ رزی ترجمه نماییم

رسوائی رنگ کن یعنی به مقتضای عشق باش.

بی می و مطرب بفردوسم مخوان
راحتی فی الراح لافی السبیل

راحتی فی الراح ، در اصل فی شرب الراح بوده بضرورت وزن مضاف ترك شده . و مضاف سلسبیل هم محذوف است.

محصول بیت - بی می و مطرب مرا به فردوس دعوت مکن زیرا راحت و آسایش من در شرب باده است نه در شرب سلسبیل . یعنی من باده تقدرا میخوام و سلسبیل نسبه را طالب نیستم .

حافظا گر معنی داری بیار
ورنه دعوی نیست غیر قال و قیل

معنی - یا حرف وحدت

محصول بیت - ای حافظ اگر مطلبی و سخنی داری بگو و گر نه دعوایت غیر از قیل و قال چیزی نیست : دعوا یعنی بدون معنا همان قیل و قال است یعنی داد و بیداد خشك و خالی است. وله ایضاً

ار بحر هزج: مفعول و فاعیل و فاعیل فاعل و ان

غزل سیصد و شصتم

ای برده دلم را تو بدین شکل و شمائل

پروای کست نیست جهانی بتو مائل

ای - حرف ندا ، منادی محذوف تقدیرا : ای جانانی که دلم را برده‌ای یعنی ای جانانی که دلم را از من گرفتی و رفتی . تو ، در اینجا مقحم است یعنی اگر هم نباشد به معنای شعر خللی وارد نمی‌کند . الحاصل در این غزل و غزلیکه بعد از این میاید تردید است که مال خواجه باشد .

بدین ، با حرف مصاحبت و دال بدل از همزه و در اصل «این» بوده . شکل به معنای صورت . شمائل ، جمع شمال یعنی اخلاق . جهانی ، مبتدا و یا حرف تنکیر . بتو ، با ، حرف صله متعلق به مائل خبر مبتدا . جمله : جهانی بتو مائل . جمله حالیه . در اینجا واو بضرورت وزن حذف گشته .

محصول بیت - ای جانانی که با این شکل و شمایل دلم را برده‌ای تو از کسی پرواننداری : تو بکسی اعتنا نمی‌کنی در حالیکه تمام جهان علاقمند بتو است .

چه آه کشم از دل و گاه تیر توای جان

پیش توجه گویم که چها میکشم از دل

محصول بیت - ای جان گاه از دلم آه میکشم و گاه تیر ترا (تیریکه به قلبم

زده‌ای) پیش توجه گویم که چها میکشم از دل . در عبارت : چها میکشم از دل . دو اعتبار

س ۲۰۹ جلد دوم

موجود است . یکی یعنی از جهت و ناحیه دل چہامیکشم، دیگری از تہ دل چہامیکشم
تأمل تدبر .

این بیت بطرز آصفی واقع شدہ است

وصف لب لعل تو چہ گویم بر قیبان

نیکو نبود معنیء رنگین بر جاہل

وصف لب لعل تو۔۔ مصدر بہ مفعولش اضافہ شدہ . لب لعل اضافہ بیانہ . لعل
تو، اضافہ لامیہ . معنی رنگین اضافہ بیانہ بر جاہل، اضافہ لامیہ
محصول بیت - وصف لب لعل ترا بہ رقیبان چہ گویم . یعنی جایز نیست کہ
کہ پیش آنها تعریفش کنم زیرا پیش جاہل معنی رنگین گفتن صحیح نیست .
الحاصل ذکر لب تو در نزد رقیبان معقول نیست .

ہر روز چو حسنت ز دیگر روز فزونست

مہ را نتوان کرد بروی تو مقابل

محصول بیت - چون حسنت روز بروز زیاد تر میشود پس نمیشود ماہ را با
صورت تو مقابل کرد : بسبب حسن روز افزون تو نمیشود ماہ را با رویت مقابلہ کرد .

دل بردی و جان میدہمت غم چہ فرستی

چون نیک غمینیم چہ حاجت بمحصل

محصول بیت - دلم را بردی و با این حال جان میدہمت . پس برای من
دیگر چرا غم میفرستی . چونکہ ما خودمان سخت غمگینیم . و دیگر احتیاج بہ
محصل نداریم .

مجازاً بہ غم محصل اطلاق نمودہ است محصل : اسم فاعل از باب تفعیل :

کسی کہ چیزی را بدست میاورد محصل گویند .

بعضی از مفسرین « محاصل » گرفته اند از باب مفاعلہ ، اینان اہل تحصیل

نبودہ اند .

ردشمعی و سروری

حافظ چو تو پا درحرم عشق نہادی
در دامن او دست زن و از همه بگسل

درحرم عشق، درحرف صلہ و اضافہ بیانہ . ضمیر «او» برمیگردد بہ جانان
بگسل، فعل امر مفرد مخاطب : قطع ارتباط کن (ترك مراوده کن)
محصول بیت - ای حافظ چون تو پا در حرم عشق نہادی پس حالا دست
بدامن جانان شو و غیر از او از همه بگسل. الحاصل عشقت را فقط بہ جانان تخصیص بدہ .
وله ایضاً

از بحر مجتث: مفاعن فعلا ن مفاعن فعلات

غزل سیصد و شصت و یکم

بسر لعبت چشم تو ای خجسته خصال
برمز خط تو ای آیت همایون فال

باهای واقع در اول ابیات و مصراعهای این غزل «بای» قسم است و تمام ابیات مرهون یکدیگرند: لعبت، در لغت عروسک است اما در این بیت مراد از آن محبوب میباشد. خجسته: مبارک. خصال، جمع خصلت. خصال خجسته: اخلاق خوب. همایون هم به معنای مبارک است.

محصول بیت - بحق سحر چشم تو ای جانان مبارک خصال و بحق رمز خط تو ای آیت مبارک فال.

بنوش لعل تو ای آب زندگانی من
برنگ و بوی تو ای نوبهار حسن و جمال

محصول بیت - ای آب حیات من بحق لب شیرین تو. و بحق رنگ و بوی تو ای نوبهار حسن و جمال.

بگرد راه تو یعنی که سایبان امید
بخاک پای تو یعنی که رشک آب زلال

محصول بیت - بحق گرد راه تو که سایبان امید است و بحق خاک پای تو که آب زلال نسبت بآن رشک میورزد.

ص ۴۱۱ جلد دوم

بجلوه‌های تو چون شیوه‌های رفتن کبک

بغمزه‌های تو چون عشوه‌های چشم غزال

محصول بیت - قسم به جلوه‌هایت که شیوه راه رفتن کبک را داری . و بحق
غمزه‌هایت که چون عشوه‌های چشم غزال است.

بطیب خلق تو و نفعه شامه صبح

بیوی زلف تو و نکبت نسیم شمال

محصول بیت - بحق بوی خوش خلق تو و بوی شامه صبح . بحق بوی زلف
تو و نکبت نسیم شمال .

بان عقیق که ماراست مهر خاتم چشم

بان گهر که شعا راست در درج مقال

مراد از عقیق اشک خونین است و ممکن است لب جانان باشد . و مراد از
گهر دندانهای جازان است

محصول بیت - بحق آن عقیقی که مهر خاتم چشم ماست و بحق آن گهری که

در درج مقال شماست.

بان صحیفه عارض که گشت گلشن عقل

بان حدیقه بینش که شد مقام خیال

صحیفه عارض ، اضافه بیانیه . حدیقه بینش هکذا

محصول بیت - بحق آن صحیفه عارض که گلشن عقل شد و بحق آن باغچه

بینش که مقام خیال شد . مراد چشم است.

که در رضای تو حافظ گمراشت گنی

بعمر باز نماید چه جای مال و منال

که ، از برای ربط بین قسم و مقسم به میباشد . رضای تو ، اضافه لامیه .

بعمر باز نماید : در میان عجمیان معمول است جایی که میخواهند بگویند :

ازسروجان میگردد این اصطلاح را بکار میبرند.

محصول بیت - اگر بارضا و رغبت خود به حافظ التفات نمایی ، بعر بار زماند :
از سرو جان میگذرد چه رسد که به مال و منال .
معلوم گردد که یازده دیوان در پیش ما موجود است و این دو غزل در هیچیک
آنها پیدا نشد .

وله ایضاً فی حرف المیم

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلات

غزل سیصد و شصت و دوم

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام
مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام

این غزل را خواجه در تعریف مجلسی گفته .

عشقباز- ترکیب وصفی : یا حرف مصدری- جوانی ، این یا هم مصدری است .
شراب لعل فام ، فام به معنای «رنگ» است : شراب لعلی رنگ . انس ، بضم و کسر
همزه و به سکون نون ، این کلمه در مورد همنشین مخصوص بکار میرود .
حریف ، مصاحب باده . اما حرفت ، در لغت صنعت را گویند و حریف ، به
معنای صنعتدش است و این جمله : حریف همدم ، به مجلس انس ، معطوف گشته .
و شرب مدام ، میتواند به انس و حریف ، عطف شود .

محصول بیت - دورانمان ، دور محبوب دوستی و جوانی و شراب لعل فام
نوشیدن است . و مجلسمان هم ، مجلس مصاحب مخصوص و حریف همدم و شرب باده
است .

مراد از «مدام» در این بیت «باده» است اگرچه از ایهام «دوام» خالی نیست .
حاصل سخن اهل مجلس همگی اشخاص معقول اند .

کسیکه شرب مدام ، را شراب دائم تعبیر نموده . معنای مدام را نمیدانسته و
نیز آنکه حریف را مصاحب همکار ، تفسیر کرده اوهم از «حریف» اطلاع نداشته

رد شمعى وغيره

ص ۵۶ جلد سوم شرح

ساقیء شکر دهان و مطرب شیرین سخن
همنشین نیک کردار و ندیم نیکنام

کردار۔ در اصل ترکیب وصفی است مر کب از «کرد و آر» به فتح کاف :
آورنده کار الحاصل بوجود آورنده کار سپس جمع مر کب را برای عمل اسم قرار
داده: نیک کردار و بد کردار گفته اند یعنی کسیکه عملش خوب است و یا عملش
بداست.

کسانیکه «کردار» را به کسر کاف میخوانند بد کردارند.

محصول بیت - در این بیت اهل مجلس را تعریف مینماید : ساقیمان شکر
دهان و مطربمان شیرین سخن و همنشینان اشخاص نیک کردار و مصاحب هم نیک نام
است. خلاصه مجلسیان همگی باهم موافق و مناسبند.

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام

یعنی اینها هم در میان اهل مجلس اند

محصول بیت - در میان مجلسیان شاهدی است که در لطافت و پاکی آب حیات
رشکش میبرد و دلبری که در زیبایی و خوبی ماه کامل غیرتش را میکشد .

بزمگاهی دلستان چون قصر فردوس برین
گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام

دلستان - ترکیب وصفی از ستانیدن : گیرنده دل یعنی خوش آیند و دلگشا.
وصفت از برای بزمگاه . گلشنی، و بزمگاهی . «یاها» وحدت راست
پیرامن : اطراف . شین «ضمیر» بر میگردد به بزمگاه . دارالسلام ، مراد
جنت است.

محصول بیت - آن مجلس و یا آن بزمگاه مانند قصر فردوس برین
دلگشاست . و در اطرافش گلشنی واقع شده که در زیبایی چون جنت است .

صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب دوستانداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

نشینان - چون صفت ذوی العقول است لذا با الف و نون جمع شده مرادش: یاران صف نشین . است صف نشین، صفت مرکب یعنی کسانی که در مجلس به ردیف نشسته اند و مبتدا نیکخواه، خبر مبتدا. اینهم صفت مرکب است. نیکخواه به معنای دوست است.

واو، حرف عطف. پیشکاران، الف و نون ادات جمع است. به کسانی که در صدر مجلس مینشینند پیشکار گویند. پیشکار، مبتدا با ادب، خبرش. مصراع دوم هم از دو مبتدا و خبر مرکب است.

محصول بیت - صف نشینان مجلس تماماً دوستانند و صدر نشینانش اهل ادب و از بزرگانند و دوستانی که در این مجلس گرد آمده اند همگی صاحب اسرارند و بیگانه نیستند. حتی حریفان هم طالب کامروائی دوستانند.

باده گلرنگ تیز تلخ خوشخوار سبک نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام

باده - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل. گلرنگ، صفت: باید گفت این پنج کلمه صفت باده است. تیز: برنده و تند. تلخ: بعبی مراد است

محصول بیت - باده ای گلرنگ تیز: شراب قرمز و تند: خوردن اینگونه باده که خوشخوراک و سبک هم هست سردرد نمیآورد یعنی خماری نمیدهد. بعلاوه مزه این باده از لعل نگار و نقل مجلس از یاقوت خام است. مراد: باده ای که در مجلس خورده میشود گلرنگ و تیز و تلخ و خوشخوار و سبک است بطوریکه اصلاً خماری نمیدهد و نقل مجلس از لعل یار و صبحتهایش حکایت از یاقوت خام است (یاقوت مذاب) مراد شراب است.

در بعضی از نسخه ها: یاقوت جام با جیم قید شده. باز هم مراد «شراب» است (سودی عالیجناب ما بین کلمات تیز - تلخ و خوشخوار - سبک. «واو» نوشته است

و همزه^۱ واقع در کلمه «باده» را وحدت گرفته و دوباره حمل به همزه^۲ توصل نموده است در محصول بیت نیز کلمه «تیز» را برنده تعبیر نموده و شراب تلخ نوشته است. و ضمن تفسیر مجدد شین «ضامیر» واقع در «نقلش نقلش» به شراب بر نمیگردد بلکه «مجلس» را مرجع قرار داده است چنانکه گفته است: نقل مجلس، لعل یار، و موضوع صحبت مجلسیان از یاقوت خام یعنی در باره یاقوت مذاب است. باید گفت حافظ اگر در حال حیات بود از این گفتار دلش آب میشد.^۲

غمزه ساقی به یغمای خرد آهیخته تیغ
زلف جانان از برای صید دل گسترده دام

آهیخته - نوعی از فعل ماضی است از مصدر آهیختن : شمشیر و یا کارد و یا خنجری از غلاف بیرون کشیده شده. مراد اینست در هماندم که برای زدن و کشتن طرف شمشیر را از غلاف بیرون بکشند گویند شمشیر آهیخته.

گسترده، هم قسمی از ماضی است از مصدر گستردن

محصول بیت - غمزه چشم ساقی برای یغمای عقل شمشیر کشیده. یعنی برای ربودن عقل عشاق تیغ را از غلاف بیرون کشیده است. و زلف جانان هم برای صید دلها دام گسترده : برای ربودن دل عشاق دام نهاده است.

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن
بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

محصول بیت - در مجلس مذکور شخص نکته دان و بذله گوئی چون حافظ شیرین سخن و بعلاوه شخصیت دیگری مانند حاجی قوام که به دنیا نورو ضیاء و صفا میدهد و بجهانیان بخشش می آموزد شرکت کرده است.

خلاصه اسامی مذکور ضمن غزل همگی در آن مجلس حاضر اند.

۱ - در قدیم یای وحدت را بصورت همزه مینوشتند.

۲ - مطلب واقع در داخل دو خط هلالی در حاشیه متن قید شده است : جلد سوم متن

هر که این صحبت نخواهد خوشدلی بروی تباه
و آنکه این عشرت نجوید زندگی بروی حرام

محصول بیت - هر کس که این مجالست و صحبت را نخواهد ، خوشدلی
بروی تباه گردد یعنی هر گز صفای قلب نداشته باشد. نیز کسیکه در پی این عشرت
نباشد: طالب این عیش و عشرت نباشد زندگی حرامش گردد یعنی هلاک شود،
خواجه این غزل را در مجلس مذکور بداهة گفته است بهمین سبب است که
چاشنی موجود در غزلهای دیگرش در این غزل دیده نمیشود و به مذاق نمیخورد .
وله ایضاً

از بحر رمل: فاعلان فعلان فعلان فعلات

غزل سیصد و شصت و سوم

مرحبا طائر فرخ پی فرخنده پیام
خیرمقدم چه خبر یار کجا راه کدام

طائر - منادی و مراد پیک جانان است . پی ، در اینجا به معنای نقش پامیباشد
فرخنده ، با فتحه های «فاوخوا» یعنی مبارک و نیرومند ، فرخنده پیام : مبارک خبر .
خیرمقدم : قدومت خیردار باشد . امامطابق اسلوب عرب به تقدیر يك فعل و يك مصدر
محتاج است . تقدیرش : قدمت قدوماً خیرمقدم .

محصول بیت - مرحبا ای طائر فرخ قدم و مبارک خبر : ای پیک روشن قدم
و مبارک خبر آمدنت خیردار و ثمربخش باشد ، چه خبر است ؟ یار کجاست ؟ و کدام
راه بجانب یار میرسد : راهی که به سمت یار است کدام است . یعنی راهی که مرا به یار
میرساند کدام است و یا کجاست ؟

یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم بدام آمد و معشوقه بگام

بدرقه - رهبر و رهنماست . که ، حرف تعلیل و یارابطه صفت
محصول بیت - خدایا لطف ازلت بدرقه راه این قافله باشد ، زیرا این قافله
سبب شد که دشمن بدام افتاد یعنی به بند و بلا گرفتار شد و همچنین سبب وصول معشوق
به مرادش همین قافله است مراد : از این قافله دو عمل نیک بظهور آمد : گرفتاری خصم
و کامرانی جانان .

ص ۸۱ جلد سوم شرح

**ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هر چه آغاز ندارد پذیرد انجام**

محصول بیت - ماجرای من و معشوق پایان ندارد زیرا هر چیزیکه اول نداشته باشد مسلماً آخر نمی پذیرد یعنی پایان ندارد . حال داستان من و معشوق نه ابتدا دارد و نه انتها . شکایتی است از کثرت جفای جانان .

**زلف دلدار چو زنار همی فرماید
برو ای خواجه که شد برتن ما خرقة حرام**

محصول بیت - چونکه زلف دلدار امر به زنار فرموده است پس ای خواجه راحت را بکش برو که برتن ما خرقة حرام شد . مراد : وقتی یار به کفر دعوت نماید پوشیدن خرقة و کسوت فقرا جایز نیست ، زیرا صورت نفاق وریا پیدامیکند و این خود کفر است .

**مرغ روحم که همی زد ز سر سدره صغیر
عاقبت دانه خال تو فکندش در دام**

محصول بیت - مرغ روح من که از سر سدره المنتهی صغیر میزد : از سدره المنتهی صدا میداد . الحاصل مقام و قرار گاهش سدره المنتهی بود که مقام جبریل امین است . اما عاقبت دانه خالت به دامش انداخت : با داشتن مقامی چون سدره ، دانه خالت به دنیای خراب آباد گرفتارش کرد چون دانه گندم که آدم را گرفتار نمود .

**گل ز حد برد تنعم ز کرم رخ بنما
سرو می نازد و خوش نیست خدا را بخرام**

محصول بیت - گل تنعم و تبختر را از حد برد : بیش از حد رعنائی مبرو شد . رخت را نشان بده تا تکلیف خودش را بفهمد و شرمنده گردد و دیگر در باع اینقدر ناز نکند . سرو هم خیلی به خود مینازد در حالیکه نازش خوش آیند نیست . برای خاطر خدا توبه خرام : خرامان شو تا قامت موزونتر را سرو به بیند و شرمگین شود و ناز را ترک نماید .

چشم خونبار مرا خواب چه در خور باشد
من له یقتل داء دنف کیف ینام

در خور - لایق . داء درد را گویند . دنف ، بافتحه‌های «دال و نون» یعنی مرض دائم : بیماری دائمی و ملازم . در این صورت مفرد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث آن برابر می‌آید مثلاً : «رجل دنف و امرأة دنف» گویند . اما اگر به کسر «نون» باشد فرق میکند مثلاً : «رجل دنف و امرأة دنفه» گویند . پس در این بیت خواندن هر دو وجه جایز است ینام ، فعل مضارع مفرد مذکر غایب : میخوابد ،

محصول بیت - چشم خونبار مرا خواب چه در خور باشد : چشم خونبار من شایسته آن نیست که به خواب رود . زیرا کسی که بیماری دائمی و کشنده در قصد هلاکش است چگونه تواند خوابید مراد : کسی را که مرض دنف اذناف و زبون و نحیف نماید ، خواب برایش حرام میشود .

تو ترحم نکنی بر من بیدل گفتم
ذاك دعواى وها انت و تلك الايام

ذاك - اسم اشاره و مبتدا ، و دعواى ، تقدیراً مرفوع خبرش و یا مبتدای مؤخر ها ، حرف تشبیه . انت ، محلاً مرفوع و مبتدا و خبرش محذوف تقدیرش : حاضر و تلك الايام معطوف به ضمیر «انت» نهایت اینکه خبرش را جمع اعتبار میکنیم تقدیرش : وانت حاضر و تلك الايام حاضرات میباشد .

محصول بیت - به جانان گفتم : تو هرگز بر من بیدل رحم نخواهی کرد زیرا که ظالمی و دعواى منهم همین است . یعنی دعواى من بر سر همین مطلب است . حال این تو و این آن روزگاری که می‌بینی مراد : این حرف مرا به مرور ایام تصدیق خواهی کرد . حاصل سخن این دعوی به مرور ایام به ثبوت میرسد و مورد تصدیقت قرار میگیرد ان شاء الله تعالی . خلاصه از اینکه ترحم نمیکنی زمانی پشیمان خواهی شد . چون روزگار است شوخی نیست .

حافظ ارمیل با بروی تو دارد شاید

جای در گوشه محراب کنند اهل کلام

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: حافظ اگر میل به ابروی تو دارد در واقع لایق و شایسته این کار است زیرا اهل رمز و کلام جایشان در گوشه محراب است. پس اگر حافظ به گوشه ابرویت علاقمند است باید گفت شایستگی این کار را دارد زیرا او هم اهل رمز و کلام است.

خواجه ابروی جانان را به گوشه محراب تشبیه فرموده است

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلن

غزل سیصد و شصت و چهارم

عاشق روی جوانی خوش نو خاسته‌ام
وز خدا شادی این غم بدعا خواسته‌ام

عاشق روی جوانی ، اضافه لامیه ، یا حرف وحدت ، خوش ، با «واو» رسمی
صفت برای جوان. خوش نو خاسته ، اضافه بیانیه ، شادی این غم ، از قبیل اضافه مصدر
به مفعولش .

بدعا . با حرف استعانت مجازاً . خواستن : با واو رسمی به معنای طالب بودن
و آرزومند بودن اما بدون واو «خاستن» : بلند شدن و ایستادن سر پا
محصول بیت - بروی جوانی نورس و زیبا عاشقم . و از خدا شادی این غم را
با دعا خواسته‌ام یعنی عاشق شدن بیک نوجوان را با دعا از خداوند خواسته‌ام .

عاشق و رند نظر بازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

فاش - در اصطلاح روزمره عجمیان به معنای آشکار به کار میرود با حذف «یا»
چون در اصل فاشی بوده از فشایفشی یعنی از باب نصر . صاف هم با حذف یا مثل
همین کلمه فاشی است . از صفا یصفو . تا ، ادات تعلیل است

محصول بیت - من عاشق و رند و نظر بازم و این کارهای خود را آشکارا میگویم
تا بدانی که به این همه هنر آراسته و پیراسته‌ام : معلومت گردد که هنرهای زیادی
دارم.

س ۶۰ جلد سوم شرح

شرمم از خرقه آلوده خود می آید
که برو پاره بصد شعبده پیراسته ام

که - حرف تعلیل و یا رابط صفت . شعبده ، مصدر از باب دحرج حیلہ بازی و حقه بازی را گویند . پیراستن مانند آراستن . به معنای تزیین میباشد
محصول بیت - من از خرقه می آلوده خود شرم میاید . چونکه وصله های آن را با صد گونه حیلہ و تزویر دوخته ام و تزیینش کرده ام : خرقه امر چون خرقه فقرا با وصله های رنگارنگ زیاد آراسته ام اما چه فایده از لکه های شراب که آلوده اش کرده است شرمنده ام .

خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من فیز
بهمین کار کمر بسته و برخاسته ام

اینک - همینطور تقریباً . که ، حرف تعلیل ، اینک من نیز ، مرهون مصرع ثانی . کمر : میان و کمر بستن بکار اصطلاحی است ، چنانکه در زبان ترکی هم معمول است گویند : برای فلان کار کمر بسته ام در بین ایرانیان هم همینطور است .
محصول بیت - ای شمع از غم جانان خوش بسوز که منم همینطور بهمین کار کمر بسته ام و آماده سوختم . خلاصه منم مانند تو برای سوختن آماده ام .

با چنین حیرتم از دست بشد صرفه کار
درغم افزوده ام آنچه از دل و جان کاسته ام

چنین حیرت - اشاره به حیرت عشق است . صرفه : فایده و زیادت معنای میدهد .
محصول بیت - با وجود چنین حیرتی که از عشق بمن دست داده ، فایده و نتیجه کار از دستم رفت : عشق سبب شد که از تمام کار و بارم دست بکشم و همین امر باعث ازدیاد غم و غصه ام شده بحدیکه دل و جانم کاسته است . مراد : هر چه از دل و جانم کاسته بهمان نسبت برغم و غصه ام افزوده شده .

همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا
بو که در بر کشد آن دلبر نو خاسته ام

قبا - در اینجا به معنای «چاک» است جامهٔ قبا : جامهٔ چاک خورده یعنی لباس جلو بسته را که مانند پیراهن چاک بزند «قبا» گفته است.
 بو که ، مخفف «بود که» چنانکه مکرر در این باره بیان شده است بر، در اینجا مراد «سینه» میباشد.

دلبرِ نوخاسته ، جوان نورس

محمول بیت - مانند حافظ ، با جامهٔ چاک خورده به میخانه میروم : جلو لباسم را چاک میزنم و آنگاه به میخانه میروم . باشد که آن دلبرِ نوخاسته در برم کشد یعنی باشد که مرا بسینهٔ خود بچسباند : سینه ام را با سینهٔ خویش مماس نماید، زیرا مراد از چاک زدن خرقة و قبا ، چسبانیدن دوتن بهم دیگر است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل سبحد و شصت و پنجم

بشری اذالسلامة حلت بذی سلم
لله حمد معترف غاية النعم

بشری - بضم «با» و سکون «شین» وفتح «را» و بالالف مقصوره مصدر است از باب بشر یبشر یعنی از باب نصرینصر ، و به معنای مژده است. چه در تعریف باشد و چه در تنکیر غیر منصرف است. در تأنیث و لزوم الف تأنیث و زنش «فعلی» میاید. تقدیراً مرفوع و مبتدا و خبرش محذوف. تقدیرش: بشری لکم است یعنی بشارت باد بر شما از - در اینجا ادات تعلیل است. چنانکه در آیه کریمه واقع است: «ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم» به معنای لاجل ظلمکم. السلامة. لفظاً مرفوع مبتدا. حلت، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه: نازل شد یا حلول نمود.

بذی سلم «با» حرف ظرف متعلق به «حلت» «بذی از اسماء سته به معنای صاحب.

ذی سلم، اضافه لامیه. جمله فعلیه از جهت اعراب محلا مرفوع خبر مبتدا. عبارت ذی سلم، در قافیة لام تحقیق شده است و احتیاج به تکرار ندارد. جار مع المجرور، خبر مقدم، حمد، مبتدای مؤخر. حمد معترف، اضافه مصدر به فاعلش و موصوف معترف حذف شده. تقدیرش: «حمد رجل معترف» میباشد.

ص ۲۳۷ جلد سوم شرح

غایة . لفظاً منصوب و مفعول معترف . غایة النعم ، اضافہ لایہ . نعم ، بکسر نون و فتح عین جمع نعمت .

علت اصلی سرودن این غزل اینست کہ شاہ شجاع با ترا کماہ جنگ و کشتار داشت و پس از شکست دادن بدشمنان دوبارہ بہ شیراز برگشت . و خواجہ بہمان مناسبت این غزل را سرودہ و گفته است . آمدن شاہ شجاع بشیراز همان آمدن « سلامت » است بدانجا .

محصول بیت - خواجہ بطریق خطاب عام میفرماید : مژدہ باد بر شما کہ سلامت بہ ذی سلم یعنی بہ شہر شیراز نازل شد . در واقع لطف و احسان خداوند حلول و نزول کرد . مراد : شاہ شجاع بہ مقرر سلطنت وارد شد . و معترف این نعمت بزرگ شکر خدا را بجا میآورد . یعنی آمدن یک چنین پادشاہ عادل بہ مقرر سلطنت و جلوسش بہ تخت شاہی نعمت بسیار بزرگ است پس ما این نعمت بزرگ را معترفیم و شکر خدا را بجا میآوریم خلاصہ سلامت بر گشتن شاہ مذکور نعمتی است و ما بسبب همین نعمت خدا را حمد میگوئیم .

آن خوش خبر کجاست کہ این فتح مژدہ داد

تا جان فشانش چو زر و سیم در قدم

خوش خبر - ترکیب وصفی . کہ ، حرف رابط صفت . این فتح تقدیرش : « این فتح را » . بضرورت وزن « را » ترک شدہ . مژدہ ، مفعول مقدم فعل « داد » .

تا ، حرف تعلیل . جان ، مفعول مقدم فعل فشانش . یعنی نثار نمایم : فعل مضارع مفرد متکلم و شین « ضمیر » از بابت معنا بر میخورد بہ « قدم » بہ تقدیر « قدمش »

محصول بیت - آن خوش خبر کجاست کہ مژدہ این فتح را داد . تا چون زر و سیم بزیر پایش جان نثار نمایم . یعنی جانم را در راهش فدا و نثار کنم .

در معنای مصراع اول مفسری گفته است : آن خوش خبر کجاست که فتح این
مژده را داد این گوینده معنای بیت را فتح نموده است

پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال

ان العهود عند ملك النهی ذم

پیمان شکن - ترکیب وصفی : نقض عهده کننده . هر آینه ، البته . عهود
جمع عهد به معنای پیمان . ملك : مالك به شاه هم ملك گویند . نهی ، بضم نون و
فتح ها و با الف مقصوره جمع «نهی» بضم نون به معنای عقل است .

ذم ، جمع «ذمه» به کسر ذال و فتح میم در «مفرد و جمع» به معنای امان و
امانت از لحاظ اعراب تقدیر امر فوع و خبر «ان» . چون حرف «روی» بضرورت وزن
ساکن خوانده میشود باین جهت گفتیم تقدیراً مرفوع است .

محصول بیت - این بیت تعریض است به پیمان شکنی ترا که و سپس شکست
خوردن آنها از شاه شجاع و منهدم شدنشان . خواجه میفرماید :

البته که عهد شکن شکسته حال و پایمال میگردد زیرا عهدها و پیمانها در نزد
صاحبان عقلا از نقض مصونند . یعنی اشخاص عاقل هرگز عهد شکنی نمیکنند پس
عهود در نزد آنها مصون و مأمون است . چونکه از مکافات نقض عهد آگاهند و میدانند
که عهد شکن بد حال و شکسته بال میشود .

در تحقیق مصرع ثانی ، عهدها در نزد پادشاه عقلا یعنی خالق عقول امانت
است .

این گوینده معنای «ملك النهی» را نمیدانسته .

از بازگشت شاه چه خوش طرفه نقش بست

آهنك خصم او بسرا پرده عدم

بازگشت - به معنای رجوع و بازگشت شاه ، اضافه لامیه مراد از نقش در
اینجا صورت است . آهنك بطریق ایهام ذکر شده (میان بازگشت و نقش)
آهنك خصم ، اضافه مصدر به فاعلش . خصم او ، اضافه لامیه . سرا پرده عدم

اضافه بیانیه .

باز گشت و نقش و آهنگ و پرده بطریق مراعات نظیر ذکر شده که از اصطلاحات علم انعام میباشد .

محصول بیت - از باز گشت شاه یعنی از حمله و هجوم شاه قصد دشمن در سرا پرده عدم چه خوش نقش بست . مراد اینست که بایک حمله شاه دشمن متفرق و هلاک و نابود گشت .

سابقاً اشاره کردم که بعضی از تجاوز کاران شاه شیراز را از شیراز اخراج نموده بودند لکن پادشاه دوباره قشون جمع نمود و با هجوم بدشمن همه را منهدم و پریشان کرد. پس مرادش از عبارت «باز گشت» اشاره بهمین موضوع است . چنانکه در عربی گویند : کر علی عدوه : کسی که منهزم شود اما دوباره پس از انہزام برگردد ، و بدشمن حمله نماید و دشمن را بچنگ آورد .

میجست از سحاب امل رحمتی ولی

جز دیده اش معاینه بیرون ندادنم

سحاب امل - اضافه بیانیه و امل ، امید است . رحمت ، مفعول میجست و یا ، حرف وحدت و یا تنکیر . ولی . ادات استدراک . معاینه : آشکارا . نم : اشک چشم .

محصول بیت - دشمن از سحاب امید مرحمتی میخواست اما از سحاب دیده اش آشکارا جز نم چیزی بیرون نداد .

مراد اینست که از سحاب امل چیزی برایش ترشح ننمود اما از سحاب چشمش آشکارا اشک ترشح نمود . الحاصل دشمن گریست . یعنی از خدا باران رحمت انتظار داشت اما بجز باران اشک چیزی حاصلش نشد .

در نیل غم فتاد و سپهرش بطنز گفت

الان قد ندمت و ما ینفع الندم

نیل غم ، اضافه بیانیه . خصم شاه را به فرعون تشبیه نموده و بهمین مناسبت

ذکر «نیل» آورده است . طنز ، طعن است . الان ، اسم زمان حاضر است و چون متضمن معنای حرف تعریف است لذا مبنی گرفته شده . قد : در اینجا معنای تحقیق افاده نماید . ندمت ، فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب از باب علم : پشیمان گشتی و او ، حرف رابطه جمله حالیه .

یتنفع - فعل مضارع با «ماء نافیہ» مایتنفع ، فعل نفی حال مفرد مذکر غایب . الندم ، تقدیراً مرفوع فاعلش . الندم مصدر است به معنای پشیمانی با فتحه های نون و دال .

محصول بیت - دشمن شاه چون فرعون به نیل غم افتاد . وفلك بطعنه گفتش الان دیگر از سر کشتی ات پشیمان گشته ای چون فرعون که وقتی در دریای نیل غرق میشد حقیقت برایش روشن گشت اما پشیمانی فایده نبخشید . یعنی تو هم از عصیان توبه کردی چون فرعون اما توبه یأس فایده ندارد زیرا قبل از حواله شدن تیغ شاه برویت بایستی توبه نمائی . الحاصل پشیمانی بعد فایده ندارد .

**ساقی بیا که دور گلست و زمان عیش
پیش آر جام و هیچ مخور غم زبیش و کم**

محصول بیت - ای ساقی بیا که فصل گل است و زمان عیش . جام باده را بیشمان بیا و از کم و بیش روزگار هیچ غم و غصه مخور . یعنی مشغول باده باش و برای خاطر بود و نبود دنیا هم و غم نداشته باش .

**بشنو ز جام باده که این زال نو عروس
بسیار کشت شوهر چون کیقباد و جم**

زال نو عروس - پیرزن تازه عروس . یعنی هر زمان عروس یکی از اهل دنیا میشود اما عاقبت هلاکش میکند . کیقباد و جم اسم پادشاهان است .

محصول بیت - ای ساقی از جام باده بشنو که این پیر زن تازه شوهر کرده (دنیا) دامادهای چون کیقباد و جم را بهلاکت رسانیده است . مراد اینست که بر سازگاری روزگار اعتماد مکن زیرا مرادش از بزرگی کردن تو (ترقی دادنت)

تلف نمودن تو است چنانکه شیخ عطار میفرماید:

بیت

چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پروراست

نیست از شفقت مگر پرواره او لاغر است

خلاصه هر قدر تعلق بدنیای زیاد باشد حسرتش هم زیاد تر میگردد. پس مقصود دنیا از عروس توشدن آنست که ترا بهلاکت برساند و با حسرت بفرستد. مراد از «شوهردنیا» ظاهراً سلاطین و حکام میباشد.

ای دل تو ملک جم مطلب جام می بخواه

کین بود قول بلبل بستان سرای جم

کین - که حرف تعلیل. بستان سرای، ترکیب مزجی. در مورد خانه‌های واقع در بساتین بکار میرود. در اصل سرای بستان بوده.

محصول بیت - ای دل تو طالب ملک جم مباش و بلکه جام می بخواه زیرا سخن بلبل بستان سرای جم این بوده: یعنی با این صوت ترنم مینمود. میگفت: جام می بخواه.

حافظ بکنج میکند دارد قرار گاه

کالطیر فی الحدیقه واللیث فی الاجم

حدیقه - باغچه را گویند. اجم، بافتحه‌های همزه و جیم و میم جمع اجمه است (به فتح این سه حرف) و چهار و پنج جور دیگر هم جمع دارد. اما در اینجا احتیاج بتوضیح کامل ندارد حاصل کلام اجم به معنای جنگل است.

محصول بیت - قرار گاه حافظ در کنج میکند است یعنی مکان و منزلش در میخانه است چون بلبل در باغ و چون شیر در جنگل. مراد اینست همانطور که پرندگان در باغها و شیران در بیشه‌ها مأوا دارند و مستقرو جایگیرند جایگاه حافظ هم در گوشه میخانه است

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل سیصد و شصت و ششم

بازای ساقیا که هوا خواه خدمتم

مشتاق بندگی و دعا گوی دولتم

باز۔ اینجا افاده تأکید نماید فقط . که ، حرف بیانی . هوا خواه ، ترکیب وصفی به معنای محب . هواخواه خدمت . اضافه اسم فاعل به مفعولش . و هکذا مشتاق بندگی یا حرف مصدری . دعا گوی ، ترکیب وصفی . دعا گوی دولت ، نظیر اضافه های مذکور است .

محصول بیت - ای ساقی بیا که طالب خدمت و مشتاق بندگی ات و همچنین دعا گوی دولت هستم .

ز آنجا که فیض جام سعادت فروغ تست

بیرون شدن نمای ز ظلمات حیرتم

اضافه های واقع در مصرع اول لامیه و بیانیه و لامیه است . سعادت فروغ ، صفت مرکب : دارای پرتو نور سعادت . شدن : رفتن . نمای ، فعل امر مفرد مخاطب : نشان بده ظلمات : لام ساکن خوانده میشود بضرورت وزن . ظلمات حیرت ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - از آنجا که فیض جام سعادت بخش توست ، از حیرت ظلمات بیرون رفتن را بمن نشان بده : یعنی جام عشق را بمن بنوشان تا مرا از ظلمات بیکران خلاص نماید .

ص ۱۳۵ جلد سوم شرح

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

محصول بیت - هر چند که صدها گناه کرده ام و غرق دریای گناهم. اما با عشق تو که آشنا شدم اهل رحمت. الحاصل عشق تو مرا جزو ارباب رحمت نمود.
الفاظ: غرق و بحر و آشنا از نوع مراعات نظیر میباشد.

عیبم مکن بر ندی و بد نامی ای فقیه
کین بود سر نوشت ز دیوان قسمتم

کین - که حرف تعلیل.

محصول بیت - ای فقیه با بد نامی و رندی عیبم مکن زیرا از دیوان قسمت سر نوشتم این بوده. یعنی این حالات بنا به حکم ازلی جزو سرشت من است پس تغییر پذیر نیست و اکتسابی هم نیست.

میخور که عاشقی نه بکسب است و اختیار
این موهبت رسید ز میراث فطرتم

موهبت و موهب، به فعل «میم» و کسر «ها» اسمی است از هبه به معنای بخشش فطرت - خلقت. میراث فطرت، اضافه بیانیه

محصول بیت - باده بخور که عاشقی نه کسبی است و نه اختیاری، و بلکه این بخشش و احسان به من از میراث فطرت رسیده: عطیه ازلی است. الحاصل این لطف از قضا شامل حال من شده است.

من گز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش
در عشق دیدن تو هوا خواه غر بتم

محصول بیت - من که در عمرم از وطنم بسفر نرفته ام: هر گز مسافرتی نکرده ام اما به عشق دیدن تو غربت را دوست دارم یعنی بخاطر دیدن تو آرزوی غربت دارم.

دورم بصورت از در دوات پناه تو
لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم

بصورت - با حرف ظرف . دردولت پناه ، اضافه بیانیہ - پناه تو، اضافه لامیہ .
حضرت در این بیت به معنای نزدیکی است . مقیمان حضرت : اسم فاعل بہ ظرف
مکان اضافه شدہ .

محصول بیت - بظاہر از دردولت پناه تو دورم اما با جان و دل از مقیمان در گاہت
ہستم . یعنی ظاہراً از تو دورم اما در معنا نزدیکم .

دریا و کوه در رہ و من خستہ و ضعیف
ای خضر پی خجستہ مدد دہ بہمتم

پی - در اینجا بہ معنای راہ و اثر پاست .

محصول بیت - دریا و کوه در راہ و منہم خستہ و ناتوان ای خضر مبارک قدم
مددی دہ و ہمتم را قوی کن، یعنی برای گذشتن از این راہہای مشکل عشق یاریم نما
و ہمتم را محکم بکن .

گردم زنی ز طرہ مشکین آن نگار
فکری کن ای صبا زمکافات غیرتم

فکری - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - مصراع اول مرہون مصراع ثانی است . ای صبا اگر از طرہ
مشکین آن نگارم زنی و سخنی بگوئی از مجازات غیرتم احتیاط کن . یعنی بترس
از آہی کہ از روی غیرت بکشم و بسوزانمت و گردت را بیاد دہم .

در ابروی تو تیر نظر تا بگوش ہوش
آوردہ و کشیدہ و موقوف فرصتم

در - ادات صلہ . ابروی تو، اضافه لامیہ . تیر نظر، اضافه بیانیہ . تا، از برای
انتہای غایت است . بگوش ہوش ، با حرف صلہ و اضافه بیانی . آوردہ «ہا» حرف
ترتیب موقوف فرصت . اضافه لامیہ .

محصول بیت - مصراع اول مرہون مصراع ثانی است
تیر نظر را تا بگوش ہوش آوردم و کشیدم و منتظر فرصتم کہ بہ ابرویت اندازم

یعنی با تمام عقل و فکر به ابرویت نظر انداختم.

حافظ پیش چشم تو خواهد سپرد جان

در این خیالم از بدهد عمر مهلتم

به پیش چشم تو - با حرف ظرف و اضافه‌ها لامیه است

محصول بیت - بطریق التفات میفرماید : حافظ در پیش چشم تو جان خواهد

سپرد . من در این فکر و خیالم اگر عمر مهلت دهد . الحاصل در فکر آن هستم که

اگر زنده بمانم جان فدایت نمایم .

خواجه در این بیت التفات را رعایت نموده است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و شصت و هفتم

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
لیکن از لطف لب صورت جان می بستم

بیماری چشم تو ، اضافہ لامیہ است . دستم . «میم» از لحاظ معنا مقید بہ «ببرد» بہ معنای ضمیر منصوب متصل . ببرد از دستم : مرابی طاقت و توان ساخت لیکن ، ادات استدراک ، لطف لب ، مصدر بہ فاعلش اضافہ شدہ . صورت جان ، اضافہ بیانیہ . می بستم حکایت حال ماضی ، ببرد ، اگرچہ بظاہر صیغہ ماضی مطلق است اما بقرینہ «دوش» معنای حکایت حال ماضی (ماضی استمراری) میدہد .
محصول بیت - دیشب بیماری چشم تو بی طاقت و ناتوانم میگرد . اما از لطف و احسان لب از نوجان تازہ میگردم و حیات مییافتم . الحاصل لب بمن حیات می بخشید .

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیر گاہست کزین جام ہلالی ہستم

با خط مشکین تو - با حرف صلہ و اضافہ ہا بیانیہ و لامیہ امروزی ، یا حرف مصدری و یا نسبت . دیر گاہ ، دیر ، در لغت بہ معنای خیلی وقت پیش از این بکار میرود در اینجا با «گاہ» ترکیب شدہ یعنی مدتی است .

کزین - کہ حرف بیانی . ہلالی ، یا حرف نسبت

محصول بیت - عشق و محبت من نسبت بہ خط مشکینت ہمین امروزی نیست

ص ۲۷ جلد سوم شرح

بلکه مدت زمانی است که از این جام هلالی مستم خط مدور جانان را به جام هلالی تشبیه نموده.

مرادش اینست که از ازل مست و حیران خط مشکلی و گرد جانان شده ام .
گفتیم خط جانان را به جام هلالی که یکنوع قدح زیبای بسیار مسرت بخش
است و ابدالان روم بجای کشکول بکار میبرند تشبیه نموده است .

در بعضی نسخه‌ها بجای «هلالی» هلاهل واقع شده . مسئله اینجاست که بعضی
کج طبعان تابع نسخه مذکور شده و خط مشکین جانان را به جام مملو از سم هلاهل
تشبیه نموده و تزریقات بسیار نامعقول گفته‌اند در واقع کسیکه ذره‌ای اهل ذوق و
طبع باشد و چنین تشبیهات را در خواب ببیند به محض اینکه بیدار شود هزار بار «اعوذ
بالله» میخواند. عجیبترا از این تشبیهات اینست که «زهر هلاهل» نام یکنوع زهر بسیار
خطرناک و کشنده است.

آقای سروری بجای «هلاهل» هلالی اختیار نموده : لیکن نوشته است در تمام
نسخ دیگر، هلاهل قید شده و این مطلب دروغ است زیرا تعداد نسخی که در آنها
«هلاهل» ضبط شده خیلی کم است .

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور

بر سر کوی تو از پای طلب نشستم

که - حرف تعلیل و یا حرف بیانی است . بجور ، با حرف سبب « که بجور »
مرهون مصرع ثانی . پای طلب ، اضافه بیانیه : پای را برای طلب استعاره نموده
چنانکه آصفی کرده است :

بیت :

در ره بادیه شب ناقه لیلی گم شد بود در خواب مگر پای طلب مجنون را
محصول بیت - در آن عالم عشق از ثبات خودم نکته‌ای بمن خوش آمد :
از ثابت قدمی خودم در عشق این موضوع برایم خوش آیند بود که با وجود جور و
جفا در سر کویت از پای طلب نشستم . یعنی با اینکه در باره‌ام جور فراوان روا

میداشتی دل آزرده نشدم و از پای ننشستم .

عافیت چشم مدار از من میخانه نشین
که دم از خدمت رندان زده‌ام تا هستم

عافیت - مفعول اول و چشم مفعول دوم فعل «مدار» . چشم در این بیت به معنای امید است ازمن ، متعلق به فعل «مدار» . من میخانه نشین، اضافه بیانی . که ، حرف تعلیل خدمت رندان ، اضافه مصدر به مفعول خود . تا ، اینجا برای ابتدای غایت است در زمان چون «مذ» در عربی . تا هستم : از وقتی که وجودیافتم
محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : ازمن میخانه نشین امیدعافیت نداشته باش : انتظار پرهیز کاری نداشته باش زیرا اززمانیکه بوجود آمده‌ام دم از خدمت رندان زده‌ام یعنی بخدمتکاری آنها اعتراف نموده‌ام.

جایزاست که «تا» برای توقیت باشد. پس : مادامکه هستم معنا میدهد: میشود
گفت : یعنی مادامکه موجودم ولکل وجهه

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم

از آن سوی فنا - یعنی پس از مرگ وفوت . خطر، در اینجا به معنای ترس است

تا ، در این بیت ادات تنبیه است تقدیرش : زنهار وتانگویی، که ، حرف رابط
«قول و قول بسر آمد ، با حرف صله و سر ، در اینجا به معنای «حد و غایت» است :
انتهای يك چیز رستم ، فعل ماضی نفس متکلم وحده . رهائی یافتم
محصول بیت - در راه عشق پس از مرگ تا روز حشر هزار گونه حساب
وعذاب است. آگاه باش مبادا بگوئی یازنهار تا نگوئی که عمرم که تمام شد رستم .
مردم و راحت شدم و رهائی یافتم .

درمعنای مصرع اول. کسی که گفته است : در راه عشق از آن جانب فنا صد

گونه خطر وجود دارد. عجب خطر ناک ادا کرده است

رد شمع

بعد از اینم چه غم از ناوک آزار حسود

که بمحبوب کمان ابروی خود پیوستم

ازینم - «میم» از لحاظ معنا به غم مربوط است به تقدیر «غم»

ناوک آزار - اضافه بیانیه . آزار خود ، اضافه لامیه . که . حرف تعلیل ، به

محبوب با حرف صله . محبوب کمان ابرو ، اضافه بیانیه . خود ، مضاف الیه «اضافه

لامیه» پیوستم ، فعل ماضی متکلم وحده .

محصول بیت - از این بعد از ناوک آزار دهنده حسود غم ندارم : از این بعد

جور و جفای حسود دیگر عذابم نخواهد داد زیرا که به وصل کمان ابروی خود رسیدم .

الحاصل بجانان پیوستم و دیگر از حسادت اغیار پروا ندارم .

بوسه بر درج عقیق تو حلالست مرا

که با فسوس و جفا مهر و وفا نشکتم

که - حرف تعلیل . با فسوس ، با حرف سبب . افسوس . به معنای حیف و

ظلم است .

محصول بیت - خطاب بجانان میفرماید : از دهان چون حقه عقیق تو بوسه

گرفتن برایم حلال است چونکه در مقابل ظلم و جور هرگز مهر ترا ترک نکردم

و نسبت بتو وفادار ماندم : هر قدر هم که نسبت به من ظلم کردی باز در عهد و وفایت پایدار

بودم . یعنی در وفاداری نسبت بتو ثابت قدم بودم .

صنی لشکریم غارت دل کرد و برفت

آه اگر عاطفت شاه بگیرد دستم

صنی - یا حرف وحدت . لشکری ، یا حرف نسبت . غارت ، دراصل اغارت

است اما عجم با تخفیف همزه بکار میبرد . غارت دل ، اضافه مصدر به مفعولش .

عاطفت : شفقت و محبت . عاطفت شاه ، اضافه لامیه .

محصول بیت - محبوبی که نسبت به لشکریان میرسد (محبوب لشکری) دل

مرا غارت کرد و رفت . آه اگر لطف و محبت شاه دستم را بگیرد : آه اگر شاه وسیله

وصلت را فراهم نکند الحاصل اگر ترجمه نکند .

رتبت دانش حافظ بفلک بر شده بود

کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم

رتبت - به معنای مرتبت است . رتبت دانش ، اضافه بیانی و دانش اسم مصدر : دانستن . دانش حافظ ، اضافه لامیه . بفلک بر ، چون « با » متضمن معنای استعلائی است لذا بالفظ « بر » تأکید نموده چنانکه در مواضع متعدد نظیر این دیده میشود مانند بدریا درو بشکر اندرش .

غمخوار - بحسب لغت غم خورنده . ا.ا. به معنای محبت بکار میرود: یا حرف مصدری غمخواری شمشاد بلند ، اولی از قبیل اضافه مصدر به فعلش و دومی اضافه بیانیه .
محصول بیت - مرتبت علم حافظ بفلک رسیده بود . حافظ اهل علم : عالم بلند مقامی شده بود اما عشق قامت بلندت مرا خوار و ذلیل و چون خاک پستم کرد چونکه مقتضای عشق نیستی است در حالیکه علم وجود و هستی را اقتضا مینماید .

در تفسیر مصرع دوم: در اثر انس گرفتن به شمشاد بلندت پستم . این گوینده عجب مبتذل حرف زده است .

رد سروری

وله ایضاً

در این بیت هم صنعت التفات وجود دارد .

از بحر مجتت : مفاعیلن فاعلین فاعلین فاعلین

غزل سیصد و شصت و هشتم

بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم

بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم

محصول بیت - غیر از اینکه دین و دانش از دستم رفت بگو به بینم از عشق چه

فایده بردم: از عشق فایده‌ای بمن نرسید جز زیان.

اگر چه خرمن عمرم غم تو داد بیاد

بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم

محصول بیت - اگر چه خرمن عمر مرا غم تو به باد داد: از غمت نابود شدم

اما بحق خاک پای عزیزت عهد را نشکستم. یعنی هرگز از روی رنجش عشق ترا

ترک نمودم.

چو ذره گر چه حقیرم بین بدولت عشق

که در هوای رخت چون به مهر پیوستم

محصول بیت - اگر چه چون ذره حقیرم. اما بین که در دولت عشقت یا با

دولت عشقت در عشق رخت چگونه به مهر پیوستم. یعنی محبت مرا عزیز و محترم

کرد. همانطور که خورشید ذره را بسمت هوا حرکت داده بلندش مینماید عشق تو هم

مرا بلند مرتبه کرد.

بیار باده که عمریست تا من از سر امن

بکنج عافیت از بهر عشق نشستم

ص ۲۳۴ جلد سوم شرح

عمری - عمر در این قبیل جاها از «زمان» کنایه است و یا حرف وحدت : مدتی یا زمانی است . تا ابتدای غایت راست . سر امن ، اضافه لامیه
محصول بیت - باده بیار که زمانی است من با آسایش در گوشه عافیت بعیش
 نپرداختم . یعنی مدت مدیدی است که با امن و آسایش در یک گوشه قرار و آرام گرفتن
 برایم میسر نشده .

**اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی
 سخن بخاک میفکن چرا که من مستم**

محصول بیت - ای نصیحت گوی اگر از مردم هشیاری سخنت را بخاک میفکن
 زیرا که من مستم : به شخص مست سخن گفتن در واقع ضایع نمودن حرف است . پس
 بمن ، مستانه حرف بزن که حرفت ضایع نگردد . الحاصل به عشاق مست سخن
 تأثیر نمیکند .

**چگونه سر ز خجالت بر آورم بردوست
 که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم**

بردوست - اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . خدمتی ، یا حرف وحدت .
 بسزا : با حرف زائد بر نیامد ، حاصل نشد . بر نیامد از دستم : نتوانستم
 انجام دهم .

محصول بیت - پیش دوست از خجالت چگونه سر بلند کنم . چون خدمتی که
 لایق اوست از دستم بر نیامد : خدمتی که لایق جانان است از دستم بر نیامد لذا از
 خجالت نمیتوانم سر بلند کنم و مستقیم برویش نگاه کنم .

**بسوخت حافظ و آن یار دلنواز گفت
 که مرهمی بفرستم چو خاطرش خستم**

فرستم - فعل مضارع متکلم وحده . خستم . فعل ، متکلم وحده : مجروح
 ساختم از خستن این فعل در نیش زدن حیوانات زهر دار چون مار و زنبور و کژدم

بکار میرود .

محصول بیت - حافظ سوخت و با اینحال آن یار دلنواز نگفت که مرهمی
برایش بفرستم چونکه خاطرش را من مجروح ساختم : چون بدرد مبتلایش نموده ام
لااقل درمانش هم خودم بکنم .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و شصت و نهم

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم

ناز بنیاد منه تا نبری بنیادم

در بعضی نسخه‌ها بجای «نبری» «نکنی» واقع شده بفتح نون و کاف ، از کندن و کیندن چون کندن چاه و زمین اما اینجامراد تخریب است.

ناز، مفعول اول و بنیاد مفعول دوم فعل «منه»

منه ، بفتح میم و کسر نون فعل نهی مفرد مخاطب : مگذار یا وضع مکن .

بنیاد ، در اینجا به معنای مباشرت و ابتداست . تا ، حرف تعلیل . نبری، بضم

«با» فعل نفی مستقبل از بریدن یعنی قطع نمودن . یا خود بفتح «با» از بریدن و بردن یعنی شیئی را قلع و قمع نمودن . علی کمال حال بهر دو وجه از تخریب و فساد عبارت است.

محصول بیت - زلفت را بدست باد مده تا بر بادم ندهی یعنی هلاکم نمائی

نازرا شروع نکن تا بنیاد وجود مرا خراب و محو نکنی .

الحاصل با من لطف و احسان داشته باش تا که بفنا و نیستی سوقم ندهی.

رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ کلم

قد بر افراز که از سرو کنی آزادم

محصول بیت - رخ بر افروزی یعنی صورت خود را گلگون کن تا که از برگ

گل فارغ کنی : به تماشای گل احتیاج نداشته باشم . قد بر افرازی یعنی قد بلندت را

مر ۴۲ جلد سوم شرح

نشان بدہ تا کہ از تماشای سرو آزادم کنی: دیگر احتیاج بہ تماشای سرو پیدا نکنم
دلیل اینکه سرو و سوسن را با آزادی وصف میکنند سابقاً بیان کردیم.

شہرہ شہر مشو تا نہم سر در کوه
ناز شیرین منما تا نکنی فرہادم

شہرہ - مصدر از شہریشہر از باب فتح: آشکار و واضح شدن در اینجا مصدر بہ
معنای اسم مفعول است.

ناز شیرین، اضافه لامیہ و احتمال دارد بیانیہ باشد.

محصول بیت - شہرہ شہر مشو: در شہر مشہور مشو. یعنی خود ترا بہمہ نشان
مدہ تا سر در کوه نہم: دیوانہ نشوم و سر در بیابان نگذارم. ناز شیرین مکن تا مرا
چون فرہاد از مردم برمانی و بکوه ودشت بیندازی.

می مخور بادگران تا نخورم خون جگر
یاد ہر قوم مکن تا نروی از یادم

محصول بیت - بادگران بادہ مخور تا من خون جگر نخورم: مضطرب نشوم
و از ہر قومی سخن مگوویاد مکن تا کہ از یادم نروی. یعنی محبتت را از دلم بیرون
نیاورم و عشقت را ترک نکنم.

زلف را حلقہ مکن تا نکنی در بندم
چہرہ را آب مدہ تا ندھی بر بادم

محصول بیت - زلفت را پیچ و خم (شکنج) مدہ و حلقہ حلقہ مکن تا گرفتار
بند و زنجیرم نکنی خلاصہ در بند گرفتارم نسازی. چہرہ اترا آبدار و ترو تازہ نشانم
ندہ تا بر بادم ندھی. الحاصل صورت خندان خود را بہمہ کس نشان مدہ کہ مرا
نگریانی و بسیل فنا ندھی.

یار بیگانہ مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم

محصول بیت - یار بیگانہ مشو کہ مرا از خودت بیگانہ نکنی و غم اغیار را

مخور و مراقب وضع و حال آنها مباش تا که مرا غمگین و گریان نکنی . الحاصل
بغاوین مختلف ناراحتی نکن .

شمع هر جمع مشوور نه بسوزی مارا
سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم

محصول بیت - شمع هر جمع و مجلس مشو . یعنی بهر مجلس مرو و گرنه
ما را میسوزانی و سرکشی هم مکن تا که فریادم بفلك نرسد : فریاد و فغانم با آسمانها
نرسد الحاصل آه و ناله نکنم .

رحم کن بر من مسکین و بفریادم رس
تا بخاک در آصف نرسد فریادم

محصول بیت - بمن مسکین رحم کن و بفریادم برس و مدد مکن تا که فریاد
و فغانم بخاک در گاه وزیر نرسد . یعنی از تو بوزیر شکایت نکنم .

چون فلك جور مکن تا نکشی حافظ را
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم

محصول بیت - مانند فلك ظلم مکن تا حافظ را نکشی . رام شو یعنی مطیع
حافظ شو تا که طالع مبارک کم داد دهد : نسبت بمن عدالت داشته باشد .
مراد : با رام شدن تو طالع فرخ هم نسبت بمن با عدل و داد میشود . داد ،
در این بیت به معنای عدالت است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاء لاین فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل سیصد و هفتادم

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

محصول بیت - آشکارا میگویم و از سخن خود دلشادم . یعنی از سخنی که گفته‌ام سرورم . مقول قول مضمون مصرع ثانی است : بنده عشقم و از دو دنیا آزاد و فارغم مراد : اسیر کمند عشقم و از کارهای دیگر بکل فارغم . حاصل کلام سرورم از اینکه عاشقم .

طائر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که درین دامگه حادثه چون افتادم

طائر - در این بیت به معنای طیر : پرنده است . طائر گلشن ، اضافه لامیه . گلشن قدس اضافه بیانیه . قدس ، مقام ارواح شهدا و فرشتگان است . شرح فراق ، مصدر به مفعولش اضافه شده . که ، حرف بیان . دامگه ، محل دام یعنی جایی که دام گسترده میشود . دامگه حادثه ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - من پرنده گلشن قدسم . چگونه شرح دهم که چسان باین دامگه مهلك دچار شده‌ام . یعنی مقام جایگاه فرشتگان بود . حال شرح دور افتادن را از آنجا چه بگویمت و چگونه شرح دهم که باین دامگه حادثه دنیا چطور افتادم . بینی که بعد از این میاید فراق را شرح میدهد .

ص ۶۳ جلد سوم شرح

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم

محصول بیت - من فرشته بودم و جایم فردوس برین یعنی جنت اعلا بود حاصل بیان ، مکان و محل من جنت بود لیکن حضرت آدم مرا باین دیر خراب آباد آورد . خلاصه خروج پدر از بهشت سبب خروج فرزند شد . دنیا را خراب آباد نامیده است چونکہ بیش از حد خراب است .

سایة طوبی و دلجوئی حور و لب حوض
بہوای سر کوی تو برفت از یادم

دلجو - صفت مر کب از جویدن : خواستن و آرزو کردن دلجوئی ، یای ثانی حرف مصدر : دلربائی ، دلجوئی حور . اضافه مصدر به فاعلش . لب در اینجا به معنای کنار . لب حوض ، اضافه لامیه بہوای سر کوی تو ، با حرف سبب و اضافه لامیه است . در اینجا به معنای خاطر میباشد

محصول بیت - بواسطہ آن عشقی کہ بہ سر کوی تو دارم سایة طوبی و دلجوئی حور و کنار حوض از خاطر م برفت . یعنی از وقتیکہ عاشق تو شدہ ام اینہا را فراموش کردہ ام .

کو کب بخت مرا ہیچ منجم شناخت
یارب از مادر گیتی بچہ طالع زادم

کو کب بخت - اضافه بیانی و احتمال دارد لامیه باشد . بخت مرا ، اضافه لامیه . یارب : عجباً . مادر گیتی ، اضافه بیانیہ

محصول بیت - کو کب اقبال مرا ہیچ منجمی شناخت . پس عجباً از مادر جهان بچہ طالع زادہ شدہ ام . یعنی کو کب طالع و کو کب ولادت مرا منجمان تشخیص ندادند و ندانستند پس عجباً با چہ طالع من از مادر متولد شدہ ام

تا شدم حلقہ بگوش در میخانہ عشق
ہر دم آید غمی از نوبہ مبارکبادم

تا ابتداء برای غایت است در زمان چون (منذ) در عربی
حلقه بگوش ، به معنای غلام است ، چونکه آنان (عجمیان) بگوش غلامان
خود حلقه میکنند بجهت اینکه غلامیشان مشخص گردد . حلقه بگوش ، اضافه لامیه
هكذا در میخانه . میخانه عشق ، اضافه بیانیه . غمی ، یا حرف وحدت . از نو ، به
فتح «نون» مراد: تازه به تازه

بمبارك ، با حرف صله . باد : باشد ، فعل دعائی است یعنی مبارك باشد
محصول بیت - از وقتیکه غلام در میخانه عشق شده ام : اسیر باب عشق و محبت
و غلامش شده ام ، الحاصل از زمانیکه عاشق شده ام هر ساعت از نو غمی به مبار کبادم
میاید . مقصود اینست تا بوادی عشق افتادم غمهای تازه تازه برای تهنیت و مبار کبادم
به من رو میاورد ، چونکه عشق موجب هم و غمها میگردد . خلاصه بهشت جای غم
نیست بلکه این دنیا است که دار غموم و هموم است چونکه محل عشق و محبت میباشد .

میخورد خون دلم مردمک چشم و سزا است

که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم

واو - ادات حال .

محصول بیت - مردمک چشم خون دلم را میخورد . در واقع شایسته این عمل
هست: هر درد و بلائی که بسرش بیاید حقیقتش است که بکشد و سزاوارش است . برای
اینکه چرا دل به جگر گوشه مردم دادم . یعنی بواسطه دل دادن و دوست داشتنم
اولاد مردم را که جگر گوشه شان است هر قدر بلا بر سرمان بیاورند سزاواریم .

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

الف قامت دوست ، اضافه بیانیه و لامیه . یاد نداد ، خاطر نشانم ساخت یا
نیاموخت .

محصول بیت - بر لوح دلم : بر صفحه خاطر غیر از الف قامت دوست چیزی
دیگر نیست مراد : دلم غیر از این الف از همه چیز خالی و پاك است . چکار کنم که

استادم غیر از این حرف یادم نداد یعنی تعلیم نکرد الحاصل بجز الف قامت جانان سبق ودرسی نیاموختم .

پاك كن چهره بسر زلف ز اشك
ورنه اين سيل دمادم ببرد بنيادم

سيل - به فتح «سین» طغیان آب را گویند مصدر از «سال یسیل» از اجوف یایی باب ضرب . مصدر دیگرش بصورت «سیلان» میاید . سيل دمادم : سيل پی در پی
محصول بیت - با نوك زلفت چهره حافظ را از اشك چشم پاك كن : بسر زلفت چشمش را پاك كن . و گرنه اين سيل بنيادم را خراب میکند .
مراد ؛ حافظ را با فراق مگریان بلکه با وصالت بخندان . والا اشك چشم بنياد وجودش را نابود میکند . حاصل بیان مگریانش که در اشك چشم غرق میشود .
خواجه از غایب به متکلم التفات کرده است .
وله ايضاً

بحر هرج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و هفتاد و یکم

مرا می بینی و دردم زیادت میکنی هر دم

ترا می بینم و میلم زیادت میشود هر دم

در دم - میم «ضمیر» متکلم : درد مرا . در ، حرف ظرف و دم ، نفس دردم
یعنی فی الحال عکس این تقریر هم جایز است .

در مصراع ثانی کلمه «زیادت» احتمال دوم معنا را دارد : یکی یعنی زیاد و بیشتر
و دیگری تر کبیبی است از زیاد ، و ضمیر خطاب : از خاطرت . فعل میشود هم با احتمال
دو معنا تعبیر میشود یکی به معنای بیشتر ، زیادت میشود یعنی بیشتر میگردد .
دومی یعنی میرود .

واو ، حرف حال . میلم ، میم «ضمیر» مفعول و جایز است ضمیر فاعلی هم
محسوب گردد : میلم نسبت به تو یا میلت نسبت به من .

محصول بیت - مرا می بینی ، همینکه به من نظر میندازی فی الحال دردم را
زیاد میکنی . و منم وقتی ترا می بینم میلم بتو هر دم زیادتر میشود . یا خود ترا
می بینم مثل اینکه میلی که به من داشتی هر دم از یادت میرود و از خاطرت محو
می شود .

بسامانم نمی پرسی نمیدانم چه سر داری

بدرمانم نمی کوشی نمیدانی مگر دردم

بسامانم - با ، حرف مصاحبت و سامان ، صلاح حال و آرامش وضع و حال .

ص ۱۰۰ جلد سوم شرح

سر، به فتح سین، به معنای هوی و میل ولی اگر به کسر «سین» باشد یعنی راز.
محصول بیت - از وضع و حال من نمی پرسی: هیچ نمیگوئی کہ حالت
 چگونه است. نمیدانم چه خیال داری. و یا ازسرت آگاه نیستم. همچنین بدرمانم
 نمیکوشی مگر نمیدانی کہ چه درد دارم. الحاصل نمیدانم کہ از دردم آگهی و خصوصاً
 تجاهل میکنی و یا واقعا بی اطلاعی.

نه راهست اینکه اندازی مرا بر خاک و بگذاری

گذاری آرو بازم پرس تا خاک رخت گردم

نه - حرف نفی-راه، اینجا به معنای انصاف است. در زبان ترکی هم گویند:
 این راه نیست یعنی انصاف نیست و خارج از قاعده و قانون است.
 که، حرف بیان. اندازی، فعل مضارع مفرد مخاطب. مرا، مفعول صریح
 و بر خاک مفعول غیر صریح اش. واو، حرف عطف. بگذاری، معطوف به فعل اندازی
 یعنی ترک نمایی. گذار، اسم است به معنای راه عبور. یا، حرف وحدت و یا تنکیر.
 آر، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر آردن. گذاری آر: گذری کن معنای لازم
 یعنی بگذر و عبور کن. باز، ادات تأکید. پرس فعل، امر مفرد مخاطب سؤال کن،
 تا، حرف تعلیل. گردم، فعل مضارع متکلم وحده: بشوم.
 فعل گردم نسبت به خاک مناسب آمده.

محصول بیت - انصاف نیست کہ مرا بر خاک اندازی و بگذاری و بروی.
 یعنی در آن حال مرا ترک نمایی: پس گذری کن و حال مرا پرس تا کہ خاک راحت
 شوم.

ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آندم هم

چو بر خاکم روان گردی بگیرد دامنتم گردم

دست - تالی «ضمیر» در معنا مربوط به کلمه دامن میباشد. در خاک: در قبر
 واو، حرف عطف. آندم، دم: وقت. آندم، مرهون مصرع ثانی است. چو، ادات
 تعلیل. روان: صفت مشبہ از رویدن یعنی در حال رفتن: معنای صیروت دارد. بگیرد،

فعل و گرد: غبار است.

گردی و گردم، اگر ضمای این دو کلمه را جزو کلمه حساب کنیم تجنیس مطرف است اما اگر جزو کلمه اعتبار نشود تجنیس تام میشود.

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: دست از دامنت بر نمیدارم مگر در گور. آنوقت هم اگر بر خاک و قبرم روان گردی (بگذری) گرد وجودم دامنت را میگیرد. حاصل بیان علاقه و عشق من نسبت بتو بدرجهای رسیده که پس از مرگم حتی غبارم هم دامنانت را رها نخواهد کرد.

فرورفت ازغم عشقت دمم دم میدهی تاکی

دمار ازمن بر آوردی نمیگویی بر آوردم

فرورفت دمم - یعنی نفسم درنمیآید. دم: نفس و دم میدهی: فریب میدهی یعنی خدعه میکنی و گولم میزنی، تاکی، درمعنا قابل تقدیم و تأخیر میباشد. تقدیرش: تاکی دم میدهی. دمار: انتقام و هلاکت. دمار بر آوردی ازمن: ازمن انتقام گرفتی بر آور، فعل امر مخاطب، دم بر آور: نفس بکش. دم، مفعول فعل بر آور مراد: نفسی بکش و آسایشی بکن.

محصول بیت - ازغم عشقت نفسم بر نمی آید. چنانکه در زبان ترکی گویند: صدایش بند آمد. مراد: ازغم عشق بقدری ضعیف و زبون شدم که قادر به نفس کشیدن نیستم. پس تاکی میخواهی با وعدههای وصال گولم بزنی.

یعنی نزدیک است که جان بسپارم. بازهم رحمی بمن نمیکنی و دمار ازمن بر آوردی: انتقام ازمن گرفتی و هنوز هم نمیگویی که نفسی بیاسای یعنی اندکی راحت کن چنانکه معمول است گویند: بگذار نفسی بکشم یعنی راحت شوم.

در مصرع اول به جای «تاکی» «چون نی» نوشته و در معنایش گفته اند ازغم عشق تو نفسم فرورفت چون نیی که میزنی این معنا را فقط گوینده خودش میفهمد.

رد شمع

یکی دیگر گفته است: ازغم عشق تو نفسم پایین رفت، این گوینده هم خیلی

پایں رفتہ است.

در تفسیر مصراع ثانی، مفسری گفته است: مراہلاک کردی اما نگفتی کہ نفسی بالابیار این یکی ہم خوب نفس نکشیدہ است.

**شبی دلرا بتاریکی ز زلفت باز میجستم
رخت میدیدم و جامی ز لعلت باز میخوردم**

شبی - یا حرف وحدت. بتاریکی، با، حرف ظرف، یا حرف مصدری. تاریکی زلف اضافه لامیہ. باز، ادات تأکید. میجستم. پیدا میکردم. جامی، یا حرف وحدت و یا تنکیر. زلعلت: زلفت. بار: دوبارہ و ادات تأکید است.

محصول بیت - شبی دلم را در میان سیاه، های زلفت میجستم و در عین حال رخت را میدیدم و از لب جامی باده مینوشیدم. حاصل سخن شبی این حالات برای من بوقوع می پیوست.

در معنای مصرع اول: شبی در تاریکی دل زلفت را خواستم. دیگری گفته است شبی در تاریکی دلم را از زلفت خواستم یعنی قصد کردم کہ بگیرم. این گویندگان لفظ و معنا را خوب تحویل نگرفته اند.

رد شعی و سروری

کشیدم در برت ناگاہ و شد در تاب گیسویت

نہادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم

شد در تاب - پیچ و شکن پیدا کرد خلاصہ پر پیچ شد. چنانکہ چین و شکن دار بودن حال گیسواست.

محصول بیت - از اینکہ ترا ناگاہ بپریم کشیدم گیسویت پر پیچ و تاب شد. و لب بر لب نہادم و جان و دل فدایت کردم. مراد بواسطہ اینکہ بسینہام کشیدمت گیسویت مشوش گشت. و از اینکہ لبم را بر لب نہادم جان و دلم را فدایت کردم.

بعزم سبزہ و صحرا چو میگردی روان بی ما

سر شک سرخ میگردد روان بر چہرہ زردم

چو - حرف تعلیل میگردی روان : میروی میگردد روان : جاری میشود
محصول بیت - وقتی بی ما بقصد گردش میان سبزه، و صحرا میروی، اشک
 خونین چشم بر چهره زردم جاری میشود. الحاصل از اینکه بی ما با اغیار به سیرو
 گردش رفته‌ای از غیرت اشک خونین میزیم .

توخوش میباش باحافظ بروگو خصم جان‌میده
 چو گرمی از تومی بینم چه باک از خصم دم‌سردم

در یکی از نسخه‌ها بجای «میده»، «میکن» واقع شده . به معنای جان بکن
 جان‌کندن: جان‌دادن به سختی. گرمی: ملایمت و ملاحظت، دم‌سرد: کسی که سخن
 یأس آور گوید :

محصول بیت - تو با حافظ خوب باش و بدشمن بگو جان بده یعنی بمیر.
 وقتی از تو لطف و ملایمت بینم از دشمن چه غم دارم یعنی تو که با من گرم باشی از
 دشمن باک ندارم. وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و هفتاد و دوم

سالها پیروی مذهب رندان کردم
تا بفتویء خرد حرص بزدان کردم

سالها - جمع سال و جمع کردن «سال» با الف و نون «سالیان» برخلاف قیاس
است پیرو، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری .

پیروی مذهب ، از قبیل اضافه فاعل به مفعولش است با یای بطنی .
مذهب رندان ، اضافه لامیه . تا ، حرف تعلیل . بفتوی ، با حرف مصاحبت .
فتویء «یا» دوم برای اضافه آمده . فتوی خرد . اضافه لامیه . حرص ، مفعول صریح
فعل کردم و بفتوی و بزدان مفعولهای غیر صریح فعل مذکور .

محصول بیت - سالها پیرو و تابع مذهب رندان بودم تا که توانستم بفتوی عقل
حرصم را زندانی کنم . یعنی چندین سال برندان خدمت نمودم تا که حرص و آزار
از دلم بیرون نمودم و ترکش کردم . زیرا وقتی حرص در ضمیری متمکن شد
کشتن آن خیلی دشوار است .

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

محصول بیت - من به سر منزل عنقا بخودی خود نرسیدم . یعنی بدون دلیل
نرسیدم الحاصل کوی جانان که بمثابة سر منزل عنقا است من بدون رهنما بآنجا راه
نبردم بلکه این مرحله را با مرغ سلیمان قطع کردم . غرض اینست : جانانکه در
ص ۴۶ جلد سوم شرح

تسخیر رقیبان دیوسیرت در حکم سلیمان است من با مرغ او یعنی با کبوترش که دالتم
میکرد بکویش رسیدم.

گرچه مرغ سلیمان هدهد است اما نسبت به جانان کبوتر میباشد.

نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست

آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

مراد از «نقش» صورت و شکل است. مستور: پرهیز کارویا حرف مصدری.

محصول بیت - پرهیز کار بودن و پامستانگی یعنی صالح و فاسق بودن در دست

من و تونیست. بلکه آنچه سلطان ازل گفت بکن من کردم، مراد: صلاح و فساد حکم

ازلی است و ما در آنها هیچگونه اختیار نداریم و بلکه تابع تقدیریم.

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع

گرچه در بانی میخانه فراوان کردم

محصول بیت - از لطف ازل طمع فردوس دارم: اگرچه در بانی میخانه را

خیلی کرده‌ام اما از لطف ازلی خداوند امیدوارم که جنت نصیبم گردد.

غرض اینست اگرچه مرتکب فسق گشته و به فاسقین خدمت کرده‌ام با وجود

این از لطف و رحمت ازلی خداوند قطع امید نمیکنم.

اینکه پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت

اجر صبریست که در کلبه احزان کردم

اسناد فعل بنواخت، به صحبت مجازی است. اجر صبر، اضافه لامیه و یا حرف

وحدت. کلبه احزان، اضافه لامیه مجازاً: مراد خانه‌ایست که همیشه در آن هم و غم

و غصه خورده میشود.

محصول بیت - از اینکه در هنگام پیری صحبت یوسف: همنشینی یوسف سبب

خوشحالی و رفاه حال من شد و من بدین سبب مکرم و محترم شدم، همه اینها اجر

صبری است که در کلبه احزان کردم. مراد: مصاحبت یوسف که برایم میسر شد

فقط اجر آن صبری است که در بیت الاحزان کرده‌ام.

جانان را به یوسف و خودش را به زلیخا تشبیه نموده است .
از قبیل تشبیه محسوس بالمحسوس میباشد .

سایه بر دل ریشم فکن ای گنج مراد
که من این خانه بسودای تو ویران کردم

محصول بیت - ای گنج مراد سایه ای بر دل ریشم بیفکن : دل مجروح مرا
نوازش کن و مورد مرحمت قرار بده زیرا این خانه را من بخاطر و یا در اثر عشق تو
خرابه و ویرانه کردم ، چونکه گنج در ویرانه ها مدفون میشود و عشق تو هم يك گنج
مخفی است پس شایستگی آن را دارد که در ویرانه مخزون و مدفون گردد .

توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون
میگزم لب که چرا گوش بنادان کردم

محصول بیت - گوش به حرف واعظ کردم و توبه نمودم که دیگر لب ساقی را
نبوسم . در حالی که اکنون لب میگزم که چرا گوش بحرف نادان کردم :
اکنون پشیمانم که چرا شیفته سخن واعظ نادان شدم و توبه نمودم
لب گزیدن در اثر ندامت و حیرت انجام میشود .

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

آمد عادت ، اضافه لامیه .

محصول بیت - مرادت را از خلاف آمد عادت بخواه . زیرا که من جمعیت
را از آن زلف پریشان بدست آوردم . یعنی مراد دل را از کارهای خلاف عادت
بدست آر . چونکه جمعیت با اینکه مخالف پریشانی است اما من از زلف پریشان
جمعیت کسب نمودم .

کسب جمعیت از پریشانی خود مخالف عادت است .

گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب
سالها بندگی صاحب دیوان کردم

صدر نشین - ترکیب وصفی. مراد ارساحب دیوان، پادشاهان و بگهاوار بابان است که صاحب دیران اند.

محصول بیت - اگر در دیوان غزل سرایی صدر نشینم جای تعجب نیست :
اگر در غزل سرایی بی مانندم این امر عجیب و غریب نیست . چونکه سالها مشغول خدمت و بندگی صاحب دیوان بودم .
الحاصل بعد از چندین سال خدمت و ملازمت دیوان پادشاهان . صدر نشین دیوان غزل گشته ام . یعنی در طرز غزل سرایی . سرفراز و سر بلندم .
جایز است مراد از صاحب دیوان . صاحب دیوان شعر باشد . پس : در اثر چندین سال خدمت به صاحبان دیوان شعر . شعرم اینهمه رونق یافته و من صاحب دیوان شده ام .
غرض اینست که صاحب و دارای دیوانی شده ام که از دیوان دیگران ممتاز است و لکل وجهه .

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قران کردم

صبح خیز - صفت مرکب است و همچنین «سلامت طلب» . یاها ، حرف مصدری است .

محصول بیت - سحر خیزی و سلامت خواهی و هر چه از این قبیل کارها کردم مانند حافظ همه از دولت قران کردم : عادت به سحر خیزی و سلامت طلبی ، یعنی این دو حال را از برکت و سعادت قران دارم .
جایز است سلامت ، به سحر خیزی معطوف شود و فعل «طلبی» مضارع مخاطب محسوب گردد و به معطوف و معطوف علیه توجه نماید ، پس محصول بیت اینطور میاید : اگر سحر خیزی و سلامت میخواهی ، چون حافظ ملازمت قران کن .
چونکه این دولت در اثر مداومت در این کارها بمن دست داده . و در بعضی نسخهها مخلص بیت اینطور واقع شده «بیت زیر»

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک
آن تنعم که من از دولت قران کردم

محصول بیت - در خم محراب فلک هیچ حافظی از حفاظ قران آن تنعم را
نکند که من در سایه دولت قران کردم . یعنی آن نعمت و دولتی که من در نتیجه
تلاوت قران شریف و ملازمت آن بدست آوردم و لذتی که من بردم هیچ حافظ و قاری
ندیده است .
وله ایضاً

از بحرہ ضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل سیصد و هفتاد و سوم

دیشب بسیل اشک ره خواب میزدم

نقشی بیاد خط تو بر آب میزدم

دیشب : بجای اینکه «دوش» بگوید دیشب گفته است و معنای هردو یکی است.

بسیل : با حرف مصاحبت . سیل اشک ، اضافه بیانیہ . ره خواب ، اضافه لامیہ

و مفعول مقدم فعل میزدم . نقشی ، یا حرف تنکیر و یا وحدت . بیاد ، با حرف سبب . یاد خط تو اضافه‌ها لامیہ است .

محصول بیت - دیشب با سیل اشک ره خواب میزدم . از شدت گریه خوابم

نمیامد بطریق التفات میفرماید : خیال خط ترا در دیده تمنایم تصویر میکردم . ضمناً روی جانان را به‌ماه تشبیہ فرموده است .

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته

جامی بیاد گوشتہ محراب میزدم

واو - حرف حال ، خرقه سوخته : های رسمی در این کلمه «های»

ترتب است .

مراد از خرقه سوخته : خرقه را سوزانده و به یاد و شوق محراب قدح

سرم میکشیدم . یعنی ابروی محرابی شکل جانان را تماشا می‌کردم و باده مینوشیدم .

رسم است که محرابها را با روپوش مشکی چون روپوش سیاه مکه میپوشانند پس

ص ۲۲ جلد سوم شرح

ذکر عبارت : خرقہ سوخته بآن مناسبت است همچنین سیاہی ابروی یار هم معتبر است.

فعل : میزدم کہ در این غزل ردیف واقع شدہ حکایت حال ماضی است و کلمہ دیشب قرینہ همین معنی است . پس کسیکہ آن را ماضی مطلق گرفتہ و «زدم» گفتہ برای معنای شعر بنیاد خوب بنا ننہادہ است.

رد شمع

روی نگار در نظرم جلوہ می نمود

وز دور بوسہ بر رخ مہتاب میزدم

واو - حرف حال . بوسہ از لحاظ معنا بہ کلمہ «میزدم» مقید است بہ تقدیر بوسہ میزدم .

محصول بیت - روی جانان در نظرم جلوہ گری می نمود : جانان در نظرم مجسم میشود کہ جمال خود را نشانم میدہد و من بشوق او از دور بوسہ بر مہتاب میزدم یعنی بہ آرزوی بوسیدن روی جانان مہتاب را می بوسیدم چون در نورانیت و ضیاء و صفا بروی او شباهت دارد .

در معنای بیت ، جانان عرض کرد و من بآن سبب از دیگران فراغت یافتم چونکہ «بوسہ میزدم» در اینجا کنایہ از وداع میباشد این گویندہ معنای بیت را بکل وداع گفته است .

چشم بروی ساقی و گوش بقول چنگ

فالی بچشم و گوش درین باب میزدم

فالی - یا حرف تنکیر . درین باب ، در این معنا یادراین خصوص .

محصول بیت - چشم بروی ساقی نگاه میکرد و گوش با ہنگ چنگ بود و در این خصوص با چشم و گوش فال میگرفتم . یعنی دربارہ نگاه کردن بروی ساقی و گوش دادن بہ آواز چنگ تیمن مینمودم . العاصل اینہارا خیر محض میدانستم . مرادش از فال بہمین معناست .

نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
بر کارگاه دیده بیخواب میزدم

مراد از «نقش» در این بیت صورت و شکل است. تا، حرف انتہا. صبح میباشد وقت، در اینجا مستدرک است بضرورت وزن. زیرا صبحدم، همان وقت صبح میباشد

کارگاه دیده بیخواب، اضافهها بیانی است. کارگاه، در این بیت به معنای کارخانه نیست بلکه مراد آن شیئی است که کار روی آن انجام شده و در اینجا دیده بیخواب است. مصرع اول مرهون مصرع ثانی است.

محصول بیت - خیال و شکل روی ترا تا صبح بروی کارگاه دیده بیخواب میزدم یعنی تادم صبح شکل صورتت از چشم بیخواب من کنار نمیرفت. خلاصه تا صبح شکل رویت در برابر دیدگان بیخواب من مصور میشد.

در نتیجه بیت گفته شده مراد: به خیال مشاهده جمال جانان تادم صبح، بخوابیدم این گوینده بیت را در خواب معنا کرده است.

ردشعی

ساقی بقول این غزلم کاسه میگرفت
میگفتم این سرود و می ناب میزدم

مراد از «قول» در این بیت همان قولی است که در اصطلاح اهل نغمه بکار میرود.

غزلم: میم ضمیر از بابت معنا به کلمه «میگرفت» مقید است. به معنای ضمیر منصوب متصل: میگرفتم «برایم میگرفت».

میگفتم: میم ضمیر اگر مرفوع محسوب شود فعل ماضی متکلم وحده است. اما اگر ضمیر منصوب باشد فعل ماضی ومفرد غایب است: بمن میگفت پس با این تقدیر از لحاظ معنا «میم» به سرود مقید میشود و به تقدیر: این سرودم. سرود، اینجا اسم است به معنای آواز. واو حرف عطف، می ناب، اضافه بیانی یعنی

شراب خالص.

محصول بیت - ساقی همراه این غزل بمن قدح باده میداد . یعنی این غزل را بصوت عمل درمی آورد و همراه آوازش بمن جام باده میداد منم قول ساقی را یعنی سرودیکه میخواند: همان آواز را میخواندم و شراب صاف و خالص میآشامیدم .
یا خود ساقی برایم این آواز را میخواند یعنی همان آوازی که قول میگوئیم ترنم میکرد و من می نساب میخوردم . الحاصل او خوانندگی میکرد و من باده نوش میکردم .

هر مرغ فکر کن سرشاخ طرب پرید

بازش ز طره تو بمضرب میزد

مرغ فکر - اضافه بیانیه . سر شاخ طرب ، هکذا . بازش ، شین « ضمیر » بر میگردد به مرغ . بمضرب ، با حرف استعانت .

محصول بیت - هر مرغ فکر که از سرشاخ شادی پرواز نمود ، یعنی نغمه شادی نخواند . خلاصه هر فکر شادی بخش و طرب انگیز که از من دور میشد و جای آن را غم میگرفت: در حالی که شادان و فرحان بود شادی را از دست میداد و مغموم و مهموم میشد آن فکر را با مضرب طره تو میزدم چون بلبل به ناله در میآوردم که فریاد و فغان نماید . یعنی با مضرب طره تو آن را بذوق و شوق میآوردم . الحاصل با مضرب طره تو آن را بناله در می آوردم همچنانکه مضرب ، ساز را با آواز در می آورد .

خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کام

بر نام عمر و دولت احباب میزد

بود - در اینجا ادات حکایت است یعنی در آن زمان گذشته خوش بود . واو حرف حال . فال مراد و کام ، مرهون مصرع ثانی است در مراد و کام ، صنعت حشو قبیح وجود دارد .

بر - در اینجا به معنای بای صله است

محصول بیت - دیشب حافظ خیلی خوشوقت بود و با این حال فال مرادو کامرا
بنام عمر و دولت احباب میزدم . یعنی چون خودش خوشحال بود پس بنام و عمر
دوستان فال مبارك میزد .

در بیت از غایب به مخاطب التفات هست.

از قرار معلوم فعلهای ماضی واقع در غزل حکایت از دیشب مینمایند . یعنی
دیشب اینطور واقع میشد تقریباً میتوان اینطور معنا کرد. وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلین

غزل سیصد و هفتاد و چهارم

هر چند پیرو خسته دل و ناتوان شدم
هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

محصول بیت - هر چند که پیرو خسته دل و ناتوان شده‌ام . اما هر وقت که روی ترا به خاطر آوردم جوان شدم . حاصل بیان میزان محبت من نسبت به تو بدرجه ایست که هر بار یاد روی تو کردم عشقت جوانم کرد .

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم

منتهای - اسم مفعول از باب افتعال . منتهای همت ، اضافه لامیه
محصول بیت - خدا را شکر هر چه از خداوند خواستم با نهایت همتم کامروا گشتم: تا آنجا که همتیاری کرد به مقصود خویش ظفر یافتم . الحاصل هر چه از خدا آرزو کردم به مقتضای همتم داد .

در شاهراه دولت سرمد بتخت بخت
با جام می بکام دل دوستان شدم

اضافه‌های واقع در مصراع اول بیانیه است . سرمد : بی اول و بی آخر .
محصول بیت - در شاهراه دولت سرمد ، در اوج طالع ، با نوشیدن باده بکام دل دوستان شدم . یعنی از اینکه بخت مساعد و طالع یاریم کرده دوستان از این کامروائی من بمراد دل رسیده‌اند .

ص ۱۰۹ جلد سوم

ای گلبن جوان بر دولت بخور که من
در سایه تو بلبل باغ جهان شدم

گلبن - درخت گل . جوان صفت گلبن . بر دولت ، اضافه بیانیہ . کہ ، حرف
تعلیل . من ، مبتدا و مرهون مصرع ثانی .

محصول بیت - ای گلبن نوری و جوان بر دولت بخور: از دولت بهره مند و
بر خوردار شو زیرا من در سایه دولت و حمایت تو بلبل باغ جهان شدم . مراد : در سایه
النفات تو من در شاعری مشهور عالم شدم .

اول ز حرف و صوت جهانم خبر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم

محصول بیت - اول از حرف و صوت جهان خبر نداشتم . از خرد و بزرگی دنیا
خبرم نبود : در مکتب غم تو این چنین نکته دان شدم . یعنی از وقتیکه عاشق تو شدم
نکته دان جهان شدم . حاصل اینکه پیر عشقت مرا ذوق فون عالم کرد .

از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید
ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم

محصول بیت - از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید : از وقتی که چشمت
مرا مفتون کرد از شر فتنه آخر زمان مطمئن گشتم . از زمانی که مفتون چشمت شدم
از فتنه های دیگر مصون ماندم .

آن روز بر دلم در معنی گشاده شد
کز ساکنان درگاه پیر مغان شدم

محصول بیت - در معنی روزی بر دلم گشوده شد که جزو ساکنان درگاه پیر
مغان شدم . یعنی از آن روز که ملازم پیر مغان شدم در معانی بر دلم مفتوح گشت .

قسمت حوالتم بخرابات می کند
چندان که اینچنین زدم و آنچنان شدم

قسمت - مراد قسمت ازلی است . بخرابات . با حرف صله

محصول بیت - قسمت ازلی به میخانه حوالہام میکند : نصیب و قسمت مرا
 به میخانه کشانده با اینکه هر قدر توانستم فال صلاح زدم اما نتوانستم صالح باشم .
 و بی صلاح شدم . چنانکہ در زبان ترکی ہم معمول است گویند : هر قدر پایین زدم
 و بالا زدم نشد یعنی هر چیز را کہ تقدیر ازلی مقدر کرده ، بطور قطع بوقوع خواهد
 پیوست هر قدر کہ خود را پایین و بالا بزیم .

من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست
 بر من چو عمر میگردد پیر از آن شدم

محصول بیت - من پیر سال و ماه نیستم : من پیر معمر نیستم بلکه یار بی وفاست
 کہ از بر من چون عمر میگردد . و بهمین دلیل پیر شده ام . الحاصل بی وفائی یار و
 بی اعتنا گذشتنش از نزد من مرا پیر کرد .

دوشم نوید داد عنایت کہ حافظا
 باز آ کہ من بعفو گناہت ضمان شدم

محصول بیت - دیشب عنایت خداوند مژده ام داد : کہ ای حافظ از هوی و
 هوس توبہ کن کہ من برای عفو گناہانت کفیل شدم . یعنی توبہ و رجوع از معاصی از
 تو و کفالت برای عفو از من ، حاصل کلام تو توبہ کن و خدای تعالی توبہات را
 میپذیرد .
 وله ایضاً

از بحر مجتہ: مفاعیلن فاعلین مفاعیلن فاعلین

غزل سیصد و هفتاد و پنجم

خیال روی تو بر کار گاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشیندم

خیال روی تو۔ اضافه‌هالامیه . کار گاه دیده ، اضافه بیانیه . نگاری ، یا
حرف وحدت .

محصول بیت - خیال روی ترا بر کار گاه دیده کشیدم اما بشکل تو نگاری
نه دیدم و نه شنیدم .

امید خواجگی بود بندگیء تو جستم
هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

محصول بیت - بامید خواجگی طالب بندگی توشدم: یعنی بندگی تو همان
خواجگی است. الحاصل غلام و بنده توشدن آقائی است . همچنین آرزوی سلطنت
داشتم که خدمت کردن را به تو اختیار کردم. یعنی خدمت به تو خود سلطنت است .

اگر چه در طلبت همعنان باد شمالم
بگرد سرو خرامان قامت نرسیدم

محصول بیت - اگر چه در جستجوییت با باد شمال همعنان گشتم، یعنی بسرعت
باد در طلبت گشتم اما با اینهمه به گرد قامت چون سرو خرامان نرسیدم. مراد به
قامت دستم نرسید .

ص ۸۹ جلد سوم شرح

امید در شب زلفت بروز عمر نبستم
طمع بدور دهانت ز کام دل بیریدم

محصول بیت - در شب زلفت بروز عمر امید نبستم: به عمرم اعتماد ندارم. و در دوردهانت از مراد دل طمع بیریدم. یعنی در دوردهان تو کام دلم حاصل نخواهد شد.

گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم

گناه چشم - اضافه لامیه. چشم سیاه، اضافه بیانیہ. تو، مضاف الیه (اضافہ لامیہ) واو، حرف عطف، گردن دلخواه، ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن: مطلوب دل یعنی آنچه که دل میخواهد و آرزویش را دارد، که، حرف بیانی. آهوی وحشی، اضافه بیانیہ. آدمی، با یا یعنی انسان.

محصول بیت - این گناه چشمان سیاه و گردن دلخواه توست که من چون آهوی وحشی از مردم برمیدم. مراد: عشق چشم سیاه و گردن دلخواه تو مرا مانند آهوی وحشی از مردم رماند و به کوهها کشانید.

ز شوق چشمه نوش چه قطره‌ها که فشاندم
ز لعل باده فروشت چه عشوہ‌ها که خریدم

چشمه نوش - یعنی چشمهٔ عسل که کنایه است از دهان جانان. مراد از قطره‌ها قطرات اشک است و از کثرت گریه کنایه است. شوق چشمهٔ نوش، اولی اضافه لامیہ و دومی بیانیہ. لعل باده فروش، اضافه بیانیہ.

محصول بیت - از شوق چشمهٔ نوش تو چه قطره‌ها که فشاندم: چه گریه‌ها که کردم. و از لب باده فروش تو چه عشوہ‌ها که خریدم. یعنی چه فریبها که گولم زد. الحاصل بهوای خریدن بادهٔ لعلت خیلی گول خوردم.

ز غمزه بردل ریشم چه تیرها که گشادی
ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

محصول بیت - بردل مجروح من از غمزه چه تیرها که زدی. یعنی خیلی

تیرزدی و بر سر کویت از غم و غصه چه بارها که کشیدم مراد زحمات زیاد متحمل شدم.

ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری

که بوی خون دل ریش از آن تراب شنیدم

محصول بیت - ای نسیم صبح از کوی یار غباری بیار ، چونکه بوی خون
دل مجروح را از آن خاک شنیدم .

چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی

که پرده بردل مسکین بیوی او بدریدم

محصول بیت - چون غنچه نسیمی از کوی جانان از بالای سرم گذشت که
به سبب بوی معطر آن پرده دل مسکین را پاره کردم . یعنی بوی خوش آن نسیم
بی اختیارم کرد بطوریکه پرده دل را دریدم . الحاصل نسیم که بوی جانان را آورد
من بهمین سبب پرده دل را پاره کردم .

بخاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ

که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

محصول بیت - به خاک پای تو و به نور دیده حافظ قسم میخورم که بی رخ تو
از چراغ دیده فروغ و ضیاء ندیدم . یعنی بی رخ تو چشمم روشن نیست : نور ندارد.
الحاصل روی تو سبب روشنی چشم من است .

از بحر هزج مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل سیصد و هفتاد و ششم

زدست کوتاه خود زیر بارم
که از بالا بلندان شرمسارم

دست کوتاه - از افلاس کنایه است. بار، اینجا به معنای حمل در عربی است. که، حرف تعلیل. بالا، در این بیت به معنای قامت میباشد. بلندان. چون صفت ذوی العقول است لذا با الف و نون جمع شده تقدیرش: دلبران بالا بلند است. شرمسار، افاده مبالغه نماید یعنی بسیار شرمنده.

محصول بیت - ازدست کوتاه خود. یعنی از تهی دستی خود دزیر بارم: خیلی مضطربم چونکه از محبوبان بلند قد و کشیده قامت بسیار شرمنده‌ام. مراد: چون چیزی ندارم که باینها بدهم و بوصالشان برسم لذا خجل و شرمنده‌ام.

مگر زنجیر موئی گیردم دست
و گرنه سر بشیدائی بر آرم

گیردم - «میم» از بابت معنا بدست مقید است. به تقدیر گیردم دستم سر، مفعول مقدم و صریح فعل «بر آرم» و بشیدایی مفعول غیر صریحش. سر بشیدایی بر آرم: کارم بدیوانگی میرسد البته کنایه است از رسوائی میان مردم چونکه دیوانه مسلماً رسواست.

محصول بیت - مگر اینکه دلبر مجعد موئی دستم را بگیرد و کمکم نماید والاسر بشیدائی بر آرم یعنی دیوانه و رسوا می‌شوم.

ص ۳۸ جلد سوم شرح

ز چشم من پیرس اوضاع گردون
که شب تا روز اختر می‌شمارم

محصول بیت - اوضاع و احوال فلک را از چشم من سؤال کن که شب تا صبح ستاره می‌شمارم یعنی نمی‌خواهم.

بدین شکرانه میبوسم لب جام
که کرد آگه ز راز روزگارم

محصول بیت - بشکرانه اینکه باده مرا از راز روزگار آگاه کرده لب جام را میبوسم و میبوسم یعنی باده می‌نوشم. مراد: چون مرا از مغیبات خبردار نموده پس لب جام را میبوسم یعنی باده می‌نوشم.

من از بازوی خود دارم بسی شکر
که زور مردم آزاری ندارم

مصرع ثانی این بیت تضمینی است از گلستان

بیت

کجا خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم
محصول بیت - من از بازوی خود خیلی متشکرم که زور مردم آزاری ندارم.

یعنی از اینکه هرگز نمیتوانم مردم را اذیت بکنم بسیار شاکرم.

اگر گفتم دعای می‌فروشان
چه باشد حق نعمت می‌گزارم

محصول بیت - چه میشود اگر من می‌فروشان را دعا بکنم: حق نعمت را ادا نمایم یعنی هر حق که می‌فروشان در گردنم دارند ادا نمایم.

تو از خاکم نخواهی برگرفتن
بجای اشک اگر گوهر بیارم

بیارم - باحرف تأکید. بارم، فعل مضارع متکلم و حده و در اینجا متعدی

است و گوهر، مفعول صریح و «بجای اشک» مفعول غیر صریحش .
محصول بیت - تواز خاک بلندم نمیکنی یعنی بمن اعتبار نمیکنی ولو اینکه
 بجای اشک چشم گوهر بریزم. مراد : اگر من گوهر محض هم باشم باز با نظر عنایت
 نگاهم نخواهی کرد .

مکن عیبم بخونخواری در این دشت

که کار آموز آهوی تارم

خون خوار - ترکیب وصفی و یا حرف مصدری . دشت : صحرا مراد دشت
 دنیا است که، حرف تعلیل. کار آموز، ترکیب وصفی. کار آموز آهو، اضافه اسم فاعل
 به مفعولش آهوی تار. اضافه لامیه .

محصول بیت - در این صحرای دنیا مرا به خونخواری عیب مکن : از اینکه
 خون جگر میخورم عیب مکن . زیرا که من کار آموز آهوی تارم. مراد: از آنجا
 که در این دنیا خون جگر خورده و زحمات زیاد متحمل شده ام پس انقاس و کلماتی
 که از دهانم خارج میشود تماماً مقبول و مورد پسند عالم است. و در این فن و این
 کار من کار آموز آهوی تارم تا در اثر رنجی که میکشد آن خونیکه خورده تبدیل
 به مسک خالص گردد پس مقبول و مرغوب شود.

سری دارم چو حافظ مست لیکن

بلطف آن سری امیدوارم

سری - یا حرف وحدت و یا تنکیر. کلمه مست مربوط به سراسر است. به تقدیر:
 سرمست دارم. لیکن، ادات استدراک. بلطف، با حرف صله . و متعلق به امیدوار
 سری، اینجا به معنای بهتر و عزیز و شریف میباشد . آن سری ، مفعول صریح ،
 امیدوارم

محصول بیت - چون حافظ سری مست دارم . یا سرمستم . یعنی اگر چه
 مست و زسوایم اما امیدم به لطف آن عزیز و بزرگوار است که این مستانگی مرا
 عیب نگیرد چونکه «عذر» در نزد کرام ناس پذیرفته و مقبول است و منم که مدت

زمانی است به شراب خواری افتاده‌ام و قادر به پرهیز نیستم .

در معنای مصرع ثانی: به لطف آن سری امیدوارم یعنی کلمه «سر» را به معنای واقعی که عضو اصلی بدن است گرفته و نیز مفسری گفته است: بلطف آن يك سر امیدوارم .

این گویندگان سرشان سرما خورده است که اینگونه دری وری حرف زده‌اند زیرا در عربی «سری» به شخص سخی و جو انمرد گویند چنانکه اسم شریف حضرت سری سقطی از این معنا گرفته شده اما در فارسی «سر» یعنی عزیز و شریف و بهتر علی کل حال «یا» جز و نفس کلمه معدود است .

جایز است که در اینجا فعل «دارم» مضارع و متکلم وحده باشد: امیدوارم یعنی امیدوار هستم .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و هفتاد و هفتم

گر چه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
همچنان چشم گشاد از کرمش میدارم

گره‌ی - یا حرف وحدت. در کارم، در حرف صله. همچنان : كذلك . چشم گشاد ، اضافه لامیه. چشم در اینجا به معنای «امید» است. گشاد ، اسم است به معنای مصدر، مراد امید فتح میباشد.

محصول بیت - اگر چه از زلف جانان گرهی بکارم افتاد : از اینکه گرفتار زلفش شده‌ام کارم بسته شده و دیگر پیش نمی‌رود. اما با وجود این امید گشایش از کرمش دارم. یعنی از کرم جانان و یا از کرم زلفش. ممکن است مرجع ضمیر غایب هر دو اینها باشد یعنی همانطور که زلف جانان گره بکارم انداخته و سبب بسته شدن آن میباشد امید گشایش هم از آن زلف دارم و یا از خود جانان ...

بظرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون دل عکس برون میدهد از رخسارم

محصول بیت - سرخی و قرمزی رنگ رویم را بشادی و شادمانی حمل مکن : سرخی صورتی از سرور نیست بلکه خون دلم از صورتم به بیرون منعکس شده که سبب سرخی رویم شده و گرنه از شادی و خوشحالی نیست.

پرده مطربیم از دست برون خواهد برد
آه اگر زانکه در این پرده نباشد بارم

س ۸۵ جلد سوم شرح

محصول بیت - پرده مطرب از دست برون خواهد برد . یعنی بی اختیارم خواهد کرد . آه اگر چنانکه باین پرده اجازه ورود نداشته باشم : به پرده عشاق اگر اجازه دخول نباشد و احسرتا . مراد از پرده اول : پرده سازها ، است و پرده دوم به معنای طریق و قانون است یعنی پرده عشق و طریق عشق .

**پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم**

پاسبان حرم - این اضافه از نوع فاعل به مفعولش است . حرم دل ، اضافه بیانیه تا ، حرف تعلیل . مراد از « پرده » در اینجا « دل » میباشد .

محصول بیت - برای حراست حرم دل پاسبان شده ام : شب همه شب یعنی سراسر شب بانفی خواطر مبارزه میکنم تا که باین پرده غیر از فکر او (جانان) چیز دیگر وارد نشود . مراد : از حرم دل جز از فکر جانان خاطره های دیگر را اخراج میکنم تا در اندیشه او مزاحم نشوند و در مضیقه ام نگذارند .

**دیده بخت با فسانه او شد در خواب
گونیمی ز عنایت که کند بیدارم**

دیده بخت - اضافه لامیه . با فسانه ، با حرف سبب . شد : رفت . نسیمی ، ی حرف وحدت . ز عنایت ، مضاف الیه محذوف است تقدیرش از عنایت خداست . که ، حرف تعلیل .

محصول بیت - دیده طالع با فسانه جانان به خواب رفت ، از عنایت خدا گونیمی یعنی کویک فیض ربانی که بیدارم کند .

قیاس این بوده که ضمیر غایب بیاورد و « بیدارش » گوید . ایراد « میم » به ضرورت قافیه است . و جایز است برای « میم » مضافی تقدیر نمائیم . یعنی : کند بیدار بختم ، پس بخت . مفعول اول و بیدار مفعول دوم فعل « کند » محسوب میشود .

منم آن شاعر ساحر کہ بافسون سخن
از نی کلک همه قندو شکر میبارم

قندوشکر - این دو مترادفند . کلک ، در این بیت یعنی قلم . نی کلک . نی قلم
محصول بیت - من آن شاعر ساحر و جادو گری هستم کہ به سحر سخن از نی
قلم هر چه میبارانم همه شهدوشکر است . مراد : اشعاریکه از قلم صادر میشود چون
شکر لذیذ است .

بصد امید نهادیم درین بادیه پای
ای دلیل دل گم گشته فرو مگذارم

مراد از «بادیه» صحرای عشق است . فرو ، در اینجا فقط «تأکید افاده نماید»
مگذارم فعل نہی مفرد مخاطب : مرا مگذار یعنی تر کم مکن .
محصول بیت - با صد امید باین وادی عشق قدم نهادم مراد : با صد امید
عاشق شدم . ای دلیل دل گمشده ام تر کم مکن و در باره ام اہمال جایز مدان :
امیدوار را یاری کن و بامیدش یعنی بوصول جانان برسان .

چون منش در گذر باد نمی یارم دید
با کہ گویم کہ بگوید سخنی با یارم

منش - ش «ضمیر» بطریق اضماع قبل از ذکر بر میگردد بہ «یار» واقع در آخر
بیت نمی یارم : قادر نیستم . «با» در اینجا حرف صلہ ، کہ ، اسم بہ معنای «بکہ»
یعنی بچہ کس . کہ ، دوم حرف رابط مقول قول . سخنی ، یا حرف وحدت . با
یارم ، با ، حرف صلہ . دو «یار» واقع در هر دو مصرع تجنیس تام و بلکه تجنیس
مرکب است .

محصول بیت - چون من نمیتوانم جانان را کہ بہ سرعت باد میگردد بینم :
یعنی از بسکہ چون باد بہ سرعت میگردد قادر نیستم بینمش . پس بکہ بگویم کہ از
من سخنی بہ یارم بگوید . مراد : منکہ او را در ممر باد نمیتوانم بینم پس کس دیگر
چگونه میتواند بیندش کہ حرفی از من با و برساند .

دوش میگفت که حافظ همه رویت وریا
بجز از خاک درت با که بگو در کارم

روی وریا - از قبیل اتباع و مزاجه میباشد و عبارت است از همان ریا .
در کار، اینجابه معنای مقید و متوجه است .

محصول بیت - جانان دیشب میگفت که حافظ همه روی و ریاست . یعنی
کارش مرایگری است . جوابش بده که بجز از خاک درت با که سر و کار دارم
مراد : مرایگری دوروئی است و من خود غیر از خاک در تو بهیچ چیز توجه ندارم
الحاصل چشم و دلم همیشه مراقب و آماده خدمت آستان است . در صورتیکه ریا :
دوروئی است پس کسیکه یکر وویکجهت باشد مرایی نمیشود .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول

غزل سیصد و هفتاد و هشتم

گر دست دهد خاک کف پای نگارم
بر لوح بصر خط غباری بنگارم

خاک کف پای نگارم - اضافه‌ها لامیه است. لوح بصر، اضافه بیانی. خط غباری،
اضافه لامیه ویا، حرف وحدت. بنگارم، با حرف تأکید. نگارم، فعل مضارع متکلم
وحده: نقش بزخم

محصول بیت - اگر خاک کف پای نگار بدستم برسد، با آن روی لوح چشم
یک خط غبار آلود مینگارم.

پروانه او گر رسدم در طلب جان
چون شمع هماندم بدمی جان بسپارم

پروانه او - اضافه لامیه. مراد از پروانه تذکره و فرمان و خط همایونی
است. رسدم، میم از جهت معنا مقید به جان است «جانم» مراد است. هماندم: مرکب
از هم و آن دم، یعنی همان ساعت. بدمی، با حرف ظرف و دم، نفس و یا حرف
وحدت: نفسی یعنی در یک نفس. بسپارم، فعل مضارع متکلم وحده: تسلیم مینمایم.
جان مفعول فعل «بسپارم»

محصول بیت - اگر پروانه آن جانان در طلب جان برسد یعنی از من جان
بخواهد. هماندم چون شمع در آن واحد جان تسلیم میکنم. الباصل اگر از جانان
در طلب جان خطی بمن برسد به مجرد رسیدن خط در دم جان تسلیم مینمایم یعنی

ص ۵ جلد سوم شرح

آنی توقف نمیکنم و نقد جان را فدای امرش میکنم.

گر قلب دلم را نهد دوست عیاری
من نقد روان در رهش از دیده شمارم

قلب دل - اضافه بیانی و «را» ادات مفعولی مراد از «قلب دل» صاف و خالص نبودن آن است یعنی قلب تیره و دغل. اضافه شدن قلب به دل خالی از لطافت نیست. عیار، به کسر عین به معنای معیار است که در اینجا تعبیری است از مقدار. نقد روان، اضافه بیانیه. روان، رایج. شمارم، فعل مضارع متکلم وحده از شماریدن. **محصول بیت** - اگر دوست برای دل قلب و دغل من معیار و مقداری تعیین نکند و برای آن ارزشی قائل نشود الحاصل اعتباری بان نکند. من با وجود این در راهش از چشمم نقد رایج می شمارم. مراد اینست: اگر دوست باین عنوان که دلم قلب است (نادرست و دغل) پسندش نکند من بخاک پایش سکه اعلائی رایج نثار مینمایم. الحاصل با گریه اشک چشم را بر اهش میپاشم.

در کلمات: قلب و نقد و روان و شمار، همچنین عیار مراعات نظیر رعایت شده است.

دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ
زین در نتواند که برد باد غبارم

مفشان - فعل نهی مفرد مخاطب، دامن مفشان یعنی تکان نده: اعراض مکن.

دامن، مفعول مقدم صریح فعل «مفشان» و از من مفعول غیر صریحش. من خاکی، اضافه بیانی که، حرف تعلیل. جمله: پس از مرگ مرهون مصرع ثانی است. نتواند: قادر نمیشود که. حرف بیان. برد، فعل مضارع مفرد غایب از مصدر بریدن. باد، فاعل و غبار مفعول صریح، و زین در. مفعول مقدم غیر صریح فعل (برد).

محصول بیت - از من خاکی دامن مفشان: از من اعراض مکن که پس از مرگ حتی باد قادر نخواهد شد مرا از این در ببرد. یعنی ولو اینکه تو از من دامن

بفشانی واعراض نمائی ترك آستانت بر ايم امکان ندارد چنانكه پس از مرگم از اين در بادهم نتواند گرد مرا ببرد. يعنى محكم و ثابت در اين درمقيم گشته ام .

بر بوى كنار تو شدم غرق و اميدست

از موج سر شكم كه رساند بكنارم

بوى - اينجا به معنای امید است. كنار: پهلو و نزد واو، حرف حال، كلمهٔ اميد مرهون مصرع ثانی است. موج سر شك اضافه بيانيه و يالاميه (مجازاً) كه، حرف بيان. رساند: فعل مضارع مفرد غایب از رسانیدن، الف نون ادات تعدیه بكنارم، با حرف صله، كنار در اين مصرع به معنای لب است چون لب دريا. «ميم» اربابت معنا مقيد به «رساند» تقدیرش: بكنار رساندم.

محصول بيت - با امید كنارت (با هر دو معنا كه برای كنار ذکر شد) غرق اشك چشمم شدم در حاليكه امید است موج سر شكم بكنار برساندم. يعنى گرچه بالفعل در دریای اشكم غرقم اما امیدی هست كه موج دریای اشك چشمم مرا بكنار بزند الحاصل امید دارم كه شدت و كثرت گریه مرا به ساحل وصال برساند.

زلفين سياه تو بدلداری عشاق

دادند قراری و ببردند قرارم

بدلداری عشاق - با حرف صله و یا حرف مصدر و اضافه لامیه. قراری، یا حرف

تنكیر

محصول بيت - دوزلف سياه تو بدلداری يعنى در بدست آوردن دل عاشقان وعده و قراری گذاشتند اما قرار مرا ببردند. يعنى عهد كردند كه خاطر عشاق را رعایت نمایند اما در اين میان مرابی قرار كردند.

امروز مكش سرز وفای من و اندیش

زان شب كه من از غم بدعا دست بر آرم

وفای من - اضافه مصدر به مفعول یا به فاعلش واو، حرف عطف. اندیش،

فعل امر مفرد مخاطب: فكر كن و مرهون مصرع ثانی. كه حرف رابط صفت.

محصول بیت - امروز از وفای من سرمکش . یعنی از وفاداری نسبت بمن خود داری مکن . و از آن شب فکر کن که من از غم تو دست بدعا بلند نمایم : از دعای بد من احتراز کن و از نفرینم پرهیز .

ای باد از آن باده نسیمی بمن آور
کان بوی شفا میدهد از رنج خمارم

محصول بیت - ای باد از آن باده رایجهای برایم بیار زیرا که آن بوی از رنج خمار شفا میدهد . یعنی برای دفع رنج خماری بوی باده کافی است .

با وصف سر زلف تو میشد سخن من
پیوسته از آن همنفس مشک تارم

محصول بیت - کلام من یعنی سخنم با وصف سر زلف تو همراه و در یکجا واقع شده اند .

مراد اینست چون سخنم با وصف سر زلف تو متصف شده بهمان جهت دائماً همنفس مشک تارم یعنی همیشه مقارن و مصاحب مشک تاتاری هستم . الحاصل به سبب وصف سر زلفت دائماً معطر و بوی مشک میدهم .

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیز است
عمری بود آن لحظه که جان را بلب آرم

محصول بیت - ای حافظ چون لب لعل جانان جان عزیز من است پس لحظه ای که آن جان را بلبم بگیرم برای من عمری است . مراد اینست لب جانان که به منزله عمر عزیز است آنی بلب آوردن آن عمری محسوب میشود و بلکه سبب فزونی عمر است . خلاصه جان تازه کسب کردن است .

وله ایضاً

غزل سیصد و هفتاد و نهم

در نہانخانہ عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم

نہانخانہ - بہ معنای خزینہ و پستو بکار میرود . نہانخانہ عشرت : اضافہ
بیانیہ و جایز است کہ اضافہ لامیہ باشد مجازاً . صنمی : یا حرف وحدت . خوش
صفت صنم است «خا» را با واورسمی باید خواند بہ ضرورت قافیہ نہ با ضم .
کز ، کہ ، حرف رابطہ صفت . سر ، اینجا تعلیل افادہ نماید . نعل در آتش
نہادن ، از اقسام سحر می باشد وقتی بخواہند کسی را بکس دیگر عاشق نمایند و آتش
عشق و محبت بدلس بیندازند ، نعلی کہ در رویش با خط سریانی بعضی اسماء نوشتہ
شدہ در داخل آتش قرار میدہند و بعضی چیزہای مخصوصی میخوانند فی الفور آن
شخص عاشق میشود و دلس بہ آن کسی کہ مورد نظر است میل پیدا میکند . ازغرائب
سحریکی اینست کہ در اینجا قلاب زلف را بہ نعل ، ورخ جانان را بہ آتش تشبیہ
نمودہ است .

محصول بیت - در نہانخانہ عشرت محبوبی دارم کہ از سر زلف و رخس یعنی
بواسطہ عشقی کہ باین دودارم نعل در آتش میگذاہم : این دو (سر زلف و رخ جانان)
سبب ازدیاد عشق من نسبت بہ جانان شدہ اند .
الحاصل من محوزلف و رخ جانان شدہ ام ،

عاشق و رندم و میخوارہ باواز بلند
وینہمہ منصب از آن حور پری وش دارم

ص ۳۱ جلد سوم شرح

بآواز۔ با حرف مصاحبت و متعلق به میخواره و جایز است که برای هر سه قید باشد .

آواز بلند - اضافه بیانیہ . حورپریش ہکذا .

محصول بیت - عاشقم ورندم و بآواز بلند یعنی بی پروا بادہ نوشم و این سه منصب را از آن حورپریش دارم . خلاصہ این مناصب کہ نصیب شدہ تماماً از محبت آن جانان است . یعنی مقتضای عشق چنین است .

گر تو زین دست مرا بی سرو سامان داری

من بآہ سحرت زلف مشوش دارم

زین دست - اینطور و اینگونه . سر ، در این قبیل جاہا با سامان تفسیر عطف واقع میشود . بی سرو سامان : بی قرار و آرام و مشوش . سحرت ، تا . از لحاظ معنا مربوط بہ «زلف» است بہ تقدیر : زلفت . مشوش ، یعنی پریشان .

محصول بیت - اگر تو اینگونه مرا بی سرو سامان کنی یعنی همینطور کہ حالا کردہ ای منہم با آہ سحرم زلفت را پریشان میکنم ، مراد اینست اگر تو بمن رحم نکنی منہم با آہ سحرم زلفت را تار و مار میکنم . یعنی ہر قدر کہ مظلوم بہمان نسبت مستجاب الدعویہ ہم ہستم .

ور بکاشانہ رندان قدمی خواہی زد

نقل شعر شکرین و می بیغش دارم

ور - این شرطیہ بہ شرطیہ واقع در بیت سابق معطوف است . بکاشانہ - با حرف صلہ . کاشانہ . لفظ مشترک است اما اینجا مطلقاً مراد «خانہ» است کاشانہ رندان ، اضافه لامیہ . قدمی ، یا حرف تنکیر . زد ، اینجا بہ معنای زدن میباشد چونکہ «خواہی» فعل مضارع مخاطب است . نقل ، بضم نون و سکون قاف ، مراد مزہ است کہ در مجلس خوردہ میشود .

نقل شعر شکرین - اضافہا بیانی است . می بیغش ، یعنی شراب صاف .

محصول بیت - اگر بخواہی بہ کاشانہ رندان قدم نہی : اگر بہ خانہ من

نزول بفرمائید شعر شیرین و لذت بخش و بادہ صاف دارم . یعنی کلام شیرین چون شکر و شراب خالص دارم .

ورچنین چہرہ گشاید خط زنگاری دوست

من رخ خویش بخونابه منقش دارم

مراد از «چہرہ گشائی» خوب و خوشگل نمایان بودن است .

خط زنگاری ، اضافہ بیانی : خطی منسوب بژنگار . خط جانان را بارنگ زنگاری وصف مینماید چونکہ زنگار بہ سبزہ میگراید .

محصول بیت - اگر خط زنگاری (سبزہ) جانان اینگونہ مقبول و خوش آیند بنمایاند و ہمینطور ہم دوام یابد من چہرہ زرد رنگ خود را با خونابه منقش میکنم یعنی با اشک خونین تزینش میدہم الحاصل از حسرت خط جانان اشک خونین میریزم .

ناوک غمزہ بیار و زرہ زلف کہ من

جنگہا با دل مجروح بلاکش دارم

کہ - حرف تعلیل . ومن مرہون مصرع ثانی است .

محصول بیت - ناوک غمزہ و زرہ زلف را بیار کہ من با دل مجروح بلاکش جنگہا دارم . یعنی با دل مجروح و بلاکش جنگہا دارم کہ چرا مرا باین بلاها گرفتار نمودہ است .

حافظا چون غم و شادی جہان در گذرست

بہتر آنست کہ من خاطر خود خوش دارم

محصول بیت - ای حافظ از آنجا کہ غم و شادی دنیا در گذر است : یعنی نہ

در غمش ثبات است ونہ سرورش پایدار میماند و ہر دو متعاقب ہم سپری میشوند پس آن بہتر کہ خاطر خود را خوش بدارم . الحاصل بہتر آنست کہ نہ از غمش متألم شوم ونہ از شادی اش مسرور گردم . ولہ ایضاً

بحرہزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل سیصد و ہشتادم

مرا عہدیت باجانان کہ تاجان در بدن دارم
ہواداران کویں را چوجان خویشتن دارم

عہدیت - یا حرف وحدت و یا تنکیر . کہ ، حرف بیان . تا حرف توقیت .
ہواداران : احبا . ہواداران کویں ، اضافہ لامیہ . شین ضمیر بر میگردد بہ جانان .
جان خویشتن ، اضافہ لامیہ

محصول بیت - من باجانان عہدی بستہ ام : مادامکہ جان در بدن دارم احبای
کویں را چون جان خودم عزیز بدارم . یعنی عاشقان محلہ اش را مثل جان خودم
دوست بدارم .

صفای خلوت خاطر ازان شمع چگل بینم
فروغ چشم و نور دل از آن ماہ ختن دارم

صفای خلوت خاطر - اضافہ لامیہ و بیانیہ . شمع چگل ، اضافہ لامیہ ، چگل
باجیم و کاف عجمی ، در تر کستان اسم محلی است کہ در نزدیکی خطا و ختن واقع شدہ
مردم اناٹ و ذکور این سرزمین بسیار زیبا بودند در اصل چگل نام یک کلیسا بودہ و
بعدها نامش را بان مملکتی کہ کلیسا در آن بود اطلاق نمودند .

فروغ چشم ، اضافہ لامیہ - نور دل ، ہکذا . ماہ ختن ، اضافہ لامیہ مجازاً .
نور و روشنائی چشم مانند فروغ چشم شمع چگل است .

ص ۹۴ جلد سوم شرح

محصول بیت - صفای خلوت خاطر از آن شمع چگل بینم : باعث صفای خاطر مامحبوبی است چون محبوب چگل و روشنائی چشم و نور دلم هم از آن ماه ختن است، یعنی از محبوبی که چون محبوب ختن میباشد .

**بکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
چه فکر از خبت بدگویان میان انجمن دارم**

بکام - با حرف مصاحبت . واو : حرف عطف . آرزوی دل ، اضافه لامیه . خلوتی یا حرف وحدت یا تنکیر . خبت ، به ضم خا و سکون با یعنی نجس که ضد طیب است . انجمن یعنی جمعیت

محصول بیت - چون مطابق میل و خواست خود خلوتی دارم . پس دیگر از خباثت بدگویان در مجلس چه فکر و اندیشه بکنم . یعنی وقتی صفای خاطر میسر شده بدگویان هر چه میخواهند بگویند . الحاصل وقتی با جانان خلوت خاصی دارم خبیثان بدگو هر چه دلشان میخواهد در حق ما بگویند مهم نیست .

بیت :

اگر یارم بنمله یار اولورسه نه غم عالم اگر اغیار اولورسه

ترجمہ بیت ترکی :

اگر یارم با من یار باشد چه غم عالم اگر اغیار باشد

در معنای مصرع اول : چون بکام و آرزوی دل خلوتی بگیرم . این گوینده نتوانسته معنای بیت را خوب بگیرد و از دستش در رفته است .

گرم صد لشکر از خوبان بقصد دل کمین سازند

بحمد الله والمنة بتی لشکر شکن دارم

گرم - میم ، در معنا به دل مربوط است . بقصد ، با حرف صله و یا حرف تعلیل . قصد دل ، اضافه مصدر به مفعولش . بتی ، یا حرف وحدت . لشکر شکن ، ترکیب وصفی .

محصول بیت - اگر صد لشکر از محبوبان به قصد گرفتن دلم کمین سازند .

یعنی به قصد این باشند که مرا عاشق بکنند . سپاس و منت خدای را که بتی لشکر شکن دارم : جانانی دارم که در حسن و جمال به همه سراسر و زیبایان همگی طالب و راغب صحبت وی هستند . الحاصل او خورشید است و سایر زیبایان نجوم پس هر بار که آفتاب طلوع نماید ستارگان مضمحل شده و ناپیدا میگردند چنانکه خواجه فرموده است :

بیت

چندان بود کرشمه و ناز سہی قدان کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما

خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم نه

که من با لعل خاموشش نهانی صد سخن دارم

زمانی - یا حرف وحدت . دیده برهم نه ، چشم برهم نه یعنی بخواب . نه ، فعل امر مفرد مخاطب : بگذار . که ، حرف تعلیل . لعل خاموشش ، اضافه بیانیه مراد لب است . نهانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - ای رقیب برای خاطر خدا امشب را اندکی دیده برهم نه یعنی بخواب . زیرا با لب خاموش جانان سخن نهانی زیاد دارم : با لبش خیلی حرفها دارم پس حال تو بخواب که بسر لبش آگاه نگردی .

چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله

نه میل لاله و نسرین نه برگ نسترین دارم

گلزار اقبال ، اضافه لامیه . در صحاح عجم نسرین و نستربین و نسترون و نستردن (با دال مهمله) همگی را بیک معنا گفته است : گل بسیار خوشبوست . اما کلام معنای ترادف نمیدهد . برگ : سازو برگ مهمانی . و معنای دیگرش آرزوست و دیگر به معنای ورق میباشد .

محصول بیت - چون در گلزار اقبال جانان خرامانم : با ناز و طمأنینه راه میروم بحمدالله نه میل به لاله و نسرین دارم و نه آرزوی نسترین میکنم . مراد : گلزار اقبال جانان مرا از اینها فارغ البال کرده است . یعنی دولت و اقبال جانان مرا

از سیر و تفرج بی نیاز کرد .

الا ای پیر فرزانه مکن منع زمیخانه
که من در ترک پیمانہ دلی پیمان شکن دارم

الا - حرف استفتاح یا حرف تنبیه . پیر فرزانه ، اضافه بیانیه . فرزانه : عاقل
منع ، مفعول صریح و زمیخانه ، مفعول غیر صریح فعل «مکن» . «میم» متکلم در معنا
به میخانه میخورد . که ، حرف تعلیل . ترک پیمانہ ، مصدر به مفعولش اضافه گشته
دلی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . پیمان شکن ، ترکیب وصفی از شکنیدن : ناقض عهد .
محصول بیت - ای پیر فرزانه مرا از میخانه منع مکن . زیرا من در ترک پیمانہ
دلی پیمان شکن دارم ، مراد : از عبارت دلی پیمان شکن دارم یعنی اگر توبه نمایم و
پیمانہ را ترک کنم ، دل پیمان شکنم توبه را میشکند و پیمان ترک پیمانہ را رعایت
نمیکند . یعنی عهد ترک پیمانہ را نگه نمیدارد خلاصه پیمانہ را ترک نمیکند . الحاصل
پیمانہ کشی و بادہ نوشی را ترک نمیکند .

در تفسیر مصرع اول : ای فرزانه پیر آگاه باش و در میخانه از من عیب مگیر
و «زا» را حرف ظرف گرفته این گوینده شوخی عجیب کرده است .

شراب خوشگوارم هست و یاری چون نگارم هست

ندارد هیچ کس باری چنین یاری که من دارم

شراب خوشگوار - اضافه بیانی و خوشگوار . ترکیب وصفی یعنی شراب زود
هضم ، خلاصه شرابی که سرگیجه و سردرد نمیآورد . یاری ، مصاحبی . مراد از نگار
جانان است .

باری ، با «بای» عربی یعنی الحاصل . یاری ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .
که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت - شراب خوشگوار و مصاحبی چون جانان دارم یعنی مصاحبم
جانان است ، چنانکه عرب گوید مثلك لا یبخل . در اینجا هم مفهوم جمله : یاری
چون نگارم هست ، کنایه است از عدم بخل مخاطب یعنی انت لا تبخل که من یارو

مصاحبم نگارم است . حاصل مطلب این چنین یاری که من دارم هیچکس ندارد :
هیچکس یاری چون یار من ندارد .

در بعضی نسخه‌ها بجای «باری» «یاری» واقع شده با دو نقطه پس اینطور معنا
میشود: هیچکس یاری چون یار من ندارد یعنی یاری که من دارم کسی نمیتواند
نظیرش را داشته باشد.

کسی که در این بیت «نگار» را به معنای «نقش» گرفته از معنای آن اطلاع
نداشته .

مراد در خانه سروی هست کاندر سایه قدش فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

سروی - یا حرف وحدت. کاندر - که ، حرف رابط صفت . سایه قد، اضافه لامیه
سروستان ، اضافه لامیه و یا حرف نسبت . واو، حرف عطف . شمشاد چمن ، اضافه
از قبیل اضافه الخاص الی العام میباشد با ادنی ملابسه زیرا شمشاد از اقسام چمن است.
در نسبت دادن سرو به بستان و شمشاد به چمن قصد تفنن رعایت شده .

محصول بیت - در خانه‌ام سروی هست که در سایه قدش احتیاج به سروستان
ندارم : جانانی دارم که مرا از سیر در باغ و بستان بی نیاز میکند. مراد: تماشای دلبری
و زیبائی او تماشای چیزهای زیبای دیگر را از خاطر محو میکند یعنی از یادم میبرد .

سزد کز خاتم لعش ز نم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم

سزد - فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیان . خاتم لعل ، اضافه بیانیه.
زنم ، فعل مضارع نفس متکلم وحده لاف سلیمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .
مراد از لاف سلیمانی دعوای سلیمانی است یعنی ادعای حکومت بر وحوش و طیور.
اسم اعظم، جواب سؤال مقدر است. یعنی خاتم لعش را داشتن اقتضای دعوای سلیمانی را
میکند؟ جواب میدهد، خاتم لعل جانان مهر سلیمان است که در نگینش اسم اعظم
منقوش بود بشرط بودن در دست سلیمان خاصیتش تسخیر وحوش و طیور بود. اهرمن

و آھر من ، با الف مقصوره و ممدوده : شیطان علیہ اللعنه را گویند و همچنین بمعنای آدم صحرائی است کہ خلق دیو ، گویند .

محصول بیت - شایسته است کہ بواسطه داشتن لب چون لعل جانان یعنی بہ سبب تملک بآن دعوی سلیمانی بکنم ، چونکہ اسم اعظم را دارم پس از شیطان با کم نیست : پروا ندارم یا از دیوسلیمان ترسی ندارم .

الحاصل در این دعوی از انس و جنس کسی نمیتواند معارض من شود زیرا خاتم لعل جانان کہ اسم اعظم است در دستم است پس دیو و شیطان نمیتواند مزاحم من بشود .

برندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن

چه غم دارم چو در عالم امین الدین حسن دارم

محصول بیت - خواجہ در این بیت صنعت التفات رعایت کرده است میفرماید:

پس از اینہمہ ورع حافظ برندی مشہور گشت . لیکن غم ندارم چونکہ در این عالم امین الدین حسن را دارم .

گویندہ ای در مناقب خواجہ فرمودہ است کہ امین الدین حسن مہر دار سلطان

اویس بودہ است پس مراد از امین الدین حسن همان حاجی قوام است این گویندہ افترا کردہ است .

ردشمعی

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فعلن

غزل سیصد و هشتاد و یکم

من که باشم که بر آن خاطر عاظر گذرم
لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم

که اول اسم و که دوم حرف بیان . بر آن خاطر عاظر : خاطر جانان و اضافه
بیانی ای ، حرف ندا ، منادی محذوف ، تقدیرش : ای جانان .
خاک درت تاج سرم ، احتمال دارد وجه اخباری یا انشایی باشد .

محصول بیت - معلوم میشود جانان نسبت به خواجه لطفها کرده و با ارسال
سلام و کلام احوالش را پرسیده و مورد تفقدش قرار داده است که خواجه میفرماید:
من که باشم که از آن خاطر عاظر گذرم یعنی آن طبع پاک و طیب یادم کند . مراد :
یاد کردن شخص عالی قدری چون تو از گدایی چون من و سلام و کلام فرستادن ،
عزت و عظمت بزرگی است که برای من قائل شده اید در واقع لطفها و احسانهایت
شامل حال من شده . ای جانان که خاک درت تاج سرم است و یا تاج سرم باشد .
در تفسیر مصراع ثانی : ای که خاک درت تاج سرم است لطفها میکنی . این
گویندگان حق معنا را ادا نکرده اند .

رد سروری و شمعی

دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو

که من این ظن برقیبان تو هرگز نبرم

دلبرا - منادی . بنده نواز ، ترکیب وصفی : بکسی گویند که حال و وضع

ص ۹۷ جلد سوم شرح

بندهاش را رعایت میکند . یا ، حرف مصدری ، « تا » ضمیر خطاب . کہ ، اسم .
آموخت ، فعل ماضی مفرد غایب ، تعلیم داد . در اینجا متعدی است اما بصورت لازم
هم میاید .

کہ ، حرف تعلیل . به رقیبان تو ، با حرف صلہ و اضافه لامیہ . نبرم ، فعل
نفی مضارع متکلم وحده اینجا یعنی نمیکنم .

محصول بیت - به جانانی کہ برای خواجہ سلام فرستادہ میفرماید : ای
دلبر بگو بینم بنده نوازی را کہ یادت داد : رعایت کردن حال عاشقان را کہ بتو آموخت
زیرا ہر گز بہ رقیبانت این ظن را نمیبرم . یعنی میدانم کہ رقیبان بنده پروری را
تعلیمت ندادہ اند . پس از کہ آموختی ؟

ہمتم بدرقہ راہ کن ای طاہر قدس

کہ دراز است رہ مقصد و من نو سفرم

ہمتم - «میم» در معنا بہ «راہ» مربوط است بہ تقدیر : بدرقہ راہم کن . بدرقہ
راہ ، از نوع اضافه فاعل بہ مفعولش . طاہر قدس ، دراصل جبریل امین را گویند .
اما اینجا مراد آن کسی است کہ سلام فرستادہ کہ ، حرف تعلیل . رہ مقصد ، اضافه
لامیہ . نو سفر : بکسی گویند کہ هیچ مسافرت نکرده و برای اولین بار بہ سفر
پرداختہ است .

محصول بیت - ای طاہر قدسی ہمتت را رہبر و رہنمای راہم کن ، زیرا راہ
دور است و منم نو سفر یعنی تا کنون سفر نکرده ام . مقصودش دعوت خودش است از
طرف جانان .

ای نسیم سحری بندگی من برسان

کہ فراموش مکن وقت دعای سحرم

نسیم سحری ، اضافه بیانیہ . یا حرف نسبت ، بندگی ، یا حرف مصدری .
بندگی من ، اضافه لامیہ . برسان ، با حرف تأکید . کہ ، حرف بیان (بندگی را بیان
میکند) یعنی مضمون مصرع ثانی را از جانان تمنی میکند .

محصول بیت - ای نسیم سحری بندگی یعنی عبودیت مرا به جانان برسان .
 و بگویش که وقت دعای سحر از دعا فراموشم مکن . الحاصل چون صبح سحر هنگام
 قبول شدن دعاها است . پس در آن موقع مرا از دعا فراموش مکن و جایز است اینطور
 معنا شود : دعای مرا وقت سحر از خاطر نبر : دعایی که هنگام صبح میکنم فراموش
 مکن .

خرم آن روز کزین مرحله بر بندم رخت

وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم

خرم را به روز اسناد دادن مجازی است . کزین ، که حرف رابط صفت .
 مرحله : محلی که در هنگام مسافرت منزل میکنند . بر ، حرف تأکید . بندم
 رخت : اسبابم را جمع کنم ، مراد اینست که از اینجا نقل مکان نمایم :
 خبرم ، «میم» در معنا به کلمه «پرسند» مربوط میشود .

محصول بیت - خوشا آن روزیکه اسبابم را جمع کنم و از این محل کوچ کنم
 و یاران خبر کوی ترا از من پرسند و بگویند از کوی جانان خبر چه داری ؟
 یا خود اینطور معنا میشود : از عشاق کوی تو خبر مرا بگیرند . یعنی پرسند :
 حافظ دیگر در کوی جانان دیده نمیشود ؛ جای تعجب است چطور شده چونکه حافظ
 یکی از ملازمان و مقیم کوی جانان است پس سبب پیدا نشدنش چیست .

راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این

می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : راهی که بخلوتگه خاصت میرسد
 نشانم ده تا که بعد از این باده را با تو بخورم و دیگر غم دنیا نخورم .
 مراد : به خلوت خاصت اجازه ورودم ده تا با تو عشرت نمایم و غم دنیا را
 نخورم .

کسیکه در معنای مصرع ثانی گفته است : با تو شراب بخورم و غم دنیایی که
 پشت سراسر است نخورم . این گوینده از قبل و پس خبردار نبوده .

پایہ نظم بلندست و جهانگیر بگو
تا کند پادشہ بحر دہان پر گہرم

پایہ نظم - اضافہ لامیہ . جهانگیر ، ترکیب وصفی از گیریدن : فراگیرندہ
جهان یعنی از لحاظ شهرت دنیا را پر میکند .

بگو خطاب عام . تا حرف تعلیل . مراد از پادشہ بحر شاہ هرمز میباشد کہ
غایبانه نسبت بہ خواجہ لطف واحسان داشته چنانکہ دریک قطعہ میفرماید :
شاہ هرموزم ندید و یکزمان صد لطف کرد

شاہ یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد

دہان ، مفعول اول فعل « کند » و پر گہرم مفعول ثانی اش .

گہرم ، میم در معنا بہ دہان مربوط است بہ تقدیر « دہانم » .

محصول بیت - مقام و مرتبہ کلام منظوم بس بلند و جهانگیر است . پس بہ
پادشاہ هرمز بگودہان مرا پر از گہر نماید زیرا کہ نظم من از نظم دیگران بلندتر و
جهانگیر تراست : مشہور تراست .

شاہ هرمز را مخصوص بالذکر کردہ چون از دریای هرمز مروارید بدست
میاید گویا قدر خواجہ را شاہ هرمز بہتر از دیگران میشناخت چنانکہ بیش از دیگران
بہ خواجہ توجہ داشتہ . در بعضی از نسخہها بجای « بحر » « دہر » واقع شدہ و بعضیہا
ہمان را انتخاب نمودہ اند ، اما حق اینست کہ « گہر با بحر » معنای نزدیک دارد و
علی الخصوص کہ مراد از پادشاہ بحر ، شاہ هرمز باشد .

حافظا شاید اگر در طلب گوہر وصل

دیده دریا کنم از اشک و درو غوطہ خورم

طلب گوہر - مصدر بہ مفعول اضافہ شدہ ، گوہر وصل ، اضافہ بیانیہ ضمیر
« او » بر میگردد بہ دریا ، غوطہ ، بہ فتح غین ، در موج آب فرورفتن . غوطہ خورم :
در میان آب غرق شوم و امواج آب را فرو بلعم . علی کل حال مراد / غرق شدن در
آب است .

محصول بیت - ای حافظ میارزد اینکه برای بدست آوردن گوهر وصل
 دیده‌امرا از اشک دریا کنم و در آن غوطه بخورم : در دریای اشک چشم غرق شوم .
 یعنی اگر برای رسیدن بوصول جانان از کثرت بکا و گریه دیده‌ام را دریا کنم و در
 آن غوطه و رباشم بسیار بجاست .

وله ایضاً

از حر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قصیده

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهر و سوگند میخورم

جوزا - نام یکی از بروج فلکی است . بروج دوازده تاست چنانکه در نصاب
صبیان مینویسد :

قطعه :

برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت

چون حمل چون ثور و چون جوزا و سرطان و اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

پس جوزا در لغت مؤنث «جوز» است و جوزبه معنای قوچی است که از ناحیه

کمر سفید رنگ است و همچنین گوسفند کمر سفید را نیز «جوزا» گویند .

برج جوزا گویا بشکل انسانی است که از کمر بیالا دو پیکر دارد بهمین سبب

عرب آن را ذوالجسدین و عجم دو پیکره گوید . از قرآن معلوم اجتماع چند کواکب

را برج گویند . مثلاً اجتماع چند ستاره را به «بره» تشبیه نموده . برج حمل

نامیده اند و چند تایی دیگر را به گاو نر تشبیه نموده «برج ثور» گفته اند و قس الباقیه

علیها و دو پیکره بودن جوزا هم به مناسبت شباهتی است که بانسان حمایل بسته

ص ۲۴۶ جلد دوم

دارد یعنی شبیه به انسانی است که حمایلی بخود بسته . بهمین جهت خواجه گوید:
حمایل نهاد برابرم . مقصود از نهادن حمایل در برابرش بیان مضمون مصراع ثانی
است. سو گند : یمین .

محصول بیت - هنگام سحر برج جوزا حمایلش را به پیشم نهاد یعنی : قسم
میخورم که من غلام شام . الحاصل به بندگی خود نسبت به شاه قسم خورد .
مراد از شاه در این بیت سلطان منصور است که در قافیه دال اجمالاً ذکرش
گذشت .

ساقی بیا که از مدد بخت کار ساز

کامی که خواستم ز خدا شد میسر

مدد بخت کار ساز - اضافه هالامیه و بیانیه است. کار ساز، ترکیب وصفی از سازیدن
در اینجا یعنی مساعد . کامی ، یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت ز خدا ، متعلق
به فعل «خواستم» .

محصول بیت - ای ساقی بیا که از مدد بخت کار ساز: از یاری و کمک اقبال
مساعدم مرادیکه از خدا میخواستم میسر گشت .

جامی بده که بازبشادی روی شاه

پیرانه سر هوای جوانیست در سرم

جامی ، مفعول مقدم فعل «بده» و یا حرف وحدت . که ، حرف تعلیل . باز،
ادات تأکید. بشادی، با حرف سبب. بشادی روی شاه، اضافه هالامیه و مرهون مصراع
ثانی.

پیرانه سر: هنگام پیری . هوای جوانی : مصدر به مفعولش اضافه گشته یا
حرف مصدری و یا حرف وحدت .

محصول بیت - خطاب بساقی میفرماید : ای ساقی قدحی باده بده که بشادی
روی شاه در سر پیری هوس جوانی بسرم افتاده . یعنی در پیری آرزوی جوانی میکنم
یا عشق جوانی (بای وحدت) بسرم افتاده یعنی آرزوی عاشق شدن میکنم .

راہم مزن بوصف زلال خضر کہ من
ازجام شاه جرعه کش حوض کوثرم

بوصف - با حرف مصاحبت . بوصف زلال ، اضافه مصدر به مفعولش . زلال
خضر ، اضافه لامیہ کہ ، حرف تعلیل . من ، مرهون مصرع ثانی . جرعه کش ،
ترکیب وصفی : جرعه خور .

جرعه کش حوض ، اضافه اسم فاعل به مفعولش .

محصول بیت - ای ساقی با وصف زلال خضر : با تعریف آب حیات راہ مرا
مزن : فریبم مده . زیرا من ازجام شاه جرعه کش حوض کوثرم . یعنی ازقدح شاه
شراب جنت میخورم .

شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم ومسکین این درم

سریر فضل ، اضافه بیانی .

محصول بیت - ای شاه ولو اینکه من سریر فضل را بعرش برسانم باز هم
غلام این آستانم ومسکین ودردمند این درم . الحاصل هر قدر هم فضلم زیادتر گردد
باز هم مملوک و دعا گویت هستم .

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کی ترک آبخورد کند طبع خو گرم

خو گرم ، یعنی معتاد . آبخورد ، در لغت یعنی جای آب خوردن اما اینجا به
معنای حصه ونصیب است .

محصول بیت - خطاب به شاه میفرماید : هزار سال تمام من جرعه نوش بزم

تو بودم . یعنی سالهای زیاد است که لطف و احسانت شامل حال من شده . پس این
طبع من که به لطف و احسانت معتاد شده کی میتواند آن لطف و احسان را ترک نماید
مراد اینست : چندین سال است که از تو احسان دیده پس هرگز احتمال آن را ندارد
که آستان ترا ترک کند . اصل قضیه از این قرار است که پسر شاه منصور میل داشت

خواجه را به نزد خودش ببرد و به پایتختش بفرستد ولی خواجه از رفتن امتناع نموده
و این قصیده را بهمان مناسبت به نظم در آورده است .

ورباورت نمیشود از بنده این حدیث
از گفته کمال دلیلی بیاورم

محصول بیت - اگر این حرف مرا باور نمیکنی : برای صحت گفته ام از
سخنان کمال اسماعیل اصفهانی دلیل بیاورم . یعنی برای بیان حال خود از سخن او
استشهاد بیاورم که گفته است : گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر ...

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

محصول بیت - اگر دل از تو بر کنم و محبت خود را از تو ببرم ، پس این مهر را
بر که افکنم و این دل را که همیشه محبت ترا با خود داشت کجا ببرم .
یعنی چه کسی است غیر از تو که بتوانم نسبت با مهر بوررم و بخدمتش بشتابم .
خواجه این بیت را از یک قصیده کمال تضمین نموده است که با مطلع زیر
شروع میشود :

بیت

روزی و طاء کحلی شب در سر آورم
بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم

عهدالست من همه با مهر شاه بود
وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم

محصول بیت - عهدالست من فقط با مهر شاه بسته شده : محبت من بشاه ازلی
است و از شاهراه عمر با این عهد خواهم گذشت . یعنی با مهر شاه از دنیا خواهم
رفت . الحاصل محبت من نسبت با و ازلی و ابدی است که نقصان نمی پذیرد

منصور بن محمد غازیست حرزمن
وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم

محصول بیت - منصور بن محمد غازی حمایل من است . یعنی این اسم را من بجای حمایل دارم و از برکت این اسم مبارك بر اعدا چیره گشته‌ام : چیرگی من بر دشمنان بسبب همین اسم «منصور» است . حاصل کلام ازوقتی که این اسم را حمایل خود نموده‌ام بردشمنان طفریافته‌ام و نصرت با من بوده : مراد اینست چون ممدوح منصور است بهمین جهت منہم بر اعداء مظفرم .
ذکر منصور و مظفر بطریق تناسب است .

**گردون چو کرد نظم ثریا بنام شاه
من نظم در چرا فکنم از که کمترم**

محصول بیت - وقتی گردون عقد ثریا را بنام شاه بکند من چرا نظم چون درم را بنامش نکنم از که کمترم ؟ حاصل مطلب در جایی که فلك مداح شاه باشد پس من چرا نباشم چه‌ام از فلك کمتر است ؟

**شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه
کی باشد التفات بصید کبوترم**

محصول بیت - چون شاهین از دست شاه لقمه چشیدم . مراد : من که بانعمت شاه پرورش یافته‌ام کی میتوانم به شکار کبوتر توجه داشته‌باشم . چون شاهین دارای طبعی است که پرندگان کوچک و ضعیف را شکار نمیکند . مقصود اینست : منکه همیشه در تحت حمایت و رعایت پادشاه بودم و مدت‌هاست باین وضع عادت کرده‌ام چگونه ممکن است لطف و حمایت يك حاکم پایتخت مرا قانع کند .

خواجه ملازمت پادشاه را ترجیح میدهد به خدمت کردن به پسرش .

**ای شاه شیرگیر چه کم گردد ارشود
در سایه تو ملک فراغت میسر**

ارشود ، مرهون مصرع ثانی است .

محصول بیت - ای شاه شیرگیر : ای شاهی که در قدرت و نیرو به شیر هم‌غالبی ،

چه چیزت کم میشود یعنی چه نقصانی در قدرتت پیدا میشود اگر در سایه دولت و سعادتت ملک فراغت بر ایمن میسر گردد. مقصود: چه میشود اگر بقدر کفایت، حال مرا رعایت نمایی بطوریکه از قید دنیا آزاد باشم و فقط بشاعری پردازم و قصاید و مدایحی در وصفت بر ایمن که تاقیامت نامت برقرار بماند.

بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست

غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم

بال و پری - پر، با «بای» عجمی چیزیکه در پرواز پرندگان سبب حرکت هوا میگردد.

محصول بیت - بال و پری ندارم اما این عجب است که غیر از مقام سیمرغ هیچ آرزو و هوس در سر ندارم. یعنی در ذات من استحقاق چنین مقامی نیست اما با وجود این تمنای تقرب بشاه دارم. حاصل مطلب قرب شاه را خواهانم در حالیکه این لیاقت در من نیست.

شعرم بیمن مدح تو صدملك دل گشاد

گوئی که تیغ تست زبان سخنورم

بیمن - با حرف سبب. یمن مدح تو، اضافه‌ها لامیه است. مدح تو، مصدر به مفعول خود اضافه گشته. ملك دل، اضافه بیانیه. زبان سخنور، هکذا. ادات «ور» در فارسی نسبت را افاده نماید. سخنور: کسیکه قادر و مسلط بر سخن است.

محصول بیت - شعرم از برکت مدح تو صدملك دل گشاد در قلوب مردم تأثیر کرد الحاصل هر که شعر مرا شنید پسندید. زبان سخنورم گویا شمشیر توست که در فتح ممالک بی مثال و بی نظیر است. یعنی همانطور که شمشیر تو کشور گشاست شعر منم مانند آن فتح قلوب مینماید البته اینها از برکت و یمن مدح توست خلاصه از وقتیکه به مدح تو پرداخته‌ام (مداحت شده‌ام) شعرم مقبول و مورد پسند دلها شده است.

(۱) (ور) پسوند فاعلی است.

بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نه عشق سرو بود نه شوق صنوبرم

محصول بیت - اگر چون بادسحری گذرم به گلشنی بیفتد و از آنجا بگذرم
بدان که نه عشق سرو و مرا بانجا کشانده و نه شوق صنوبر . یعنی بهوس و آرزوی دیدن
اینجا به گلشن نرفتم .

بوی تو میشنیدم و بر یاد روی تو
دادند ساقیان طرب يك دو ساغرم

ساقیان طرب - اضافه بیانی .

محصول بیت - بلکه در گلشن بوی ترا میشنیدم و بشوق روی تو ساقیان طرب
و سرور یکی دو قدح ساغرم دادند . یعنی سبب رفتنم به گلشن ، یاد رخ تست :
به یاد روی تو به گلشن میروم چون بارفتن بدانجا برایم سرور خاطر و خوشی
حاصل میشود .

مستی بآب يك دو عنب وضع بنده نیست
من سالخورده پیر خرابات پرورم

سالخورده - کهن سال را گویند . پیر خرابات پرور ، اضافه بیانی . خرابات
پرور تر کیب وصفی : کسیکه در میخانه پرورش یافته : یعنی من در میخانه نشو و نما
یافته و در آنجا پیر شده ام . پس با اندک مقدار شراب ناچیز مست نمیشوم .
محصول بیت - با آب یکی دو حبه انگور مست شدن کار من نیست : با باده
کم و مختصر من مست نمیشوم چونکه من سالخورده پرورده میخانه ام . یعنی از ابتدای
نشو نمایم در میخانه پرورش یافته ام تا به کهولت رسیده ام پس با یکی دو قطره آب انگور
مست شدن شأن من نیست .

با سیر اختر و فلکم داوری بسیست
انصاف شاه باد در این قصه داورم

داوری - یا حرف مصدری به معنای حکومت است .

محصول بیت - با گردش ستاره و فلک داوریا دارم : با اینها دعوا دارم . در این موضوع پادشاه از روی انصاف دآوری نماید . یعنی حاکم باشد و با عدل و انصاف قضاوت نماید .

**شکر خدا کہ باز در این اوج بارگاہ
طاوس عرش میشوند صیت شہپر**

شکر خدا - مصدر به مفعولش اضافه گشته کہ ، حرف بیان . باز ، ادات تأکید . اوج بارگاہ ، اضافه لامیہ .

طاوس عرش - اضافه لامیہ مراد حضرت جبریل امین است . صیت شہپر ، اضافه لامیہ . صیت : آوازہ و شہرت را گویند . شہپر ، بال بزرگی پرندہ را گویند کہ عامل اصلی پریدن است اما در اینجا بطور کل بال و پر مراد است بطریق ذکر جزء و ارادہ کل .

محصول بیت - خدا را شکر کہ در اوج این بارگاہ ، حضرت جبریل آواز بال مرا میشوند . یعنی از وقتی کہ باین بارگاہ عالی منتسب گشته ام علاوه بر اینکه نامم بین مردم دنیا منتشر شدہ حتی در آسمان ملکراہم اسم مرا میشوند .

مراد نامم در تمام افلاک و بین عناصر مشہور گشته است

**شبل الاسد بصید دلم حملہ کرد و من
گر لاغرم و گرنہ شکار غضنفرم**

شبل - بکسر «شین» بچہ شیر است پس ذکر «اسد» بطریق تجرید است بصید دلم ، با حرف صلہ و اضافه مصدر به مفعولش واو ، حرف حال من ، مرہون مصرع ثانی . شکار غضنفرم اضافه مصدر به فاعل خود .

غضنفر - شیر را گویند .

محصول بیت - خواجہ شہزادہ را بہ بچہ شیر و خود شاد را بہ شیر تشبیہ نمودہ میفرماید : شبل الاسد برای صید دلم بمن حملہ کرد و هجوم آورد اما من چہ لاغر و چہ فر بہ شکار شیرم .

مراد اینست : شاہزادہ برای جلب خاطر من مرا مورد لطف و کرم بسیار قرار

داد . امامن هیچوقت نعمت شاهرا فراموش نمیکنم و فریفته شاهزاده نمی‌شوم
در معنای مصرغ ثانی گفته‌اند : من چه جرب گرفته ولاغر باشم و چه نباشم شکار
شیرم این گوینده عجب جربدار معنا کرده است .

نامم ز کارخانه عشاق معجو باد

گر جز محبت تو بود شغل دیگرم

محصول بیت - نامم از کارخانه عشاق معجو گردد و هرگز یاد کرده نشود
بخاطرها نیاید، مراد : اگر غیر از محبت تو به دیگری توجه داشته باشم نامم معجو
گردد یعنی اگر محبت ترا ترک گویم و تمایلی به شاهزاده نشان دهم هر قدر هم که حال
را رعایت نماید .

ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر

من کی رسم بوصل تو از ذره کمترم

ای ، حرف ندا . منادی محذوف . تقدیرش : ای شاه است . عاشقان روی ،
اضافه اسم فاعل به مفعولش . روی تو ، اضافه لامیه .

محصول بیت - ای شاه تعداد عاشقان روی تو از ذره زیادتر است و من کی
میتوانم بوصل تو رسم که از ذره کمترم : یعنی لایق عشق تو نیستم زیرا ارزش ذره را
هم ندارم .

بنما بمن که منکر حسن رخ تو کیست

تا دیده‌اش بگز لك غیرت بر آورم

منکر حسن - اضافه اسم فاعل به مفعولش . حسن رخ ، مصدر به فاعلش اضافه
گشته رخ تو - اضافه لامیه . تا حرف تعلیل . گز لك : چاقو و قلمتراش است .

محصول بیت - منکر حسن روی تو کیست ؟ بمن نشان بده تا چشمش را با
چاقوی غیرت در آورم . یعنی چشمی که منکر حسن روی تو باشد چشمی است که سالم
نیست پس چشم معلول شایسته در آوردن است .

بر من فتاد سایه خورشید سلطنت

اکنون فراغتست ز خورشید خاورم

سایۂ خورشید سلطنت - اضافہ ہا لامیہ و بیانیہ «مجازاً» خورشید خاور، اضافہ
لامیہ . خاور : شرق

محصول بیت - سایۂ خورشید سلطنت بروی من افتاد : شاہ کہ ظل اللہ است
سایۂ لطف و احسانش بر سر من افتاد پس حالا دیگر از شمس خاور فارغم یعنی در
ایام سعادت شاہ بہیچ کس احتیاج ندارم . مراد : احتیاج بہ نفقہ و رعایت
شہزادہ ندارم .

مقصود ازین معاملہ بازار تیز نیست
نہ جلوہ میفروشم و نہ عشوہ میخرم

محصول بیت - مقصود ازین معاملہ و مراد ازین گفتگو بازار گرمی نیست
یعنی این حرفہارا برای ازدیاد التفات شاہ نسبت بخودم نمیگویم .
من نہ جلوہ میفروشم و نہ عشوہ میخرم : خود فروشی نمیکنم و نہ ہم خود فروشی
و غرور کسی را میخرم ، الحاصل نہ بہ فخر و ناز کسی توجہ میکنم و نہ بکسی فخر و
ناز میفروشم .

حافظ ز جان محب رسولت و آل او
حقاً بر این گواست خداوند داورم

محصول بیت - حافظ از جان و دل دوستدار رسول و آل رسول است . و حقاً
کہ بر این دعوای من ، پادشاہ عادل گواہ است یعنی شاہ میدانند کہ من محب رسول و
آل رسولم
ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن اعلان مفاعلن فعلن

غزل سیصد و هشتاد و دوم

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

صبحی - یا ضمیر خطاب . شمع خلوت ، اضافه لامیه . خلوت سحر ، اضافه
بیانیه تقدیراً شمع سحر ، تبسمی ، یا حرف وحدت . واو ، حرف عطف . جان ، مفعول
مقدم فعل «سپرم» . سپرم ، فعل مضارع متکلم وحده از سپردن به معنای تسلیم
کردن .

محصول بیت - تو چون صبحی و من چون شمع سحری . پس تبسمی کن و
آنوقت بین که در عشق تو چگونه جان تسلیم میکنم .

مراد : تو چون سحر بشاش و شاد باش تا من چون شمعی که تا دم صبح میسوزد
جان در راهت فدایم و خاموش شوم . زیرا شمعی که تا صبح روشن باشد تا آخرین
قطره میسوزد و بالاخره آرام آرام رو بخاموشی مینهد و یا خاموشی میکنند .

چنین که در دل من داغ زلف سرکش تست
بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم

داغ زلف سرکش تست ، اضافه ها لامیه و بیانیه و لامیه است .

مراد از تربت قبر است . در حرف تأکید «در گذرم» فعل مضارع متکلم وحده

یعنی بمیرم .

محصول بیت - اینگونه که داغ زلف سر کش تو در دل من است: داغ عشقی که در دلم است به محض اینکه بمیرم خاک مزارم بنفشه زار میشود. مراد اینست سودای زلفت در دلم است پس اگر با همان عشق بمیرم در اثرش روی قبرم سنبلیها و بنفشه هامیروید. الحاصل روی قبرم لاله زار و بنفشه زار میشود.

**بر آستان امیدت گشادهام در چشم
که يك نظر فکنی خود فکندی از نظرم**

آستان امیدت - اضافه ها بیانیه و لامیه. در چشم، اضافه بیانیه. که، حرف تعلیل. يك نظر، مفعول مقدم فعل: فکن، فکنی، مضارع مفرد مخاطب. خود، در اینجا برای تحسین و تزیین لفظ است. فکندی، فعل ماضی مفرد مخاطب. از نظرم، ميم از لحاظ معنا ضمير منصوب متصل فعل «فکند»
محصول بیت - در چشمم را بر آستان امیدت گشادهام: چشم امیدم بتو است تا که نظری بمن افکنی اما تو خود مرا از نظر افکندی. یعنی از تو انتظار امید و عنایت داشتم ولی تو التفاتت را از من بریدی.

**چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله
که روز بی کسی آخر نمی روی زبرم**

خیل غم - اضافه بیانیه. خیل، اینجا یعنی لشکر. عفاك الله، جمله دعائیه و حشو ملیح واقع شده. که حرف تعلیل. روز بی کسی: اضافه بیانیه. آخر، ادات تأکید و تقریر.

بر، اینجا اسم است به معنای «قید»: عفاك زبرم، از نزد من.

محصول بیت - ای لشکر غم چگونه از تو سپاسگزاری نمایم که روز بی کسی از من دور نمیشوی و از نزد من میروی خداوند تعالی ترا از بلاها حفظ نماید. از غم دایم بیان میکند که همیشه همراهش است.

**غلام مردم چشمم که باسیاه دلی
هزار قطره بیارد چو درد دل شبرم**

سیاه دل - بیرحم و ظالم و یا حرف مصدری بیارد. در اینجا متعدی است

(مبیاراند)

محصول بیت - غلام مردمك چشم خودم هستم که با اینهمه بی مرحمتی وقتی درد دل خود را می‌شمارم از بسکه متأثر میشود هزار قطره اشک میریزد. الحاصل بحال من می‌گیرید. اسناد سیاه دلی به مردم چشم بسیار خوب واقع شده.

بهر نظر بت ما جلوه میکند لیکن
کس این کرشمه نبیند که من همی تگرم

محصول بیت - بت مادر برابر هر نظر جلوه میکند و عرض جمال مینماید. یعنی همه را به تماشای خود وامیدارد. اما آن ناز و شیوه که من از او دیده‌ام کسی ندیده است. مراد اینست آن جلوه که من در او می‌بینم دیگران نمی‌بینند. خواجه بصارت خود را بیان میکند.

بخاک حافظ اگر یار بگذرد چون باد
ز شوق در دل آن تنگنا کفن بدرم

محصول بیت - خواجه بطریق التفات میفرماید: اگر یار بر قبر حافظ چون باد گذرش بیفتد از شوقم در آن تنگنای قبر کفنم را پاره میکنم. الحاصل از شوق اینکه یار از سر خاکم گذشته بی اختیار در آن قبر تنگ کفنم را چون غنچه چاک میزنم.

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل سیصد و هشتاد و سوم

بتیغم گر کشد دستش نگیرم
وگر تیرم زند منت پذیرم

پذیرم - فعل مضارع متکلم وحده: قبول مینمایم. و جایز است که «منت پذیر»
ترکیب وصفی باشد از مصدر پذیریدن یعنی قبول کننده

محصول بیت - اگر چنانچه جانان مرا باشمشیر هم بکشد دستش را نمیگیرم:
مانعش نمیشوم که مرا نکشد و اگر هم با تیرم بزند با منت می پذیرم. یعنی این کار او را
یک منت میدانم و بجان میخرم. خلاصه هر چه از جانب جانان بمن برسد با جان و دل
قبول دارم چه زهر باشد و چه شکر.

کمان ابروی ما را گو بزنی تیر
که پیش دست و بازویش بمیرم

کمان ابرو - صفت مرکب: ابروان چون کمند. کمان ابروی ما، اضافه لامیه
که. حرف تعلیل. بمیرم، فعل مضارع متکلم وحده.

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: به جانان کمان ابروی ما بگو:
ما را با تیرش بزنی یعنی ما را هدف و نشان تیرش قرار بدهد تا که پیش دست و
بازویش بمیریم: پیش پایش قربانی شویم.

غم گیتی گر از پایم در آرد
بجز ساغر که باشد دستگیرم

ص ۴۴۳ جلد دوم

غم گیتی - اضافه لامیہ : پایم، میم متکلم از لحاظ معنا مربوط است بہ «آرد»
ضمیر منصوب متصل بتقدیر: آرد مرا. کہ، اینجا اسم است: چہ کسی
محصول بیت - اگر غم دنیا مرا از پای در آرد: نابود و پایمال نماید، بجز
ساعر کہ دستگیرم میشود؟ یعنی کہ بمن نیرومی بخشد؟ و مانع نابودیم میگردد.
خلاصہ بجز ساعر کہ کمکم میشود؟

برای ای آفتاب صبح امید

کہ در دست شب ہجران اسیرم

آفتاب صبح امید - اضافه ہا بیانیہ و لامیہ

محصول بیت - ای خورشید صبح امید طلوع کن. زیرا در دست شب ہجران
اسیرم.

بفریادم رس ای پیر خرابات

بیک جرعه جوانم کن کہ پیرم

بفریادم - با حرف صلہ. رس، فعل امر مخاطب از رسیدن. بیک جرعه، با
حرف مصاحبت کہ، حرف تعلیل.

محصول بیت - ای پیر میخانہ بفریادم رس و مرا بایک جرعه جوان کن کہ
پیرم یعنی بایک قدح مرا احیا کن.

بگیسوی تو خوردم دوش سو گند

کہ من از پای. تو سر بر نگیرم

محصول بیت - دیشب بہ گیسوی تو قسم خوردم کہ سر مرا از پایت بر نگیرم
یعنی سرافکنده ات شوم.

بسوز این خرقة تقوی تو حافظ

کہ گر آتش شوم در وی نگیرم

محصول بیت - ای حافظ این خرقة تقوی را بسوزان کہ اگر آتش شوم بان
نگیرم:

آتش بان سرایت نماید که توهم در میان خرقه آتش میگیری و میسوزی
 پس در اینصورت تو آن را بسوزان که ضررش بتو نرسد.
 در معنای مصرع ثانی گفته اند: اگر آتش شوم دروی اثر نمیکنم و یکی دیگر
 گفته است: فرضاً اگر آتش شوم باو تأثیر نمیکنم. این دو گوینده عجب مؤثر بیان
 کرده اند.

وله ایضاً

از بحر هزج : فاعیلین و فاعیلین فاعول

غزل سیصد و هشتاد و چهارم

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
که پیش چشم بیماریت بمیرم

تیرم - میم ، در معنا به دل ، مربوط است . نوک ، به فتح و ضم «نون» لغت است
انتهای تیز هر چیز مثلاً انتهای قسمت آهنی نیزه را نوک گویند .
محصول بیت - بردلم از نوک غمزه تیرم مزن یعنی هلا کم مکن تا که پیش چشم
بیماریت بمیرم . مراد با غمزه مرا مکش که در برابر چشمت فدایت شوم : فدای
چشمت کردم .

نصاب حسن در حد کمال است
ز کاتم ده که مسکین و فقیرم

محصول بیت - نصاب حسن در حد کمال است : نصاب زیباییات در حد کمال
است یعنی در حسن هیچگونه نقصی نداری و شرایط زیبایی بطور کامل در تو تمام است
بس ز کاتم بده که بیچاره و فقیرم . مراد : هر چیز که به حد نصاب رسید واجب میشود
که به مستحقش زکاتش را بدهند . با این تعریف برای گرفتن زکات حسن کسی مستحقتر
از من نیست . پس زکات حسن جانان را بمن بدهید .

من آن مرغم که هر شام و سحر گاه
ز بام عرش می آید صفیرم

صفیرم - میم «ضمیر» منصوب اگر باشد : مرا صفیر میزنند ، ولی در صورتیکه
ص ۸۴ جلد سوم شرح

ضمیر مرفوع باشد : صفیرم میاید ولکل وجهه

محصول بیت - من آن مرغم که هر صبح وشام از روی عرش صفیرم میاید
یعنی مقام و پرواز گاهم عرش است که صیت و صدایم از آنجا میاید .

قدح پر کن که من در دولت عشق
جوانبخت جهانم گر چه پیرم

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : قدح را پر کن که من در دولت
عشق، جوانبخت جهانم اگر چه وجوداً پیرم . یعنی صورتاً پیرم اما بخت و طالع
جوان است کانه این عبارت جواب سؤال مقدر است یعنی سؤال شده : تو که پیری پس
از این بعد قدح و باده بچه دردت میخورد ؟ جواب میدهد : گر چه من پیرم اما بختم
جوان است پس باده را در عین جوانی مینوشم .

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که فکر خویش گمشد در ضمیرم

محصول بیت - فضای سینه ام چنان از عشق دوست پر شد که فکر خودم از خاطر
رفت . یعنی چنان از خود تهی گشتم مثل اینکه نسبت بخودم بیگانه ام . الحاصل اندرون
و بیرونم از محبت دوست پر شده بحدی که وجود خودم را فراموش کرده ام .

مبادا جز حساب مطرب و می
اگر حرفی کشد کلامک دبیرم

مبادا - فعل نهی مفرد غایب : نباشد .

محصول بیت - اگر قلم کاتبم حرفی بنویسد مبادا جز از حساب مطرب و می
چیزی بنویسد یعنی اگر قرار باشد که کرام الکاتبین بددفتر حساب چیزی بنویسد .
جز از مطرب و می مطلبی ننویسد .

در آن غوغا که کس کس را نپرسد
من از پیر مغان منت پذیرم

منت - مفعول صریح صیغه «پذیرم» و از پیر مغان ، مفعول غیر صریحش جایز

است عبارت : منت پذیر ، تر کیب وصفی باشد .

محصل بیت - در آن غوغا که کسی هیچ کس را نمی پرسد : در روز حشر من از پیرمغان منت می پذیرم . یا خود من منت پذیر پیرمغانم . یعنی بواسطه نعمتش که شامل حال شده در آن روز منتش را قبول دارم . حاصل بیان از نعمتهای فراوانش که بر خوردار شده ام ممنونم و معترف احسانش هستم .

چو طفلان تاکی ای زاهد فریبی

بسیب بوستان و شهد و شیرم

فریبی - فعل مضارع مفرد مخاطب : فریب میدهی

محصل بیت - ای زاهد تاکی مرا مانند کودکان فریب میدهی : تاکی بایک سیب جنت و با عسل و شیرش مرا مانند کودکان فریب خواهی داد . یعنی بوعده اینکه در جنت فلان چیز است از ذوق دنیا سردم میکنی .

قراری کرده ام با میفروشان

که روز غم بجز ساغر نگیرم

محصل بیت - با میفروشان عهد و پیمان بسته ام ، که روز غم بجز ساغر چیزی بدست نگیرم . یعنی روزیکه غمناکم باده بنوشم .

خوشا آندم که استغنائی مستی

فراغت بخشد از شاه و وزیرم

محصل بیت - چقدر خوش است آن دم و آن ساعت که استغنائی مستی از شاه و وزیر بی نیازم کند . یعنی هنگام مستانگی دنیا و مافیهایش در نظر شخص بقدریک خوب ارزش ندارد تا چه برسد به شاه و وزیر .

فراوان گنجها در سینه دارم

اگر چه مدعی بیند حقیرم

محصل بیت - در سینه ام خزاین زیاد دارم : در سینه ام گنجینه های معارف و علوم نهفته است اگر چه مدعی حقیرم میگیرد . یعنی چون بظاهر صورت فقر دارم اغیار و مدعیان بانظر حقارت مینگردند و بی اعتبار میدانند . اما خزینه سینه ام پر از

جواهرات است .

من آنکه بر گرفتم دل ز حافظ
که ساقی گشت یار ناگزیرم

ناگزیر - ضروری تعبیر میشود در عربی «لابد» گویند چنانکه پیش از این در
این باره سخن گفتیم .

محصول بیت - من از حافظ زمانی نا امید شدم : از سلامت و عافیت او زمانی
قطع امید کردم که یار شخص خودم ساقیش شد . یا وقتی یار دوست داشتنی و یار مسلم
من ساقی اش شد من از همان زمان فهمیدم که حافظ رسوای عالم خواهد شد .

وله ایضاً

ال بحر مجتت : مفاعلن فعلا ن مفاعلن فعلا ن

غزل سیصد و هشتاد و پنجم

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
بمویه‌های غریبانه قصه پردازم

نماز شام غریبان - اضافه‌ها لامیه است با تقدیریک مضاف : وقت نماز شام غریبان یا هنگام نماز شام غریبان. باید معلوم گردد که نماز شام غریبا وقت جدا گانه ندارد. لکن غریبان اکثر هنگام غروب محزون میشوند پس از آن جهت نماز شام غریبان گفته است. گریه، در اصل «بگریه» بود بضرورت وزن «با» حذف شده است : بگریه شروع کنم.

بمویه‌های : با حرف مصاحبت ، مویه به معنای گریه است با این تفاوت که گریه ماتمزده‌ها را مویه گویند که به ترکی «صاغو» گفته میشود یعنی بالای سر میت گریستن.ها. ادات جمع . مویه‌های غریبانه ، اضافه بیانیه . قصه پردازم : قصه پیدانمایم مراد از قصه مرثیه است. پردازیدن در لغت به معنای تمام کردن است اما اکثر به معنای ایجاد و اختراع بکار میبرند. چنانکه به قصه خوان، قصه پرداز گویند. پردازم، فعل مضارع متکلم و حده.

محصول بیت - وقت نماز شام غریبان همینکه گریه را سر میدهم و گریه زاری غریبانه میکنم ضمناً قصه و افسانه عجیب و غریب پیدا میکنم یعنی مرثیه‌های عجیب پیدا میکنم و میخوانم.

در معنای مصرع اول: وقت غروب شب غریبان همینکه برای نماز شروع

س ۱۰۷ جلد سوم شرح

بگریه میکنم. و نیز کسی که گفته است : هنگام نماز شام غریبان که گریه را شروع میکنم. این گویندگان به مقصود بیت پی نبرده اند .

بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر بر اندازم

بیاد یار و دیار - با حرف مصاحبت، یا حرف صله. دیار، جمع دار، اما در این قبیل موارد به معنای مملکت بکار میرود. که، حرف بیان. ره و رسم، از قبیل تفسیر عطف بیان است. رسم سفر، اضافه لامیه. بر، حرف تأکید، اندازم، فعل مضارع، مفرد متکلم در اینجا یعنی متروک کنم.

محصول بیت - بیاد یار و دیار،: بیاد آوری از یار و سرزمین خود چنان زار بگریم که راه و رسم سفر را از دنیا بر اندازم: فریاد و فغان مراهر که بشنود چنان متأثر گردد که اصلاً سفر کردن را بکل ترک نماید. باین دلیل که ذاتاً سفر فراق و هجران دوستان را سبب میشود و از بین بردن این خاصیت سفر برای بشر مقدور نیست پس از ترس جدائی سفر را ترک میکند.

بیت

فراق دوستان دیدن نشانی باشد از دوزخ

معاذ الله غلط گفتم که دوزخ زونشان باشد

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
مهیمن برفیقان خود رسان بازم

مهیمن - منادی. مهیمن. یعنی شاهد عادل. در فارسی گواه صادق گویند. در اینجا مراد خداست. برفیقان، با حرف صله. رسان، فعل امر مفرد مخاطب، الف و نون ادات تعدیه است. بازم: میم در معنا به «رسان» مربوط میشود. به تقدیر. رسانم باز.

محصول بیت - زمن از سرزمین دوستم نه اردیار غریب: از دیار مرد غریب یا از دیار غریب نیستم. اضافه لامیه و بیانیه، مراد: مرا باز به رفقای خودم برسان که در دیار غربت نمانم.

خدایرا مددی ای دلیل ره تا من
بکوی میکده دیگر علم برافرازم

مددی - یا حرف وحدت یا تنکیر. تا حرف تعلیل. تا من، مرهون مصرع
ثانی. دیگر: باز. بر، حرف تأکید. افرازم، فعل مضارع متکلم وحده. علم، مفعول
صریح و بکوی میکده مفعول غیر صریحش.

محصول بیت - برای خاطر خدا ای رهبر راه کمکم کن تا که من باز در کوی
میخانه علم بر افرازم یعنی به میخانه بروم و بعیش و عشرت پردازم. - مراد از علم
افراختن در آنجا ثبوت قرار است

خرد ز پیری من کی حساب برگیرد
که باز با صنی طفل عشق میبازم

با حرف مصاحبت: صنی، یا حرف وحدت. طفل بدل از صنم و یا صفتش. عشق
میبازم: عاشق میشوم.

محصول بیت - عقل از پیری من کی حساب برگیرد: چگونه خبردار شود
که باز بایک محبوب بچه سن عشق وزری میکنم. یعنی در پیری کارهای جوانی را
میکنم پس عقل چطور از پیری من خبر داشته باشد.

بجز صبا و شمال نمی شناسد کس
عزیز من که بجز باد نیست دمسازم

عزیز من - منادی. که، حرف تعلیل. دمساز: مصاحب.

محصول بیت - ای عزیز من مرا بجز از شمال و صبا کسی نمی شناسد: زیرا
غیر از باد مصاحبی ندارم. یعنی اسرار جانان را به غیر از صبا و شمال به غیره افشا
نمیکنم چونکه جز این دو، همراز و دمسازی ندارم و هر دو اینها از سر جانان آگاهند
و مورد اطمینان عشاق.

هوای منزل یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم

مراد از منزل یار «شیراز» است چنانکه خواجه باین مطلب اشاره فرموده
 است. نسیم، در اینجا تجرید گرفته شده برای بوی خوش. یا، حرف وحدت.
محصول بیت - هوای منزل یار آب حیات ماست. پس حالا ای صبا از خاک
 شیراز برایم بوی خوشی بیار. یعنی از کوی جانان با یک بوی خوش مسرور و
 مشعوفم کن.

سر شکم آمد و عیبم بگفت روی روی
 شکایت از که کنم خانگیست غمازم

محصول بیت - اشک چشم جاری شد و عیبم را رو برو گفت پس از که شکایت
 کنم که غمازم از داخل خانه ام است. مراد: وقتی سخن چین خانگی باشد شکایت از
 شخص بیگانه روا نیست زیرا در آن صورت لازم میاید که رازم بیشتر فاش گردد.

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم میگفت
 مرید حافظ خوش لهجه خوش آوازم

لهجه: زبان است به معنای لسان.

محصول بیت - هنگام صبح از چنگ زهره شنیدم که میگفت: من مرید
 حافظ خوش لهجه و خوش آوازم. یعنی من دوستدار حافظ خوشگویم

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعول

غزل سیصد و هشتاد و ششم

گردست رسد در سر زلفین تو بازم

چون گوی چه سرها که بچوگان تو بازم

در سر زلفین تو - در حرف صله و اضافه‌ها لامیه. بازم 'میم در معنا به دست مربوط است به تقدیر: دستم. چه، اینجا مبالغه افاده نماید. چه سرها یعنی سرهای بسیار زیاد. که، حرف بیانی بچوگان تو، با حرف استعانت و اضافه لامیه. بازم، فعل مضارع متکلم وحده و در اینجا متعدی است چه سرها مفعول صریح و بچوگان مفعول غیر صریح فعل مذکور.

محصول بیت - اگر دستم به سر زلفین تو برسد. یعنی اگر تو و دوزلفت مال من باشد. چون گوی چه سرها که بچوگان تو بازم. یعنی کله بسیاری از رقیبان را در میدان عشق و محبت بازی میگیرم. مقصود اینست که بسیاری از اغیار از غیرت هلاک میشوند.

مراد از چوگان، خم سر زلف جانان است بطریق تشبیه. دو کلمه «بازم» تجنیس مرکب است از «بازومیم».

و جایز است مراد از سرها، بطریق استعاره سرهای خودش باشد یعنی از ذوق و شوق در راهت چه سرها که بازم حاصل مطلب در راهت سرها فدا نمایم.

زلف تو مرا عمر درازست ولی نیست

در دست سرموئی از این عمر درازم

موئی - یا حرف وحدت.

محصول بیت - زلف تو عمر دراز من است اما از این عمر دراز حاصلی باندازه سر موئی در دستم نیست. یعنی زلف جانان در دست من نیست چنانکه عمر هیچ کس در دست خودش نیست.

پروانه راحت بدهای شمع که امشب

از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم

سابقاً بیان شد که «پروانه» در این قبیل جاها به معنای خط همایونی است که، حرف تعلیل. امشب، مرهون مصراع ثانی. گدازم، فعل مضارع متکلم وحده از گدازیدن یعنی ذوب شدن

محصول بیت - ای شمع بمن پروانه راحت و آسایش بده که امشب از آتش دل درپشت چون شمع آب شوم. مراد: راحت و آرامش من در حضورت چون شمع آب شدن است. پس حالا برای اینکه این راحت و آسایش را کسی مانع نشود يك خط همایونی بمن بده .

آزدم که بیک خنده دهم جان چو صراحی

مستان تو خواهم که گزارند نمازم

بیک خنده - با حرف سبب، خنده اسم است: از خندیدن. خنده صراحی قلقل کردن و بذل کردن شراب داخلش است که بمنزله جان دادنش است مراد از مستان عشاق است

محصول بیت - آن زمان که در برابر یک خنده تو چون صراحی جان دهم . یعنی از خود بی خبر گردم آرزو میکنم که عشاق مست تو نماز مرا بگزارند . زیرا نمازهای آنان نسبت بتو از روی اخلاص است

چون نیست نماز من آلوده نمازی

درمیکده زان کم نشود سوز و گدازم

نمازی - یا حرف نسبت یعنی منسوب به نماز اما معنای «پاک» از آن گرفته میشود

یعنی طاهر و طیب. زان، ادات تعلیل

محصول بیت - از آنجا که نماز من آلوده، نماز پاک و خالص نیست یعنی از ریا و تظاهر خالی نیست بهمان سبب در می‌کده درسوز و گدازم. مراد: چون نماز با خلوص نیت و صدق باطن نیست لذا در می‌کده همیشه در سوز و گدازم که ناشی از ندامت است.

در معنای مصراع اول گفته شده: چون نماز من آلوده نمازی نیست باید گفت این گوینده خودش نمازی نبوده است و کسیکه: چون وجود من آلوده نمازی نیست (یاء نسبت) این گوینده هم مثل اولی است.

درسوری و شمعی

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید

محراب و کمانچه زدو ابروی تو سازم

محصول بیت - اگر در مسجد و میخانه خیالت بمن دست دهد، از دوا بروی تو و محراب و کمانچه می‌سازم. یعنی در مسجد محراب و در میخانه کمانچه ام می‌شود. در بیت لف و نشر مرتب رعایت شده.

مگر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی

چون صبح در آفاق جهان سر بفرازم

بفروزی، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی روشن نمایی. بفرازم، «با» با حرف تأکید. فرازم فعل مضارع متکلم وحده یعنی بلند نمایم.

محصول بیت - اگر شبی خلوت ما را بارخت روشن نمایی، چون صبح در آفاق جهان سر بلند و عالیمقام می‌شوم. چون ابتدا صبح از افق فلک نمایان می‌شود، یعنی اول افق روشن می‌گردد و سپس در عالم روشنایی منتشر می‌شود.

محمود بود عاقبت کار درین راه

مگر سر برود در سوسودای ایازم

محصول بیت - در این راه عشق عاقبت کارم خوب میشود: اگر در سر سودای
ایاز سرم هم بر باد رود مهم نیست چون عاقبت و نتیجه خوبی در بردارد . مراد اینست
اگر در راه عشق جانان سرم هم برود مهم نیست زیرا عاقبت کارم محمود است
مراد از «ایاز» جانان میباشد . منتها اینکه بضرورت قافیه با محمود در یکجا
جمع و ذکر نموده است .

حافظ غم دل با که بگویم که درین دور
جز جام نشاید که بود محرم رازم

محصول بیت - ای حافظ، غصه دل را به که میتوان گفت : چونکه در این
دور و زمانه غیر از قدح باده کسی لیاقت ندارد که محرم راز باشد: غیر از جام، کسی
شایستگی آن را ندارد که محرم سرمن شود . پس افشای راز بجز جام پیش دیگری
جایز نیست.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فملائن فعلان فعلن

غزل سیصد و هشتاد و هفتم

در خرابات مغان کر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده روان در بازم

در - حرف صله . کلمه «مغان» برای تحسین لفظ و تکمیل وزن آمده والا البته
که خرابات مال مغان است.

گذر - اسم است به معنای عبور و رد شدن از جایی . بازم ، «میم» از لحاظ معنا
اگر مقید به گذر باشد جایز است که به تقدیر : گذرم باشد یا خود مقید به کلمه «افتد»
محسوب گردد به تقدیر : افتدم

حاصل خرقه ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «در بازم» روان : علی الفور تعبیری
است از سرعت . در ، حرف تأکید . بازم فعل مضارع متکلم وحده از بازیدن در این
بیت متعدیست یعنی صرف می نمایم .

محصول بیت - اگر باز گذرم به خرابات مغان بیفتد . حاصل یعنی بهای خرقه
و سجاده ام را در راه باده صرف مینمایم . مراد : برای باده از صرف هیچ چیز خودداری
نمیکنم یا در صرف بها بابت باده سهل انگاری نمیکنم .

در معنای مصرع دوم : حاصل خرقه و سجاده را بیازی میگیرم . این گویندگان
خوب بازی نکرده اند .

حلقه توبه چو زهادگر امروز زخم

خازن میکند فردا نکند در بازم

حلقه توبه - اضافه بیانیه . زهاد ، جمع زاهد ، زخم ، فعل مضارع متکلم وحده

از زیندن در اینجا فعل شرط واقع شده یعنی «اگر بز نم» و مصرع ثانی جزا .
 خزینهدار - یعنی کسی که از باده نوشان بهای خمر را میگیرد و در یکجا ضبط
 مینماید در بازم: در ، به معنای معروف خودش باز کردن : گشودن
 در ، مفعول اول و باز، مفعول دوم فعل «نکند»
محصول بیت - اگر امروز چون زهاد و عباد حلقه در توبه را بز نم یعنی توبه
 نمایم، فردا خزانه دار میکند در میخانه را برویم باز نمیکند .
 مراد اینست که میگوید : تو دیگر جزو زهاد و عباد شده ای بنا بر این قبول
 نمیکند .

ورچو پروانه دهد دست فراغ بالی

جز بر آن عارض شمعی نبود پروازم

ور - در اصل «واگر» بوده و این شرطیه به شرطیه واقع در بیت سابق معطوف است
 فراغ بال . اضافه لامیه . یا حرف تنکیر و یا حرف وحدت . عارض شمعی ، اضافه بیانیه
 و یا حرف نسبت . پرواز ، در اصل بمعنی پر ، باز کردن است زیرا واز ، به معنای (باز)
 میباشد پس پرواز معنای لازمش است .

مصرع اول شرط و مصرع دوم متضمن جزای شرط است .

محصول بیت - اگر بمن چون شمع فراغت خاطر دست دهد . بجز آن عارض
 شمعی بروی چیز دیگر پرواز نمیکنم . یعنی همانطور که پروانه بدور شمع میگردد
 و در نزدینکش پرواز مینماید منم در اطراف آن صورت چون شمع میگردم و در دور و
 برش پرواز نمیکنم .

همچو چنگ اربگشادی ندهی کام دلتم

چون نی آخر ز لبانت بدمی بنوازم

در بعضی نسخها بجای «بگشادی» «بکناری» واقع شده .

گشاد - اصطلاحی است که به معنای «كوك» کردن چنگ بدار میرود اما

مراد از کنار، نزد میباشد چونکه چنگ را به پهلو میگیرند یعنی به بر نمیگیرند لبانت

جمع این کلمه با الف^۱ و نون از شد و ذمی باشد .

بدمی - با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . یا حرف وحدت است و دم ، اینجا رواست به به معنای نفس و وقت باشد . بنوازم ، با حرف تأکید و نواز ، فعل امر مفرد مخاطب یعنی مرا نوازش کن . این اصطلاح نواختن در مورد سازهای زهی بکار میرود اما در این بیت درباره «نی» هم استعمال کرده است شاید از این جهت باشد که در موقع زدن نی را با انگشتان نگه میدارند حاصل اینکه مراد نی زدن است .

محصول بیت - اگر همچو چنک با یکبار کنار گرفتن مراد دلم را نمیدهی . باری چون نای با لبانت دمی زیا نفسی رعایت حال بکن و نوازشم ده یعنی با کلامی شیرین تسلی آمده .

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور

با خیال تو اگر با دگری پردازم

که - حرف تعلیل . عبارت : بود عین قصور . مرهون مصرع ثانی پردازم ، فعل مضارع متکلم وحده . یعنی علاقمند باشم و یا مصاحبت با دیگری بکنم .

محصول بیت - من هرگز مصاحبت حوریان را آرزو نمیکنم . چون این کار با وجود خیال تو محض قصور است . یعنی اگر مصاحبت ترا ترک نمایم و مصاحب و علاقمند بدیگران شوم این کار من عین قصور میباشد .

ماجرای دل خون گشته نگویم با کسی

زانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم

محصول بیت - ماجرای دل خون شده را بکسی نمیگویم . چونکه جز تیغ غمت کسی دمسازم نیست یعنی اگر قرار باشد که درد دل بگویم به غمت میگویم زیرا که تنها مصاحب و متسلی خاطر من آن است و بجز آن کسی نیست .

(۱) اعضای جفت بدن معمولا با الف نون جمع بسته میشود مثل ابروان و چشمان پس

شاذ نیست .

اسناد دمسازی نسبت به تیغ بسیار مناسب آمده

سر سودای تو در سینه بماندی پنهان
چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم

محصول بیت - اگر چشم تر دامن راز را فاش نمی کرد سر عشق تو در سینه مکتوم
می ماند. جمله تر دامن ، اکثر به معنای ناپاک بکار میرود اما در این بیت کنایه است از
اشک ریختن .

الحاصل اگر چشم اشک نمی ریخت رازم پنهان می ماند و کسی از چگونگی
حالم مطلع نمی گشت اما بواسطه غمازی چشم رازم در عالم فاش گشت .

مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم
به هوایی که مگر صید کند شهبازم

سان - یعنی مانند . قفس خاک ، اضافه بیانی . هوایی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - از قفس خاک کوی جانان چون مرغ ، هوایی گشتم یعنی
سر عشق به پروازم آورد شاید که شهبازی صید کند .

مراد : من خاک نشین هوایی گشتم و در هوا پرواز نمودم شاید که جانان ببیند
و به صیدم مایل گردد .

مراد از «شهباز» جانان است بهمان جهت است که با وحدت قید نکرد .

گر بهرموی سری بر تن حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

سری ، یا حرف وحدت

محصول بیت - اگر بهرموی تن حافظ سری بودی . یعنی باندازه و تعداد
موهای تن و سرش ، حافظ سر داشت . همه آنها را در قدمت می انداختم مانند زلفت
یعنی تمام آنها را فدای راحت می کردم .

از غایب به متکلم التفات کرده .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل سیصد و هشتاد و هشتم

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طائر قدس و از دام جهان برخیزم

مژده وصل تو ، اضافه‌ها لامیه است . کو ، کجاست . کز ، که حرف تعلیل سر :
سودا وهوی . طائر قدس ، اضافه لامیه . دام جهان ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - کو مژده وصلت که از جان بگذرم یعنی جانم را من باب
مژدگانه بذل کنم : منکه طائر قدس باین وسیله از دام دنیا خلاص شوم یعنی با
فدا کردن جان از جهان اضطراب نجات یابم و خلاص شوم .

بولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

بولای تو ، با حرف تخصیص ، یا حرف قسم و اضافه مصدر به مفعولش . که ، حرف
بیان . بنده خویش ، اضافه لامیه . خویش ، در اینجا مراد خودش است .
سر : سودا وهوی . خواجه : آقا . کاف حرف توصل یا حرف مصدری . بولای
تو و از سر خواجگی متعلق بدفعل «برخیزم» .

محصول بیت - قسم بدوستی تو . یا بحق محبتی که بتو دارم ، اگر مرا بنده
خود خوانی : مرا به بندگی خود قبول نمائی ، از خیال آقائی بر تمام عالم صرف نظر
میکم : از سودای پادشاهی عالم میگذرم . الحاصل بندگی را پیش تو با سلطنت
جهان عوض نمیکنم .

ص ۱۰۶ جلد سوم شرح

یارب از ابر هدایت برسان بارانی
پیشتر زان که چو گردی زمین برخیزم

ابر هدایت - اضافه بیانیہ . برسان : باحرف تأکید . رسان ، فعل امر مفرد مخاطب . الف و نون ادات تعدیہ . بارانی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . چو ، ادات تشبیہ گرد : غبار یا حرف تنکیر

محصول بیت - خدایا از ابر هدایت بارانی بفرست : پیش از آنکه چون گردی از میان برخیزم . چون باران گردد را میخواباند یعنی تسکین میدهد . حاصل کلام پیش از مرک هدایت کن .

برسر تربت من بی می و مطرب منشین
تا بیویت ز لحد رقص کنان برخیزم

تا - ادات تعلیل . بوی : در اینجا به معنای بوی خوش و امید است . لحد : قبر . رقص کنان ، ترکیب وصفی و الف و نون در اینجا ادات مبالغه : در حال رقصیدن .
محصول بیت - برسر قبرم بدون می و مطرب منشین ، تا که به سبب بوییت از قبر رقص کنان برخیزم .

گرچه پیرم توشبی تنگ در آغوشم گیر
تا سحر گه ز کنار تو جوان برخیزم

در بعضی نسخه ها بجای «تنگ» «نیک» واقع شده با «یا» و تقدیم «نون» البته معنای هر دو یکی است و مراد از هر دو «محکم» است آغوش بالف ممدوده . کنار و نزد است و در اینجا مراد پهلو است

محصول بیت - اگرچه پیرم اما توشبی محکم باغوشم گیر : مرا به کنارت گیر ، تا که سحر گه از کنار تو جوان برخیزم . مراد : تنگ باغوشم گیر تا از نو جوان شوم .

خنز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات
که چو حافظ ز سرجان و جهان برخیزم

بالا - در اینجا به معنای قامت است . که ، حرف تعلیل .

محصول بیت - ای جوان شیرین حرکات بلندشو وقد و بالا نشانم بده تا که
چون حافظ از سودای جان و جهان بگذرم : از جان و جهان قطع علاقه نمایم . الحاصل
از دیدن قد و بالایت حیران شوم و از آرزوی زندگی و دنیا بگذرم .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن لعلان مفاعن فعلن

غزل سیصد و هشتادونهم

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه خاک سرکوی یار خود باشم

پی - در اینجا دنبال است. پی عزم ، اضافه لامیه . عزم دیار ، اضافه مصدر به مفعولش دیار خود ، اضافه لامیه . خاک سرکوی یار خود ، اضافه ها لامیه است .

محصول بیت - چرا قصد رفتن بدیار خود نداشته باشم : چرا در این نیت نباشم که به مملکت خود بروم و چرا خاک سرکوی یار خود نباشم . حاصل اینکه چرا به مملکت خویش بروم و ملازم دلبرانش نباشم .

غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم
بشهر خود روم و شهریار خود باشم

غم غریبی - اضافه لامیه . یا حرف مصدری . چو ، حرف تعلیل . بر ، حرف تأکید نمی تابم ، فعل نفی مستقبل متکلم وحده : طاقت نمی آورم . شهریار ، بسکون «را» کنایه از پادشاه است در معنای تحت اللفظی یعنی رفیق شهر : معین و ظهیر شهر

محصول بیت - چون طاقت کشیدن محنت و غم غربت را ندارم : زحمت غربت را نمیتوانم تحمل نمایم . به شهر خود میروم و پادشاه خودم میشوم . یعنی به سرزمین خودم میروم و در شهر خویش به کامرانی میپردازم .

این غزل خواجه جزو غزلهایی است که در یزد سروده است .

ص ۲۵۱ جلد دوم

زہجرمان سرا پردہ وصال شوم
زبندگان خداوند نگار خود باشم

محرمان سرا پردہ وصال اضافه‌ها لامیہ و بیانیه. سابقاً درمعنای «سرا پردہ» تحقیق بعمل آمده پس احتیاج به تکرار ندارد.

محصول بیت - ازہجرمان سرا پردہ وصال شوم: به شهر خود میروم و از محرمان وصال جانان می‌شوم و ازبندگان و لینعمت خود محسوب میگردم. خلاصہ ہرچہ می‌شوم درشہر خودم بشوم.

چو کار عمر نہ پیدا است باری آن اولی
کہ روز واقعہ پیش نگار خود باشم

روزواقعه - مراد روزمرگ است.

محصول بیت - از آنجا کہ کار عمر معلوم نیست: عمر آدمی طولانی خواهد شد یا زود خواهد مرد معلوم نیست پس چہ بہتر کہ در روز مرگ در نزد نگار خویش باشم. الحاصل در نزد جانان بودن خیلی بہتر از در دیار غربت بودن است.

ہمیشہ پیشہ من عاشقی ورنندی بود
دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

عاشقی ورنندی، «یابا» مصدری است.

محصول بیت - پیشہ من دائماً عاشقی ورنندی بود پس سعی میکنم کہ بازبکار خود مشغول شوم. یعنی بہ عشق بازی ورنندی مشغول میگردم.

زدست بخت گرانخواب و کار بی سامان
گرم بود گلہ راز دار خود باشم

دست بخت گرانخواب، اضافه‌ها لامیہ و بیانیه. گرانخواب، در لغت: خواب سنگین اما سابقاً معنای «بخت خواب آلود» را توضیح داده‌ایم.

سامان، در اینجا بہ معنای آرامش صوری و صلاح کار است. گلہ: شکایت.

محصول بیت - اگر از دست بخت نامساعد و کاری سامان شکایتی داشته باشم

رازدار خود می‌شوم: سر مرا پیش کسی فاش نمیکنم و کسی را از وضع و حالم مطلع
نمیسازم.

مگر کہ لطف ازل رهنمون شود حافظ
و گرنہ تا باید شرمسار خود باشم

محصول بیت - ای حافظ مگر اینکه لطف ازل خدا رهنما باشد والا تا ابد
شرمسار می‌شوم: اگر در طریق عشق جانان لطف خداوند مرا هدایت نماید و رهنمائیم
کند دسترسی به سرا پرده وصال ممکن میگردد والا با سعی خودم بجز از شرمندگی
عمل چیزی برایم حاصل نخواهد شد.

وله ایضاً

البحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل سیصد و نودم

من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
مدهوش چشم مست و می صاف بیغشم

دوستدار - تر کیب وصفی : دوست دارنده و معنای لازمش یعنی محب . روی خوش و موی دلکش ، اضافه بیانیه . مدهوش ، اسم مفعول از باب علم اما در میان صیغه‌هایش بناء مفعول بیشتر بکار میرود مثلاً گویند: دهش الرجل فهو مدهوش . یعنی متحیر شد . زیرا دهشت به معنای حیرت میاید .

مدهوش چشم ، اضافه لامیه و باقی جمله بیانیه است . بیغش : عبارت می صاف را تأکید میکند .

محصول بیت - من دوستدار صورت زیبا و موی دلکشم . و همچنین حیران می صاف و بیغش هستم . مراد عاشق و طالب این چیزها هستم .

گفتی ز سر عهد ازل يك سخن بگو
آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم

در این بیت صنعت سؤال و جواب و سیاقه الاعداد وجود دارد .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : تو گفتی که از سر عهد ازل حرفی بمن بگو . مراد درابتدای عشق که در خصوص وفاداری خود عهدی بسته بودی از آن مطلب سخنی بمن بگو . جواب میدهد : آری از آن عهد وقتی سخن میگویم که دو قدح سر کشیده باشم . یعنی پس از خوردن دو قدح باده ترا از سر عهد ازل خبردار میکنم .

ص ۷۶ جلد سوم شرح

در عاشقی گزیر نباشد ز سوز و ساز
استادهام چو شمع مترسان ز آتشم

گزیر - در عربی به معنای (بد) میباشد . و نا گزیر یعنی لابد . پس در این بیت گزیر نباشد به معنای لابد است .

کسی که در این بیت گلستان : چو جنگ آوری با کسی برستیز . کلمه گزیر را به معنای تحقیق کردهام . گرفته ، معنای مذکور را در آن بیت ملاحظه کند . مترسان ، فعل نهی مفرد مخاطب .

محصول بیت - در عاشقی از ساز و سوز چاره نیست : برای عاشق در آتش عشق و محبت سوختن و صابری و سازش با درد عشق لابد و ضروری است . همین است که من چون شمع برای سوختن آمادهام . پس مرا با آتش عشق مترسان . کسی که گزیر را در این بیت از گریختن به معنای فرار گرفته ، حتماً در تحقیق گزیر و نا گزیر موفق نشده است .

رد سروری

من آدم بهشتیم اما در این سفر
حالی اسیر عشق جوانان مهوشم

مراد از جمله درین سفر ، سفر به خانه دنیا است . حالی و حالیا : فعلا .

محصول بیت - من اهل بهشتم ، اما فعلا در این دنیا اسیر عشق جوانان مهوشم . یعنی بواسطه عشق و علاقه به زیبایان در این دنیا پابند شدهام و گرنه بایستی تا حال در جنت باشم .

بخت ارمدم دهد که کشم رخت سوی دوست
گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم

در بعضی از نسخهها بجای «سوی دوست» ازین دیار ضبط شده

محصول بیت - اگر طالعم یاری کند که به سوی یار اسباب بکشم : بجانب یار بروم ، گیسوی حور از مفرش من گرد بفشاند . یعنی اگر پیش دوست بروم حورو غلمان که خدمه بهشت اند خدمتکار من میشوند .

شیراز معدن لب لعلت وکان حسن
من جوهری مفلس از آن رو مشوشم

شهر شیراز معدن لب قرمز چون لعل وکان حسن است : شهر شیراز کان زیبایان است که همگی لبان قرمز چون لعل دارند اما من جوهری مفلسم و از آن جهت مشوشم . یعنی بجهت مفلسی خودم در تشویشم ورنج میکشم . الحاصل از اینکه نمیتوانم زیبایان را آنطور که لازم است رعایت کنم خاطر ممشوش است .

از بسکه چشم مست درین شهر دیده‌ام
حقا که می نمیخورم اکنون و سرخوشم

چشم مست - اضافه بیانیه . اما جایز است مضاف هم نباشد . جوانان چشم مست ، مراد مست چشم است .

محصول بیت - از بسکه در این شهر مست چشم دیده‌ام اینست که دیگر شراب نمی‌خورم اما با این حال سرخوشم . یعنی از بسکه چشمان مستانه دیده‌ام خودم هم مست شده‌ام .

شهریست پر کرشمه خوبان ز شش جهت
چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

شهریست - یا حرف وحدت . کرشمه خوبان ، اضافه لامیه . چیزیم ، یا حرف وحدت . خریدار ، در اصل ترکیب وصفی است . خرید آورنده بعد ها به مشتری خریدار گفتند .

محصول بیت - شیراز شهری است که از شش جهت پر از کرشمه و ناز و شیوه زیبایان است اما من چیزی ندارم و گرنه همه اینهارا خریدارم ، یعنی مایملکی ندارم و گرنه تمام زیبایان شهر را میخریدم .

در تفسیر مصرع اول : شیراز شهری است مالامال از نگاه ناز و در هر شش جهت زیبایان دارد . این گوینده در لفظ و معنا خطا کرده است .

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست
آینه ندارم از آن آه میکشم

عروس طبع - اضافه بیانیہ ، آئینہ یا حرف وحدت و یا تنکیر و همزه حرف
توصل . از آن ، ادات تعلیل .

محصول بیت - ای حافظ عروس طبع من آرزوی جلوہ دارد : آرزو میکند
کہ بہ عشاق عرض جمال نماید . اما من آئینہ ندارم از آن جهت آہ میکشم . یعنی
برای جلوہ گری احتیاج بہ تزئین و آرایش خود دارد و برای اینکار آئینہ لازم است
منہم کہ آئینہ ندارم برای ہمین آہ میکشم . قصہ آہ و آئینہ معروف است : آئینہ از
آہ تیرہ میشود . در بعضی نسخہها مخلص بیت اینطور نوشتہ شدہ .

حافظ ز تاب فکرت بیحاصلان بسوخت

ساقی کجاست تا زند آبی بر آتشم

تاب - در این بیت بہ معنای حرارت است . در فکرت ، «تا» علامت نقل است
یعنی علامت نقل از عربی . آبی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - حافظ از آتش افکار پوچ و بی فایده سوخت . یعنی از فکر
کردن دربارہ اشخاص ناقابل سوخت . الحاصل از اینکہ اینگونہ اشخاص قابل فیض
نیستند سخت ناراحت است ، پس میگوید کہ ساقی کہ با آتشم آب زند . یعنی حرارت مرا
با بادہ خاموش کند . چونکہ تا بادہ نخورده قابل و ناقابل پیشش یکسان است پس
آنموقع فقط بذوق و شوق خود و بخودش مشغول میشود .

وله ایضاً

از بحر مجت : مفاعن فاعلان مفاعن فعلات

غزل سیصد و نود و یکم

خیال روی تو چون بگذرد بگلشن چشم
دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم

خیال روی تو - اضافه‌ها لامیه ، چون ، ادات تعلیل . بگذرد ، فعل مضارع مفرد غایب : مرور نماید . بگلشن - با ، حرف صله گلشن : گلزار است چون گلستان . گلشن چشم ، اضافه بیانیہ . دل ، مبتدا . آید ، خبر مبتدا و باقی جمله متعلق به خبر . روزن ، دریچه یا پنجره .

محصول بیت - وقتی که خیال روی تو بگلشن چشم برخورد مینماید و از آن میگذرد ، دل برای نگاه کردن یعنی برای تماشای خیال رویت بسوی روزن چشم میاید چنانکه عادت بر این است هنگام عبور پادشاه مردم از دریچه و پنجره تماشا میکنند .

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو

ز گنج خانه دل میکشم بمخزن چشم

مضاف نثار ، محذوف است تقدیرش در قصد نثار است که بضرورت وزن حذف شده است مقدم ، مصدر میمی به معنای قدم اضافه‌ها لامیه است . گنج خانه بفتح گاف یعنی خزانه . گنج خانه دل ، اضافه بیانیہ . به مخزن ، با حرف صله و مخزن ، اسم مکان از باب نصر به معنای خزینہ . مخزن چشم . اضافه بیانیہ

محصول بیت - ای جانان بیا که در قصد نثار بقدم تو لعل و گهر یعنی انواع

س ۱۴ جلد سوم شرح

اشکهای الوان چشمم را از خزینه دل به مخزن چشم میکشم. حاصل: بیا که با کمال
اشتیاق دیدار ترا مشتاقم.

در معنای مصرع ثانی: دل را از کنج خانه... این گوینده معنا را از کنج بیت
اخراج نموده است. **رد سروری**

سزای تکیه گهت منظری نمی بینیم

منم ز عالم و این گوشه معین چشم

سزا: لایق. سزای تکیه گه این اضافه از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعول
فیه خود میباشد. تکیه کردن یعنی اتکاء.

گه مخفف گاه و در اینجا ظرف مکان واقع شده به معنای مستقر و قرار گاه.
منظر: نظر گاه است یعنی محل دید و تماشا چون قصر و شاهنشین. یا حرف وحدت. در
مصرع ثانی «واو» به معنای مع میباشد گوشه معین چشم، اضافه بیانیه و لامیه است
محصول بیت - ای جانان هیچ منظری را لایق قرار گاه تو نمی بینم. بلکه
در تمام عالم تکیه گاه و منظر لایق و شایسته تو منم و گوشه چشم من یعنی مقام شایسته
تو این دو است و غیر از اینها وجود ندارد.

در نتیجه مصرع ثانی: در عالم فقط این را مالکم... این گوینده بهیچ چیز
مالک نبوده **رد شمععی**

نخست روز که دیدم رخ تو دل میگفت

اگر رسد خللی خون من بگردن چشم

نخست - اول و مراد روز ازل است. که، حرف بیان. دل، مبتدا و میگفت
خبرش و جمله مرهون مصرع ثانی. خللی، یا حرف وحدت.

محصول بیت - روز ازل که زوی ترا دیدم دل گفت اگر بمن آسیبی و ضرری
برسد خونم بگردن چشم؛ چشم دید و دل خواست پس هر بلائی بدل برسد از چشم است.

سحر سر شک روانم سر خرابی داشت

گرم نه خون جگر میگرفت دامن چشم

مراد از «سحر» وقت سحراست با تقدیر يك مضاف. سرشك روان، اضافه بیانیه و روان صفت مشبیه است بمعنای جاری، سرشك روانم. اشك جاریم. سر، در اینجا به معنای سودا و هواست. خرابی یا حرف مصدری. داشت با تقدیر «می» مراد حکایت حال ماضی است. گرم، همضمیر از لحاظ معنا به چشم مقید است به تقدیر دامن چشم، نه، ادات نفی و از بابت معنا مقید بفعل «میگرفت» بتقدیر: نمیگرفت مراد حکایت حال ماضی است.

دامن چشم، مفعول فعل نمیگرفت، مجازاً برای چشم دامن تصور نموده است. **محصول بیت** - هنگام سحر سرشك روانم سرخرابی داشت یعنی قصد داشت که راز عشقم را افشا نموده و مرا رسوا کند. اگر خون جگر در چشم منجمد نمیشد و دامن چشم را نمیگرفت مراد: اینست اگر خون جگر در چشم دلمه نمیشد و مجاری اشك را سد نمی نمود اشك روان، مرا رسوا و خراب نموده بود.

کسیکه در معنای مصرع دوم: سحر اشك جاریم سرخرابی داشت. حتماً این معنا را در عالم استغراق گفته است. و نیز کسیکه: اشکی که وقت سحر جاری بود هوس خرابی داشت. این گوینده هم معنای مصرع را بخوبی توضیح نداده است. **رد سروری**

ببوی مژده وصل تو تا سحر شب دوش

براه باد نهادم چراغ روشن چشم

ببوی، با حرف مصاحبت و بوی در اینجا به معنای امید است. بوی وصل تو، اضافه‌ها لامیه است. تا، برای انتهای غایت است به معنای الی و حتی. لفظ «شب» مستدرک است بضرورت وزن دوش: دیشب. براه باد، با حرف صله. چراغ روشن چشم. اضافه‌ها بیانیه است.

محصول بیت - ای جانان بامید مژده وصل تو دیشب تا سحر چراغ روشن چشم را براه باد نهادم: چشم براه بادی بودم که از قبل کوی جانان میوزید یعنی بامید اینکه باد مژده وصل ترا بیاورد چشم براه بودم چنانکه عشاق بامید خبر جانان منتظر باد صبا بایند.

مفسری در مصرع اول کلمه «بو» را به معنای بوی خوش گرفته و به معنای دیگر آن که «امیده» است توجه نکرده باید گفت این گوینده عجب غفلت کرده است
رد سروری

بر انتظار کسی رحم کن که شب همه شب
برخ روانه کند خون دل ز روزن چشم

کسی - یا حرف وحدت و مراد از «کس» متکلم است بطریق کنایه. که، حرف
رابط صفت - برخ، با حرف صله.

محصول بیت - ای جانان به کسی که سراسر شب از روزن چشم، خون دل بر رخس
جاری کرده و حالت اضطراب و انتظار و اضطراب داشته رحم کن. یعنی شب تا سحر
گریان بوده و اشک خونین ریخته است.

این بیت در دیوانها پیدا نشد و چون قافیه اش مکرر شده معلوم میدارد که مال
خواجه نیست.

بهردمی که دل دردمند حافظ را
مزن بناوک دلدوز مردم افکن چشم

بهردمی - با حرف قسم و یا حرف مصدری. که حرف بیانی. دل دردمند، اضافه
بیانی. دل دردمند حافظ، اضافه لامیه و «را» تخصیصی که از اضافه استفاده میشود
و تأکید مینماید اما بهتر و مناسبتر آن است که «را» ادات مفعول محسوب گردد تأمل.
مزن - جواب قسم است: فعل نهی مخاطب. ناوک: نوعی تیر است.

ناوک دلدوز، اضافه بیانی و دلدوز، ترکیب وصفی از دوزیدن بحسب لغت
تیریکه بقلب مینشیند قلب را میدوزد زیرا دوختن و دوزیدن بمعنای خیاطی کردن
است چون دوختن خیاطها (درزیها) و دیگران. اما در این قبیل موارد مراد: میخ
کوب کردن است چنانکه در گلستان واقع شده.

قطعه

شریف اگر متضعف شود خیال مبر

که پایگاه بلندش ضعیف خواهد شد

ور آستانہ سیمین بمیخ زر دوزد

گمان مبر کہ یہودی شریف خواهد شد

غرض ازجملہ بمیخ زردوزد : بامیخ طلا میخکوبی نماید.

دلدوزمردم افکن، اضافه بیانی وتر کیب وصفی از مصدر افکنیدن از شجاعت و

شہامت کنایہ است، و چشم مضاف الیہ (اضافہ بیانی)

محصول بیت - بحق مردی و مردانگی، دل دردمند حافظ را باتیر مرد افکن

و دلدوز چشم، مزین : باتیر چشمی کہ پہلوانان را از پا در میاورد و قلب را سوراخ

مینماید مزینش . الحاصل دل دردمند حافظ را باتیر چشم مجروح مکن . ولہ ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

غزل سیصد و نود و دوم

گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم

گرچه صورت تسلیم دارم . در جوشم : در حال جوشیدنم . عبارت : چون خم می در جوشم اشاره است به جوشیدن شراب . زیرا شیرۀ انگور و یا شیرۀ چیز دیگر را که به کوزه یا به خمره بریزی پس از دو سه روز شروع میکند به جوشیدن و کف میکند و میپرد در این موقع تبدیل به خمر میشود که شربش حرام است .
مهر بر لب زده : کنایه است از اینکه بسر خمرۀ شراب خستی میگذارند و سپس دهانۀ خمره را گل اندود میکنند . بطوریکه از اشعار عجم فهمیده میشود ، شراب را به خون تشبیه میکنند . در اینجا هم جمله : خون میخورم بر همان طریق تشبیه واقع شده .

محصول بیت - اگرچه از آتش دل چون خمرۀ شراب در جوشم : دارم میجوشم .
مراد : در رنج و اضطرابم . اما با اینحال بر لبم مهر خاموشی زده ام و خون میخورم و خاموشم یعنی با وجود اینهمه اضطراب و اضطراب هیچ حرفی نمیزنم .

**قصد جانست طمع در لب جانان کردن
تو مرا بین که در این کار بجان میکوشم**

شعرا بطریق تشبیه به لب جانان «جان» گویند . در این بیت هم بر وجه ایهام همین معنارا قصد میکند . بجان ، با حرف مصاحبت . میکوشم فعل مضارع متکلم ص ۷۰ جلد سوم شرح

وحدہ یعنی سعی میکنم .

محصول بیت - طمع در لب جانان کردن ، در واقع قصد جان کردن است یعنی کوششی است برای هلاکت ، حال تو مرا به بین که در این کار یا برای این کار با جان میکوشم . جداً در تلاشم .

اگر «بای» بجان را حرف صلہ اعتبار کنیم میشود گفت برای جان کوشش میکنم باز مراد لب جانان است . حاصل کلام در بیت ایہام وجود دارد .

من کی آزاد شوم از غم دل چون ہر دم

ہندوی زلف بتی حلقہ کند در گوشم

مراد از آزاد «خلاص» میباشد . ہندوی زلف . اضافہ بیانیہ . زلف بت ، اضافہ لامبہ . یا حرف وحدت .

محصول بیت - از غم دل من کی آزاد میشوم ، کی خلاصی مییابم . چونکہ ہر دم وساعت ہندوی زلف محبوبی بگوشم حلقہ میکند : حلقہ ای بگوشم میکند کہ غلام بکند الحاصل مرا غلام خود میکند .

کسیکہ گفته است : ممکن است در این بیت مراد از بت «خدا» باشد . این مفسر خطا کردہ است زیرا اسماء اللہ توقیفی است یعنی موقوف باجازہ شرع میباشد و اطلاق بت بہ خدا در شرع وارد نشدہ است .

خرقہ پوشی من از غایت دینداری نیست

پردہ بر سر صد عیب نہان می پوشم

خرقہ پوشی - صفت مرکب یا حرف مصدری . ہمزه ، حرف توصل ، دیندار ، ترکیب وصفی یا ، حرف مصدری . پردہ ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . ہمزه حرف توصل .

محصول بیت - خرقہ پوشی من از غایت دینداری و کمال مسلمانی ام نیست . بلکہ صدہا عیب دارم کہ روی آنہارا پردہ میکشم . حاصل کلام . خرقہ پوش شدنم از زہد و تقوایم نیست بلکہ بخاطر پوشاندن عیوبم است .

من که خواهم که ننوشم بجز از راق خم
چه کنم گر سخن پیر مغان ننوشم

راق - با فتح واو ، به معنای صافی است . مفتوح خواندن واو ، این کلمه و اعلال نکردن آن از تصرفات اعجام می باشد چون کلمات : حاتم و کافر و عارض . عرب «رایق» گوید به معنای صافی . از راق خم ، مراد شراب است .

محصول بیت - من که میل دارم بجز از شراب صاف خم نخورم : درد شراب را نیشامم . چه کنم اگر حرف پیر مغان را گوش نکنم . یعنی برایم مقدور نیست که سخن پیر مغان را گوش نکنم . الحاصل دایم ترغیب میکند که آن قسمت صاف شراب را بخورم نه دردش را . یا اینطور معنای میشود :

پیر مغان گویدم : هر چه بدست آید چه صافی و چه دردی بخور . زیرا هر کدام کیفیت خاصی دارد .

حاش لله که نیم معتقد طاعت خویش
این قدر هست که گه گه قدحی مینوشم

محصول بیت - حاش لله که من بطاعت خویش معتقد نباشم : اعتقاد بقدری است که گاه گاهی قدحی باده مینوشم حاصل سخن مغلوب نفسم هستم و این است که نمیتوانم گاه گاهی باده ننوشم . یعنی شراب خوردنم ناشی از عدم اعتقاد نسبت باعمال نیست و همچنین از غرور ناشی از اعمال نیست .

هست امیدم که علی رغم عدو روز جزا
فیض عفویش نهد بار گنه بر دوشم

رغم - به معنای : مالیدن بینی دشمن بر زمین یعنی کنایه است از تحقیر و تذلیل . فیض ، اینجا یعنی لطف و احسان ، عفویش ، شین «ضمیر» بر میگردد به خدا . بار ، اینجا به معنای «حمل» در عربی است . بار گنه ، اضافه بیانیه . دوش : سرشانه است .
محصول بیت - امیدوارم که به کوری چشم دشمن روز حشر و جزا لطف و احسان خداوند بار گنه را بر دوشم نهد ، یعنی امیدوارم خداوند گناهان مرا عفو و

مغفرت نماید ، هر قدر هم زیاد باشد .

بدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم

در بعضی از نسخه‌ها مصرع ثانی اینطور واقع شده :

من چرا باغ جهان را بجوی نفروشم

محمول بیت - بابای من یعنی حضرت آدم روضه رضوان : جنت را به دو دانه گندم فروخت . ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم یعنی مراد من دیدار است نه بهشت جنت را هم بخاطر دیدار میخواهم زیرا جنت بدون دیدار نمیشود و دیدار هم بدون بهشت دست نمیدهد خلاصه متلازمند .

گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق

شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم

از این دست : اینگونه ، ره عشق ، تقدیرش پرده ره عشق است .

محمول بیت - اگر مطرب مجلس پرده راه عشق را اینگونه بزند و شعر حافظ را اینطور بخواند بدون شك و شبهه شعر حافظ هنگام سماع عقل را از من سلب میکند و بیهوشم میکند .

معنای مذکور به تقدیری است که «شعر» مبتدا و «ببرد» خبرش باشد اما اگر «شعر» مفعول مقدم فعل ببرد باشد ، باین تقدیر محمول بیت اینطور میآید : اگر مطرب مجلس ، پرده راه عشق را اینطور بزند ، هنگام نواختن شعر حافظ را از یاد ما میبرد . اگر سماع به تقدیر : نواختن ساز باشد معنا اینطور میآید که گفتیم . اما اگر سماع به معنای «استماع» باشد : هنگام گوش کردن به نوای مطرب مجلس شعر حافظ از یادم میرود . از هوشم ، مفعول غیر صریح فعل «ببرد» .

جایز است مراد از «ره عشق» پرده عشق باشد پس در این صورت به تقدیر مضاف احتیاج پیدا نمیکند .

در معنای بیت ، کسانی که به مبتدا بودن کلمه «شعر» قصر نموده اند تقصیر

وله ایضاً

کرده اند .

البحر رمل : فعلا ت ففلا ت ففلا ت ففلا ت

غزل سیصد و نود و سوم

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوه رندی و مستی فرود از پیشم

سرزنش را به عربی تو بیخ گویند شیوه ، در اینجا به معنای پیشه است . رندی
و مستی ، یای هر دو مصدری است .

محصول بیت - من اگر از طعن و تو بیخ مدعیان باک داشته باشم در شیوه رندی
و مستی کارم پیش نمی رود . یعنی نمیتوانم رند واقعی باشم . الحاصل نمیتوانم حق رندی
و مستی را بطوریکه لازم است بجا بیاورم .

زهد رندان نو آموخته راهی بدهیست
من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم

راهی بدهی است - یا ها وحدت و تنکیر راست این عبارت ضرب المثل است
و کنایه از عدم اعتبار میباشد یعنی زهد رندان نو آموخته با آنکه چنین محکم و
مداوم است چندان اعتبار ندارد

محصول بیت - زهد کسانی که تازه هوس رندی میکنند با وجود شدت عمل
و استمرار مورد قبول نیست چه رسد به من که بدنام جهانم پس برای نیک نامی چرا فکر
کنم یعنی رندی و مستانگی آنها که هنوز شهرت نیافته اند چندان اعتبار ندارد پس
منکه رسوای عالم و بر سوایی شهرت یافته ام چگونه ممکن است که نیک نام باشم یعنی
چون کسی در حق من گمان زهد و صلاح نمی برد پس منم از آن فکر میگذرم .

ص ۷۲ جلد سوم شرح

درمعنای مصراع اول : راه رندان نو آموخته راه بدی نیست این گوینده براه بیت وارد نشده است .

مفسر دیگر گفته است : زهد رندان نو آموخته راهی است منسوب به کوی . این گوینده در نسبت خطا کرده است .

ردسوری و شمعی

شاه شوریده سران خوان من بی سامانرا
زان که در کم خردی از همه عالم بیشم

شوریده سران . صفت ذوی العقول است بهمین مناسبت بالالف و نون جمع شده شوریده سر . یعنی دیوانه ، زان ، ادات تعلیل .

محصول بیت - بمن بی سامان شاه شوریده سران خطاب کن : بگو تو شاه دیوانگانی زیرا که در کم خردی از همه مردم دنیا بیشم . یعنی درد دنیا شخص کم عقلی چون من نیست . پس شایسته است که مرا شاه دیوانگان خوانند .

برجبین نقش کن از خون دل من خالی
تا بدانند کہ قربان تو کافر کیشم

خالی - یا حرف وحدت ، کیش : مذهب و ملت ، کافر کیش : کافر مذهب
محصول بیت - از خون دل من خالی بر پیشانیت بزن . تا بدانند کہ قربانی تو کافر کیشم . مراد : معلوم گردد کہ قربانی تو شده ام
رسم است وقتی برای مریضی گوسفند قربانی کنند از خون قربانی خالی بر پیشانی آن بیمار میگذارند .

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا
تا ندانی کہ درین خرقه چه نادر ویشم

اعتقادی - یا وحدت و یا تنکر است . تا ، حرف تعلیل . کہ ، حرف بیانی
محصول بیت - بمن اظهار اعتقادی بکن و بگذر ، و دیگر محض خاطر خدا به وضع و حال من کار نداشته باش تا ندانی کہ در این خرقه چه نادر ویشم یعنی متوجه نباشی کہ در خرقه فقرا تظاهر به درویشی می کنم و در واقع درویش نیستم .

شعر خونبار من ای باد بر یار بخوان
که زمزگان سیه بر رگ جان زد نیشم

شعر خونبار - اضافه بیانی . خونبار ، تر کیب و صفی از باریدن : خون بارنده
بر یار ، اضافه لامیه ، که ، حرف رابط صفت . مژگان سیه ، اضافه بیانیه ،
رگ جان ، اضافه لامیه . مجازاً «رگ» با کاف عجمی است . نیشم ، «میم» در معنا به
«جان» مقید است به تقدیر بر رگ جانم

مراد از نیش در اینجا نیشتر است یعنی آلتی که بوسیله آن خون میگیرند .
اگرچه نیش در حیوانات سم دار همان آلتی است که حیوان بوسیله آن زهر را بدن
آدم داخل میکند مثلاً عضویکه زنبور و عقرب و مگس به بدن انسان فرو برده مسمومش
میکنند نیش گویند .

محصول بیت - ای باد شعر خونبار مرا پیش یار بخوان . آنچنان یاری که از
مژگان سیاهش بر رگ جانم نیش زد . مراد یاری که جانم را با مژگانش مجروح کرد
جایز است «که» حرف تعلیل باشد پس معنا اینطور میآید . زیرا از مژگان
سیاهش بر رگ جانم نیش زد .

دامن از رشحه خون دل من درهم چین
که اثر در تو رسد گر بخراشی ریشم

رشحه - ترشح است مانند ترشح آب و یا چیز دیگر از ظرفی . درهم چین جمع
کن که ، حرف تعلیل . در تو ، در . حرف صله ، بخراشی ریشم ، با حرف تأکید
خراشی ، فعل مضارع مفرد مخاطب . ریشم مفعول به فعل مذکور .

محصول بیت - دامن را جمع کن که خون دل من ترشحش نکند زیرا اگر زخم
دل من بخراشی رشحه خون دل من بر وی دامن میپاشد پس دامن را دور نگه دار که خون
دل من بآن ترشح نکند .

من اگر رنده و گمر شیخ چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

محصول بیت - من چه رند باده نوش باشم و چه شیخ صومعه دار با کسی کار ندارم یعنی کار بکار کسی ندارم بلکه حافظ سر خود و عارف وقت خویشم . مراد : اسرار را از نااهلش حفظ میکنم و وقت خود را ارزش قائلم یعنی از وقت خود استفاده میکنم و هیچوقت اوقات خود را ضایع نمیکنم . الحاصل نه با کسی ارتباط دارم و نه متوجه حال و کار کسی میشوم بلکه فقط به حال خودم مقیدم .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلا ان مفاعلن فعلن

غزل سیصد و نود و چهارم

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

حجاب چهره جان - اضافه‌ها لامیه و یا لامیه و بیانیه است . غبار تنم ، اضافه بیانیه . خوشا ، الفش افاده تعجب نماید : عجب خوش است . دمی ، یا حرف وحدت که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت - غبار تنم حجاب چهره جان میشود : تنم در برابر روحم چون پرده ایست که مانع رسیدن بوصول جانان میشود . عجب خوش است آن دمی که از این چهره جان پرده را برفکنم یعنی از پرده تن بگذرم و دارای روح پاک و بیغش و صاف شوم که قابل رسیدن بوصول جانان گردم .

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحان نیست
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

از قفس ، مراد دنیا است . الحان ، جمع لحن و در اینجا مراد آواز است . گلشن رضوان ، اضافه لامیه و مقصود «جنت» است . دربان جنت را رضوان گویند . که ، حرف تعلیل .

محصول بیت - این چنین قفس لایق بلبل خوش آوازی چون من نیست . به گلشن جنت بروم که بلبل آن چمنم : مقام مناسب حافظ خوش آوازی چون من دوزخ دنیا نیست بلکه گلشن جنت لایقش است .

ص ۳ جلد سوم شرح

خواجه خوش الحانی خود را بیان میکند، در حقیقت در مناقب خواجه میفرمایند:
در عصر و زمان خواجه حافظ اهل نغمه و خوش آوازی نظیر وی وجود نداشت . بهمین
سبب است که از مجالس و محافل سلاطین ایلخانیه آنی فارغ نبوده است.

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم

عیان - به کسر عین مصدر از باب مفاعله .

محصول بیت - عیان و آشکار نشد چرا باین دنیا آمدم و تا کنون کجا بودم.
الحاصل مبدأ و معاد معلوم نشد . دریغ و درد که از کار خود غافلم : از اینکه مبدأ و
معاد خود را نمیداند تأسف میخورد .

خواجه صنعت تجاهل عارف بکار برده است والا ایشان شخص صاحب سعادت
بوده اند از اولیا .

چگونه طواف کنم در فضای عالم قدس
چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

طوف - مصدر از طاف یطوف یعنی از باب نصر ، دور یک چیز گشتن است مثلاً
چون گشتن دور مکه . فضا : میدان و فضای عالم قدس ، اضافه بیانیه . سراچه ، مصغر
سرای : خانه کوچک مراد است . سراچه ترکیب ، اضافه بیانیه و مقصود وجود است
یعنی عناصر اربعه .

تخته بند : پارچه ها و قماشها را در میان دو صفحه تخته ای قرار داده از دو جانب
محکم با رشته باریکی چون طناب می بندند تا چروک نشود و آن پارچه ها و
قماشها را تخته بند گویند. خواجه وجود جسمانی را بآن تخته ها و روحانی اش را بآن
پارچه ها و قماشها تشبیه مینماید که بوسیله تخته ها بسته شده .

تخته بند تنم ، اضافه بیانی است

محصول بیت - این بیت را خواجه مربوط بعالم معاد فرموده است . یعنی بچه
وجه میتوان در میدان عالم قدس سیر و طواف نمایم و یا عالم قدس را چگونه تماشا نمایم

چونکه در سراچه تر کبب وجود روحانی ام تخته بند تنم است : چنان مقید و جودم که روح اسیر آن است الحاصل مادامیکه بشریت به روح چیره است روح نمیتواند در فضای عالم قدس طیران نماید . مراد اینست تا از عالم وجود نگذرد و چشم نپوشد به عالم ارواح واصل نمیشود .

مراکه منظر حورست مسکن و ماوی چرا بکوی خراباتیان بود وطنم

مراد از «منظر حور» جنت است

محصول بیت - منکه مسکن و ماوایم قصر و منظر حورست یعنی جنت است پس چرا وطن و مسکنم محله خراباتیان باشد : وقتی که ممکن میشود مقام اعلا را وطن کرد پس چرا مقام پست را مسکن بکنم .

مراد اینست : وقتی برای مؤمن تحصیل جنت ممکن است چرا میل به دوزخ بکند .

اگر ز خون دلم بوی مشک می آید عجب مدار که همدرد نافه ختمم

محصول بیت - اگر از خون دلم بوی مشک ختم می آید تعجب مکن که همدرد نافه ختم یعنی خون اهل عشق مشک و نفسشان مشک آلود است : از نفسشان بوی مشک می آید یعنی بوی مشک میدهد .

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

طراز علم را گویند . یعنی در آن زمانها حاشیه پارچه ها را با نخ ابریشم به شکل بعضی شکوفه ها و بعضی حیوانات نقش و نگار میزدند چنانکه الان هم در سرای پادشاه سعادت مند غلامان و پسرانی که در حرم سرا هستند همینطور پیرهن طراز دار میپوشند پس آن منقوشها را « طراز » گویند در ایام گذشته و ازمنه ماضی اصلا پیراهنی بدون طراز نبوده .

طراز پیرهن ، اضافہ لامیہ . پیرهن زرکش ، اضافہ بیانی . مراد پیرہنی زردوزی شدہ است . مراد از «شمع» موم عسل است در اینجا آن شیارهایی که در اثر آب شدن شمع روی بدنہ اش ایجاد میشود «طراز» فرمودہ است . کہ ، حرف تعلیل **محصول بیت** - پیرهن زرکش را کہ چون شمع طراز دارد نگاہ مکن . بہ زیب و زینت ظاہرم متوجہ مباش زیرا کہ در داخل پیرہنم آتشہای نہانی دارم . یعنی من اہل عشقم و آتش عشقم نہانی است و بہ کسی اظہار نمیکنم و کتم عشق شأن شہد است .

بیا و ہستی حافظ ز پیش او بردار

کہ با وجود تو کس نشنود زمن کہ منم

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید . یا بہ خود جانان خطاب میکند . بیا و ہستی حافظ را از پیشش بردار یعنی انانیت او را بر طرف کن تا با وجود تو کسی از من نشنود کہ بگویم : (منم) مراد اینست کہ ہستی من از بین برود فقط ہستی بتو متعلق باشد و آن تو باشد . الحاصل فقط نام جانان در خاطرہا باشد و نام حافظ فراموش گردد و بر زبانہا جاری نباشد .
از غایب بہ مخاطب التفات فرمودہ است .

ولہ ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل سیصد و نود و پنجم

چل سال رفت و بیش که این لاف میزنم

کز چاکران پیر مغان کمترین منم

چل - بکسر «جیم» عجمی در اصل «چهل» است تخفیفاً «ها» حذف شده . که ،
حرف بیان در هر دو مصرع . چاکر ، غلام ، چون صفت ذوی العقول است لذا با الف
و نون جمع شده چاکران پیر مغان ، اضافه اسم فاعل به مفعولش .

کمترین - «تر» ادات تفضیل و «یا» برای نسبت و (نون) تأکید است .

محصول بیت - چهل سال و بلکه هم بیشتر است که من این لاف را میزنم و این

چانه را میزنم که من از کمترین ساکنان پیر مغانه : من از قدیمترین ملازمان و باده
نوشان میخانه ام .

هرگز بیمن عاطفت پیر می فروش

ساغر تهری نشد ز می صاف روشنم

یمن ، یعنی برکت . عاطفت ، میل و محبت . می صاف و روشن ، اضافه ها
بیانی است .

محصول بیت - در سایه لطف و محبت پیر می فروش هرگز قدحم از باده صاف و

روشن خالی نشد : از دولتی پیر مغان هیچوقت شرابم کم نبود .

در جاه عشق و دولت رندان پاکباز

پیوسته صدر میکده ها بود مسکنم

ص ۴۵۳ جلد دوم

در بعضی نسخه‌ها بجای «میکده‌ها» «مصطبه‌ها» واقع شده .

محصول بیت - در اثر مقام عشق و ازدولت و سعادت رندان پاکباز (رندان مجرد از علائق نفسانی) مسکنم دایم در صدر مصطبه‌ها بود . مراد اینست در ایام سعادت اینها در میخانه همیشه صدر نشین بودم و در محل مخصوص اعیان میخانه‌ها و اشراف میکده‌ها مینشستم .

در شأن من بدردکشی ظن بد مبر
کالوده گشت خرقه ولی پاک دامنم

بدردکشی ، باحرف سبب و یا حرف مصدری . کالوده ، که حرف تعلیل
محصول بیت - در حق من که درد کشم گمان بد مبر : درباره من خیال بد
مکن زیرا اگر چه خرقه‌ام شراب آلوده است اما خودم باطناً پاک دامنم . یعنی به رسوائی
ظاهر نگاه مکن که باطنم پاک است .

شهباز دست پادشهم یا رب از چه روی
از یاد برده اند هوای نشیمنم

محصول بیت - من شاهین دست پادشاهم . عجباً به چه جهت عشق و علاقه مقام
و مکانم را از خاطر برده اند : من که معزز و مکرم بودم عجباً چه چیز باعث ذلت و
خواری من شد . الحاصل عجب است که مقام اصلی و مکان قدیمی را از خاطر من برده
و این مقرپست را برایم قرار گاه ساخته اند .

حیفست بلبلی چون من اندر چنین چمن
با این لسان عذب که خامش چو سوسنم

لسان عذب - اضافه بیانیه .

محصول بیت - بلبلی چون من در چنین چمنی حیف است . یعنی در این چمن
فقر و فنا و یا در چمن شهر شیراز بلبلی چون من با این زبان شیرین حیف است چون
سوسن خاموش بماند : شاعر فصیح و بلیغی چون من حیف است مانند سوسن ساکت و
خاموش باشد .

مصراع ثانی متعلق به کلمه حیف است .

آب و هوای فارس عجب سفله پرورست
کو همرهی که خیمه ازین خاک برکنم

محصول بیت - خواجه درضمن ابیات گذشته ازعدم مساعدت و موافقت دیار خود شکایت کرده است و دراین بیت بصراحت میفرماید : آب و هوای فارس یعنی شیراز عجب سفله پروراست : برای مردم فرومایه و اسافل مناسب است . و همین است که قدر مردم هنرمند را نمیداند و میفرماید : کورفیقی که خیمه وجودم را با کمک او از این خاک و دیار برکنم . یعنی این خاک را ترک نمایم و بجائی روم که برای مردم ارزش قائلند الحاصل یک حامی پیدا نمایم و درسایه دولتش آسایش کنم و مداحش شوم و بنام شریفش ابیات و اشعار بسرایم .

حافظ بزیر خرقه قدح تا بکی کشی
در بزم خواجه پرده ز کارت برافکنم

مراد از خواجه (وزیر) است

محصول بیت - ای حافظ تا کی زیر خرقه قدح باده را خواهی کشید : تا کی باده نوش خواهی شد چطور است درمجلس خواجه پرده از کارت برافکنم یعنی کارنهایت را آشکار کنم و ترا در نزد خواجه رسواندایم و شرمنده ات سازم .

توران شه خجسته که در من یزید فضل
شد منت مواهب او طوق گردنم

توران شه - عطف بیان خواجه مذکور در بیت قبلی .

این توران شاه وزیر اعظم حسن ایلخان و پسرش شیخ اویس بوده . اما خود وزیر هم از ایلخانیان و از اقربای شاه بود چنانکه در شرح بیت مفصل بیان شده و دیگر در اینجا احتیاج به تفصیل ندارد .

خجسته : مبارك . من یزید فضل : مزاد فضل .

منت مواهب او ، اضافه ها لامیه و مواهب جمع موهبه اسم است به معنای بخشش .

طوق - حلقه‌ای است که بگردن میاندازند و به ترکی (خلته) گویند .
محصول بیت - مراد ما از خواجه همان توران شاه مبارک است که در مزاد
 فضل منت بخششهای او طوق گردن من شد ، یعنی احسانها و عطیاتش مرا بنده‌ای
 طوق بگردن کرده است الحاصل فضل و احسانش گردنم را گرا بار ساخته‌اند .

از بحر رجز مثنی صائم : مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

غزل سیصد و نود و ششم

عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم
دست شفاعت هر زمان در نیک نامی میزنم

عمری - یا ، حرف وحدت : زمانی است . تا ، ابتدا برای غایت زمان است چون (منذ) در عربی . گام ، باکاف عجمی . فاصله دو قدم را گام گویند . یا حرف تنکیر . دست شفاعت ، اضافه بیانیه . در نیک نامی ، در حرف صله و نیکنام ، از اقسام صفت مـ کب یعنی خوش نام و یا حرف وحدت .

محصول بیت - خیلی وقت است که من در طلب وصال جانان هر روز گام میزنم : در جستجوی وصال جانان هر روز در تکاپو هستم و پیوسته دست شفاعت بسوی نیک نامی دراز میکنم ، یعنی شخصی را که به نیک نامی مشهور شده شفیع قرار میدهم باشد که وصال میسر گردد .

بی ماه مهر افروز خود تا نگذرانم روز خود

دامی براهی مینهم مرغی بدامی میزنم

نگذرانم - در بعضی نسخهها بانون نافیه و در بعض دیگر با « بای استقبالیه » واقع شده و لکل وجهه

مهر افروز ، ترکیب وصفی : افروزنده محبت یعنی زیاد کننده محبت . علت اختیار کلمه «مهر» باعتبار آنست که يك معنای دیگر آن خورشید میباشد یا های واقع در مصرع ثانی تماماً افاده وحدت مینمایند

ص ۵۲ جلد سوم شرح

محصول بیت - برای اینکه روز خود را بی ماه مهر افروز خود نگذرانم :
جانانم درپیشم باشد و روز را بدون وجود او نگذرانم ، دامی براهی مینهم یعنی باید
دامی بنهم . و مرغی بدامی میزنم ، یعنی باید بزنم .
زیرا عادت بر این است که برای صید مرغ وحشی ، در دامی که برای گرفتنش
میگسترانند مرغی قرار میدهند .

حال برای اینکه جانان این وضع را ببیند خود مرا باین کار مشغول میدارم .
اما اگر «بگذرانم» باشد با (با) میشود گفت : برای اینکه روز مرا بگذرانم یعنی در
غیاب وجود جانان برای اینکه روز مرا بکشم و خود مرا تسکین دهم باین کارها
مشغول میشوم .

تا بوجه یابم آگهی زان سایه سرو سہی
گلبانگ عشق از هر طرف بر خوش خرامی میزنم

تا - ادات تعلیل . بوجه ، در اصل «بود که» بود «دال» تخفیفاً حذف گشته .
از این فعل مضارع حذف «دال» استقبال در صورتیکه با لفظ (که) مقارن باشد
قاعده متروک است .

یابم ، فعل مضارع متکلم وحده از یابیدن : پیدا کردن . آگهی ، یا حرف
مصدری . گلبانگ ، صدای خوب و خوش است . خوش خرام . ترکیب وصفی یعنی
خوش روش .

محصول بیت - برای اینکه شاید از آن سرو سہی آگهی یابم : گلبانگ عشق را
در هر جا که یک محبوب خوش خرام ببینم میزنم . یعنی هر جا که یک محبوب زیبا
ببینم عاشقانه آه و ناله میکنم که بمن نگاه کند تا شاید آگاه شوم که او جانان من است .

دانم سر آرد غصه را رنگین بر آرد قصه را

این آه خون افشان که من هر صبح و شامی میزنم

سر آرد - تمام کند فاعلش «آه خون افشان» است و مفعولش غصه و قصه الحاصل
مصرع اول مرهون مصرع ثانی است .

خون افشان ، تر کیب وصفی . یعنی افشاننده و پاشنده خون . که ، حرف
رابط صفت

محصول بیت - این آه خون افشانی که من هر صبح و هر شام میکشم . میدانم
که بالاخره غم و غصه مرا پایان میبخشد و بعلاوه حال و وضع خوش و شیرین برایم
بوجود میآید : میدانم این آه آتشبار و خون افشانم غصه مرا از بین میبرد و برای من
شیرینی و خوشی بار میآورد . یعنی البته به جانان تأثیر مینماید و مرا از غم و غصه
خلاص میکند .

در معنای مصرع اول : میدانم که غصه را سرمیآورم و برای من قصه رنگین
میآورد . این گوینده فاعل را مطابق مراد شعر تشخیص نداده است .

ردسوری و شمعی

اورنگ کو گلچهره کونقش وفا و مهر کو

حالی من اندر عاشقی داو تمامی میزنم

اورنگ - لفظ مشترك است . اما در این بیت نام عاشقی است و گلچهره نام
معشوق اورنگ است .

وفا . هم نام يك عاشق دیگر است و مهر ، نام معشوقش میباشد

حالی : در اینحال ، حالا هم گویند . داو آن مبلغی است که قمار باز سر آن
بازی میکند یعنی آن مقدار پولیکه بازی روی آن میشود . اما در این بیت به معنای
«دعوی» آمده مفهوم عبارت داو تمامی میزنم : یعنی دشمن از بین رفت و من در میدان
عاشقی ادعا میکنم که عاشقی کاملم . تمامی : یا حرف تنکیر

محصول بیت - کو این عاشقان و این معشوقه ها که داستان عشقی آنها در

کتابها نوشته شد . مراد : اینان از میدان کائنات کوچ کردند و رفتند . میدان تنها
برای من ماند و من حالا ادعا میکنم که عاشق کاملم . حاصل کلام آنان رفتند حالا
دیگر در میدان محبت من دعوی عشق دارم .

کسیکه «یا» تمامی را حرف مصدر گرفته و در معنای مصراع ثانی گفته است
حالا من در عاشقی داو تمام (کامل) بودن را میزنم . از حروف قافیه اطلاع نداشته

و از اسمهای عاشقان و معشوقه‌ها که در مصرع اول واقع شده آگاه نبوده که نوشته :
زینت کو . چهره چون گل کو . و نقش وفا و محبت کو این گوینده عجب از داستانهای
عشاق بی بهره بوده است .
رد سروری و شمعی

**هر چند کان آرام دل دانم نبخشد کام دک
نقش خیالی میکشم فال دوامی میزنم**

نقش خیالی - در اصل نقش خیال وصال بوده . بضرورت وزن و قافیه بودن قرینه
حذف گشته است فال دوامی ، در اصل فال دوام وصال بوده

محصول بیت - هر چند که میدانم آن آرام دل مراد دل را نمی بخشد :
محقق است که کام دل احسان و مرحمت نمیکند . اما من نقش خیال وصال میزنم
یعنی در خیالم نقشه وصالش را میکشم و دائماً فال وصال میزنم .

حاصل کلام . فال میزنم که ببینم وصال دائمی برایم میسر میگردد ؟ یعنی هر
چند که امید وصال آن جانان را ندارم اما در خیالم وصالش را تصور میکنم . و برای
دوام وصال تفأل میزنم . مراد : فال دوام وصال را میزنم .

**با آنکه از خود غائبم وز می چو حافظ تائبم
در مجلس روحانیان گه گاه جامی میزنم**

محصول بیت - با وجود آنکه از خود غائبم : از وجود خودم خبر ندارم و از
می هم چون حافظ توبه کرده‌ام اما گاه گاهی در مجلس روحانیان جامی میزنم .
مراد : اگر چه در طریق محبت لایعقلم و با مردم عوام باده نمینوشم اما در مجلس محبوبان
گاه گاهی قدحی میزنم .

در این بیت مراد از روحانیان دلبران است . حاصل معنی : گاهی با محبوبان
همنشینی میکنم .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلا تین فعلا تین فعلا تین

غزل سیصد و نود و هفتم

بی تو ای سروروان با گل و گلشن چکنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

زلف سنبل و عارض سوسن، هر دو اضافه بیانی.

محصول بیت - ای سروروان بی تو با گل و گلشن چه کنم : گل گلزار بچه
دردم میخورد و زلف سنبل و عارض سوسن در نظرم جلوه ندارد. یعنی بی وجود تو این
چیزها لازم نیست .

آه کز طعنه بد خواه ندیدم رویت
نیست چون آینه ام روی ز آهن چه کنم

طعنه بد خواه - اضافه لامیه . بد خواه صفت مرکب : دشمن . در اشعار عجم
اگر ذکر از آینه برود مراد آینه دمشقی است و قید آهن بهمین مناسبت است .
محصول بیت - آه که از ترس طعنه دشمن نتوانستم رویت را به بینم. یعنی از
شرم در حضور اغیار نتوانستم به رویت نگاه کنم چه کنم رویم که چون آینه از آهن
نیست. مراد: نمیتوانم در حضور دشمن سماجت نشان دهم لذا از شرم و از ترس طعن
دشمن نتوانستم به رویت نگاه کنم .

بروای ناصح و بردردگشان خرده مگیر
کار فرمای قدر میکند این من چه کنم

ص ۴۴۰ جلد دوم

کارفرمای قدر، اضافه بیانی، کارفرمای، ترکیب وصفی: کسیکه فرمان کار صادر میکند.

محصول بیت - ای واعظ بروپی کارت و بردرد کشان ایراد مگیر: به باده نوشان طعنه مزن. زیرا باده نوشی من طبق اراده کسی است که مقدرات در دست اوست من چه کنم. مراد باحکم ازلی است و در دفتر مقدرات ثبت شده. پس محل طعن ندارد.

**برق غیرت چو چنین میجهد از مکن غیب
تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم**

برق غیرت - اضافه بیانی. میجهد، فعل مضارع مفرد غائب از جهیدن بحسب لغت: جرقه میزند اما در برق زدن هم بکار میبرند: در هنگام ظهور رعد و برق گویند برقی جهید یعنی برقی زد. چنانکه در این بیت گلستان واقع است.

بیت

بگفت احوال ما برق جهانست
دهی پیدا و دیگر دم نهانست
جهان، به فتح جیم صفت مشبیه از جهیدن: در حال جهیدن در این بیت میجهد:
فعل مضارع است مکن، اسم مکان از کمن یکمن از باب نصر. یعنی محل ترصد،
مکن غیب، اضافه بیانی. من سوخته خرمن، اضافه بیانی.

محصول بیت - وقتی برق غیرت از کمینگاه غیب این چنین بجهد، یعنی عشق از غیب اینگونه ظهور نماید بفرماید بینم من سوخته خرمن چه کنم: آتش عشق را چگونه تحمل نمایم.

گاهی برقی بخرمن میزند و خرمن را آتش میزند. در اینجا مراد از خرمن «وجود» خود شاعر است. یعنی من عاشق که وجودم را عشق سوزانده است در برابر برق عشق چگونه تحمل نمایم.

**شاه ترکان چو پسندید بچاهم انداخت
دستگیر ارشود لطف تهمت چکنم**

مراد از شاه ترکان در اینجا افراسیاب است که در زمان خود پادشاه ماوراءالنهر بود. پسندید، در این بیت یعنی شایسته و لایق دید.

بچاهم، با حرف صله. «میم» متکلم از حیث معنا برمیگردد به «انداخت» به معنای ضمیر منصوب متصل. دستگیر، ترکیب وصفی به حسب لغت یعنی دست گیرنده، اما مقصود معین و ظهیر میباشد. تهمتن لقب رستم زال است. این بیت خواجه تلمیحی است یکی از قصه‌های شاهنامه.

اصل داستان از این قرار است: رستم زال خواهر^۱ زاده‌ای داشته بنام «بیژن» وی پهلوان بود (بیژن بنکسر بای عربی و فتح ژای عجمی) این بیژن عاشق دختر افراسیاب شد. عاقبت افراسیاب از جریان عشق آنها آگاه شد و بیژن را در چاهی زندانی کرد و سنگ بزرگی بر سر چاه نهاد اما بیژن رفیق زیر کی داشت از موضوع حبس او در چاه آگاه شد و به رستم خبر داد. و رستم که از قضیه خبر یافت با اتفاق چند تن از یارانش بر سر چاه رفت و سنگ را بلند کرد و کمندش را بچاه انداخت. بیژن کمند رستم را شناخت و بوسیله آن از چاه نجات یافت.

خاقانی در قصیدای بنام مرأت الصفا که مطلعش اینست :

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبانداش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
در این بیت : چو بیژن داری اندر چه مخسب افراسیاب آسا

که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

باین قصه تلمیح فرموده است.

مراد از نهنگ «کمند» و از خفتان «زره» میباشد. پس

محصول بیت - شاه ترکان چون سزاوار جسم دید و به چاهم انداخت یعنی

۱- در شاهنامه بیژن نوه دختری رستم است چنانکه گوید:

زن گیو بد دختر سر فراز
فرامرزیل زان زن نیو داشت
گوی بد سرافراز در انجمن

که خویشان بدند از گه دیر باز
همان پیلتن خواهر گیو داشت
همان بیژن از دختر پیلتن

جبسم کرد پس لطف رستم اگر شامل حالم نشود چه بایدم کرد . مراد: رقیب کہ بزندانم انداخت وشایستہ اذاوجفایم دید پس اگر جانان معین وظہیرم نباشدو خلاصم نکند. چکنم وچارہام چیست .

**مددی گر بچراغی نکند آتش طور
چارہ تیرہ شب وادی ایمن چه کنم**

مددی - یا حرف تنکیر . بچراغی ، یا حرف وحدت . مراد از آتش طور آتشی است کہ بہ حضرت موسی از کوه طور تجلی کرد .

چارہ تیرہ شب ، از نوع اضافه مصدر بہ مفعولش . شب وادی ، اضافه لامیہ . وادی ایمن ، اضافه بیانی .

**محصول بیت - آتش طور اگر بایکبار درخشیدن کمکی نکند . در شب تاریک
وادی ایمن چه چارہ کنم .**

این بیت تلمیحی است بہ قصہ حضرت موسی در قرآن شریف . کسانیکہ مایلند این قصہ را بہ تفصیل بدانند بہ تفاسیر رجوع کنند .

**حافظا خلد برین خانہ موروث منست
اندرین منزل ویرانہ نشیمن چه کنم**

خلد . بہشت است . برین ، بر ، حرف استعلا . یا حرف نسبت و نون حرف تأکید . خلد برین یعنی جنت عالی . خانہ موروث ، خانہ ایکہ کہ از طریق ارث میرسد

نشیمن : جای اقامت وسکونت . وجای خواب شروسایر حیوانات در جنگل ومحلی کہ پرنده ہنگام شب قرار و آرام میگردد نشیمن گویند . در حرکت حرف اول فتحہ و کسرہ ہر دو جایز است . منزل ویرانہ ، اضافه بیانی .

**محصول بیت - ای حافظ فردوس برین خانہ موروثی من است : از پدرم
بمن رسیدہ . خلاصہ خانہ ایست کہ از پدرم آدم بارث بردہام . اما من در این منزل
ویرانہ چرا باید باشم ، ودر چنین منزل چه کنم . حاصل کلام وقتی خلد نعیم ہست**

من در این خراب آباد چرا باشم

در معنای مصرع ثانی : مفسری گفته است: در این خانہ ویرانہ بنشینم و چه

کار کنم؟

یکی دیگر گفته است: ہن در این منزل خرابہ چرا مسکن کنم. این گویندگان

معنای بیت را خراب کردہ اند

رد سروری و شمععی

ولہ ایضاً

بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل سیصد و نود و هشتم

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من کاری چنین کمتر کنم

ترک شاهد - مصدر به مفعولش اضافه شده ، واو ، حرف عطف . کاری چنین ،
یا حرف وحدت و یا تنکیر ، چنین صفت کار . کمتر کنم : هیچ نکنم ، چنانکه مکرر
باین مطلب اشاره کرده ایم .

محصول بیت - من آن رندی نیستم که شاهد و ساغر را ترک کنم . یعنی از
می و محبوب نمیگذرم و محتسب هم میداند که من هرگز چنین کار را نمیکنم . مراد :
محتسب هم میداند که من عیاشم امامحضن رعایت حال من چیزی نمیگوید .

من که عیب توبه کاران کرده باشم سالها
توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

در بعضی نسخه ها بجای «سالها» «بارها» واقع شده یعنی چندین بار .
عیب توبه کاران ، مصدر به مفعولش اضافه گشته ، کار ، به کاف عجمی به معنای
«چی» در ترکی . توبه کار : توبه کننده .

محصول بیت - من که سالها پرهیز کاران و توبه کاران را عیب کرده باشم حال
اگر در فصل گل از می توبه کنم دیوانه باشم یعنی دیوانه ام .

عشق دردانست و من غواص و دریا می کده
سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم

ص ۱۰۲ جلد سوم شرح

عشق ، مبتدا ، دردانه خبرش : دانه مروارید . من معطوف به عشق و مبتدا
غواص خبر مبتدا و دریا و میکده ، مبتدا خبر و معطوف به ماسبق سر ، مفعول فعل
«فرو بردم» .

فرو بردن ، در لغت به معنای بلعیدن هم میاید . فرورفتن مثل رفتن به زیر آب
فرو خوردن : مثل فرو خوردن خشم که حلم است
در آنجا : در میکده . تا ، به معنای عجباً . سر ، مفعول فعل بر کنم - سر بر
کردن : سر بلند کردن در این بیت متضمن معنای بیرون آوردن میباشد یعنی در کجا
سر بیرون بیاورم .

محصول بیت - عشق دردانه است ، یعنی گوهر قیمتی است و منم غواص
که خواستار این دردانه هستم و میکده محل و جای این گوهر قیمتی است . حال در
دریای میکده سر فرو بردم عجباً از کجای این دریا سر بر آورم .
الحاصل بدریای میکده سر فرو بردم تا کجا سر بر آورم زیرا شناگر در جایی
که فرو میرود از جای دیگر سر بر آورد .

**من که از یاقوت و در اشک دارم گنجها
کی طمع در فیض خورشید بلند اختر کنم**

فیض خورشید بلند اختر ، اضافه اول لامیه و دوم بیانیه . بلند اختر ، از اقسام
صفت مرکب .

محصول بیت - من که از یاقوت و در اشک گنجها دارم . یعنی از اشک خونین
خزانه یاقوت و از اشک صاف گنجینه مروارید دارم پس چگونه ممکن است طمع به
فیض خورشید بلند اختر داشته باشم . مراد : یاقوت و لعل ، رنگ خود را از خورشید
میگیرند . پس وقتی من جواهری داشته باشم که ذاتاً رنگش قرمز باشد چه احتیاج
به فیض خورشید دارم .

**من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم**

گدایی ، یا حرف مصدری ، سلطانی ، یا حرف نسبت . با ، حرف صله . گردش

اسم مصدر گردش گردون ، اضافه لامیہ . دون پرور ، ترکیب وصفی
محصول بیت - من کہ در عین گدائی و فقر بگنج سلطانی صاحبم : بگنجینہ
 شاہانہ مالکم ، پس کی بہ گردش گردون سفلہ نواز و دون پرور طمع میکنم
 حاصل سخن، من کہ گنج تو کل وقناعت را دارم پس دیگر احتیاج بہ گردون دون
 پرور ندارم .

مراد : من شاہم بہ صورت گدا پس بہ فلک احتیاج ندارم
 کسیکہ در کلمہ «سلطانی» یا ، را حرف مصدری اعتبار کردہ خودش بی
 اعتبار بودہ

لالہ ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام عشق

داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم

ساغر گیر ، ترکیب وصفی : قدح گیرندہ . داوری ، یا حرف مصدری :
 حکومت کردن داور یعنی حاکم

محصول بیت - لالہ قدح بدست گرفتہ و نرگس ہم مست است ، اما مرافسق
 مینامند یعنی بادہ دہندہ و مست دیگرانند اما فاسقی بنام من تمام میشود پس داوری
 زیاد دارم . عجبا کرا حاکم انتخاب نمایم . مراد عجبا در این قضیہ کہ حاکم میشود
 کہ از روی انصاف و عدالت داوری کند .

وقت گل گوئی کہ زاهدشو بچشم و سروئی

میروم تا مشورت با شاہد و ساغر کنم

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : در فصل گل بہ من میگوئی کہ
 زاهدشو . یعنی از بادہ نوشی دست بکش و فارغ شو . جواب میدہد کہ : بچشم
 سر : یعنی حرفت را قبول دارم اما بروم بامحبوب و قدح ہم مشورتی بکنم . یعنی اگر
 اینہا اجازہ دادند حرف ترا اجرا میکنم . حاصل معنی در فصل بہار بی می و محبوب
 بودن بسیار مشکل است . اگر بتوانم بدون بادہ و شاہد طاقت بیاورم سخن ترا
 بجا میآورم .

عاشقانرا گرد در آتش می پسندد لطف دوست

تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم

تنگ چشم : قاضر النظر و خسیس البصر یعنی نظر تنگ ، خلاصه به معنای سفله و لثیم است . در ، حرف صله . چشمه کوثر ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - اگر اراده دوست بر این قرار بگیرد که عاشقان در آتش بسوزند یعنی عاشقان را شایسته سوختن در آتش بداند . خسیس و نظر تنگ باشم اگر به چشمه کوثر نگاه کنم : برای خاموش کردن آتشم ولو آب کوثر هم باشد الحاصل در هر صورت رضای دوست را طالبم .

گرچو بید بی ثمر ناگه چنین صافی شوم

بعد از این از شرم روی گل کجا سر بر کنم

ثمر - میوه است

محصول بیت - اگر چون درخت بید یکباره بی حاصل شوم ، یعنی از عشق جانان خالی شوم ، از این بعد از شرم روی گل کی میتوانم سر بلند کنم . مراد : از خجالت دیگر نمیتوانم بروی گل نگاه کنم چون طعنه ام میزند که تواز عشق بی بهره ای .

چون صبا مجموعه گل را باب لطف شست

کج دلم خوانم گر نظر در صفحه دفتر کنم

محصول بیت - وقتی صبا مجموعه گل را با آب لطف شست : یعنی گل را باز کرده و قطرات شبنم را برویش ریخت . کج دلم بخوانم اگر به صفحه دفتر نگاه کنم . مراد : اگر در موسم گل به کتاب نگاه کنم کج طبعم بخوانم . زیرا فصل گل است و عاشقان خوش طبع در ایام گل می نوشند و به درس و تدریس مقید نمیشوند .

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم

گر باب چشمه خورشید دامن تر کنم

گرد آلود - صفت مرکب : گرد آلوده . گرد آلود فقر ، اضافه لامیه و بیانیه .

محصول بیت - گرچه گرد آلود فقیرم : به گرد فقیر آلوده شده‌ام. حاصل اینکه فقیرم . اما با وجود این اگر با آب چشمه خورشید دامن تر کنم شرمنده همت خود می‌شوم . مراد از خورشید در این بیت پادشاه میباشد . مقصود : اگر چه فقیرم اما هیچوقت از پادشاه اموال و اسبابی تقاضا نمیکنم .
مراد از آب مزیل غبار فقراست .

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانانم بندم شرط با ساغر کنم

محصول بیت - به عهد و پیمان فلک چندان اعتباری نیست . یعنی فلک پیمان شکن است . پس جایز نیست که به عهدش اعتماد شود . بنابراین ازین بعد عهد را با پیمانانم میبندم و هر شرطی بکنم با ساغر میکنم خلاصه بعد از این عهد و پیمانم با ساغر و پیمانان خواهد شد .
یعنی از اینها منتفک و جدا نمی‌شوم .

باز کش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من
تا ز اشک و چهره داهت پر ز روزیور کنم

کش - فعل امر مفرد مخاطب : بکش ، عنان مفعول فعل « کش » ،
شهر آشوب . صفت مرکب . از آشوبیدن . کسیکه در شهر غوغا برآید اندازد
من ، مضاف الیه : اضافه لامیه . تا ، حرف تعلیل .

محصول بیت - ای ترک شهر آشوب من عنانت را نگهدار مرو و یکدم توقف کن تا که داهت را از اشک و چهره پر از روزیور کنم . یعنی از اشک خونین داهت را روزیوردهم و تزئین کنم .

در بعضی نسخه‌ها « پر زرو گوهر » واقع شده پس مراد از زر چهره و از گوهر
اشک چشم است ،

شیوه رندی نه لایق بود وضعم را کنون
چون در افتادم چرا اندیشه دیگر کنم

کنون ، ابتدای کلام و مرہون مصرع ثانی .

محصول بیت - شیوہ رندی شایستہ وضع من نبود . اما اکنون کہ برندی افتادہام پس غیر از آن چرا فکر دیگر کنم مراد شیوہ رندی اقتضا میکند کہ اندیشہ دیگر را باید ترک کرد .
مفسرینی کہ کلمہ «کنون» را جزو مصرع اول اعتبار کردہ اند ، بسیار بد بودہ اند .

دوش میگفتند لعلت قند می بخشد ولی

تا نبینم در دہان خود کجا باور کنم

محصول بیت - خطاب بہ جانان میفرماید : دیشب گفتند کہ لعل لبث قند می بخشد . اما تا قند را در دہانم نبینم باور نمیکنم . یعنی تا نگرفتم باور نمیکنم .
زیرا من لم یذق لم یعرف .

گوشہ محراب ابروی تو میخواہم زبخت

تادر آنجا صبح و شامی درس عشق از بر کنم

گوشہ محراب ابروی تو - اضافہ لامیہ و بیانیہ . شامی ، یا حرف تنکیر
محصول بیت - از ظالم گوشہ ابروی ترا میخواہم . تا کہ در آنجا ہر صبح و شام درس عشق را از بر کنم یعنی مراد از طلب گوشہ ابرویت تحصیل درس عشق است در آنجا . زیرا کہ علوم و معارف در گوشہها و زاویہها تحصیل میشود .

من کہ امروزم بہشت نقد حاصل میشود

وعدہ فردای واعظ تا کجا باور کنم

کہ ، حرف بیانی .

محصول بیت - من کہ امروز جنت نقد برایم ممکن میشود : امروز کہ بہشت حاضر و میسر میشود . بہ وعدہ فردای واعظ چگونہ باور کنم . یعنی فردوس برین از آن او و وصال جانان مال ما مقصود از بہشت کہ گفتیم همان وصال جانان است .

من غلام شاه منصورم نباشد دور اگر
از سر تمکین تفاخر بر شه خاور کنم

سرتمکین - اضافه لامیه . تمکین یعنی قدرت ، شه خاور : خورشید است و
اضافه لامیه .

محصول بیت - من بنده شاه منصورم . پس بعید نیست اگر از بابت قدرت و
اقتدار او بر شاه خاور فخر فروشم . یعنی باین عنوان کہ من غلام شاه منصورم افتخار
بکنم و بر پادشاه خاور فخر نشان دهم هیچ بعید نیست .

دوش لعنت عشوه میداد حافظ را ولی
من نه آنم کزوی این افسانه‌ها باور کنم

عشوه - فریب دادن دل را گویند . یا ، حرف تنکیر و همزه حرف توصل .
محصول بیت - دیشب لعل لبث به حافظ عشوه داد . یعنی دلش را ربود ،
اما من آن کسی نیستم کہ این افسانه‌ها را از او باور کنم : چندین بار وعده وصال
داده است اما خلف وعده کرده است . همین است کہ دیگر به عشوه او اطمینان ندارم
چونکہ کارش گول زدن عشاق است . یعنی چندین بار مرا فریب داده است .
در بعضی نسخه‌ها مخلص بیت بصورت بیت زیر آمده

زهد وقت گل چه سودا نیست حافظ هوش دار
تا اعوذی خوانم و اندیشه دیگر کنم

محصول بیت - ای حافظ در فصل گل زهد ! چه سودای باطلی است .
متوجه باش و عقلت را جمع کن تا اعوذ بالله بخوانم و فکر دیگر بکنم یعنی برای
انصراف تو از این خیال تعوذ نمایم و فکر دیگری برایت بکنم . خلاصه زمان گل ،
دور عیش و نوش و قدح پیمایی است نه وقت زهد و تقوی . پس در این موسم توبه و
تقوی سودای خام است . حال برای رفع این سودا باید اعوذ بالله خواند و بکار
دیگر مشغول شد .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلا تین فعلان فعلن

غزل سیصد و نودونہم

صنما باغم عشق تو چه تدبیر کنم
تابکی در غم تو نالہ شبگیر کنم

صنما - منادی. با، حرف مصاحبت. تا، انتہا برای غایت.

بکی، با حرف صلہ: چقدر و چند مدت. نالہ شبگیر، اضافہ بیانہ: نالہ ایکہ

در شب بشود.

محصول بیت - ای صنم باغم عشق تو، یا برای رهایی از غم عشق تو چه تدبیر
بکنم: چه چارہ کنم، تا کی و تا چه زمانی در غم تو شبہا بنالم. مراد: تا کی از درد و
سوز عشق تو فریاد و فغان نمایم.

کسیکہ گفتہ است: نالہ شبگیر، نالہ ایست کہ تا صبح ادامہ دارد. معنای
شبگیر را نمیدانستہ و نیز کسیکہ در معنای مصرع ثانی گفتہ است: تا کی نالہ ای چون
نالہ شبزنندہ داران کنم اینہم در تعبیر کلمہ شبگیر بہ اولی ملحق شدہ است

رد سروری و شمعی

دل دیوانہ از آن شد کہ پذیرد درمان

مگرش ہم ز سر زلف تو زنجیر کنم

شد - اینجا بہ معنای «رفت» است. کہ، حرف بیان. پذیرد، فعل مضارع

مفرد غائب یعنی قبول نماید. درمان مفعول فعل پذیرد. مگر، اینجا ادات
استثناست.

ص ۳۴ جلد سوم شرح

شین «ضمیر» بر میگردد به «دل»

«محصول بیت - کار دل دیوانه از آن گذشته که درمان پذیرد: بدردی گرفتار شده که درمان ندارد مگر اینکه بانوک زلفت زنجیرش کنم . یعنی درمان دردش شکنج و حلقه سر زلف توست.

با سر زلف تو مجموع پریشانی خویش
کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم

مجموع - در اینجا به معنای «جمع» میباشد . مجالی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

یکایک: یک یک، همه را بیان کنم: مراد مجالی که بتوانم در آن تمام و کمال احوال پریشان خود را شرح دهم دست نمیدهد چونکه شرح پریشانی من از حد و حساب بیرون است و حتی در نامه‌ها نمیگنجد.

آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیئات
در یکی نامه محالست که تحریر کنم

محصول بیت - آنچه در دوران هجر تو کشیدم هیئات که بتوانم در یک نامه بنویسم یعنی آن درد و بلائی که در فراق کشیدم بقدری قصه طولانی است که در نامه‌ها نمیگنجد. هیئات، از لحاظ معنا محال را تأکید مینماید

آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد
در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم

کارزوی - در اصل «که آرزوی» است که، حرف بیانی. آرزو، بایا و بدون بالغت است یعنی آرمان و آنچه دل میخواهد.

آرزوی دیدن، اضافه لامیه. دیدن جان، اضافه مصدر به مفعولش. نقش رخ، اضافه لامیه. رخ خوب، اضافه بیانیه. تو، مضاف الیه (اضافه لامیه). تصویر: نقاشی صورت

محصول بیت - آن زمان که آرزوی دیدن جانم را بکنم. یعنی بخواهم که

جانم را ببینم، نقش رخ زیبای ترا در نظرم تصویر میکنم. مراد: رخ تو، به مثابه جان من است پس دیدن روی تو همان دیدن جانم است.

میم «ضمیر» اگر به «جان» مربوط باشد معنا همینطور است که بیان شد. مقصود: زمانیکه مطلقاً آرزویم دیدن جان باشد. حاصل کلام مرادم دیدن روح مقدس باشد.
ولکل وجهه

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل و دین را همه در بازم و توفیر کنم

لفظ «بدین» به مضمون مصرع ثانی اشاره میکند. توفیر، در اصطلاح شان (ایرانیان) به معنای فائده و نصیب بکار میرود چنانکه در قافیه الف تحقیقش گذشت.

بیت

باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه

نیست از سودای زلفت بیش ازین توفیر ما

چنانکه گفتیم به معنای فائده و نصیب میباشد.

محصول بیت - اگر بدانم که وصال بدین وسیله دست میدهد: به فحوای مصرع

ثانی، یعنی از دل و دینم میگذرم و در این کار فائده هم میبرم. مراد: با وجود گذشت از دل و دین در راه وصال با فائده و سود میبرم.

مقصودش از دل و دین باختن «فدا» نمودن آنهاست

دور شو از برم ای و اعظ و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش بتذویر کنم

محصول بیت - ای و اعظ از نزد من دور شو و حرف بیهوده هم مزن یعنی پیش

من سخنان زاید و بی مصرف مگو. زیرا من آن کسی نیستم که به تذویر گوش دهم:

کسی نیستم که سخن بیهوده را گوش کنم

در بعضی نسخهها بجای «ذال» (زا) واقع شده. تزویر به معنای بهتان چنانکه

کلام مزور گویند سخنی را که بی اساس و دروغ و بافته ساخته باشد

و در بعضی نسخ «تذکیر» قید شده به معنای وعظ و در برخی هم تشویر واقع

گشته بدمعناى غوغا ولکل وجهة .

نیست امید خلاصی ز فساد ای حافظ

چونکه تقدیر چنینست چه تدبیر کنم

در بعضی از نسخه‌ها: صلاحی ز فساد ای حافظ نوشته شده

خلاصی - یا حرف تنکیر . ز فساد متعلق به خلاصی

محصول بیت - ای حافظ امید خلاصی از فساد نیست . یعنی ارتکاب نفس به

فساد يك امر حتمی است زیرا این امر برای نفس يك حالت جبلی است بنابراین

دائماً فسادی مرتکب میشود . خلاصه خالق اینگونه خلقش نموده است پس تقدیرش

بر این نهاده شده و وقتی تقدیرش اینگونه باشد چه تدبیر کنم . یعنی تقدیر تدبیر را

بلااثر میکند

اما در يك نسخه دیگر . صلاحی ز فساد حافظ قید شده

یا - حرف تنکیر . فساد حافظ ، اضافه لامیه .

محصول بیت - از فساد حافظ امید صلاح قطع شده: فساده هرگز بصلاح

مبدل نخواهد شد زیرا تقدیرش بر این است پس وقتی مقدرش این باشد تدبیر

هیچگونه فایده نمیدهد چونکه تقدیر تدبیر را خنثی میکند و از بین میبرد و چنین

نتیجه میگیریم که به صالح نبودن حافظ نمیشود عیب گرفت . وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاکن فعلان فعلن

غزل چهار صدم

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم
واندرین کار دل خویش بدریا فکنم

دیده ، مفعول اول و دریا ، مفعول دوم فعل « کنم » واو ، حرف عطف
صبر ، مفعول صریح و بصحرا مفعول غیر صریح فعل « فکنم » واو حرف عطف .
اندرین کار ، این ، اسم اشاره بقریب « این کار » اشاره است به مضمون مصرع اول . دل
خویش ، اضافه لامبه و مفعول صریح فعل « فکنم » و بدریا صریحش .
محصول بیت - از کثرت گریه دیده ام را دریا میکنم و آن صبریکه تا کنون
کرده ام بصحرا می افکنم . یعنی از شدت گریه صبری که تا کنون در کتمان آن سعی
داشتم فاش میسازم و در این دو کار مصالحتی دل خویش را بدریای رسوائی میزنم .
حاصل معنی : چون دیده یعنی چشم دید و دل عاشق شد ، پس دیده را دریا میکنم و دل
را رسوا میسازم .

از دل تنگ گنهکار بر آرم آهی
کانش اندر گنه آدم و حوا فکنم

دل تنگ گنهکار ، هر دو اضافه ها بیانی است . کانش ، که ، حرف رابط صفت
و یا حرف تعلیل . اندر ، اینجا ادات صله . گنه آدم و حوا ، این اضافه مجازی است
ص ۲۶ جلد سوم

یعنی عصیانی چون عصیان آنها که از من سر میزنند. میشود گفت: عصیانی که آدم و حوا در جنت کردند. یا بطریق صنعت غلوشاید مراد عصیانی است که آن دو کردند. **محصول بیت -** ازدل گنپکار بی صبر و قرارم چنان آهی بکشم تا به عصیانم که چون عصیان آدم و حواست آتش بز نم یا به عصیانی که آنها در بهشت کردند با آهی که میکشم آتش بز نم.

مراد: چنان توبه و ندامتی اظهار میدارم که تمام گناهان که مرتکب شده‌ام با عطف و عنایت خداوند بخشوده شود و از بین برود.

**خورده‌ام تیر فلک باده بده تا سرمست
عقده در بند کمر تر کش جوزا فکنم**

تیر - لفظ مشترك است: به معنای تیر معمولی و -تارة عطار و سهم اما در این بیت مراد تیری است که از کمان در میکنند. بده، فعل امر مفرد مخاطب بطریق خطاب عام. تا حرف تعلیل. سرمست: سرخوش. عقده، بضم عین و سکون قاف یعنی بند، مطلقاً به معنای بند تنبان معروف است. تر کش: تیردان. جوزا اسم برجی است از بروج فلکی که در عربی ذوالجسدین و در عجم دو پیکره گویند.

محصول بیت - تیر فلک را خورده‌ام: جو رو جفای فلک را بسیار کشیده‌ام. ای ساقی باده بده تا مستانه بند کمر تر کش جوزا را چنان گره بیندازم که دیگر قادر نشود بکسی تیر اندازد. الحاصل بند کمر تر کشش را چنان محکم و تنگ می‌بندم که برای تیر اندازی مجال پیدا نکند.

**جرعه جام برین تخت روان افشانم
غلغل چنگ درین گنبد مینا فکنم**

این بیت تتمه مضمون بیت سابق است.

از تخت روان مراد «فلک» میباشد از «گنبد مینا» هم مراد همان است تنها باعتبار روی فلک تخت روان و باعتبار زیرش «گنبد» مینا گفته است.

محصول بیت - ای ساقی باده بده تا که جرعهٔ قدح را بروی این تخت
روان بریزم و این گنبد میناراهم پراز غلغل چنک بنمایم . یعنی باده بده تا که کامران
بشوم و این حالات ازمن سر بزند .

کسانکه گفته اند: مراد از «تخت روان» دیاست ندانسته اند تخت روان چیست .

ردشعی و سروری

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

مایه - به معنای اصل است . خوشدل، صفت مرکب و یا حرف مصدری

محصول بیت - مایه و سبب خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست . یعنی

دلدار هر کجا باشد خوشدلی در آنجاست پس سعی میکنم شاید بتوانم خود مرا با آنجا
برسانم : به آنجا که دلدارست بروم تا خوشدل گردم .

بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه

تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم

بند قبا - مراد آن بند است که در بعضی لباسها در زیر بغل بسته میشود چون در

آن نوع لباسها دکمه و جا دکمه بکار نمیرود مگر اینکه عسکری باشد .

مه خورشید کلاه ، اضافه بیانی ، خورشید کلاه - ترکیب وصفی . تا ، حرف

تعلیل . «تا» زلفت از جهت معنا مقید به پاست به تقدیر : در پائیت

محصول بیت - ای ماه که کلاهی چون خورشید بر سرداری : مقامت بس بلند

است بند قبا را باز کن تا سر سودا زده ام را چون زلفت در پائیت افکنم . یعنی محو

تماشای تن لطیف شوم و بی اختیار سر مرا در پائیت اندازم .

این بیت خواجه و همچنین اشعار نظیر این از شعرای دیگر عجم دلیل

بر اینست که «زلف» در مورد گیسوی بکار میرود که خیلی بلند باشد حتی از کمال بلندی

به پا برسد . چنانکه در انیس عشاق تحقیق فرموده است .

حافظا تکیہ بر ایام چوسہوست و خطا

پس چرا عشرت امروز بفردا فکنم

محصول بیت - ای حافظ چون اعتماد بہ ایام اشتباہ و خطاست پس عشرت
امروز را چرا ہو کول بفردا کنم : درعیش و ذوق دنیا چراتأخیر نمایم .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان

غزل چهارصد و یکم

دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم

سودای رخس - مصدر به مفعولش اضافه گشته و شین «ضمیر» بر میگردد
به جانانی که درد دل مر کوزاست . بیرون کنم : کنایه از ترك نمودن است ،
تدبیر این مجنون : از قبیل اضافه مصدر به مفعولش .

محصول بیت - دیشب گفتم که سودای رخس را از سر بیرون کنم : محبتش
را ترك نمایم . جانان گفت کو زنجیر تا چاره این دیوانه را بکنم . یعنی اینکه
میخواهد عشق مرا ترك نماید این خود دلیل بر اختلال دماغش میباشد . پس
دیوانگی اش بحدی است که احتیاج به زنجیر دارد . حال کو زنجیر که این مجنون
را بزنجیر بکشم و عاقلش دهم .

قامتش را سرو گفتم سر کشید از من بخشم
دوستان از راست میر نجد نگارم چون کنم

راست - لفظ مشترك است مابین چند معنا : دست راست ، جانب راست و به
معنای درست هم گویند مثلاً درسخن درست و شیئی درست هم بکار میبرند .
در این بیت ظاهراً به معنای سخن درست آمده . اما با ذکر قامت و سرو معنای
«درستی» را ایهام مینماید . میر نجد ، فعل مضارع مفرد غایب ، لازم .
محصول بیت - به قامت جانان سرو گفتم : قامتش را به سرو تشبیه نمودم .

ص ۲۴ جلد سوم شرح

اما جانان با خشم و غضب از من سر کشید ، یعنی از من رو گردانید . ای دوستان نگارم از سخن درست میرنجد چکار کنم .

نکته ناسنجیده گفتم دلبراً معذور دار
عشوہ فرمای تا من طبع را موزون کنم

نکته - کلام دقیق را گویند اما در اینجا مطلقاً «سخن» مراد است چونکه با ناسنجیدگی و صفش کرده . سنجیده : در لغت چیزی است که با ترازو و یا بوسیله دیگر وزن شده باشد . اما در این قبیل موارد «موزونی» مراد است . پس ناسنجیده ناموزون .

عشوہ : یا حرف وحدت . تا حرف تعلیل .

محصول بیت - سخن ناموزون گفتم : ترا با کلام ناموزون وصف و مدح نمودم . پس ای دلبر معذورم بدارو عشوہ ای بنما تا که طبعم را موزون کنم . یعنی حالتی نشانم ده که ناموزونی طبعم بر طرف گردد و ترا با سخن سنجیده مدح نمایم . کسیکه در مصرع اول «ناسنجیده را» به معنای «فکر نکرده» گرفته ، بدون فکر حرف زده است .

رد شمع

زرد روئی میکشم زان طبع نازک بیگناه
ساقیا جامی بده تا چهره را مگون کنم

زردرو - صفت مرکب : چهره زرد رنگ است . و یا حرف مصدری .

محصول بیت - از طبع لطیف جانان در عین بی گناهی زرد روئی میکشم : از طبع نازک جانان شرمندہ ام . پس ای ساقی قدحی باده بده تا که بخورم و چهره ام را سرخ نمایم ، چونکه شراب حجاب را از بین میبرد .

مضمون این بیت با مضمون بیت سابق تقریباً یکی است یعنی نزدیک بهم اند کسیکه گفته است : زرد روئی به معنای خوف و خجالت است ، معنای لازم و ملزوم را نمیدانسته .

رد شمع

ای نسیم منزل لیلی خدا را تابکی
ربع را برهم زخم اطلال را جیحون کنم

نسیم منزل لیلی هر دو اضافه لامیه است . خدا را ، « را » حرف تخصیص :
برای خاطر خدا . تا ، حرف انتها بکی ، با حرف صله . ربع : منزل و محله . و (را)
ادات مفعول برهم زخم یعنی درهم و پزیشان کنم .
اطلال - جمع «طل» اثر و نشانه منزل و مسکن است . جیحون : نام رود
بزرگی است مابین خراسان و سمرقند .

محصول بیت - ای نسیم منزل لیلی بخاطر خدا تا کی منزل و محله لیلی را
با آهم برهم بزخم و خراب کنم و بقایای منزل و مسکنش را با اشک چشمم پر نمایم و
چشمه‌ای جاری سازم
یعنی تا کی آه بکشم و گریان باشم پس برایم خبر مسرت بخشی از جانان بیاور
که از گریه و ناله خلاص گردم .

**من کهره بردم بگنج حسن بی پایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم**

ره بردم - یعنی رسیدم . گنج حسن بی پایان ، اضافه‌ها بیانی . دوست مضاف الیه
اضافه لامیه .

محصول بیت - من که به گنج حسن بی پایان دوست رسیدم . پس از این صد
گدای چون خودم را قارون میکنم . یعنی هر عاشقی که از وصال جانان محروم
است به طریق وصال جانان سوقش میدهم . حاصل مطلب برای محرومین وصال جانان
دلیل میشود . این قبیل کلمات ادعائی است نه وقوعی پس احتیاج به تأویل زیاد
ندارد .

**ای مه صاحبقران از بنده حافظ یاد کن
تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم**

صاحبقران : کسیکه در هنگام اجتماع دو ستاره از سبعة سیاره در یک برج و در
یک درجه ، متولد شود صاحبقران گویند پس حکم آن دو کوکب در باره اش صادر
میشود مثلاً در اقتران مریخ و زحل نوزاد بسیار شجاع و بهادر میشود ، و اگر عطارد و

زهره اجتماع نمایند يك نويسنده بی نظير ميشود . و در اقتران خورشيد و مشتری يك عالم بی نظير ميشود و قس .

یاد کن : بخاطر بیاور . تا ، حرف تعلیل . دعای دولت آن ، اضافه مصدر به مفعولش حسن روز افزون ، اضافه بیانی . روز افزون ، چیز را گویند که روز بروز رونق یابد و بهتر از روز قبل باشد .

محصول بیت - ای مه صاحبقران از بنده حافظ یاد کن : حافظ را فراموش مکن تا که دولت آن حسن روز افزون را دعا نماید . الحاصل حافظ را بوصول اختصاص بده تا که همیشه دعا گوی تو باشد .
در این بیت صنعت التفات را رعایت کرده است .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فاعلان مفاعلن فاعلن

غزل چهار صد و دوم

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم

بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم

بعزم، با حرف صله و یا حرف مصاحبت. عزم به معنای قصد و نیت. عزم توبه، اضافه مصدر بر مفعولش. توبه، به معنای رجوع است. مضاف سحر محذوف است تقدیرش وقت سحر میباشد. استخاره مصدر از باب استفعال اجوف یایی از خیر در لغت خیر طلب کردن است اما در اصطلاح: مطابق میل و خواست میباشد.

استخاره مفعول مقدم فعل «کنم». بهار توبه شکن، اضافه بیانیه. توبه شکن، ترکیب وصفی. میرسد در اینجا زمان حال است یعنی نزدیک است

محصول بیت - به قصد توبه یا با قصد توبه تصمیم گرفتم که سحر استخاره کنم. لیکن بهار توبه شکن فرامیرسد و هیچ چاره ندارم. الحاصل برای توبه کردن هنگام سحر از سر شب قصد استخاره نمودم.

اوقات مذکور برای نیت توبه و استخاره قید شده. نهایت اینکه نیت استخاره از اول شب و قصد توبه از وقت سحر پسندیده و مقبول است.

سخن درست بگویم نمی توانم دید

که می خورند حریفان و من نظاره کنم

نمی توانم دید، مرهون مصرع ثانی است

محصول بیت - سخن جدی میگویم: نمیتوانم و قادر بان نیستم که بینم

بادہ میخوردند و من ازدور تماشا گرم . الحاصل نمیتوانم جزو بادہ نوشان نباشم .

بدور لاله دماغ مرا علاج کنید
گر از میانه بزم طرب کناره کنم

محصول بیت - در دور لاله ، یعنی در فصل بهار اگر از میان بزم طرب کناره بگیرم : اگر جزو بادہ نوشان نباشم دماغ مرا علاج کنید کہ ممکن است مختل شده باشد مراد اینست : جنونم را محرز بدانید و دماغم را علاج کنید زیرا پیش رندان هر کس کہ در این فصل بادہ نخورد دیوانہ است چنانکہ خواجہ میفرماید :

بیت

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کی کنمت کاخر الدواء الکی

بتخت گل بنشانم بتی چو سلطانی
ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم

مراد از تخت گل ، گلستان است . بتی ، یا حرف وحدت . سلطانی ، یا حرف تنکیر . در اینجا مراد از «ساز» اسباب زینت است . یاره ، به معنای بازوبند است .

محصول بیت - در تخت گلستان محبوبی چون شاه مینشانم و اسباب زینتش را از سنبل و سمن یعنی از سنبل طوق و از سمن دست بندش میسازم . خلاصه با انواع شکوفه زینتش میدهم و مزینش میکنم .

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حوالہ سر دشمن بسنگ خارہ کنم

زوی دوست ، اضافه لامیہ ، گل مراد ، اضافه بیانیہ . حوالہ سر دشمن ، حوالہ سر ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سر دشمن ، اضافه لامیہ

محصول بیت - اگر گل مرادم از روی دوست باز شود : از طرف جانان مرادی بمن دست دهد ، سر دشمن را به سنگ حوالہ میکنم . یعنی بہر سنگی کہ سخت است دشمن سرش را بزند یا سخت ترین سنگ را حوالہ سر دشمن میکنم . مراد این است جانان اگر بامن باشد دشمن هر کار کہ از دستش برمیآید بکند .

گدای می‌کدهام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

محصول بیت - من گدای می‌خانه‌ام اما هنگام مستی‌ام بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره می‌کنم . یعنی اگر چه مقام و مرتبه‌ام کوچک است اما کارهای بزرگ از من سر می‌زند . الحاصل ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنایه از استغناست

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی
چرا مذمت رند شرابخواره کنم

مرا - برای من . که ، حرف بیان . لقمه پرهیزی ، یا حرف مصدری : لقمه پرهیز صفت مرکب یعنی پرهیز کننده از لقمه حرام . مذمت رند ، مصدر به مفعولش اضافه شده . رند شرابخوار ، ترکیب وصفی .

محصول بیت - من که راه و رسم لقمه پرهیزی ندارم ، از حرام اجتنابم نیست پس چرا رند باده نوش را مذمت کنم . یعنی من که حسن عمل ندارم پس چرا فسق را ذم و قدح نمایم .

چو غنچه بالب خندان بیاد مجلس شاه
پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم

بیاد - با حرف صله و یا حرف عضا حبت . یاد مجلس شاه ، اضافه هالامیه
محصول بیت - چون غنچه بالب خندان بیاد مجلس شاه یا با یاد آن پیاله گیرم یعنی باده می‌خورم و از شوق جامه‌ام را پاره پاره می‌کنم .
خندانی و پاره پارگی غنچه دو حالت است که مخصوص غنچه است پس من هم بیاد مجلس شاه می‌خواهم اینطور شوم .

اگر ز لعل لب یار بوسه رسدم
جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم

محصول بیت - اگر از لب لعل (لب قرمز) یار بمن بوسه‌ای برسد از نو جوان می‌شوم پس زندگی را دوباره یعنی از سر کرده‌ام . الحاصل از بوسه یار حیات تازه می‌یابم

زباده خوردن پنهان ملول شد حافظ
بیانک بر ربط و نی رازش آشکاره کنم

بر ربط - به فتح دو با ، ساز را گویند .

محصول بیت - حافظ از پنهانی باده خوردن ملول شد با آواز ساز و نی رازش
را آشکار کنیم یعنی به مجلس ساز بیاوریمش و رازش را افشا نماییم . یا به مجلس حافظ
ساز بیاوریم و باده نوشی اش را آشکار کنیم .
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و سوم

حاشا که من بموسم گل ترک می کنم

من لاف عقل میزنم این کار کی کنم

محصول بیت - حاشا که من در فصل گل شراب را ترک نمایم . منکه لاف

عقل میزنم کی این کار را میکنم . یعنی من که از روی عقل زندگی میکنم و دم از عقل

میزنم مگر ممکن است در موسم گل باده نوشی را ترک نمایم .

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم

در کار چنگ و بربط و آوازی کنم

در این قبیل جاها يك لفظ «صرف» تقدیر میشود به معنای صرف کنم .

محصول بیت - مطرب کجاست تا تمام محصول زهد و علم را در مقابل آواز

چنگ و سازونی صرف نمایم یعنی در راه اینها بذل کنم . الحاصل فدای سازندهها

کنم .

از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت

يك چند نیز خدمت معشوق و می کنم

گرفت - در اینجا یعنی زده شد . چنانکه در این بیت خسرو هم همینطور است .

بیت :

ز دنیا میرود خسرو بزیر لب همی گوید

دلم بگرفت، در غربت تمنای وطن دارم

ص ۲ جلد سوم شرح

یعنی دلم زده شد و چر کین شد این کلمه «گرفت» باین معنا خیلی میاید.
محصول بیت - حالیا از قیل و قال مدرسه دلم زده شد . چند زمانی هم به می
 و معشوق خدمت نمایم یعنی سر و کارم با اینها باشد و مقید به می و معشوق شوم .

کی بود در زمانه وفا جام می بیار
 تا من حکایت جم و کاوس و کی کنم

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : کی در زمانه وفا بود جام
 می بیار: زمانه از قدیم بی وفا بوده جام باده را بیارتا که من حکایت جم و کاوس و
 کی را بکنم یعنی اگر در زمانه وفا بود این پادشاهان در سلطنت باقی میمانند که
 هر کدام پادشاه مقتدری بود خصوصاً جم که همان حضرت سلیمان پیغمبر است که
 حتی به وحوش و طیور حکم میکرد.

از نامه سیاه نترسم که روز حشر
 با فیض لطف او صد ازین نامه طی کنم

مراد از نامه سیاه، دفتر سیئات است یعنی دفتریکه گناهان در آن ثبت و نوشته
 میشود. ازین - در اینجا ادات تشبیه است.

محصول بیت - از سیاه شدن نامه اعمالم خوف ندارم: زیرا روز جزا و حشر با
 فیض لطف خداوند صد تا این گونه نامه رامی پیچم و مچاله میکنم. حاصل اینکه حق
 تعالی عفو میکند.

کوپیک صبح تا گله های شب فراق
 با آن خجسته طالع و فرخنده پی کنم

پیک صبح - اضافه بیانیه. گلهها، جمع گله بکسر کافی عجمی به معنای شکایت
 است. خجسته: مبارک و فرخنده تفسیر عطف است. پی، در اینجا جا و اثر پا میباشد
محصول بیت - کوپیک صباح تا شکایت های شب جدائی را بان یار خجسته
 طالع و مبارک پی کنم یعنی همینکه صبح و سحر شد با جانان برخورد کرده و ملاقی
 شوم و سر گذشت شب فراق را شرح و بیان نمایم.

خاك مرا چو در ازل از می سرشته اند
با مدعی بگو که چرا ترك می کنم

محصول بیت - چون خاك مرا در ازل از می سرشته اند پس به مدعی بگو که
چرا می را ترك نمایم یعنی چیزیکه در تقدیر یزدانی ثبت شده چرا از آن دوری
گزینم و پرهیز کنم.

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست
روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

عاریت - به ضرورت وزن «یا» تخفیف یافته است. که، حرف رابط صفت. بینم،
احتمال دارد وجه اخباری و انشائی باشد: می بینم و به بینم
محصول بیت - این جان عاریتی که دوست به حافظ تسلیم نموده اگر روزی
رویش را به بینم این جان عاریتی را تسلیمش میکنم یعنی اگر روزی جانان را به بینم
جانم را فدایش مینمایم.

وله ایضاً

۱ - در متن ترکی اصطلاحی بکار برده که فارسی آن «خمیر کرده اند» میشود چون
معادلش در فارسی نیست لذا به معنای «سرشته اند» نوشته شد مترجم

از حر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهار صد و چهارم

روز گاری شد که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم

روز گاری - یا حرف وحدت . کار اهل دولت : اضافه‌ها لامیه است

محصول بیت - مدتهاست که من در میخانه در لباس فقر خدمت میکنم و کارهای
اهل دولت را انجام میدهم : درزی فقرا کار اکابر را میکنم . یعنی خدمت کردن به پیر
مغان سعادت و دولت بزرگی است و منم بهمین سبب مشغول آن کارم .

واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کین سخن
در حضورش نیز میگویم نه غیبت میکنم

کین - در اصل که این بوده : که حرف تعلیل ، این مرهون مصرع ثانی
غیبت : حرفی را گویند که در غیاب کسی در باره اش زده شود و اگر بشنود غمگین
گردد. در صورتی که حرف کوچک باشد غیبت گویند ولی اگر دروغ باشد بهتان است.
غیبت ، به کسر غین است اما چون خواجه مقابل حضور بکار برده ظاهراً آنچه
منبأدر میشود اینست که ممکن است به فتح غین باشد .

محصول بیت - واعظ ما بوی حق نشنید : پی به حق نبرده . این سخن را که
میشنوی حتی در حضورش هم میگویم و من غیبت و بد گوئی نمیکنم. مراد : اینکه
اغل حق نیست و حق را درک نکرده و مرایی است برویش هم میگویم و غیبتش نمیکنم.

ص ۳۶ جلد سوم شرح

تا که اندر دام وصل آرم تذر وی خوش خرام
در کمینم انتظار وقت فرصت میکنم

تا - حرف تعلیل . که ، حرف بیانی ، اندر ، ادات صله . دام وصل ، اضافه
بیانیه . آرم ، فعل مضارع متکلم وحده . تذرو ، به فتحهای « تا و ذال » معجمه و
سکون « را » .

تذرو خوش خرام ، اضافه بیانی و از اقسام صفت مرکب یعنی تذروی که راه
رفتیش زیباست کمینم ، « میم » ضمیر مستدرک است بضرورت وزن .

انتظار وقت ، اضافه مصدر به مفعول خود . وقت فرصت ، اضافه لامیه

محصول بیت - برای اینکه یک تذرو خوش خرام بدام وصل بیاندازم : برای

اینکه به نگاری خوش خرام یعنی محبوبی که چون تذرو خوش خرام راه میرود ، برسم
در کمین انتظار وقت مناسب و فرصت مساعد هستم .

در یکی از نسخ : در کمین و انتظار وقت فرصت می کنم . نوشته شده پس باین

تقدیر « میم » ضمیر مستدرک نمیشود و لکل وجهه

چون صبا افتان و خیزان میروم تا کوی دوست
وز ریاحین و گل استمداد همت میکنم

افتان و خیزان - هر دو صفت مشبّهه است ، در حال افتادن و بلند شدن .

تا ، حرف انتها به معنای « الی » . ریاحین ، جمع ریحان و گیاهان خوشبورا

گویند عطف گل به ریحان ، از قبیل عطف الخاص علی العام است .

استمداد : طلب مدد و اینجا یعنی همت خواستن .

محصول بیت - چون صبا افتان و خیزان تا محله دوست میروم : آهسته آهسته

تا آنجا میروم و از رفیقان راه یعنی از ریاحین و گل همت و یاری میطلبم .

زلف دلبر دام راه و غمزه اش تیر بلاست

یاددار ای دل که چندینت نصیحت میکنم

محصول بیت - زلف دلبر دام راه و غمزه اش تیر بلاست . ای دل در خاطرت

باشد که چقدر نصیحت میکنم : که از زلف و غمزه دلبر پرهیز کن و مواظب خود باش

**خاك كويت بر نتابد زحمت مايش از اين
لطفها كردى بتا تخفيف زحمت ميكنم**

بر نتابد - طاقت نياورد و تحمل نکند . بیش از این : از این بیشتر
محصول بيت - خاك محلهات بیشتر از این دیگر طاقت و تحمل زحمت ما را
ندارد يعنى تحمل اينهمه رفت و آمد ما را نميکند . پس ای بت لطفهايت خيلى شامل
حال ماشده و از این بعد دیگر زحمت را کم ميکنم . يعنى دیگر بکويت کم ميايم که
اسباب زحمت نشوم .

**ديده بدبين بپوشان اى كريم عيب پوش
زين دليريها که من در کنج خلوت ميکنم**

ديده بدبين - احتمال دارد اضافه لاميه و يا بيانیه باشد : چشم آدم بدبين ، يا
چشمی که بدبين است بپوشان . ادات تعديه به ضرورت وزن آمده و الا « بپوش ،
متعدی است .

کريم عيب پوش ، اضافه بيانی و عيب پوش ، تر کيب وصفی يعنى ستار العيوب
که خداست . دليرى ، دلير : بهادر و يا حرف مصدرى وها ادات جمع . که ' حرف
رابط صفت

محصول بيت - ای ستار العيوب کريم اين دليريها که من در کنج خلوت ميکنم
چشم بدبين را بپوشان يعنى کاری کن که چشمش را روپهم بگذارد و نبيند .

مراد : اين اعمالی که من گستاخانه در کنج خلوت انجام ميدهم يعنى وضعی
که در خلوت دارم از چشم بدبين دور بدار . اين بيت ضمناً تعريضی است به صوفيان

**حاش لله كز حساب روز حشرم باك نيست
فال فردا ميزنم امروز عشرت ميکنم**

محصول بيت - اين بيت جواب سؤال مقدر است . كانه سائلى ميگويد : برای
اين که ديده بدبين اعمال ترانبيند طلب تسمينمائی و از کريمی که غفار الذنوب و
ستار العيوب است استمداد ميجوئی . آياترس روز حشرم نيست که حالا از مردم
ميترسى و خجالت ميکشی اما از آن روز نميترسى ؟

در جواب میفرماید : حاشا که من از روز حساب و عذاب نترسم . یقین که
میترسم اما امروز عشرت میکنم و فردا را میگویم : خدا کریم است یعنی امیدم را از کرم
خداوند قطع نمیکنم . فال فردا میزنم . تفأل میکنم اما تطیر نمیکنم
کسیکه کلمه «فال» را به «فردا» اضافه نموده از معنای درست شعر غافل بوده
رد سروری

از یمین عرش آمین میکند روح الامین
چون دعای پادشاه ملك و ملت میکنم

یمین عرش - جانب راست عرش مراد است .

محصول بیت - وقتی من پادشاه ملك و ملت را دعا میکنم : حضرت جبریل امین
از سمت راست عرش آمین میگوید . یعنی وقتی که پادشاه زمانه را دعا میکنم ملائک
آمین میگویند .

خسروا امید اوج جاه دارم زین قبل
التماس آستان بوسی حضرت میکنم

امید اوج - مصدر به مفعولش اضافه گشته . اوج ، در این بیت به معنای «رفعت»
است اوج جاه - از قبیل اضافه مصدر بفاعلش میباشد .

قبل ، به کسر قاف و فتح با ، به معنای جهت است . التماس اینجا به معنای طلب
تعبیر میشود التماس آستان بوسی ، مصدر به مفعولش اضافه شده و آستان بوس ، ترکیب
وصفی است و یا حرف مصدری . حضرت مضاف الیه . و اضافه لامیه

محصول بیت - ای پادشاه ، امید رفعت مقام دارم . یعنی امیدوارم که به مقام
بلندتر برسم بهمین سبب است که التماس آستان بوسی حضرت را میکنم . مراد :
بوسیدن آستان تو خود منصب و مقام بلندی است و بهمین جهت است که بوسیدن آستان ترا
التماس میکنم .

حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

محفلی و مجلس ، مترادفند . یا ها حرف وحدت . شوخ در اینجا به معنای

گستاخ است و یا حرف مصدری و جایز است کہ «شوخ» : خون گرم و حشری معنادہد کہ ، حرف بیانی چون . با واو اصلی یعنی چگونه : بہ معنای «کیف»
با خلق ، با حرف صلہ . صنعت ، در این بیت بہ معنای ظرافت و نزاکت میباشد
و جایز است بہ معنای «ریا» ہم گرفتہ شود .

محصول بیت - در یک مجلس حافظم و در مجلس دیگر دردی کشم و بادہ نوش
بین کہ این حشری گری را چگونه در نظر مردم نزاکت جلوہ میدہم یعنی مردم را
چگونه گول میزنم . و یا این گستاخی را بین کہ چگونه بمردم ریامی فروشم و تظاهر
میکنم .
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهار صد و پنجم

من ترك عشق و شاهد و ساغر نمیکنم

صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم

محصول بیت - من عشق و شاهد و ساغر را ترك نمیکنم و تا کنون صد بار توبه

کردم و دیگر نمیکنم . یعنی توبه نمیکنم و یا این چیزها را که اسم بردم نمیکنم .

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور

با خاک کوی دوست برابر نمیکنم

محصول بیت - باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور را با خاک کوی دوست برابر

نمیکنم . یعنی خاک محله جانان را باینها ترجیح میدهم .

تلقین درس اهل نظر يك اشارت

گفتم کنایتی و مکرر نمیکنم

مراد از تلقین «تعلیم» است . تلقین درس ، اضافه مصدر به مفعولش . درس اهل

نظر اضافه لامیه . تلقین ، مبتدا . يك اشارت ، خبرش

محصول بیت - تعلیم درس اهل نظر یعنی عاشق يك اشاره است . مراد اینست

تعلیم عاشقان با رمز و ایماست . پس در این مورد کنایه ای کردم و دیگر تکرار نمیکنم .

یا خود یکبار اشاره کردم و بیشتر نمیکنم .

شیخم بطیره گفت برو ترك عشق کن

محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم

ص ۸۶ جلد سوم شرح

ترك عشق ، اضافه مصدر به مفعولش . محتاج جنگ ، اسم فاعل به مفعولش .
محصول بیت - شیخ با خشم و عصبانیت به من گفت : برو عشق را ترك كن .
 ای برادر احتیاج به جنگ و جدال نیست من عشق را ترك نمیکنم . یعنی احتیاج
 نیست که در حال خشم و غضب این حرف را بمن بگوئی . نه خیر ترك نمیکنم الحاصل
 عاشق آدم و عاشق هم میروم و این پند را قبول ندارم .

**این تقویم تمام که با شاهدان شهر
 ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم**

محصول بیت - این تقوی برایم کافی است که با دلبران شهر بر سر منبر ناز و
 کرشمه نمیکنم . یعنی چون واعظان بر سر منبر میروم که بعضی را مدح و عده ای را
 ذم کنم . الحاصل با منبر رفتن ریا نمی فروشم . پس از رندی چون من اینقدر زهد و
 تقوی کافی است .

**هرگز نمی شود ز سر خود خبر مرا
 تا در میان میکده سر بر نمیکنم**

محصول بیت - تا در میان میخانه سر بر نکنم از سر خودم خبر ندارم : مادام که
 به میخانه نرفته ام . حاصل کلام تا بان دولتخانه نرفته ام و با رندان عیاش در آنجا
 محشور نگشته ام عقم قد نمیدهد و از خودم خبر ندارم مراد با یکی دو قدح باده عقم
 در سرم جمع میشود .

**ناصر به طرز گفت حرامست می مخور
 گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم**

محصول بیت - ناصر به طعنه گفتم ، شراب حرام است مخورش . گفتم
 علی الرأس والعین . بهر خر گوش نمیکنم : حرف هر خر را گوش نمیکنم .
 خواجه واعظ را خر کرده . کسی که واعظان آن زمان را خر بکند اگر
 وعاظ این دوره را ببیند ، عجباً چه میگوید .

در مصرع ثانی مفسریکه گوش را به چشم عطف کرده مقصود بیت را درك

نکرده است .

پیر مغان حکایت معقول میکند
معذورم از مجال تو باور نمیکنم

محصول بیت - خطاب به ناصح سابق میفرماید : پیر مغان حکایت باور کردنی یعنی مطالبی که مورد قبول عقل است تعریف میکند . پس اگر در مقابل سخنان معقول او محالات ترا باور نمیکنم معذورم . یعنی در جایی که حقایق او هست اگر افتراهای ترا باور نکنم هیچ عجیب نیست .

حافظ جناب پیر مغان جای دولتست
من ترك خاک بوسی این در نمیکنم

در این بیت مراد از جناب «آستانه» است .

ترك خاک بوسی ، اضافه مصدر به مفعولش ، خاک بوس ، ترکیب وصفی :
بوسنده خاک یا حرف مصدری خاک بوسی : تراب بوسی ، این در ، مضاف الیه .

در این ترکیب اضافی اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت - ای حافظ آستان پیر مغان جای دولتست یعنی در آنجا دولت کسب میشود : کسیکه بآنجا برود به مال و منال فراوان میرسد پس بسیار ثروتمند میشود همین است که من خاک بوسی این در را ترك نمیکنم مراد : آستانه این سعادتخانه را بالینم میکنم و هر گز ملازمتش را ترك نمیکنم .

وله ایضاً

بهر هزج ، ثمن سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چهارصد و ششم

بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیاگز چشم بيمارت هزاران درد بر چینم
رخنه - بفتح «را» در عربی ثلمه گویند.

محصول بیت - بامژگان سیاه در دینم هزار رخنه زدی: باتیرمژگان ت دینم را
سوراخ سوراخ کردی حال بیا که از چشم بيمارت هزار درد بر طرف نمایم . یعنی
هر رخنه که بردینم وارد نمودی در مقابلش از چشمت درد و بلائی دفع نمایم یا خود
هزاران درد از آن بجان بخرم .

الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
مرا روزی مباد آندم که بی یاد تو بنشینم

الا - حرف استفتاح . همنشین دل ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . که
حرف رابط صفت یارانت ، تا از بابت معنا به «باده» مقید است . روزی ، به معنای
نصیب . یاد ، بخاطر آوردن : ذکر یاد تو ، مصدر به فاعل یا به مفعولش اضافه گشته
عبارت بی یاد تو : تو از ما یاد نکنی یا ما ترا یاد نکنیم .

محصول بیت - ای همنشین دل : ای مصاحب و تسلی بخش دل که یارانت را
فراموش نمودی مرا آن روز نصیب نشود که بی یاد تو بنشینم . یعنی آن روز نباشد که
تو مرا یاد نمائی و یا من ترا بخاطر نیاورم .

جهان پیرست و بی بنیاد از این فرهاد کش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

محصول بیت - جهان پیرو بی بنیاد است. فریاد از این فرہاد کش کہ افسون
وحیلہ اش مرا از جان شیرینم ملول ساخت . حیلہ و مکرش از جان سیرم کرد

**جہان فانی و باقی فدای شاہد و ساقی
کہ سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم**

جہان فانی - اضافہ بیانہ. فدای شاہد، مصدر بہ مفعولش اضافہ گشتہ .
کہ - حرف تعلیل. سلطانی عالم، اضافہ لامیہ. طفیل عشق، بہ معنای معبود
طفیل، تابع میباشد.

محصول بیت - فانی و باقی دنیا فدای شاہد و ساقی گردد . زیرا پادشاہی
عالم را طفیل راہ عشق می بینم. یعنی سلطنت دنیا فدای عشق است
در اینجا مراد از «فانی» اشیاء سریع الزوال است و مقصود از باقی چیزہایی
است کہ تاحدی پایدار میمانند.

**اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم اوست
حرام باد اگر من جان بجای دوست بگزینم**

گزیدن و گزینیدن، اختیار کردن است . پس گزیند فعل مضارع غایب و
گزینم، متکلم وحدہ است.

محصول بیت - اگر دوست بجای من گیری را اختیار نماید حاکم اوست :
حکم اوراست اما حرام باشد اگر من بجای دوست جانم را اختیار نمایم . یعنی
جانان برای من از جان مقدمتر است .

**ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
بیارای باد شبگیری نسیمی زان عرقچینم**

تاب آتش دوری - اضافہ لامیہ و بیانہ. دوری، یا حرف مصدر .

غرق عرق، مصدر بہ مفعولش اضافہ شدہ. باد شبگیری، اضافہ بیانہ. و یا حرف
نسبت. نسیم: بادی کہ شب میوزد . یا ، حرف وحدت. عرقچین ، ترکیب وصفی از
چینیدن ذکر محل و ارادہ حال ، مراد زلف و کاکل و گیسو است .

محصول بیت - از حرارت آتش هجران و فراق چون گل غرق عرق گشتم. ای بادی که هنگام شب میوزی از آن عرقچین جانان برایم بوی خوش بیار: از کا کل و گیسو و زلف جانان بویی خوشم بیار که مایه تسلی و آرامشم گردد.

حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد همانابی غلط باشد که حافظ داد تلقینم

آرزومندی - یا حرف مصدری و اضافه لامیه. که حرف رابط صفت. افتاد: واقع شد. همانا: کانه در مقام ظن بکار میرود. تلقینم، اضافه مصدر به مفعولش. تلقین به معنای تفهم است.

محصول بیت - قصه آرزومندی که در این نامه یعنی در این دیوان ثبت شده کانه خطانست اگر بگویم که اینها را بمن حافظ یاد داده است: آرزومندیها و اشتیاقها که در این دیوان ذکرشان گذشت بلاشک اینها را حافظ بمن تعلیم داده است و گر نه من صاحب چنین دقایق نبوده و باین مسائل وارد نیستم. وله ایضاً

از بحر رهل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهار صد و هفتم

حاليا مصلحت وقت در آن می بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

حاليا و حالا هر دو بیک معناست. مصلحت وقت ، اضافه لامیه ، که ، حرف بیان.
محصول بیت - الان مصلحت وقت را در آن معنا می بینم که رخت و اسبابم
را به میخانه بکشم و در آنجا قرار بگیرم و خوشحال بنشینم . یعنی مجاور میخانه
شوم .

جز صراحی و کتاب نبود یار و ندیم
تا حریفان دغا را بجهان کم بینم

دغا : حيله و مکر .

محصول بیت - مجاور میخانه کردم و در آنجا بجز صراحی و کتاب یار و
مصاحبم نباشد . یا بجز کتاب و صراحی کسی ندیم و همنشین من نشود تا که در جهان
حریفان مکر و حيله را نبینم . مراد: مصلحت وقت اینست که مجاور میخانه شوم و یار و
ندیم اینها باشد تا که حيله بازان و مکاران و غداران دنیا را چشم نبیند . الحاصل
برای رهایی از اهل دنیا گوشه میخانه را اختیار نمایم و با این چیزها مشغول کردم

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از خلق جهان پاك دلی بگزینم

محصول بیت - در میخانه بنشینم و جام می بگیرم و از ریا کاران دور شوم: دور از

مردم دنیا پاک دلی اختیار نمایم کہ همان جام می مراد است .
 مصرع دوم مضمون مصرع اول را بیان میکند .
 کسانی کہ « یای » پاک دلی را یای مصدری گرفته‌اند به مضمون بیت وارد
 نبوده‌اند .

بسکه در خرقة آلوده زدم لاف صلاح
 شرمسار رخ ساقی و می رنگینم

شرمسار رخ ساقی - هر دو اضافه لامیه است . می رنگین - اضافه بیانیہ .
 محصول بیت - از بسکه در میان خرقة آلوده به می لاف صلاح و درستی زدم
 یعنی به مردم ریا و نیرنگ فروختم ، شرمنده و خجل رخ ساقی و می رنگینم : از اینکه
 اینها ریاکاری و باده نوشی مرا دانسته‌اند شرمنده هستم .

سر بازادگی از خلق بر آرم چون سرو
 گر دهد دست که دامن ز جهان بر چینم

سر - مفعول مقدم صریح فعل « بر آرم » بازادگی و از خلق مفعول غیر صریحش .
 در ، حرف تأکید . چینم ، فعل مضارع متکلم وحده . در اینجا مراد از دامن
 چیدن انزو و انقطاع است از مردم .

محصول بیت - اگر برایم میسر گردد که دامن از اهل دنیا در چینم ، چون
 سرو بازادگی از مردم سر بر آرم یعنی با فراغت و آسودگی میان مردم ظاهر میشوم .
 یعنی اگر ممکن شود کہ از مردم ببرم و گوشه عزلت و فراغت اختیار نمایم چون
 سرو آزاد میگردم .

علت اینکه به سرو آزادی را نسبت داده و « سرو آزاد » گویند آنست کہ هرگز
 کسی بخاطر میوه متعرض آن درخت نمیشود و سنگ و چوب پرتابش نمیکند پس چون
 مانند سایر درختان بر گهایش را نمی‌ریزد و در نتیجه عریان نمی‌ماند .

بر دلم گرد ستمهاست خدایا پسند
 کہ مکرر شود آئینه مهر آئینم

گرد ستم - اضافہ بیانہ . پسند : لایق مبین . کہ حرف بیانی . مہر آئین
- صفت مرکب برای آئینہ . آئین : اسلوب وقانون ، مہر - در اینجا بمعنای محبت
و آفتاب یعنی احتمال ہر دو معنا را دارد .

محصول بیت - دلم را گرد ظلمها گرفت خدا را روا مدار کہ آئینہ مہر آئینم
مکدر شود : دل چون خورشید پاک و صافم و یا دل مہر بانم کہ ہمیشہ با مہر و محبت
بودہ و باین روش عادت دارد .

الحاصل : یارب دل چون خورشید پاک و صافم را با غبار ظلم آلودہ مکن .

سینہ تنگ من و بارغم او ہیہات

مرد این بار گران نیست دل غمگینہ

سینہ تنگ من . اضافہ بیانہ و لامبہ . بارغم او . ہکذا . مرد این بار گران
اضافہ لامبہ و بیانہ دل غمگین . اضافہ بیانہ .

محصول بیت - سینہ من و بارغم او نسبت ندارد . مراد اینست غم سنگین
جانان چون کوهہاست کہ سینہ تنگ من گنجیش آن را ندارد و ہی نشان خبلی
فاصلہ است لفظ ہیہات را برای ہمین فرمودہ است : دل غمگین من . مرد این بار
سنگین نیست .

الحاصل دل مسکینم بر سنگین غم جانان را تحمل نمیکند .

من اگر رند خراباتہ و عمر حافظ شہر

این متاعم کہ ہمی بینی و کمتر زینہ

رند خرابات و حافظ شہر : ہر دو اضافہ لامبہ است .

محصول بیت - من چہ رند خرابات و چہ حافظ شہر : چہ طالع و چہ صالح
و چہ فائق و چہ عابد ہر چہ ہستم ہمین قماشم کہ می بینی و بلکہ از اینہم کمتر یعنی
از آنچه دیدی پست ترم .

در معنای مصرع ثانی : متاعم ہمین است کہ می بینی گویندہ این معانی از
چگونگی اضافات آگاہ نبودہ .

بندۂ آصف عہدم دلم آزرده مدار
 کہ اگر دم زخم از چرخ بخواهد کینم

بندۂ آصف عہدم - اضافہا لامیہ است . عہد، در اینجا به معنای زمان است .
 کہ : حرف تعلیل . دم زخم : شکایت نمایم . بخواهد کینم : انتقام مرا میگیرد .
 محصول بیت - من بندۂ وزیر و قتم دلم را آزرده مکن . یعنی دل مرا مر نجان
 کہ اگر از فلک ہم شکایت کنم انتقامم را میگیرد : مراد اینست فلک با اینہمہ عظمت و
 قدرت مطیع او امر و منقاد تصرف آصف زمانہ است . فکیف دیگران . الحاصل بیانی
 است از عظمت و قدرت وزیر .
 ولہ ایضاً

غزل چہرہ رسد و ہشتہ

اگر نر خیزد از دستہ کہ بادلدار بنشینہ
ز جام بخت می نوشہ ز باغ وصال گل چنہ

جام بخت - اضافہ بیانیہ باغ وصال، ہکذا

محصول بیت - اگر از دستہ بر آید کہ بادلدار بنشینہ (ہم نشین کردہ) از جام
طالع بادہ مینوشہ و از باغ وصال گل می چنہ - یعنی آنوقت دیگر اقبال بمن روی
آوردہ بہ و مراد میرسم۔

شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواہد برد
لبم بر لب نہ ای ساقی و بستان جان شیرینہ

شراب تلخ صوفی سوز، اضافہ بیانیہ است - صوفی سوز، ترکیب وصفی از
سوزیدن مراد شراب تلخ است لبم بر لب، میم از جهت معنی بہ لب ثانی مقید است -
نہ، بکسرتون و باہای اصلی فعل امر مفرد مخاضب : بگذار، جان شیرینہ، اضافہ
بیانیہ و لامیہ

محصول بیت - شراب تلخ صوفی سوز، شراب تلخ اگر بنیادم مرا از بس برد
یعنی وجودم را ہم نابود کند باہمہ اینہا ای ساقی لب را بر روی لبم بگذار و جان
شیرینہ را بگیر : قبض روحم کن، یعنی بجای اینکہ بادہ مست و خرابم کند بہتر است
تو مرا مست لایعقل نمائی۔

در معنای مصرع ثانی : لبم بر لب نہ، تفسیر کردہ انداین گویندہ همان از لب
ص ۴۱۹ جلد دوم

گفته است.

مگر دیوانه خواهم شد که از عشق تو شب تا روز

سخن با ماه میگویم پری در خواب می بینم

محصول بیت - مگر من از عشق تو دیوانه خواهم شد که شب تا صبح با ماه حرف میزنم و پریان را در خواب می بینم. چون این دو، حال دیوانگان است. مراد اینست از من کارهای غیر عادی سرمیزند که همه دلیل بر اینست که من به جنون مبتلا خواهم شد.

لبت شکر بمستان داد و چشمت می بمیخواران

منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم

حرمان - بکسر «حا» و سکون «را» مصدر است به معنای محرومیت.

محصول بیت - لبت شکر به مستان داد و چشمت می به باده نوشان و این منم که از کثرت محرومیت نه بامستانم و نه بامیخواران. یا خود نه باشکرم و نه بامی. خلاصه از تو برای من اصلاً و قطعاً فایده حاصل نخواهد شد.

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

مراد از قصر حورالعین، جنت است.

محصول بیت - شبی که از دنیا رحلت کردم از رختخواب یکسره به جنت میروم اگر چنانکه هنگام جان سپردن شمع بالینم تو باشی. یعنی در سر بالینم باشی.

چو هر خاکی که باد آورد فیضی بود از انعامت

ز حال بنده یاد آور که خدمتکار دیرینم

محصول بیت - هر خاکی که باد آورد هر ذره اش فیضی بود از لطف و انعامت

پس حال من بنده را هم بخاطر بیاور که خدمتکار دیرینه توام. یعنی بر من خاک هم فیضی انعام کن که از زمان قدیم خاک در گاهت بوده ام

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد

تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

نقش نظمی - اضافه بیانیه و یا حرف وحدت و یا تنکیر . دلپذیر ، صفت مرکب
از پذیریدن چیزیکه مورد پسنددل است . تذرو طرفه ، اضافه بیانی ، چالاک : جلد و
چابک

محصول بیت - آنطور هم نیست که هر که نقش نظمی زد کلامش مؤثر و
شیرین افتاد : یعنی شعر هر کسی دلپذیر نمیشود . شعر هر شاعری مقبول و مطبوع
نمیشود . شعر مقبول و پسندیده مال من است که طبیعتم چون شاعین چابک است .

اگر باور نمیداری رواز صورتگر چین پرس
که مانی نسخه میخواندز نوک کلاک مشکینم

باور داشتن - تصدیق نمودن . که ، حرف بیان . مانی ، اسم نقاش مشهوریست
نوک ، بفتح و ضم نون . انتهای تیزهر چیز . کلاک مشکین ، اضافه بیانی .
محصول بیت - اگر باور نمیکنی پرواز نقاش چین سؤال کن ، که مانی نقاش
از تراوشات قلم مشکین من نسخه میخواند : از نقایس کلامم که از نوک قلمم صادر
میشود ، یعنی از اشعارم نسخه ای میخواند تا در کتابش که ارژنگ نام دارد همراه
سایر نقوش که خودش وضع و ترسیم نموده است ضبط نماید .

صبح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز
که غوغا میکند در سرخروش چنگ دوشینم

محصول بیت - بلبل صبح الخیر زد . نغمه سحر را زد . کجائی ای ساقی
برخیز که خروش چنگ دیشبی در سرم غوغا میکند . یعنی هنوز آواز چنگ در مغزم
صدا میدهد .

رموز عشق و سرمستی ز من بشنونه از حافظ
که با جام و قدح هر شب ندیم ماه و پروینم

که - حرف تعلیل . ندیم : مصاحب . پروین : مجموعه چند ستاره است که یکی
از آنها « ثریا » است

محصول بیت - بطریق تجرید میفرماید : رمز عشق و سرمستی را از من بشنو

نه از حافظ. زیرا من هر شب با جام و قدح مصاحب ماه و پروینم. یعنی منم که تا صبح نمیخوابم و رموز عشق و سر مستی را حفظ میکنم نه حافظ. پس این چیزها معلوم من است نه حافظ.

وفاداری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد

غلام آصف دوران جلال الحق والدینم

وفادار، تر کیب و صفی از داریدن یعنی با وفا و یا حرف مصدری حق گوئی، یا حرف مصدری.

محصول بیت - وفاداری و حق گوئی کار هر کس نیست و در این خصوص من غلام آصف دورانم که نامش جلال الدین است مراد: در وفاداری و حق گوئی بنده وزیر اعظم هستم زیرا او هم با وفاست و هم حق گو.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

غزل چهار صد و پنجم

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نورست و کجای می بینم

خرابات - میخانه . مغان ، جمع مغ یعنی کشیشان^۱

محصول بیت - در میخانه مغها ، نور خدا را می بینم . یعنی در میخانه باده نوشان را می بینم که با خلوص طویرت نسبت بهم محبت ابراز میدارند . مراد از « نور خدا » دوستی و محبت بی سبب است . بین که چه نوری است و در کجا می بینمش : مراد اینست که این نوع محبت در مدارس و خانقاهها وجود ندارد و اما خیلی عجیب است که در میخانه هست .

در معنای مصرع ثانی : این عجب را بین که چه نوری را در کجا می بینم و نیز کسیکه : این عجب را بین که چه نور عجیب را در کجای می بینم . این گوینده هم نور معنار را ندیده است .

۱ - مغ : روحانی زرتشتی را مغ و پیشوای روحانیان زرتشتی را پیرمغان گویند . اینان متصدیان آتشگاهها و معابد روحانی بودند . مترجم

کیست دردی کش این میکده یارب که درش
قبله حاجت و محراب دعا می بینم

این میکده : مراد میکده عشق است . یارب : عجا چنانکه مکرر باین مطلب
اشاره کرده ایم .

که درش - مرهون مصرع ثانی . شین ضمیر به «که» واقع در مصرع اول
برمیگردد و یاراجع است به میکده . قبله حاجت و محراب دعا ، اضافه‌ها لامیه است
محصول بیت - عباد دردی کش این میکده کیست ؟ یعنی اهل عشق این میکده
کیست ؟ که درش را قبله حاجات عشاق و محراب دعا می بینم .

منصب عاشقی و رندی و شاهد بازی
همه از تربیت لطف شما می بینم

منصب عاشقی - اضافه بیانی . شاهد باز ، ترکیب وصفی یعنی محبوب دوست و یا
حرف مصدری . تربیت لطف اضافه مصدر بفاعلش لطف شما ، اضافه لامیه
محصول بیت - خواجه بطریق التفات از غایب به مخاطب میفرماید : منصب و
مقام عاشقی و محبوب دوستی و رندی : این سه منصب شریف را تماماً از تربیت لطف شما
می بینم . یعنی اینهارا از شما کسب کرده ام .

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

جلوه - در اینجا به معنای ناز و شیوه میباشد . بر ، اینجا به معنای « بای »
صله است .

از ملک الحاج : مراد همان امیر حاج است که در روم گویند . که ، حرف تعلیل ،
«تو» مرهون مصرع ثانی . خانه خدا : صاحبخانه .

محصول بیت - ای ملک الحاج بمن تکبر و فخر و بزرگی مفروش که اگر
تو فقط خانه خدا را می بینی امامن صاحب مکه را می بینم .

خطاب به رقیب میفرماید : ای رقیب نارفتن بکوی جانان و دیدن آن بمتکبر

مفروش زیرا اگر تو خانه جانان را می بینی . ما خود جانان را می بینیم و دیدارش را
مشاهده میکنیم .

کسی ندیدست ز مشک ختن و نافه چین
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

محصول بیت - آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم ، کسی از مشک ختن و نافه
چین ندیده است یعنی هر سحر من از باد صبا بوی زلف جانان را می شنوم که هزار مرتبه
از مشک ختن و نافه چین خوشبو تر است

باید دانست که «می بینم» اینجا به معنای می بویم است زیرا حواس ظاهری
را بجای یکدیگر بکار میبرند چنانکه سابقاً باین مطلب اشاره کرده ایم .

نیست در دایره نقطه وحدت کم و بیش
که من این مسئله بی چون و چرا می بینم

مضاف دایره حذف شده چونکه تقدیرش دایره وجود است .

و بهر خط منحنی محدودی که تمام نقاط محیط آن نسبت به نقطه داخلی بنام
مرکز يك فاصله باشد دایره گویند و این مجازاً است زیرا آنچه دایره است پرگلاست
یعنی آن آلتی است که دور میزند نه خود دایره . نقطه وحدت ، اضافه بیانیه . که ،
حرف تعلیل ، چون باواو اصلی در عربی به معنای کیف است یعنی چرا . و چرا بفتح
و کسر جیم در عربی به معنای «لم» است یعنی برای چه .

محصول بیت - در دایره وجود غیر از نقطه وحدت هیچ کم و بیشی وجود ندارد
یعنی وحدت صرف است و آن نور خداست که در تمام موجودات متجلی است زیرا من
این مسئله را بی چون و چرا می بینم . یعنی برای من بطریق عین الیقین معلوم شده است
که آنچه در جمیع اشیاء ساری است آن حقیقتی است . فحسب

خواهم از زلف بتان نافه گشائی کردن
فکر دورست همانا که خطامی بینم

نافه گشای - ترکیب وصفی و یادوم حرف مصدری . همانا: کانه یعنی مثل این که

محصول بیت - میخوام از زلف محبوبان نافه گشائی نمایم . اما مثل اینکه اجرای این فکر بنظر بعید میرسد و درست نیست، مراد : دست زدن مفلس و تنگ دستی چون من باین قبیل کارها مثل این که خطای محض است اجتماع : زلف و نافه و خطا مراعات نظیر است .

سوز دل اشک روان ناله شب آه سحر
این همه از نظر لطف شما می بینم

محصول بیت - سوز دل ، اشک جاری و ناله و فغان شبانه و آه وقت سحر . تمام این هنرها و فنون را از نظر لطف شما می بینم . یعنی تمام این مزایا در اثر محبتی است که نسبت به شما ابراز داشته ام و از آنجا که این کارها اسباب وصال می باشد، پسندیده است و مقبول .

در بعضی از نسخها بجای «شما» «خدا» واقع شده اما ما تابع اکثر نسخ شده ایم اگرچه قافیه مکرر است .

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که در این پرده چها می بینم

نقشی، یا حرف وحدت . زندم ، میم ضمیر از جهت معنا مقید به خیال به تقدیر : راه خیالم، مراد از «راه خیال» قوه متخیله یعنی حس خیال است . با ، حرف صله . که اسم : بکه که ، دوم رابط مقول قول می باشد . درین پرده یعنی پرده خیال . چها ، جمع چه باها جمع شده .

محصول بیت - هر دم و هر آن از روی تو نقشی و صورتی راه خیالم را میزند : هر بار که معنایی بخیالم میاورم به محض اینکه رویت را می بینم آن معنا از دهشت دیدار رویت در خیالم مضمحل میشود و از بین میرود . مراد اینست که به مجرد دیدن رویت قوت وهم و خیال را از دست میدهم چونکه شأن تجلی همین است پس بکه میتوانم بگویم که در این پرده خیال چها می بینم . یعنی هر ساعت تجلی روی جانان را می بینم .

دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید
کہ من او را ز محبان شما می بینم

عیب نظر بازی : اضافه مصدر به مفعولش . نظر بازی حافظ ، اضافه لامیہ .

مکنید، فعل نہی جمع مخاطب . کہ ، حرف تعلیل

محصول بیت - ای دوستان محبوب دوستی حافظ را عیب مگیرید زیرا من
اورا از دوستان شما می بینم ، یعنی در ظاہر کہ اورا محب شما می بینم اگرچہ از
باطن کسی اطلاع ممکن نیست . الحاصل با اینکه محبوب دوست ہست اما شمارا ہم
دوست دارد و محبتش تنها منحصر و مقصور بہ عشق محبوب نیست .

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

غزل چهارصد و دهم

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

دواش جز می چون ارغوان نمی بینم

که - حرف رابط صفت . کران . بفتح کاف عربی یعنی کنار .

محصول بیت - غم و غصه روزگار را کران نمی بینم : غم و غصه زمانه پایان

ندارد پس دواي آن جزمی ارغوان چیز دیگر نیست یعنی دواش شراب قرمز است .

خلاصه چاره تمام غم و غصه ها باده قرمزی چون ارغوان است .

بترك صحبت پير مغان نخواهم گفت

چرا که مصلحت خود در آن نمی بینم

بترك - با ، حرف زائد . ترك صحبت ، از قبیل اضافه مصدر به مفعولش .

صحبت پير مغان ، احتمال دارد اضافه به فاعل یا به مفعول باشد .

محصول بیت - هیچوقت درباره ترك صحبت پير مغان چیزی نمی گویم : در این

خصوص که مصاحبت پير مغان را ترك نمودم و یا ترك بگویم حرفی نمی زنم . بدلیل

اینکه مصلحتم در آن نیست چون در این امر ترك پير مغان زیان و نقصانی بمن میرسد

بنابراین تر کش نمیکنم .

درین خمار کسم جرعه نمی بخشد

بین که اهل دلی در جهان نمی بینم

محصول بیت - در این خماری عشق کسی بمن جرعه ای نمی بخشد : در این

ص ۶۰ جلد سوم

تشنگی و عطش ناشی از عشق کسی دلش بحال من نمیسوزد و با آب زلال وصال جانان
سیراب نمیکند . یعنی در این عالم يك عاشق اهل دل نمی بینم .
خلاصه هیچ اهل حالی نیست که عاشق را درك کند .

**ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر
چرا که طالع وقت آنچنان نمی بینم**

آفتاب قدح - اضافه بیانیه . ارتفاع عیش ، اضافه مصدر به مفعولش .
تعیین مقدار درجه بالا رفتن خورشید و یا ستاره دیگر را از افق ارتفاع گویند .
و آلتی که این درجه را نشان میدهد ، آلت ارتفاعیه گویند : اسبابی است چون
اسطرلاب و ربع دایره .

محصول بیت - از آفتاب قدح ارتفاع عیش و ذوق را بگیر : آفتاب قدح را
از دست مده زیرا طالع وقت را مانند اول نمی بینم . یعنی وقت را مساعد باده نوشی
نمی بینم . ممکن است این عدم مساعدت روز بواسطه فرارسیدن ماه رمضان و یا مانع
دیگر باشد . بهر صورت حال مقتضی است از آفتاب قدح ارتفاع طالع عیش را بگیری .
یعنی بین طالع عیش سعد است و یا نحس : اگر وقت مقتضی و مناسب باده نوشی
است پس مداومت کنیم ولی اگر نحس است دست بکشیم . حاصل کلام مقصود
تشخیص اینست که تا چه حد میتوانیم عیش و عشرت نمائیم .

جایز است آنچنان ، به معنای «چندان» ، باشد یعنی آنقدر خوب نمی بینم .
کسی که گفته است ارتفاع : یعنی طلب نمودن سعد و نحس وقت بنا با اصطلاح
منجم . این مفسر ارتفاع و انخفاض را نمیدانسته .

**نشان اهل دلی عاشقیست با خود دار
که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم**

دلی - یا حرف مصدری . عاشقی ، این یا هم مصدری است . با خود دار ،
از عاشقی منفک مشو . که ، حرف تعلیل

محصول بیت - نشانه اهل دلی عاشقی است . پس از آن جدا مشو . یعنی
هرگز از عشق خالی مشو یا دائماً عشق داشته باش چونکه در مشایخ شهر این علامت را

نمی بینم :

در آنان نشانی از عشق وجود ندارد زیرا این عطیہ ای است کہ برای همه کس میسر نمیشود .

نشان موی میانش کہ دل در او بستم

زمن مپرس کہ خود در میان نمی بینم

کہ - حرف رابطہ صفت . درو بستم ، در حرف صلہ او ، ضمیر کہ بر میگردد بہ «میان» کہ - حرف تعلیل .

محصول بیت - نشان میان چون موی جانان را کہ دل بر آن بسته ام ازمن سؤال مکن زیرا من خود مرا در میان نمی بینم . یعنی من کہ از خودم خبر ندارم تا چه برسد از کمر چون موی جانان .

ذکر دو میان ، صنعت تجنیس تام است . در ذکر : خود در میان نمی بینم ، لطافتی نهفته است تأمل تدبر .

بدین دو دیدہ گریبان من هزار افسوس

کہ با دو آینه رویش عیان نمی بینم

بدین - با حرف صلہ . دیدہ گریبان من ، اضافه بیانیہ و لامیہ . افسوس ، در این بیت بہ معنای حیف و کہ ، حرف تعلیل . عیان ، بکسر عین ، مصدر از باب مفاعله چون قتال .

محصول بیت - هزار حیف از این دو چشم گریبان من کہ با این دو چشم چون آینه روی جانان را آشکارا نمی بینم . یعنی با داشتن دو چشم آنطور کہ مراد من است روی جانان را نمیتوانم مشاهده نمایم .

قد تو تا بشد از جویبار دیدہ من

بجای سرو جز آب روان نمی بینم

تا - برای ابتدای غایت است در زمان . بشد ، با حرف تأکید ، شد : رفت . جویبار : کنار چشمه است . جویبار دیدہ ، اضافه بیانی . دیدہ من ، اضافه لامیہ . آب روان ، اضافه بیانیہ .

محصول بیت - از وقتیکه قامت از جو یبار دیده‌ام رفته است: از چشمه چشم دور شده، بجای سروروان جز آب چیز دیگر نمی‌بینم. یعنی قد و قامت تو که در جو یبار دیده بود بعد از رفتن آن غیر از آب جاری چیزی نمی‌بینم. مقصود بیان چشمان پر اشکش است. مراد از سرو، قد جانان است. الحاصل از وقتیکه تو از برابر دیدگانم رفته‌ای جز گریه کار دیگر ندارم.

**من وسفینه حافظ که جز درین دریا
بضاعت سخن دلنشان نمی‌بینم**

واو- حرف مقارنت. یعنی «مع». سفینه حافظ: مراد دیوان حافظ است. که، حرف تعلیل. مراد از «دریا» هم دیوان شاعر میباشد.

بضاعت سخن دلنشان، اضافه‌ها بیانیه است و مقصود از «بضاعت» در اینجا قماش میباشد. «دلنشان» ترکیب وصفی از نشانیدن. نشانیدن در کاشتن درخت بکار میرود چون نشانیدن در زمین اما غرض از سخن دلنشان یعنی سخن مؤثر که در خاطر اثر بگذارد و تأثیرش هیچوقت محو نشود

محصول بیت - من با سفینه حافظ یعنی با دیوان حافظم: با دیوان حافظ قانم و بجز این دریا (دیوان) در جای دیگر قماش سخن دلنشان نمی‌بینم. سخنی که بدل اثر میکند و هرگز از خاطر نمیرود سخن حافظ است که غیر از دیوانش در جای دیگر یافت نمیشود.

حاصل کلام سخن دلنشین و دلکش مخصوص حافظ میباشد و این خاصیت و اثر در سخن دیگران نیست.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فعلان

غزل چهار صد و یازدهم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

خرم - یعنی شاد . برای روز خرم را قید قراردادن مجازاً است زیرا که در آن روز مرادشادی خودش است .

کزین ، که ، حرف رابط صفت و یا حرف بیانی . از منزل ویران ، ممکن است مرادش « دنیا » باشد و یا بطریق ادعا مکان خودش است . راحت جان ، از قبیل اضافه مصدر به فاعلش و مفعول مقدم فعل « طلبم » . واو ، حرف عطف . پی ، در اینجا احتمال دارد به معنای اثر یا ویدنبال باشد و مفعول مقدم فعل « بروم »

محصول بیت - خوشا آن روزی که از این منزل ویران بروم و برای راحت جان دنبال جانان بروم . مراد : با ترک این منزل ویران و رفتن به دنبال جانان راحت جان حاصل میشود . یا میشود راحتی بدست آورد .

گرچه دانم که بجایی نبرد راه غریب
من بیوی خوش آن زلف پریشان بروم

که - حرف بیان . بجایی ، یا حرف وحدت . بیوی ، با حرف مصاحبت . بوی خوش ، اضافه بیانیه . خوش آن زلف ، اضافه لامیه . زلف پریشان ، اضافه بیانیه .

ص ۱۶ جلد سوم شرح

محصول بیت - - اگر چه میدانم غریب بجائی راه نمیرد : آنجا که مرادش است راه نمیرد، خلاصه غریب بمرادش نمیرسد . اما من با بوی خوش آن زلف پریشان آنجا که مرادم است میروم یعنی آن را دلیل و پیشوا قرار میدهم و دنبالش راه میافتم .

چون صبا بادل بیمار و تن بیطاق

بهوا داری آن سرو خرامان بروم

چون - ادات تشبیه . دل بیمار و تن بیطاق، اضافه‌ها بیانیه‌است . بهواداری ، با حرف مصاحبت . هوادار : محب و یا حرف مصدری . آن سرو ، مضاف الیه (اضافه لامیه) : از قبیل اضافه مصدر به مفعولش . آن سرو خرامان . اضافه بیانیه .

محصول بیت - با تن بیطاق و دل بیمار چون صبا یعنی با خاطر خسته و تن ناتوان با محبت آن سرو خرامان میروم . مراد : اگر چه درمن دیگر طاقت و قدرت راه رفتن نمانده اما با نیروی عشق و محبت جانان میروم .

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

وحشت - رمیدن توأم با ترس است . مراد از زندان سکندر ، اصفهان است . بگرفت ، در این قبیل جاها به معنای : زده شد و گرفته شد چنانکه مکرر باین مطلب برخوردیم . رخت : اسباب است واو ، حرف عطف . تا ، انتهای غایت راست . مراد از «ملک سلیمان» مملکت فارس است که در اینجا غرض شهر شیراز میباشد .

محصول بیت - دل از وحشت زندان سکندر زده شد . اسباب را جمع کنم تا ملک سلیمان بروم : از شهر اصفهان خسته شدم و دل مرا غم گرفت بار و بندیل بندم و به شهر شیراز بروم . اگر سؤال شود بنا بر مشهور خواجه که از شهر خود بجز از یزد به شهر دیگر مسافرت ننموده است اما این بیت می‌رساند که به شهر اصفهان رفته است جواب اینست : ممکن است اصفهان رفتنش ادعائی باشد و یا احتمال دارد که با اصفهان هم رفته باشد زیرا یزد و شیراز و اصفهان یعنی هر سه شهر نزدیک بهم واقع شده‌اند . غرض اینست که به سفر دور نرفته‌است چنانکه خود شاعر می‌فرماید .

بیت

هر که گوید سفر دور ندارد حافظ گو درازی سفر سرنبرد از سرما

تازیان را چو غم حال گران باران نیست
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

تازیان - جمع تازی کنایه از تازندگان یعنی کسانی که اسب را بتاخت میبرند
از مصدر تاختن و تازیدن تر کتاز که میگویند از همین است مراد سواران تندروست
یا خود تقدیرش اسبان تازیان ممکن است باشد یعنی اسبان عربی چونکه با اسبان عربی
بار نمیزنند فقط مخصوص سواری است والعلم عندالله

غم حال - اضافه مصدر به مفعولش . حال گران باران : اضافه لامیه تقدیرش
مردان گران بار است یا خود اسبان گرانبار که به ضرورت وزن تخفیف یافته است
گرانباران جمع گرانبار یعنی کسانی که بارشان سنگین است . پارسایان : جمع
پارسا مراد عابدها و زاهد هاست . مددی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر ، تقدیرش :
مددی کنید به ضرورت وزن و وضوح قرینه تخفیف داده شده

محصول بیت - تازندگان چابک و چالاک یا سواران اسبان عربی غم و حال
گرانباران را نمیدانند . مراد : سبکبالان غم گران باران را نمیخورند و به حال و
وضع سخت آنها اعتنا ندارند پس ای عابدها و زاهد همدی و همتی کنید تا این راه را
براحتی و باسانی طی کنیم یعنی به کمک و همت شما برویم .

در ره او چو قلم گریسرم باید رفت

بادل زخم کش و دیده گریان بروم

گر بسرم باید رفت : اگر ایجاب کند که با سر بروم . یعنی بجای پا با سر
راه بروم . زخم کش ، ترکیب وصفی . زخم کشنده یعنی مجروح . دل زخم کش ،
اضافه بیانیه . دیده گریان هکذا

محصول بیت - اگر در راه آن جانان ایجاب کند که من با سر راه بروم : اگر

اقتضی بکند زحمات و مشقات را تحمل نمایم . من بادل مجروح و چشم گریان میروم .
یعنی با دل مجروح و خاطر افسرده گریان گریان میروم . .

نذر کردم گرا زین غم بدر آیم روزی
تا درمیکده شادان و غزلخوان بروم

غزلخوان۔ تر کیب وصفی : در حال غزل خواندن

محصول بیت۔ نذر کرده ام اگر روزی از غم خلاص شوم تا درمیکده شاد و
ر لخوان بروم یعنی اگر از این گرفتاری نجات یابم اینطور خواهم کرد :
نذرش مضمون مصرع ثانی است .

بہواداری او ذرہ صفت رقص کنان
تا لب چشمہ خورشید درخشان بروم

ذرہ صفت : ذرہوش یعنی چون ذرہ . رقص کنان ، صفت مرکب یعنی در حال
رقصیدن الفونون افادہ مبالغہ نماید منظورش اینست رقصان رقصان میروم .
لب ، اینجا بہ معنای کنار است چون لب دریا . چشمہ خورشید درخشان ، ہر دو
اضافہ بیانی است .

محصول بیت۔ بہ عشق آن جانان چون ذرہ رقص کنان تا کنار چشمہ خورشید
میروم این بیت ہم از جملہ مندور ش است .

ورچو حافظ نبرم رہ زیبا بان بیرون
ہمرہ کو کبہ آصف دوران بروم

این بیت از بیت نذر مستثناست

محصول بیت۔ اگر چون حافظ از غم بیابان فراق نجات نیابم : از غم ہجران
خلاص نگردم ، ہمراہ قشون و توابعش کہ کو کبہ وزیر دوران را تشکیل میدہند میروم
حاصل سخن بہ کمک وزیر از غم روزگار میرہم .
خواجہ با این کنایہ حسن طلب میفرماید .
ولہ ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و دوازدهم

گر ازین منزل غربت بسوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

خواجه این غزل را در شهر یزد سروده است .

محمول بیت - اگر از این منزل غربت بسوی خانه روم : از غربت به شهر
و خانه خود بر گردهم . دگر بار که به غربت رفتم ، از روی فکر و عقل یعنی مجهز و با
تهیه و تدارک میروم .

خواجه بامید دریافت صلّه و جایزه از پادشاه یزد به شهر مذکور رفته بود . اما
جایزه نصیبش نگشت ورنج و زحمت غربت برایش ماند .

زین سفر گر سلامت بوطن باز رسم
نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

محمول بیت - اگر از این سفر سلامت بوطنم برگشتم : سلامت بخانه ام
رسیدم نذر کرده ام که به محض ورود بشهرم یکسره به میخانه روم ، یعنی اول میخانه را
زیارت بکنم و سپس به منزل بروم .

تابگویم که چه کشف شد ازین سیر و سلوک
بر در میکنده با بربط و پیمانان روم

تا ، حرف تعلیل . مصراع اول در حکم تعلیل مصرع دوم است . بربط ، به

ص ۷۴ جلد سوم شرح

فتح دو «با» سازا گویند .

محصول بیت - برای اینکه بگویم از این سیر وسلوک چه کشفم شد با ساز و کمانچه بدر میخانه میروم . یعنی با ساز و باده میروم بگویم که در این سفر چه استفاده کرده‌ام .

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
ناکسم گر بشکایت بر بیگانه روم

آشنایان ره عشق . هر دو اضافه لامیه . گرم ، «میم» در معنا به خون مقید است بر بیگانه ، اضافه لامیه .

محصول بیت - آشنایان ره عشق اگر خونم هم بخورند ، ناکسم اگر پیش بیگانه شکایت بکنم ، مراد: عاشقان هر قدر هم ادا و جفا می دهند نامردم اگر به مدعیان واغیار شکایت کنم .

بعد ازین دست من وزلف چوزنجیر نگار
چند چند از پی کام دل دیوانه روم

محصول بیت - بعد از این دست من وزلف چوزنجیر نگار: از این بعد بازلف جانانم یعنی تسلی خاطر من نگارم است . چند چند تکرار برای تأکید است یعنی تا کی دنبال دل دیوانه باشم . الحاصل تا کی در پی آرزوی نفس و هوای دل باشم .

گر بینم خم ابروی چو محرابش باز
سجده شکر کنم وز پی شکرانه روم

محرابش - شین «ضمیر» بر می‌گردد به جانان مر کوز در دل .

باز ، جایز است در اینجا به معنای دوباره باشد و ممکن است محض تأکید باشد .
محصول بیت - اگر ابروی جانان را که چون خم محراب و کمانی است دوباره به بینم سجده شکر بجامی آورم . و بابت شکرانه صدقه‌ها میدهم .

خرم آن دم که چو حافظ بتولای وزیر
سرخوش از می‌کده بادوست بکاشانه روم

محصول بیت - خوشا آن ساعتی کہ چون حافظ از توجه و مرحمت وزیر
سرخوش شوم و همراه دوست بخانه بروم . مراد : در سایه لطف و احسان وزیر سرخوش
و مست همراه جانان بہ کاشانہ ام بروم .
اسناد سرور و شادمانی بہ دم مجازی است .

وله ایضاً

بحر رمل : فاعلان فعلاان فعلاان فعلن

غزل چهار صد و سیزدهم

آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم
خاک میبوسم و عذر قدمش میخواهم

محصول بیت - آن جانانی که مرا چون خاک راه پامال جفا کرد . یعنی
بواسطه ظلم و جفا با خاک یکسانم کرد . خاک زیر قدمش را میبوسم و از اینکه قدم رنجه
کرده عذر میخواهم .

من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا
چاکر معتقد و بنده دولتخواهم

محصول بیت - من کسی نیستم که بعلت جور و جفایت از تو برنجم و فریاد
و فغان بکنم ، حاشا من اینطور نیستم بلکه چاکر محبم و بنده دولتخواهم . مراد :
با خلوص طویت از دوستانان تو هستم .

بسته ام در خم گیسوی تو امید دراز
آن مبادا که کند دست طلب کوتاهم

در خم گیسوی تو - در حرف صله هر دو اضافه لامیه . امید دراز ، اضافه بیانیه
مبادا ، فعل دعائی است با نهی . که ، حرف بیان . کند ، فعل مضارع غایب و فاعل
ضمیر مستتر در تحت فعل که بر میگردد به « خم گیسو » . دست طلب ، مفعول اول
کوتاه مفعول دوم فعل مذکور . « میم » متکلم در معنا به طلب مربوط است .

ص ۶۸ جلد سوم شرح

محصول بیت - من به خم گیسوی تو خیلی خیلی امیدوارم مبادا که گیسوی
مجمعدت دست طلبم را کوتاه کند . یعنی ناامیدم کند . زیرا ناامیدی سبب کوتاهی
دست طلب میشود و در امیدواری طلب بیشتر میگردد .

**ذره خاکم و در کوی توام وقت خوشست
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم**

ذره - یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . واو ، حرف عطف . توام ، میم
متکلم در معنا به وقت میخورد ، به تقدیر و قتم خوش است . که ، حرف بیانی
باری ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . ناگاه : فجاءة .

محصول بیت - ذره خاکم . یعنی چون خاک حقیرم : مراد با اینکه چون
خاک حقیر و کوچکم اما در کوی تو خوشوقتم : خوشحال هستم . اما ای دوست
میترسم بادی ناگهان از کویت بلند کند . یعنی چیزی و یا کاری مانع قرارم در
کویت باشد .

**صوفی صومعه عالم قدسم لیکن
حالیاً دیر مغانست حوالنگاهم**

صوفی صومعه ، اضافه لامیه . صومعه عالم قدس ، اضافه بیانی . قدسم ، اضافه
لامیه . «میم» در معنا به صوفی مربوط است ،

حوالنگاه : محل حواله . مراد جایی که معین میشود مثلاً تو باید آنجا باشی
اما در اینجا مراد منزلگاه میباشد

محصول بیت - من صوفی صومعه عالم قدسم ، اما اکنون منزل و محلی که
بمن حواله شده و باید در آنجا باشم دیر مغانست .

**پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم**

محصول بیت - پیر میخانه هنگام سحر بمن جام جهان بین داد و باین
وسیله در آن آینه از حسن تو با خبرم کرد . مراد : قلبی صاف چون آینه . ام

داد و در این آئینہ قلبم از زیبائیت آگاہم ساخت . یعنی تجلی حسن ترا در قلبم
نشان داد .

با من راہ نشین خیز و سوی میکندہ آی
تا بینی کہ در ان حلقہ چہ صاحب جاہم

راہ نشین - گدا و آدم حقیر را گویند - مراد از « حلقہ » مجلس و منصب
یعنی جاہ .

محصول بیت - برخیز و با من راہ نشین بسوی میخانہ بیا ، تا کہ بہ بینی
در آن مجلس چہ مقامی دارم . یعنی نگاہ نکن کہ راہ نشینم حرمت و عزتم در حلقہ
رندان بسیار است . الحاصل میان رندان خیلی اعتبار دارم .

مست گذشتی و از حافظت اندیشہ نبود
آہ اگر دامن حن تو بگیرد آہم

محصول بیت - مست گذشتی و هیچ از حافظ فکر نکردی . یعنی بسوی حافظ
متوجہ نشدی و التفاتش نکردی . مراد : با کلامی و سلامی التفاتش نکردی . آہ
اگر دامن حسنت را آہم بگیرد . یعنی اگر آہم بہ زیبائی پاکت تأثیر نماید و پڑمردہ اش
کند . پس آنوقت دیگر از اعتبار و التفات محروم میشوی .

خوشم آمد کہ سحر خسرو خاور میگفت
با ہمہ پادشہی بندہ تورانشاہم

خاور - مشرق را گویند . خسرو خاور ، این عبارت را بہ خورشید اطلاق
نمایند .

تورانشاہ ، وزیر اعظم سلطان منصور بودہ و ضمناً از خویشاوندانش ہ-م
محسوب میشد .

محصول بیت - بسیار خوشم آمد کہ هنگام سحر خسرو خاور میگفت باہمہ
پادشاہی ام بندہ تورانشاہم . خلاصہ بندہ وزیر اعظمم .

کسیکہ گفتمہ است . مراد از بیت مدح پادشاہی است حتماً تورانشاہ را

نشاخته است .

و نیز آنکه در معنای بیت گفته است : به نظر ظاهر مراد : مدح شاه ولایت
توران است و یا مدح شاهی است که نامش تورانشاه بوده
این گویندگان عجیب در تفسیر بیت تصرف کرده اند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

غزل چهار صد و چهاردهم

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

محصول بیت - دیدار میسر شد و همچنین بوس و کنار : برایم میسر شد که
دلبر را بکنار خود بگیرم . بنابراین از یاری اقبال خود و از روزگار شکر گزارم .
یعنی طالع یاری کرد و روزگار هم مساعد شد تا برآمد رسیدم .

زاهد برو که طالع اگر طالع منست
جامم بدست باشد و زلف نگار هم

زاهد - منادی . جامم - از بابت معنا «میم» مربوط به «دست» میباشد به تقدیر :
بدستم با حرف ظرف

محصول بیت - ای زاهد برو که اگر طالع طالع منست یعنی آنطور که من
اقبال خود را میشناسم قدح و زلف نگار هر دو را بدست میگیرم : از هر حیث طالع
موافق و مساعد من است .

ماعیب کس برندی و مستی نمی کنیم
لعل بتان خوشست و می خوشگوار هم

عیب کس - اضافه صدر به مفعولش . برندی ، با حرف سبب و یا حرف مصدری
و هكذا «یا» واقع در کلمه «مستی» . خوشگوار ؛ لذت .

ص ۳۳ جلد سوم شرح

محصول بیت - ما کسی را بسبب رندی و مستی عیب نمیکنیم : لب قرمز چون لعل محبوبان و بادۀ صبح هر دو لذیذ و خوشگوار است و ما کسیکه باین دو چیز پابند و علاقمند است عیش نمیکنیم .

ایدل بشارتی دهمت محتسب نماند

وزمی جهان پرست و بت میگسار هم

میگسار - باده نوش را گویند .

محصول بیت - ای دل مژدهای میدهمت . یا مژدهای بدهمت : محتسب نماند یعنی فوت کرد و دنیا هم از باده و از محبوب باده نوش پراست .

آن شد که چشم بدنگران بود از کمین

خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم

شد - اینجا به معنای رفت و تقدیرش : آن حال شد است . که ، حرف بیان . چشم بد ، اضافه بیانی . نگران ، صفت مشبیه اما اکثر معنای اسم فاعل میدهد یعنی نگرنده . کمین ، محل ترصد ، سرشک از کنار رفتن ، کنایه از ترك گریه است .
محصول بیت - آن حال سپری شد که چشم بد از کمین ناظر بود . یعنی آنحالی که از ترس گرفتار شدن در پنجه محتسب داشتیم تمام شد و رفت . بنابراین دشمن که رفت اشک چشم هم از کنارمان رفت یعنی از گریستن از خوف محتسب خلاص شدیم .

خاطر بدست تفرقه دادن نه زیر کیست

مجموعه بخواه و صراحی بیار هم

تفرقه - مصدر باب تفعیل ، یای مصدر حذف شده و عوضش « تا » آمده و این حذف و بدلش « تا » آوردن در ناقص باب تفعیل قیاس مطرد است اما در فعل سالم سماعی است فاحفظ .

محصول بیت - خاطر را بدست پریشانی دادن زیر کی نیست : دل را مغموم و مغموم داشتن کار عاقل نیست . پس مجموعه ای غزل بخواه بانضمام یک صراحی یعنی

بایک دیوان غزل و بایک صراحی دلت را خوش بدار .

بر خاکیان عشق فشان جرعه لبش

تا خاک لعلگون شود و مشکبار هم

خاکیان - جمع خاکی و یا حرف نسبت مراد : خاک نهاد و درویش مشرب است
جایز است مقصودش مردگان باشد که تبدیل بخاک میشوند یعنی عاشقان مرده
خاکیان عشق ، اضافه لامیه . فشان فعل امر یعنی نثار و بذل کن
جرعه لبش ، مجازاً اضافه بیانیه . تا ، حرف تعلیل . لعلگون ، برنگ لعل
یا لعل مانند . مشکبار ، ترکیب وصفی از باریدن : بارنده مشک
محصول بیت - جرعه لب جانان را بر خاک نهادن عشق و یا بر مردگان عشق
بفشان تا که خاک چون لعل گردد و مشکبار هم شود .

چون کائنات جمله بیوی تو زنده اند

ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم

محصول بیت - چون کائنات : مخلوقات جملگی بامید تو زنده اند . پس ای
آفتاب سایه لطف را از ما کم نکن ، یعنی تمام مخلوقات و همچنین ما در سایه لطف
تو حیات یافته ایم .

چون آبروی لاله و گل فیض حسن تست

ای ابر لطف بر من خاکی بیار هم

محصول بیت - چون رونق و طراوت لاله و گل از فیض حسن روی توست .
پس ای ابر لطف و احسان بروی من خاکی هم باران فیض بریز که منم از فیضت
محروم نمانم .

اهل نظر اسیر تو شد از خدا بترس

وز انتصاف آصف جم اقتدار هم

محصول بیت - خطاب بجانان میفرماید : اهل نظر همگی اسیر تو شدند

پس از خدا بترس و همچنین از انتصاف وزیر آن پادشاهی که در اقتدار مانند جم است ملاحظه کن

انتصاف : جزای ظلم را به ظالم دادن است

برهان ملك و دین که زدست وزارتش
ایام کان یمین شد و دریا یسار هم

برهان - عطف بیان آصف است برهان ملك و دین ، اضافه لامیه ، که ، حرف
رابط صفت ، دست وزارت . اضافه بیانیه و شین ضمیر برمیگردد به «برهان»
وزارت به کسر واو لغت مشهور است اما بافتح «واو» هم لغت است ایام کان ،
اضافه بیانیه و یا لامیه مجازاً .

یمین ، تقدیرش صاحب یمین شد . و در این قبیل موارد به معنای قدرت و
قوت است یسار : یعنی صاحب یسار و در این قبیل جاها یعنی غنا و مال ، این دو عبارت
در قصائد متقدمین خیلی آمده چنانکه در بدیعیه قوام الدین گنجی واقع است .

بیت :

تا بیاد تو جود خورد یمین شد یمین زمانه پر ز یسار

محصول بیت - آصفی که نام بردیم همان برهان الدین است که در روزگار
وزارتش معادن زمانش غنی گشتند و دریا ها هم در دوران قدرتش پر ثروت شدند
مراد : بایمن وزارتش تمام عالم غنی شدند و ثروت رسیدند.

بر یاد رای انور او آسمان بصبح
جان میکند فدا و کواکب نثار هم

رای انور - اضافه بیانیه ، بصبح ، با حرف ظرف ، هنگام صبح و مرهون
مصرع ثانی .

محصول بیت - بیاد فکر نورانی برهان الدین ، آسمان هنگام صبح جان فدا
نماید و کواکب هم جانشان را نثار کنند . الحاصل آسمان و ستارگان به مجرد طلوع
صبح در مقابل رای انور او جانشان را فدا نمایند . افول کواکب در هنگام سحر ضروری

است و این حالت را با «تثار» تعبیر نموده است .

گوی زمین ربوده چو گان عدل تست

وین بر کشیده گنبد نیلی حصار هم

گوی زمین - اضافه بیانی ، ربوده ، بفتح وضم «را» لغت است . چو گان عدل اضافه بیانیه و فاعل فعل «ربوده» یعنی مضاف فاعلش است . بر کشیده ، بلند شده . گنبد نیلی حصار ، اضافه بیانیه . گنبد ، قبه . نیلی ، یا حرف نسبت . نیلی حصار از اقسام صفت مرکب .

محصول بیت - گوی زمین : کره ارض ربوده چو گان عدالت توست : مراد شعر اینست : تمام مخلوقات روی زمین و گنبد نیلی آسمان را در نتیجه داد گستری و با عدل و داد خود ، مطیع و رام خود نموده ای . حاصل معنی زمین و آسمان اسیر عدل تواند .

عزم سبک عنان تو در جنبش آورد

این پایدار مرکز عالی مدار هم

عزم - قصد . سبک عنان : از اقسام ترکیب وصفی و این اصطلاح در بین ایرانیان از چستی و چابکی کنایه است . عزم سبک عنان تو : اولی اضافه بیانیه و دومی اضافه لامیه . در ، اینجا به معنای بای صله است . جنبش ، اسم مصدر از جنبیدن به معنای حرکت . مصرع ثانی ، مفعول فعل «آورد» . پایدار مرکز : مرکز ثابت . عالی مدار ، مضاف الیه (اضافه بیانیه) . مدار ، اسم مکان است یعنی محل دور که عبارت از آسمان میباشد زیرا آسمان است که مرکزش ثابت و مدارش عالی است .

محصول بیت - این فلکی که مرکزش ثابت و مدارش عالی است عزم سبک عنان تو به جنبش در میآوردش مراد اینست آنچه باعث تحریک آسمان شده عزم سبک عنان توست .

کسانیکه عبارت عالی مدار را به مرکز عطف کرده اند محصول بیت را نفهمیده اند .

رد سروری

تا از نتیجه فلك و طور دور اوست
تبدیل سال و ماه و خزان و بهار هم

تا - ادات توقیت ، طور ، اسلوب و قاعده . مصرع اول مرهون مصرع ثانی است
محصول بیت - مادام که سال و ماه تبدیل میشود و خزان و بهار عوض میشود
که همه اینها در نتیجه گردش منظم فلك حاصل میشود . یعنی الی یوم القيامة

خالی مباد کاخ جلالت ز سروران
وز ساقیان سرو قد گلعدار هم

کاخ جلالت - اضافه بیانیه . ساقیان سرو قد گلعدار ، هر دو اضافه بیانی است
محصول بیت - حاصل معنی : کاخ جلالت تا قیامت خالی مباد . یعنی کاخی که
نماینده عظمت و جلال توست از سروران سرو قامت و از ساقیان گلعدار خالی نباشد .
خلاصه درباره وزیر دعای ابدی است .

حافظ که در ثنای تو چندین گهر فشاند
پیش گفت بود خجل و شرمسار هم

محصول بیت - حافظ که در ثنای تو اینقدر گهر فشاند : در مدح و دعای تو
اینهمه ایات لطیف گفت اما پیش کف سخاوتمند تو خجل و شرمسار است . یعنی
جوهر و اموالی که با دست بخشنده ات می بخشی اشعار مدحیه من نسبت بآنها
بی ارزش است . وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان

غزل چهار صد و پانزدهم

دردم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم

فدای او - مصدر به مفعولش اضافه شده . نیز . ادات عطف است و معنای «و او»
را تأکید می نماید لفظ «هم» برای تزیین لفظ و تکمیل وزن آمده و اگر هم نباشد به
معنای شعر خلل نمی رسد

محصول بیت - دردم از یارست و درمانم هم از اوست . دل فدای یار شد
جان هم همینطور .

اینکه میگویند آن بهتر ز حسن
یار ما این دارد و آن نیز هم

در مصرع ثانی «این» به حسن و «آن» به آن اشاره است در این قبیل موارد اشاره
و ذکر «آن» خالی از لطافت نیست .

محصول بیت - اینکه مردم میگویند : که آن بهتر از زیبایی است حقیقه
همینطور است اما یار ما هم حسن دارد و هم آن . یعنی هر دو را با هم دارد .

هر دو عالم يك فروغ روی اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

گفتمت - ضمیر «تا» افاده خطاب عام میکند

محصول بیت - هر دو عالم فقط يك ضیاء روی جانان است: دو عالم اثری است

س ۳۰ جلد سوم شرح

از يك پرتوروی جانان، این را من هم آشکار و پنهانی بتو گفتم . یعنی این مدعا پوشیده و پنهانی نیست.

دوستان در پرده میگویم سخن
گفته خواهد شد بدستان نیز هم

محصول بیت - ای دوستان، سخن را در خفی و پنهانی میگویم . لیکن آشکارا هم گفته خواهد شد فرق نمیکند چه بصورت افسانه و چه بشکل قصه بالاخره ظاهر خواهد شد مراد از: دستان، ظهور مییابد . یعنی سر عشق مستور نمی ماند و آشکار میشود ،

خون ما آن نر گس مستانه ریخت
و آن سر زلف پریشان نیز هم

محصول بیت - آن نر گس مستانه خون ما را ریخت و همینطور آن سر زلف پریشان یعنی شکایتمان از آن نر گس مستانه و هم از آن زلف پریشان است .

اعتمادی نیست بر کار جهان
بلکه بر گردون گردان نیز هم

اعتمادی - یا حرف تنکیر . گردان ، صفت مشبیه از گردیدن یعنی جهانی که دائماً میگردد . اما گردنده تعبیر مینمایند .

محصول بیت - کار جهان اعتماد ندارد بلکه بفلک گردان هم نمیشود اعتبار کرد یعنی تمام علویات و سفلیات فنا پذیرند و به بقای هیچکدام اعتماد نشاید کرد .

یاد باد آنکه بقصد خون ما
عهد را بشکست و پیمان نیز هم

محصول بیت - یاد باد آن کسی که بقصد خون ما یعنی برای هلاک کردن ما عهد و پیمان را شکست . از عهد و پیمانی که بسته بود برگشت .

چون سر آمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم

محصول بیت - چون خوشی و لذت شبهای وصل به پایان رسید . پس ایام هجر هم

میگردد . یعنی آن نماند و اینہم نمی ماند .

نقش خالش خون چشمہ بارہا

آشکارا ریخت پنهان نیز ہم

محصول بیت - شکل و نقش خال چشم جانان کراراً خون چشم مرا آشکارا

و پنهانی ریخت .

عاشق از قاضی نترسد می بیار

بلکہ از یرغوی سلطان نیز ہم

یرغو - قدغن کردن است .

محصول بیت - عاشق از قاضی نمیترسد . بادہ بیار کہ حتی از قدغن کردن سلطان

ہم باک ندارد .

محتسب داند کہ حافظ عاشقست

واصف ملک سلیمان نیز ہم

محصول بیت - محتسب میدانند کہ حافظ عاشق است و همچنین وزیر اعظم ملک

سلیمان ہم میدانند . یعنی وزیر ملک فارس ہم خبر دارد . ولہ ایضاً

غزل چہار صد و شانزدہم

ما بیغمان مست دل از دست دادہ ایم
ہمراز عشق و ہم نفس جام بادہ ایم

ما ، مبتدا . بیغمان مست ، صفت . دل ، مفعول مقدم صریح فعل «دادہ ایم» و از دست ، مفعول غیر صریحش . مجموعاً خبر مبتدا و مصرع ثانی خبر بعدالخبیر یعنی از قبیل تعدد خبر میباشد .

ہمراز عشق ، از نوع اضافہ اسم فاعل بہ مفعولش . واو ، حرف عطف
ہم نفس جام بادہ ، در اعراب مانند ہمراز عشق است .

محصول بیت - ماسر خوشان بی غم دل از دست دادہ ایم : یعنی عاشقان دلدادہ ایم
و ہمراز عشق و دمساز بادہ ایم . حاصل اینکه ہم عاشقیم و ہم فاسق . یعنی رند عالمیم
و بی پروا زندگی میکنیم .

ہر مابسی کمان ملامت کشیدہ اند

تا کار خود زا بروی جانان گشادہ ایم

بسی - بادیا : بسیار . کمان ملامت ، اضافہ بیانیہ ، تا ، ابتدا برای غایت است
کار خود و ابروی جانان ، ہر دو اضافیہ لامیہ .

محصول بیت - از وقتی کہ کارمان در سایہ ابروی جانان گشایش یافتہ عوام
برویمان خیلی کمان ملامت کشیدہ اند . مراد : از زمانی کہ ابروی یار سبب پیشرفت
کارمان و فتح بابی شدہ . مدعیان عوام مارا مذمت میکنند الحاصل تا ابروی جانان
ص ۸۳ جلد سوم شرح

مرادمان را داده مردم طعنه میرنند و مذمتمان میکنند .

**ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده
ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم**

شقایق - لاله را گویند . زاده ایم : متولد شده ایم

محصول بیت - ای گل تو از دیشب داغ صبحی کشیده ای : از حالت غنچه بیرون آمده داغ صبحی را تازه یافته ای . مراد : شکفته شدن و باز شدن از دیشب باین طرف است پس تازه داغدار شده ای ، اما ما آن لاله ایم که با داغ زاده شده ایم . یعنی ما داغدار از لیم اما داغ تو دیشبی است . سویدای گل را به داغ تشبیه نموده است .

**پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
گوباده صاف کن که بعد را بستاده ایم**

گو - خطاب عام است

محصول بیت - اگر پیر مغان از توبه ما ملول شده . یعنی از اینکه ما باده نوشی را ترک کرده ایم و بدین وسیله مورد ملامت پیر مغان واقع شده ایم بگویش که : باده را صاف کن که برای عذرخواهی آماده ایم از بابت آن توبه که کرده ایم . مراد : توبه ما اختیاری نیست و اضطراری است . پس به توبه ای که از روی اختیار نباشد اعتبار نمیشود کرد .

**کار از تو میرود نظری ای دلیل راه
کانصاف میدهیم ز کار اوفتاده ایم**

میرود - واقع میشود یا حاصل میشود .

نظری - یا حرف وحدت . تقدیرش : نظری کن . که ، حرف تعلیل

محصول بیت - ای رهنمای راه ، کار از تو پیش میرود نظری بما کن . یعنی کمک کن چون انصاف میدهیم که سخت از کار افتاده ایم . مراد : در اثر از کار افتادن است که کاری از دستمان بر نمی آید ، پس ای دلیل راه اگر کاری پیش برود از توست و از التفات توست نه از دیگری . مضمون مصرع ثانی ناتوانی و عدم مفاقتش را بیان میکند .

چون لاله می مبین و قدح در میان کار
این داغ بین که بردل پر خون نهاده ایم

مبین - فعل نفی مفرد مخاطب .

محصول بیت - باده و قدح چون لاله را در میان مبین . یعنی به باده نوشی و قدح گردانی مان نگاه مکن . مراد : آن را مبین که ما بظاہر چون لاله قدح بدست گرفته ایم بلکه این داغ را ببین کہ بردل پر خون نهاده ایم . خلاصہ بظاہر امر نگاه مکن کہ جام باده چون لاله بدست گرفته ایم بلکه دل خونینمان چون لاله داغدار است .

گفتی کہ حافظ این ہمہ رنگ خیال چیست

نقش غلط مخوان کہ همان لوح سادہ ایم

محصول بیت - گفتی کہ ای حافظ اینہمہ رنگ چیست : در اشعارت اینہمہ افکار دقیق و لطیف چیست . جواب میدہد : نقش غلط مخوان ماہمان لوح سادہ ایم کہ میدانے . مراد : تا اشعار مرا غلط نخوانے خیال ، تصور ش نمیکنے بلکه سراسر ، کلام سادہ میبایی ، الحاصل من چون « کمال » اشعارم تخیلی نیست بلکه انتقال بہ معنایش بسیار سہل است . یعنی در شعرم اغلاق نیست ، بلکه بقدری سادہ است کہ ہمہ کس میتواند فہم ش کند .

ولہ ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل چهار صد و هفدهم

ما پیش خاکپای تو صد رو نهاده‌ایم
روی و ریای خلق بیکسو نهاده‌ایم

صدرو- یعنی به تقدیر صد بار رو نهاده‌ایم . یا خود ممکن است بطریق ادعا
مبالغه نموده «صدرو» گفته است .

روی وریا ، از قبیل اتباع و مزاجه میباشد چون «حسن مسن» .

اگر «روی وریای خلق» از قبیل اضافه مصدر به مفعولش محسوب گردد معنا
اینطور می‌آید : درباره مردم مکر و ریا کردن، اما اگر از قبیل اضافه مصدر به فاعلش
باشد یعنی : روی وریائی که مردم میکنند . پس معنای مصرع دوم : ما با حیل و پیله
مردم کاری نداریم بیکسو؛ با حرف صله . یکسو : یک جانب .

محصول بیت - ما به پیش خاکپای تو صد بار رخ نهاده‌ایم . یا خود صدتار و
گذاشته‌ایم حاصل مطلب بدون توجه به روی وریای مردم خیلی تجلیل و تعظیم از
تو کرده‌ایم :

مکر و حیل مردم را بکل ندیده گرفتیم و در محبت تو اظهار علاقه کردیم . مراد
از توجه و تودد با مردم گذشتیم و فقط محبت ترا اظهار نمودیم از این به بعد مردم چه مارا
قبول بکنند و چه نکنند .

ناموس چند ساله اجداد نیکنام

در راه جام و ساقی مهرو نهاده‌ایم

ص ۵۸ جلد سوم شرح

محصول بیت - نام و ناموس چندین ساله اجداد نیکنام خود را در راه جام و ساقی نهاده ایم یعنی در اثر باده نوشی عرض و آبروی اینها را بیاد داده ایم.

طاق و رواق مدرسه و قیل و قال فضل

در راه عیش و شاهد گمرو نهاده ایم

محصول بیت - چارطاق و رواق مدرسه و قیل و قال فضل را در راه عیش و صفا و شاهد گذاشته ایم . یعنی در راه باده و دلبرزیبا و نهاده ایم : الحاصل عاشق شدیم و از همه آنها گذشتیم و فعلاً با اینها هستیم .

نهاده ایم بار گران بر دل ضعیف

وین کار و بار بسته بیک مو نهاده ایم

محصول بیت - بر دل ضعیف بار گران نهاده ایم : به دنیا تعلق خاطر پیدا نکردیم و به مال و منال دل نبستیم که دائماً بار غم و غصه بکشد . بلکه این کار و بار دنیا را بیک تار مو بسته و کنار گذاشته ایم یعنی ترک کرده ایم . این بیت کنایه است بعدم اعتبار دنیا . یعنی دنیا پیش من هیچ اعتبار ندارد که آن را چهار دستی و محکم بچسبم . کار و بار از نوع اتباع و مزاجه است .

ما ملک عافیت نه بلشکر گرفته ایم

ما تخت سلطنت نه بیازو نهاده ایم

عافیت - به معنای پرهیزکاری و سلامت است .

محصول بیت - این ملک عافیت و سلامتی که داریم ، ما با قشون و لشکر نگرفته ایم بلکه عطیه ای است که از جانب حق بما داده شده . و همچنین تخت سلطنت عشق را بقوت بازوی خویش صاحب نشده ایم . یعنی با زور . بازو به مرتبه عشق نرسیده ایم بلکه این کار خداست که ما را بآن مقام رسانیده است .

در تفسیر مصراع ثانی: ما تخت سلطنت را به بازو نهاده ایم . این گوینده به معانی

حروف فارسی واقف نبوده .

هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده ایم

هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده ایم

محصول بیت - ما جانمان را بآن دو نرگس جادوی یاری یعنی بدو چشمانش
تسلیم نموده ایم و دلمان را بآن دو سنبل هندویش واگذار کرده ایم .
مراد : بدوزلفش که چون دو سنبل هندو است سپرده ایم .
خلاصه جانمان را بدو چشمان و دلمان را بدوزلفانش داده ایم .

تا سحر چشم یارچه بازی کند که باز

بنیاد بر کرشمه جادو نهاده ایم

تا - اینجا به معنای «عجبا» است . سحر چشم یار، اضافه‌ها لامیه است . که ،
حرف بیانی .

باز، جایز است به معنای «دوباره» و یا از قبیل صلات زوائد باشد ، بنیاد : بنا
و مضاف الیه محذوف و به معنای بنیاد عشق و محبت است . کرشمه جادو تقدیرش :
کرشمه چشم جادوست که موصوف را حذف نموده صفت را بجایش گذاشته‌اند .
مراد از کرشمه در اینجا نازوشیوه‌ایست که از چشم صادر میشود .

محصول بیت - عجبا سحر چشم یارچه بازی کند : چه فتنه پیا کند که ما باز
بنای عشق و محبت را بر کرشمه چشم جادو گر یار نهاده ایم . یعنی اول علاقمند
کرشمه آن چشم جادو گر شده و عاشق میشویم و سپس به تک تک اعضای زیبایش
عشق میورزیم .

در معنای مجموعی بیت نوشته‌اند : سحر چشم یار چه بازی عجیب کند که ما
بنیادکار را بر کرشمه جادو نهاده ایم . اگر از این مفسر پرسند که منظورت از این معنا
چیست مات و مبهوت و بدون جواب میماند .

در گوشه امید چو نظارگان ماه

چشم طلب در آن خم ابرو نهاده ایم

در گوشه امید و چشم طلب : هر دو اضافه بیانیه است . خم ابرو ، اضافه لامیه . مراد از «ماه» در این شعر «لال» است یعنی ماه نو . بمناسبت وضوح قرینه «نو» حذف گشته است . چون در بعضی مواقع چشم ، به معنای امید میآید لذا اکثر چشم و امید را در یکجا جمع میکنند چنانکه در شرح بیت تحقیق شده است .

محصول بیت - در گوشه امید چون نظارگان ماه نو چشم طلب در آن خم ابروی جانان نهاده ایم ، مراد : همه طالب دیدن ماه نو هستند اما ما خم ابروی جانان را میخواهیم . حاصل بیان امیدمان حصول وصال جانان است .

بی ناز نرگش سر سودائی از خمار

همچون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم

در بعضی نسخهها بجای «خمار» «لال» واقع شده . جایز است ناز نرگس اضافه لامیه و سر سودایی اضافه بیانیه باشد و یا حرف نسبت ، خمودگی و انحناء گل بنفشه را به شخصی تشبیه نموده اند که سر بزانو نهاده است . بلکه تشبیه برعکس است علی کل حال در بینشان (ایرانیان) این تشبیه معمول است .

محصول بیت - چون چشم نرگس آن جانان نازو کرشمه ندارد بهمین جهت ما هم سر سودائیمان را از خمار عشق و یا از لال هجر چون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم یعنی سر بزانو بودن ما از حیرت و حسرت است نه از تعبد .

حافظ بعیش کهش که مانقد عقل وهوش

از بهر یار سلسله گیسو نهاده ایم

محصول بیت - ای حافظ تو در عیش و صفا باش ؛ سعی کن همیشه در عیش و عشرت باشی زیرا ما نقد عقل وهوش را بخاطر سلسله گیسوی یار از دست داده ایم یعنی بخاطر زنجیر گیسوی یار عقل و هوش را از دست داده و مجنون گشته ایم پس عیش و عشرت کارما نیست باری توسعی کن که همیشه در صفا باشی و نقد وقت در عیش و عشرت بگذرد .

در بعضی از نسخهها مخلص بیت اینطور واقع شده :

گفتی که حافظا دل سر گشته‌ات کجاست
در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم

این بیت متضمن سؤال و جواب است .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: تو گفتی ای حافظ دل سر گشته
و حیرانت کجاست؟ در حلقه‌های آن خم گیسویت است: دلم گرفتار شکنج زلفت
شده، پس در نزد توست و بجای دیگر نرفته .

وله ایضاً

سؤال بطریق تجاهل واقع شده .

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

غزل چهارصد و هجدهم

ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا پناه آمده ایم

پی، ادات تعذیل، حشمت، به کسر حای مہملہ، عجم بہ معنای عظمت بکار
میبرد، جاه یعنی منصب۔

محصول بیت - مابدر گاہ جانان بخاطر مقام و منصب نیامده ایم۔ بلکہ از
ناگواری حادثہ بدباینجا پناہ آورده ایم۔

حادثہ، تقدیرش : حادثہ بد است بہ ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شدہ است۔

رہرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
تا باقلیم وجود این ہمہ راہ آمده ایم

رہرو - ترکیب وصفی : راہ رونده۔ رہرو منزل، اضافه اسم فاعل بہ مفعولش
منزل عشق، اضافه لامیہ۔ واو، حرف عطف۔ سرحد عدم، اضافه لامیہ۔ تا، از برای
انتهای غایت بہ معنای «الی»۔ باقلیم وجود، «با» حرف صلہ و اضافه بیانی ویالامیہ
مجازاً، عبارت ز سرحد عدم، مرہون مصرع ثانی است۔

محصول بیت - ماسالك منزل عشقیم و از سرحد عدم تا باقلیم وجود اینہمہ
راہ آمده ایم۔ مرادش اینست کہ ما از عدم بوجود آمده ایم۔

سبزہ خط تو دیدیم وز بہستان بہشت
بطلبکاری این مہر گیاہ آمده ایم

ص ۹۰ جلد سوم شرح

سبزۂ خط تو ، اضافہ اول بیانہ و دوم لامیہ . زبستان بہشت ، مرہون مصرع
ثانی .

مہر گیاه، از جنس نباتات نوعی گیاه است ، در اصل گیاه مہر بودہ (با حالت
اضافہ) بعدہا اضافہ را قطع نمودہ تر کیب مزجی کردند . حاصل اینکہ گیاه محبت
است باین معنا کہ پیش ہر کہ باشد آن شخص محبوب القلوب میشود . روی محبوب
را ہم مہر گیاه گویند .

بعضی ہا گویند نام این گیاه «شمسی» است . شمس خورشید است یعنی خورشید
در ہر طرف باشد گل این نبات ہم بہمان سمت میگذرد پس اصلش همان مہر گیاه
بودہ با ادنی ملاحظہ یعنی بعلت تابع بودن گل این گیاه بہ حرکت آفتاب .

محصول بیت - سبزۂ خط ترا دیدیم و بہمین جہت از بستان بہشت بہ طلبکاری
این مہر گیاه آمدہ ایم . مراد بہ طلب سبزۂ خط جانان .

چون خط جانان را مہر گیاه گفتہ لذا کلمہ «سبزہ» را بہمان مناسبت ذکر
کردہ است

کسی کہ سبز خط گفتہ (بدون ہای رسمی) بہ نکتہ مذکور متوجہ نبودہ و
مخالف تمام نسخہ ہا نوشتہ است .

با چنین گنج کہ شد خازن او روح امین
بگدائی بدر خانہ شاہ آمدہ ایم

مراد از گنج، قرآن شریف و سایر علوم و معارف کہ تابع قرآن میباشد .
محصول بیت - خواجہ بطریق تعریض بہ حفاظ و سایر علما میفرماید : با
چنین گنجی کہ خزانہ دارش حضرت جبریل امین شدہ بدرخانہ شاہ بگدائی
آمدہ ایم .

لنگر حلم توای کشتی توفیق کجاست
کہ در این بحر کرم غرق گنہ آمدہ ایم

لنگر حلم تو - اضافہ بیانہ و لامیہ . کشتی توفیق ، اضافہ بیانہ . کہ ، حرف

تعلیل بحر کرم ، اضافه بیانیه. غرق گناه، مصدر به مفعولش اضافه شده.

محصول بیت - ندابه توفیق خداوند میفرماید: ای کشتی توفیق خدا لنگر حلم تو کجاست که ما این چنین در دریای دنیا غرق گناه شده ایم، مقصود: دنیا محل کسب ثواب و گناه است. اما ما در دریای گناه غرق شده ایم. پس ای کشتی توفیق خدا حال وقت آنست که با ابراز حلم ما را از عصیان و خطا نجات دهی. و جایز است باین طریق هم معنا شود:

ای کشتی توفیق خدا لنگر حلم کجاست، که مادر بحر کرم خدا غرق گناه شده ایم، یعنی بامید شنادر بحر کرم، پس ما را خلاص کن.

آبرو میرود ای ابرخطا شوی بیار

که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

ابرخطاشوی - اضافه بیانیه: ابریکه خطا ولغزش را با بارانهای خود میشوید و پاک میکند. بیار، فعل امر مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل. بدیوان عمل، با حرف صله و اضافه بیانیه. نامه سیاه از اقسام صفت مرکب.

محصول بیت - ای ابرخطاشوی، آبروی ما میرود، باران رحمت را بریز چونکه بدیوان عمل نامه سیاه یعنی گناهکار آمده ایم. مراد از ابرخطا شوی، توفیق خداست که ذکرش در بالا گذشت.

ممکن است مراد از بدیوان عمل «دفتر» باشد پس در آن صورت «با» حرف مصاحبت میشود: با دفتر عمل گناهکار آمده ایم.

حافظ این خرقة پشمینه بیند از سه ما

از پی قافله با آتش آه آمده ایم

که، حرف تعلیل. ما، مرهون مصرع ثانی. با، حرف مصاحبت. آتش آه، اضافه بیانیه.

محصول بیت - ای حافظ این خرقة پشمینه را ترک کن زیرا مادنیال قافله ریاکاران با آه آتشین آمده ایم.

مقصود : هم حالا این خرقه پشمینه را از خود دور کن که جامه ریاست
و گرنه آه آتشبارم هم تو وهم خرقه را میسوزاند . الحاصل خرقه پشمینه اسباب
ریاست. ترکش کن که از آتش دوزخ سالم بمانی . چونکه ریا کفر است و کافر
اهل دوزخ.

وله ایضاً

البحر رمل : فاعلان فعلائن فعلائن فعلات

غزل چهار صد و نوزدهم

فتویٰ پیر مغان دارم وقولیت قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم

محصول بیت - فتویٰ پیر مغان دارم : یعنی اینکه میگویم فتویٰ پیر مغان است اگر چه قول قدیمی است : سخنی است که از آن زمانهای قدیم گفته شده موضوع سخن مضمون مصرع ثانی است : باده آنجا حرام است که یارهمنشین آدم نباشد. مراد در مجلس باده اگر جانان مصاحب نباشد در آن صورت می حرام است . مقصود از حرام در اینجا « مهنا و گوارا » نبودن است . یعنی باده ای که بی حضور جانان خورد میشود مسنی و خوشی نمیآورد و بلکه زیان آور است . یا خود ممکن است کلام ادعائی باشد : گانه ادعا میکند که باده حلال است اما اگر بدون جانان مصرف شود حرام است .

چاک خواهم زدن این دلقریائی چه کنم
روح را صحبت ناجنس عذابیت الیم

محصول بیت - این خرقه ریائی را چاک میزنم ، بچه کارم میآید چون صحبت ناجنس روح را عذاب الیم است مقصود خرقه ریا باروح عاشقان رند نامتناسب است و بهمین سبب از آن رنج میبرند . پس مقارنت و مصاحبت با آن عیناً مصاحبت با ناجنس است . لذا شایسته آنست که چاک بخورد و دیگر قابل پوشیدن نباشد .

ص ۶۵ جلد سوم شرح

تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من
سالتها تا شده‌ام بر در میخانه مقیم

تا- ادات تعلیل . مگر ، ادات تمنی . جرعه ، مفعول صریح فعل «فشاند» بر من
مفعول غیر صریحش ، لب جانان . فاعل ، سالتها ، تقدیرش سالتهاست به ضرورت وزن
ادات خبر حذف گشته . تا ، حرف ابتدا چون «منذ» در عربی .
محصول بیت - تا مگر اینکه لب جانان بر روی من جرعه‌ای فشاند . مراد :
بخاطر اینکه از لب جانان رشحه می برآیم حاصل شود سالتهاست که ملازم و مقیم
در میخانه هستیم .

مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت
ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم

مگرش - شیر . «ضمیر» بر می‌گردد به جانان . دیرین من ، اضافه لامیه سحری ،
یا حرف نسبت . عهد قدیم ، اضافه بیانیه
محصول بیت - مثل اینکه خدمت دیرینه من از یاد و خاطر یار رفته‌است :
خدمات گذشته و قدیمی مرا فراموش کرده‌است . پس ای نسیم سحری آن عهد قدیمی را
بخاطر یار بیار . الحاصل آن خدمت قدیمی و آن دوستی دیرینه ما را به یار اخطار
کن یعنی بخاطرش بیار .

بعد صدسالم اگر بوی تو بر خاک وزد
سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظم رمیم

سالم- میم «ضمیر» از بابت معنا مربوط به خاک است . وزد ، فعل مضارع مفرد
غایب از وزیدن . رقص کنان ، صفت مرکب و الف و نون افاده مبالغه کند : در حال
رقصیدن . عظم : استخوان . رمیم : پوسیده .

محصول بیت - اگر بعد از صدسال بوی تو بر خاک قبرم بوزد ، استخوانهای
پوسیده‌ام رقص کنان از خاک مزارم سر بلند کند . مراد : از بوی تو استخوانم حیات
میگیرد و برقص و حرکت درمیاید .

دلبر ازما بصد امید ستد اول دل
ظاہراً عہد فراموش نکند خلق کریم

ستد - فعل ماضی مفرد غایب از مصدر ستدن و ستانیدن . خلق کریم ، اضافہ
لامیہ و احتمال دارد بیانیہ باشد ، یعنی خلق شخص کریم یا کریم الخلق .

محصول بیت - دلبر اول با صد امید دل را ازما گرفت : بہ وعدہ وصال امیدوار
کرد ظاہراً شخص کریم الخلق نباید عہد را فراموش کند . مراد : جانان باما عہد
وصال بست و امیدوارمان کرد . ما ہم بامید وصال دل دادیم . ہرچہ دست جانان
کریم الخلق است پس عہدی کہ بستہ فراموش نمیکند بنا بر این ما بہ وصالش
امیدواریم .

غنچہ ۳۰ تنگدل از کار فرو بستہ مباش
کز دم صبح مدد یابی و انقاس نسیم

محصول بیت - بہ غنچہ بگو از کار فرو بستہ تنگدل مباش . از اینکہ پیچیدہ
و گرہ خوردہ در لابلای برگہا پردہ نشین شدہ ای تنگدل و مضطرب مباش . زیرا از
دم صبح و از انقاس نسیم مددی مییابی . یعنی انقاس نسیم گرہ دلت را باز میکند باعث
گشایش خاطر میشود . حاصل بیان ہمہ نظر کہ شکوفہ های تمام گل ہارا انقاس
نسیم باز میکند شکوفہ ترا ہم شکفتہ گرداند .
تنگ دلی و فرو بستگی نسبت بہ غنچہ بسیار لطیف واقع شدہ زیرا غنچہ ہم
تنگ دل و ہم فرو بستہ است .

فکر بہبود خود ای دل زدر دیگر کن
درد عاشق نشود بہ ہمدواوی حکیم

بہ - یعنی خوب و بود در اینجا بہ معنای بودن ، بہبود : بہتر بودن کہ مراد صحت
میباشد . درد دیگر ، اضافہ لامیہ و احتمال دارد بیانیہ باشد : در کس دیگر یا در دیگر
مداوا ، مصدر از باب مفاعلہ . لیکن رسم اعجاز است کہ این مصدر را با حذف تابکار
مگیرند . در صورتیکہ معتل الام باشد . چون مداوا و مواسا

محصول بیت - ای دل فکر بہبودی خود را از جای دیگر بنخواہ : زیرا درد عاشق

باد داوا و علاج حکیم صحت پذیر نیست . حاصل کلام درد عشق با علاج طبیب درمان
نمی پذیرد بلکه درمانش وصال جانان است. امید است خدا میسر کند .

گوهر معرفت اندوز که باخود ببری

که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

اندوز - فعل امر مخاطب از اندوزیدن ؛ بدست آوردن و کسب کردن . که
حرف بیانی . که ، دوم حرف تعلیل . نصاب : آن مقدار مالی است که زکات مترتبش
میشود . وقتی مال بحد معین رسید بیک مقدارش زکات تعلق میگیرد مثلاً کسی که به
دویست درهم نقره مالک باشد باید زکاتش را بدهد . زکات باقی چیزها هم بهمین
نسبت است .

محصول بیت - گوهر معرفت کسب کن که باخود باخرت ببری . زیرا که
نصاب طلا و نقره نصیب دیگرانست . یعنی صاحب نصاب شدن حال و شأن اهل دنیاست
اما حال عارفان معرفت اندوختن است . این معرفت الله است که سبب سود آخرت میباشد
نه زر و سیم ، زیرا در حلالش حساب و در حرامش عذاب است .

دام سختست مگر یار شود لطف خدا

ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

دام - در اصل دام مکر و یا دام شیطان بوده به ضرورت وزن و بعلت وضوح
قرینه ترك شد . سخت ، بسیار مشکل .

محصول بیت - دام مکر شیطان بسیار خطرناک و ناراحت کننده است مگر
اینکه لطف خداوند یار شود و گرنه آدم از شیطان رجیم فرایده نمی برد یعنی
نمیتواند به شیطان ظفر یابد . مراد : انبیاء از مکر شیطان مصون نماندند تا چه
رسد به انسان که از اغوایش بر کنار بماند و خلاص شود، البته مشکل است مگر
لطف خدا یار و کمک شود که بهیچ نحوی تداخل ننماید .

حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد شاگرد باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

محصول بیت - ای حافظ چه میشود که سیم و زرت نیست در عوض دولت
 لطف سخن و طبع سلیمی که دارای شاگرد باش؛ از اینها بهتر چه هست یعنی همین
 دولت ترا کافی است. مراد: تو که لطف سخن و طبع سلیم داری اگر سیم و زرت هم
 نباشد مهم نیست زیرا این موقتی و آن پایدار است.
 مصرع: آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد.

وله ایضا

از بحر رمل : فاعلان فعلاان فعلان فعلن

غزل چهار صد و بیستم

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

خیز- فعل امر مفرد مخاطب از مصدر خیزیدن. بلند شو بطریق خطاب عام
گشادی، یا حرف وحدت یا تنکیر. طلبیم، فعل مضارع نفس متکلم مع الغیر
و یا فعل امر متکلم مع الغیر. در این غزل کلمه «طلبیم» تا پایان غزل همینطور واقع
شده. «یا» که در این غزل حرف وصل قرار گرفته در بعضی از ابیات حرف وحدت
و در برخی حرف تنکیر است و غفلت نشود که در تمام ابیات حرف وحدت نیست چنانکه
بعضی ها تصور نموده اند

مرادی؛ یا حرف وحدت و یا تنکیر

محمول بیت - بلند شو تا از در میخانه فتح بایی بخواهیم و در راه دوست بنشینیم
و مرادمان را طلب کنیم؛ در سر راه جانان بنشینیم و مقصود مراد خود را از او بخواهیم.
معانی ایجاب میکند که فعل «طلبیم» صیغه امر محسوب شود زیرا صیغه مضارع مناسب
و ملایم با تفسیر شعر نیست.

زاد راه حرم وصل نداریم مگر

بگدائی زدر میکند زادی طلبیم

زاد راه حرم وصل، اضافه‌ها لامیه است و بیانیه. بگدائی، با حرف مصاحبت

و یا حرف مصدری.

ص ۱۲ جلد سوم شرح

محصول بیت - برای راه حرم وصل زادوتوشه نداریم، پس با گدائی از در میخانه زاد بخوایم.

مراد: باده نوشان سخاوتمندند بنا بر این جلو در میخانه بنشینیم و از اینها خرج آذوقه طلب کنیم یعنی برای رسیدن بوصل جانان از زندان باده نوش وسیله بخوایم و سبب بجوئیم.

**اشك آلوده ما گرچه روانست ولی
برسالت سوی او پاك نهادی طلبیم**

اشك آلوده ما - تقدیرش: اشك خون آلوده ماست. ولی، ادات استدراك و مرهون مصرع ثانی. ضمیر او برمیگردد به جانانی که در دل مر کوزاست. پاك نهاد، ترکیب وصفی یعنی دارای طبیعت پاك زیرا «نهاد» به معنای طبع و خلقت است، و یا، در اینجا حرف وحدت و مراد از پاك نهاد اشك پاك چشم است.

محصول بیت - اگرچه اشك خون آلودما روان و جاری است. اما به رسالت بجانب جانان یعنی رسالتی که عنوان نمایندگی و یا سفارت داشته باشد يك پاك ضمیر میخواستیم. رسالت هم به مکتوب و هم به سفارت گویند. مراد: پس از ریختن اشك خون آلود، اشك صاف از چشمانمان جاری سازیم.

کسیکه گفته: مراد از «پاك نهاد» دلش، است حرف پاك نزده است.

**لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم**

لذت داغ - اضافه مصدر بفاعل. داغ غمت، اضافه بیانیه. مصرع اول نسبت به ثانی در حکم جزا واقع شده. جور غم، اضافه مصدر بفاعلش. باقی جمله اضافه لامیه. دادی، یا حرف تنکیر.

اگرچه کلمه «داد» در این بیت به معنای عدل است اما در زبان ترکی معنای لذت میدهد جمعش با کلمه «لذت» خالی از لطافت نیست

محصول بیت - لذت داغ غمت بر دل ما حرام باشد اگر از ظلم غم عشقت داد

وامان بخواهیم. مراد: اگر از جور و جفایت شکایت بکنیم .

نقطه خال تو بر لوح بصر نتوان زد

مگر از مردمك دیده مدادی طلبیم

نقطه خال - اضافه بیانیه. خال تو ، اضافه لامیه. لوح بصر ، اضافه بیانیه .
مگر، ادات استثنا . مردمك دیده، اضافه لامیه. مردمك مصغر مردم و مراد از دیده اینجا
«چشم» است. مراد از مداد مر کب و یا حرف تنکیر.

محصول بیت - نقطه خال ترا نمیشود بر لوح بصر زد یعنی این امر ممکن
نیست و یا شایسته نیست مگر اینکه از مردمك چشم مر کب بخواهیم : برای تصویر
آن در لوح دیده لازم است از مردمك دیده مدادی گرفت

الحاصل برای اینکه نقطه خالت در لوح دیده مصور گردد اینگونه مداد

لازم است.

عشوه از لب شیرین تودل خواست بجان

بشکر خنده لب گفت مزادی طلبیم

عشوه - در لغت یعنی فریب دادن دل اما در اینجا مراد شیوه و حالت است . یا
حرف وحدت و همزه حرف توصل . لب شیرین، اضافه بیانیه . بجان ، با حرف مقابله
و یا حرف مصاحبت. شکر خنده: خنده شیرین و خوشمزه. لب، مبتدا و گفت خبرش
و بشکر متعلق به خبر

مزادی، با ما بعدش مقول قول. مزاد، اینجا مصدر است به معنای زیاده.

محصول بیت - دل از لب شیرین تو عشوه ای برای جان و یا بجان خواست.

مراد اینست در مقابل يك عشوه جانان جان را بها داد اما لب با خنده شیرین گفت
زیادتر از آن میخواهیم یعنی : در برابر يك عشوه لب ، جان کمترین بهاست چیزی

زیاد تر از آن میخواهیم

در معنای مصرع اول : از لب شیرین تو دل بعوض جان يك بوسه خواست .

این گوینده حق مطلب را ادا نکرده است.

تا بود نسخه عطری دل سودا زده را
از خط غالیه‌سای تو سوادی طلبیم

تا - ادات تعلیل . نسخه عطری، اضافه لامیه . یا، حرف تنکیر و یا وحدت ،
دل سودازده، اضافه بیانیه . دل عاشق یعنی سودایی . خط غالیه سای ، اضافه بیانی
غالیه سای تر کیب وصفی یعنی ساینده غالیه و کنایه از بوی بسیار معطر است . غالیه
سای تو، اضافه لامیه . سواد: سیاهی . یا، حرف تنکیر و یا حرف وحدت .

محصول بیت - برای علاج دل سودازده نسخه عطر خوشبو لازم است پس
از خط غالیه سای تو سواد می‌خواهیم . یعنی می‌خواهیم سواد خط تو نسخه عطری
باشد برای دل سودازده

غرض از طلب عطر برای دل سودازده معطر کردن آن نیست بلکه برای دفع
سودایش لازم است

یای واقع در کلمه «عطری» رایه نسبت اعتبار کردن ناشی از عدم شعور
میباشد.

رد شعی

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
ما بامید غمت خاطر شادی طلبیم

محصول بیت - چون غم تر اغیر از دل شاد در جای دیگر نمیتوان یافت بهمین
سبب است که بامید تحصیل غمت خاطر شاد می‌خواهیم: چون غم جانان در خاطر شاد
میباشد ما هم طالب خاطر شادیم . الحاصل هر که غم جانان را داشته باشد دائماً شادان و
فرحان است چونکه به گنج بی پایان مالک است.

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

محصول بیت - ای حافظ تا کی دم در مدرسه مینشینی؟ ملازمت مدرسه تا کی
برخیز تا از در میخانه فتح باب و گشایش مال بخواهیم . یعنی در مدرسه درس عشق

تحصیل نمیشود پس برویم و در ملازمت پیرمغان فن عشق بیاموزیم.
باین صنعت : رد مطلع گویند.
کسیکه: رد العجز علی الصدر گفته اظهار جهل نموده است .

ردشعی
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل چهارصدویست و یکم

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

چشم - در اینجا به معنای امید است ، یاری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - ما از یاران امید یاری داشتیم : امید رفاقت و دوستی داشتیم
اما آنچه در باره دوستان تصور میکردیم غلط بوده . یعنی از یاران یاری و دوستی
ساخته نبود .

تا درخت دوستی کی بر دهد
حالیما رفتیم و تخمی کاشتیم

تا - به معنای «عجبا» . درخت دوستی ، اضافه بیانیه . کی ، در چه موقع .
بر ، اینجا یعنی میوه . تخمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - عجب درخت دوستی کی میوه و حاصل میدهد . یعنی دوستی کی
به منصفه ظهور میرسد ما که حالیما تخم دوستی کاشتیم . مراد : آنچه موجب دوستی
است ، همان اظهار مودت است که ما کردیم حال ، به بینیم نتیجه اش کی ظاهر میشود
خلاصه وظیفه ما اظهار مودت و محبت بود که ما کردیم ، حال به بینیم یاران چه کار
خواهند کرد . مقصود : ما نسبت بدوستان وفادار بودیم . حال به بینیم دوستان چکار
خواهند کرد .

نکته ها رفت و شکایت کس نکرد
جانب حرمت فرو نگذاشتیم

ص ۸۰ جلد سوم شرح

نکنه‌ها - به معنای کلمات دقیق است اما در این بیت طعنه و تعرض تعبیر میشود. رفت، در اینجا: صادر و واقع شد. واو، حرف حال شکایت، مبتدا. کس نکرد، خبر مبتدا. فرو نگذاشتیم، فرو: ادات تأکید. نگذاشتیم: یعنی ترک نکردیم. **محصول بیت - بی وفائی‌ها و ستمگریها بینمان رخ داد اما کسی شکایت نکرد.** مراد از «کس» خود شاعر است بطریق کنایه.

یعنی اینهمه جور و جفا که در حق ما روا داشتند، ما هیچ شکایت نکردیم و جانب حرمت را ترک نکردیم: حرمت و عزت را نسبت به جانان فرو نگذاشتیم. الحاصل نرنجیدیم و بی وفائی نشان ندادیم.

گفتگو آیین درویشی نبود

ورنه با تو ماجراها داشتیم

ماجراها - «ها» ادات جمع در غیر ذوی العقول،

محصول بیت - گفتگو یعنی مجادله لفظی آیین و رسم درویشی نیست. و گرنه با تو ماجراها داشتیم، طریق. فقر اترك ماجراست. اگر اینطور نبود با تو خیلی دعوایها داشتیم. حاصل کلام طریق درویشی ترك دعاوی و کتمان معانی است.

شیوه چشمت فریب جنگ داشت

ما ندانستیم و صلح انگاشتیم

محصول بیت - حالت چشمت فریب و خدعه جنگ داشت. مراد: چشمت فکر مکر و خدعه داشت. طبق حدیث الحرب خدعة عمل میکرد. الحاصل مرادش جنگ است اما ما ندانستیم و صلح گمان کردیم. یعنی نفهمیدیم که به فکر جنگ است خیال کردیم مرادش صلح میباشد. انگاشتن: ظن بردن است.

گمان حسنت نه خود شد دلفریب

ما دم همت برو بگماشتیم

گلبن - درخت گل است.

محصول بیت - گلبن حسنت خود بخود دلفریب نشد . یعنی زیبائیش ذاتی نیست بلکہ در اثر ہمت ما زیبا شدہ است . جاصل بیان سبب حسن معشوق عشق و محبت عشاق است .

گفت خود دادی بما دل حافظا

ما محصل بر کسی نگماشتیم

محصل - کسی است کہ حق مردم را وصول میکند چون چاوش و محضری و دربان .

محصول بیت - جانان گفت ای حافظ تو خودت بمن دل دادی و گر نہ ما

محصل بر کسی نگماشتیم .

یعنی ترا بزور عاشق خودمان نکردیم بلکہ تو بمیل خودت عاشق شدی : با

اختیار خودت . ولہ ایضاً

بحر ہزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چہار صدو بیست و دوم

صلاح از ما چہہ بجوئی کہ مستانرا صلاح گفتیم
بدور نرگس مست سلامت را دعا گفتیم

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : از ما چہ صلاح میخواهی کہ ما
مستان را صلاح گفتیم : من کہ بادہ نوشان را با صدای بلند بہ مجلس می دعوت میکنم
آیا از دست من کار صواب برمیآید ؟ نہ بر نمی آید ، یعنی در دوران نرگس مست
سلامت را دعا و ثنا گفتیم : سلامت را وداع نمودیم الحاصل بہ صلاح و پاکی گفتیم :
بخدا سپردیمت .

در میخانہ ام بگشا کہ هیچ از خانقہ نکشود
مگرت باور بود ورنی سخن این بود و ما گفتیم

محصول بیت - در میخانہ را برویم بگشا کہ از خانقہ چیزی حاصل نہ شد : از
خانقہ هیچ فایدہ ندیدم چہ باور بکنی چہ نکنی سخن همین بود کہ گفتم . حرف راست
همین بود کہ گفتیم حال تو میخواهی باور کن میخواهی نکن .

من از چشم تو ای ساقی خراب افتادہ ام لیکن
بلائی کز حبیب آید ہزارش مرچبا گفتیم

محصول بیت - ای ساقی من از چشم تو مست و بی خبر از خود افتادہ ام . اما بلائی
کہ از دوست برسد ما ہزار بار مرچبا گوئیم : بلائی کہ از جانب جانان بما برسد ما با

ص ۳۵۲ جلد دوم

حسن قبول می پذیریم و مرحبا گوئیم .

قدت گفتیم شمشادست و بس خجالت یار آورد
که این نسبت چرا کردیم و این بهتان چرا گفتیم

بس . در اینجا یعنی بسیار . بار ، حاصل است .

محصول بیت - گفتیم قدت چون شمشاد است و اما این سخن ما سبب
شرمندگی شد یعنی برای ما خجالت بار آورد که چرا چنین تشبیه را نمودیم و چنین
بهتان را زدیم

الحاصل چون تشبیه ، لاموجه بود خیلی شرمنده شدیم .

اگر برهن نبخشائی پشیمانی خوری آخر
بخاطر دار این معنی که در خدمت کجا گفتیم

نبخشائی - فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب . پشیمانی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - اگر برهن ترحم نکنی پشیمانی میکشی و البته این سخن را
بخاطر داشته باش که در کجا گفتم . این سخن مرا که گفتم : اگر برهن ترحم
نکنی پشیمانی می خوری ، در خاطر داشته باش و وقتی متوجه خطایت شدی آنوقت
معنایش را میفهمی .

جگر چون نافه ام خون گشت و کم زینم نمی بایست
جزای آنکه بازلفش سخن از چین خطا گفتیم

محصول بیت - جگر چون نافه خون شد . و شایسته همین هم بود و نباید
جزای کمتر از این ببیند . زیرا بزلف جانان چین را نسبت داده ام . و این خطا یعنی
بمناسبت استناد چین بزلف جانان ما مرتکب خطا گشتیم و بسبب همین خطا بایستی هم
جگر چون نافه خونین شود .

تو آتش گشتی ای حافظ ولی بایار درنگرفت
ز بدعهدی گل گوئی حکایت با صبا گفتیم

محصول بیت - ای حافظ تو عین آتش شدی اما آشت به یار اثر نکرد .

درست مثل اینست که از بد عہدی گل بہ صبا داستانی گفتہ باشم : ہمانطور کہ از بی وفائی گل بہ صبا سخن گفتن بگل تأثیر نمیکنند ! محض آتش شدن من ہم از عشق ، بہ یار تأثیر نمیکنند .

الحاصل از سوختن من در آتش عشق ، یار متأثر نمیشود

ولہ ایضاً

بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

غزل چهار صد و بیست و سوم

ما درس سحر در سر میخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم

سر- اینجا به معنای سودا و هواست . مدارس سحر در سر میخانه نهادیم ، یعنی دعای سحر را ترک نمودیم به میخانه و میخوارگی افتادیم . الجاصل محصول دعا را با باده عوض کردیم و دعاهایی که تا کنون کرده ایم همه را در راه جانان فدا کردیم . خلاصه به جانان بخشیدیم یعنی ثوابش راهبته کردیم به جانان .

در خرمن صد عالم عاقل زند آتش
این داغ که ما بردل دیوانه نهادیم

در- حرف صله .

محصول بیت - این داغی که مادر دل داریم ، بخرمن صد عاقل آتش میزند . مراد : هر شخص عاقل اگر داغ دل مارا به بیند از تأثر دلش آتش میگیرد و میسوزد .

سلطان ازل گنج غم عشق بما داد
تا روی درین منزل ویرانه نهادیم

محصول بیت - از آن زمان که باین ویرانه رو نهادیم و توجه کردیم ، سلطان ازل خزانه غم عشق را بماداد . الجاصل از وقتیکه به دنیا آمدیم خداوند غم عشق را نصیب ما کرد .

ص ۸۷ جلد سوم شرح

در خرّقه از این بیش منافق نتوان بود
بنیادش ازین شیوۀ رندانه نهادیم

ازاین - از حرف ابتدا و این، اشاره به نزدیک و ممکن است «ازاین» ادا ت تعلیل باشد: برای این.

محصول بیت - در خرّقه ازاین بیش منافق نتوان بود: لباس فقرا پوشیدن و مطابق شأن آن عمل نکردن یعنی باقتضای خرّقه فقرا رفتار نکردن، منافقی است پس برای همین است که اساس خرّقه پوشی را با این شیوۀ رندی نهادیم یا خود: برای این، شیوۀ رندانه نهادیم که نفاق در میان نباشد.

مقصود اینست خرّقه پوشی را بارندی شروع کردیم که از تظاهر و پرده پوشی فارغ باشیم.

در دل ندهم ره پس ازین مهر بتان را
مهر لب او بردر این خانه نهادیم

در، حرف صله.

محصول بیت - ازاین به بعد مهر و محبت محبوبان را بدلم راه نمیدهم یعنی دیگر به هیچ دلبری مهر نمی ورزم و دوستش نخواهم داشت. مهر لب او بردر این خانه نهادیم. مراد به در خانه دل، مهر جانان را زدیم که غیر او حکم و فرمان کسی در آن خانه نفوذ نداشته باشد.

آن بوسه که زاهد زپیش دست بماداد
از روی صفا بر لب پیمانۀ نهادیم

پی - اینجا ادا ت تعلیل به معنای «اجل» میباشد: برای آن

محصول بیت - برای آن بوسه که زاهد دستش را بماداد: دستش را بسوی مادر از کرد که ببوسیمش، اما ما نبوسیدیم و بلکه از روی صدق و صفا آن بوسه را بر لب پیمانۀ زدیم یعنی تبرکاً لب پیمانۀ را بوسیدیم اما دست زاهد را نبوسیدیم اگر چه مقصودش از دست دادن به ما این بود که دستش را ببوسیم.

مفسری کہ لفظ «پی» را در این بیت به معنای : دنبال و پشت سر گرفته باید
مؤاخذہ شود.

المنۃ لله کہ چو ما بیدل و دین بود

آنرا کہ خرد پرور و فرزانه نهادیم

خرد پرور - ترکیب وصفی، به معنای عاقل و فرزانه هم بهمین معناست .
محصول بیت - منت خدا را آن کسی را کہ ما عاقل و فرزانه میدانستیم مانند
خودمان بیدل و دین بوده. آن را کہ ما عاقل و دانا تشخیص داده بودیم چون خود
مارسوای عالم بوده است.

چون میرود این کشتی سرگشته کہ آخر

جان در سر آن گوهر یکدانه نهادیم

چون - در اینجا به معنای «کیف». از کشتی سرگشته، مراد وجود خودش
است و از گوهر یکدانه وجود جانانش.

محصول بیت - این کشتی سرگشته چگونه میتواند از اینجا برود، کہ جان را
در سر سودای آن گوهر یکدانه گذاشتیم. مقصود اینست با عشق و محبت جانان
وجود مان قادر نیست بجای دیگر رود. الحاصل نمیتواند عشق جانان را ترک نماید
و به جای دیگر رود.

در معنای مصرع اول : چونکہ این کشتی سرگشته عاقبت میرود یعنی غرق
میشود. این مفسر عجب وجود سرگشته بوده.

قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ

یارب چه گدا همت و بیگانه نهادیم

نهاد - اینجا به معنای طبع است

محصول بیت - چون حافظ، فقط به خیالات قانع و راضی بودیم، یارب چه گدا
همت و بیگانه طبعیم یعنی فقط به خیال جانان قانع شدن و به وصالش طالب نبودن.

از شدت دون همتی و ردالت طبع است
الحاصل وقتی شایستگی برای وصال باشد با خیالش قانع شدن از دنائت و
ناکسی است

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل چهار صد و بیست و چهارم

بگذار تا بشارع میخانه بگذریم

کز بهر جرعه همه محتاج این دریم

بگذار- با حرف تاء کید . گذار فعل امر مفرد مخاطب : مانع مشوه ترك كن
که عربی «دع» گویند .

تاء حرف تعلیل . بشارع ، با حرف صله . شارع : طریق بزرگ . شارع میخانه ،
اضافه لامیه . کز کاف حرف تعلیل . جرعه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل .
محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید ، بگذار تا براه میخانه برویم .
اگر با «بشارع» حرف صله محسوب شود همینطور معنی میشود :

اما اگر «با» مذکور به معنای «از» باشد : بگذار از راه میخانه بگذریم زیرا
برای يك جرعه می همه ما محتاج این دریم .

ظاهراً ذکر «از» نرفته که در مصرع دوم بگوید : محتاج این دریم اما
به قرینه میخانه «این در» گفته است چونکه میخانه را در لازم است .

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق

شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

نسپریم - فعل نفی مستقبل متکلم مع الغیر .

محصول بیت - چون روز اول دم رندی و عاشقی زدیم : رندی و عاشقی را قبول

کردیم . پس شرط این قبول کردن آنست که جز از این راه ، براه دیگری نرویم

ص ۴۲۰ جلد دوم

یعنی در طریق عشق ورنندی سلوک نمائیم .

جایی که تخت و مسند جم میرود بیاد
گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم

اینجا مراد از «جای»، عالم فانی است و یا حرف وحدت ، که ، حرف بیان .
تخت، و مسند تفسیر عطف .

مراد از جم ، سلیمان پیغمبر است . بیاد ، با حرف صله اگر باشد ، مقصود از
بیاد رفتن «فنا» است اما اگر حرف مصاحبت باشد مراد «جمل» میباشد : باد آن را
حمل میکند . ولی در اینجا معنای اول مراد است .

محصول بیت - در جایی که تخت سلیمان پیغمبر بیاد رود : فانی گردد پس در
همچو جایی غم خوردن بیجاست، بهتر آنست که باده بخوری . حاصل معنی باده نوشی
بهتر از غم خوردن است .

تابو که دست در کمر او توان زدن
در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

تا - حرف تعلیل . «بو» مخفف بود . که ، حرف بیان . یاقوت را با قرمزی
توصیف نموده چونکه یاقوت قرمز در خون و جگر تر بیت میشود . یعنی قرمزی خود را
از خون میگیرد اما غیر قرمز به طریق دیگر رنگ کرده و بطرز مخصوص پرورش
میشود .

محصول بیت - شاید که به کمر جانان دست زدن ممکن گردد زیرا باین امید
چون یاقوت احمریم که در خون نشسته ایم . یعنی بامید وصلت محنت و مشقت را
منحمل شده ایم .

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم

واعظ منادی . نصیحت، اسم از نصح ینصح از باب فتح یعنی اندرز در فارسی «پند»
گویند اما در اینجا به واسطه مکن ، به معنای مصدر است . نصیحت شوریدگان ، از
قبیل اضافه مصدر به مفعولش .

که، حرف تعلیل. ما، مرهون مصرع ثانی. یا، در اینجا به معنای «مع» است به تقدیر با وجود خاک کوی دوست. بفر دوس، با حرف صله و متعلق به فعل «ننگریم» و باده هم متعلق بهمین فعل یعنی دو مفعول غیر صریح دارد. ننگریم، فعل نفی مستقبل متکلم مع غیره.

محصول بیت - ای واعظ به شوریدگان پند مده. زیرا ما شوریدگان با وجود خاک کوی دوست به جنت نگاه نمیکنیم. یعنی وقتیکه خاک کوی دوست بالفعل وجود دارد بآنچه نسیه است توجه نداریم.

چون صوفیان بحالت رقصند مقتدا

ما نیز هم بشعبده دستی بر آوریم

حالت رقص - اضافه بیانی و نون و دال ادات جمع کلمه «است» هم، در اینجا لفظ «نیز» را تأکید میکند یعنی اکتفای یکی جایز است پس بضرورت وزن آمده، بشعبده با حرف صله و یا حرف تعلیل.

شعبده مصدر باب دحرج. حقه بازی و حیل بازی را گویند. دستی، یا، حرف تنکیر. بر، ادات استعلا. آوریم، فعل مضارع متکلم مع غیره: یا خود فعل امر متکلم مع الغیره بر میاوریم یا بر آوریم.

محصول بیت - چون صوفیان در رقص پیشوا هستند یعنی از همه جلوترند. و حتی از رقصهای پیش افتاده اند و رقصها از آنها پیروی مینمایند، ما نیز به شعبده یا با شعبده دستی بلند میکنیم یا بلند بکنیم هر اد: ما نیز عقب نمایم و بلکه شعبده ای بکنیم و خود را مشغول بداریم مقصود از «دست بر آوردن» اقدام بکاری است. الحاصل صوفیان با اینکه در لباس عباد و زهادند مرتکب مناهمی میشوند پس ما که در کسوت رندانیم بطریق اولی دست به چنین کارها میزنیم.

در بعضی نسخه ها: بحالت و رقصند واقع شده با «واو» عاطفه. پس انتخاب این نسخه حاضر کار عجیبی است. در تفسیر مصرع ثانی.

بعضی گفته اند: ما هم با حقه بازی برقص مباشرت میکنیم این گویند، در معنا کردن، عجیب مباشرت نموده است.

از جرعه تو خاک زمین قدر لعل یافت
بیچاره ما که پیش تو از خاک کمترین

محمول بیت - از جرعه تو خاک زمین قدر لعل یافت. یعنی باریختن جرعه‌ای از جامت بزمین، خاک زمین قدر لعل یافت. اما بیچاره ما که در نرد تو از خاک کمترین. یعنی برای ما حتی جرعه جامت میسر نمیشود که ما هم به مرتبه جوهر برسیم. الحاصل در پیش تو بقدر خاک ارزش نداریم.

زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد
بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

گرانمایه - بهادار و گران قیمت،

محمول بیت - پیش از آنکه عمر گرانمایه بگذرد: قبل از سپری شدن عمر عزیز یعنی قبل از فرارسیدن مرگ، مانع مشو بگذار که از مقابل روی تو بگذرم مقصود در حالی که روی ترا تماشا میکنم از برابرت بگذرم.

حافظ چوره بکنگره کاخ وصل نیست
با خاک آستانه این در سر بریم

کنگره - نرده ایست که برای جلو گیری از خطر افتادن در حصار و پل و مناره از آن استفاده میکنند در عربی «شرفه» گویند بضم «شین» و سکون «را». کاخ: کوشک و سرای است

کنگره کاخ وصل، اضافه‌ها بیانیه. خاک آستانه این در، اضافه‌ها لامیه.

سر بریم یعنی بسازیم این عبارت اصطلاح روزمره عجمیان است

محمول بیت - ای حافظ چون به کنگره کاخ وصل راه نیست: چون برای رسیدن بوصل جانان مجال نیست. پس با خاک آستانه این در بسازیم. یعنی حال که وصل جانان ممکن نیست لا اقل ملازمت خاک در جانان که ممکن است

کسیکه در معنای مصرع ثانی گفته است: با خاک این آستانه عمری سر بریم

این مفسر معنای بیت را سر نبرده است.

و دیگری گفته است: برای خاک آستانه آن در سر بریم، این گوینده در تزییق

معنا پیشوای گوینده سابق شده است. وله ایضاً

غزل چهارصد و بیست و پنجم

خیز تا خرقة صوفی بخرافات بریم
دلق طامات بیزار خرافات بریم

خیز- فعل امر مخاطب از مصدر خیزیدن : برخیز یعنی بلند شو. تا حرف تعلیل.
خرقة صوفی ، اضافه لامیه . خرافات : میخانه . دلق طامات : اضافه بیانیه . دلق ،
خرقة فقر است .

طامات : اذرسوم واصطلاحات صوفیه است .

خرافات - جمع خرافه بضم خاء معجمه . و خرافه در اصل نام شخصی است
از قبیلہ عذره^۱ که وی را جن میگرفت یعنی در تصرف جن بود پس هر چیز را که در آن
حالت مشاهده مینمود باین جانب خبر میداد و عرب این را ا کذاب نموده و حدیث
خرافه میگفتند . اما حضرت محمد علیه السلام خرافة حق گفته است . بعدها عربها
بافسانهایی که شب روایت میشد بطریق تشبیه خرافات گفته اند . اما در این بیت
مراد از بازار خرافات : بازاری است که اشیاء کهنه و مندرس در آنجا فروخته میشود
چون بازار بت در روم مثلاً .

محصل بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: برخیز تا این خرقة صوفیان را
که بتن داریم به میخانه به بریم و در رهن باده بگذاریم : خرقة شطح و طامات را به
بازار خرافات بریم چونکه باین قبیل چیزها کسی اعتبار نمیکند و پولی نمیدهد .
حاصل سخن این خرقة ریاست باز صوفیان مرایی میخرند و گر نه بدرد اشخاص بیریا

۱ - عذره نام قبیلہ ای در یمن

ص ۹ جلد سوم شرح

نمیخورد و نمیخرند.

کسیکه دل و طامات گفته یعنی با واو عاطفه نوشته معنای شعر را دریافته است .

گوش بستیم و زافسانه واعظ بستیم
چند چون بیخبران ننگ خرافات بریم

در این بیت «خرافات» به معنای افسانه‌های شب است .

محصول بیت - گوشها را بستیم و از افسانه واعظ نجات یافتیم . آخر تا کی چون بیخبران ننگ و عار افسانه واعظ را تحمل نمائیم . یعنی تا کی به خاطر گوش کردن باین افسانه‌ها ننگ بکشیم الحاصل تا چند سخنان سرد واعظان را بشنویم . در این بیت هم کسی که : «ننگ و خرافات» با واو عاطفه نوشته چون خرافه لایعقل بوده .

تا همه خلوتیان جام صبحی گیرند
چنگ صبحی بدر پیر خرابات بریم

در بعضی نسخه‌ها «پیر مناجات» واقع شده اما مراد پیر خرابات است .

تا ، حرف تعلیل . چنگ صبحی اگر یا حرف نسبت فرض شود ، اضافه بیانی است و اما اگر حرف وحدت و یا تنکیر باشد اضافه لامیه .

بدر پیر خرابات : با حرف صله و اضافه‌ها لامیه و بیانیه . چنگ ، مفعول مقدم و صریح فعل «بریم» و بدر ، مفعول غیر صریحش .

محصول بیت - برای اینکه همه خلوتیان جام صبحی گیرند : باده نوش شوند چنگ صباح را بدر پیر خرابات بریم . مراد : دم در پیر خراباتی با چنگ و چغانه مجلسی تشکیل دهیم تا جمیع عابدها و زاهدها و مطرودین باده نوش شوند .

سوی رندان قلندر بره آورد سفر
دل و پشمینه و سجاده طامات بریم

رندان قلندر - اضافه بیانیه . ره آورد : ارمغان راه پس ذکر «سفر» بطریق

تجرید است .

دلق پشمینه : اضافه بیانیہ . پشمینه : یا حرف نسبت و نون حرف تأکید
وہا ادات ' تشبیہ است مراد خر قہ ایست از جنس پشم کہ اکثر فقرا بتن میکنند .
سجادۂ طامات ، اضافه بیانیہ .

محصول بیت - دلق پشمینه و سجادۂ طامات را برای زندان قلندر ارمغان
راہ ببریم یعنی این اسباب ریا را بعنوان سوقاتی بایشان پیشکش کنیم کہ بابت بہای
بادہ بیعانہ قبول کنند .

ورنہد در رہ ما خار ملامت زاهد
از گلستانش بزندان مکافات بریم

خار ملامت - اضافه بیانی . در گلستانش بضرورت وزن «نون» ساکن خوانندہ
میشود .

زندان مکافات : اضافه بیانی . مکافات : جزا و پاداش .

محصول بیت - ما کہ نسبت بہ زندان قلندر ابراز لطف و احسان میکنیم اما
اگر زاهد بہ این سبب در رھمان خار ملامت بگذارد یعنی بخاطر عطایای ما برندان
مذکور مارالوم نماید ماہم متقابلا وی را از گلستان ذوق و صفا بزندان مکافات و
جزا میبریم . الحاصل باھمان خار ملامت جزایش میدھیم چنانکہ گفته اند : کماتدین
تدان و کماتکیل تکال .

شرمان باد ز پشمینہ آلودہ خویش
گر باین فضل و ہنر نام کرامات بریم

ضمایر ، در زبان فارسی چون ذوی العقول بالف و نون جمع میشود : شرممان ،
شرمتان شرمشان گویند و قس . پشمینہ آلودہ خویش ، اضافه بیانیہ و لامیہ
مصرع اول معنای جزا و مصرع ثانی معنای شرطرا متضمن است .
محصول بیت - از خر قہ پشمینہ شراب آلودہ خویش شرممان باد : ازین خر قہ

۱ - ینہ : علامت صفت نسبی است چون مسینہ و زرینہ

فقرا که بتن داریم باید خجالت بکشیم اگر چنانکه با چنین فضل و هنر نام
کرامات ببریم . یعنی اگر با این رندی و قلندری ادعای کرامت کنیم از خرجه خود
شرمنده و خجل گردیم .

در بیان ضمیر «شرمان» یکی گفته است : ما یعنی خودمان و مان یعنی ماها
این گوینده در ضمائر فارسی عجب احاطه کامل داشته .

قدر وقت از نشاند دل و کاری نکند

بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

قدر وقت - اضافه لامیه و مفعول مقدم صریح فعل «نشاند» و دل فاعلش . واو ،
حرف عطف . کاری . یا حرف وحدت . بس : بسیار . که حرف بیانی . حاصل اوقات ،
اضافه لامیه

محصول بیت - اگر دل قدر وقت را نشاند و به موقع کاری انجام ندهد :
به اقتضای وقت حاضر کاری نکند ، علاوه بر اینکه از حاصل اوقات خود نتیجه‌ای
نگرفته‌ایم ، بلکه بسیار خجالت زده هم می‌شویم . یعنی از اینکه وقتمان را بمالایعنی
صرف نموده‌ایم پشیمان می‌گردیم .

فتنه میبارد از این سقف مقرنس برخیز

تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم

مراد از سقف مقرنس ، فلک است و اضافه بیانیه .

محصول بیت - از این سقف مقرنس فتنه میبارد : از ملک باران حوادث میبارد
برخیز تا از جمیع آفات و بلیات به میخانه پناه ببریم یعنی از بلیات روزگار با آنجا پناه
ببریم که در میخانه بلا نازل نمی‌شود .

در بیابان هوی گمشدن آخر تا چند

ره ببرسیم مگر بی بهمهات بریم

۱- مقرنس : بنای بلند مدور و ایوان آراسته و مزین شده با صورتها و نقوش .

فرهنگ نفیسی

بیابان ہوی - اضافہ بیانہ. گم شدن : ضایع شدن مراد است . آخر ، ادات تأکید. تا ، اینجا برای انتہای غایت . پی : در اینجا یافتن است . مهمات : تقدیرش احوال مهم است یعنی موصوف حذف شدہ

محصول بیت - بطریق نصیحت بخودش میفرماید: در بیابان ہوی گم شدن تا کی، تابع ہوای نفس شدن و بظلال افتادن تا کی، رہ پیرسیم یعنی طریق مستقیم را پیرسیم شاید کہ پی بہ کارہای مهم ببریم یعنی بہ مسائل مهم و ضروری واقف گردیم . مراد : شاید پیرسان پیرسان بطریق حق واصل شویم .

با تو آن عہد کہ دروادی ایمن بستم

ہمچو موسیٰ ارنی گوی بمیقات بریم

وادی ایمن - همان وادی است کہ حق تعالیٰ در آنجا بہ موسیٰ تجلی نمود . ارنی گوی ، ترکیب وصفی : در حال ارنی گفتن . ارنی : خود را بمن نشان بدہ فعل امر مفرد مخاطب و نون حرف وقایہ، جملہ ای است مرکب از یای متکلم . میقات : اسم مکان از وقت . مثلاً جایی کہ مردم شام احرام می بندند میقات اہل الشام گویند و همچنین بہ وقت ہر کار ہم میقات گویند .

محصول بیت - دروادی ایمن آن عہدیکہ با تو بستم ، مانند موسیٰ ارنی گویان آنرا بہ میقات میبرم . مراد از وادی ایمن کوی جانان است . میقات ہم همان است . یعنی در کویت عہد بستہ بودیم کہ دیداری بما نشان دہی و وصال میسر گردد : گفتم چون موسیٰ کہ حق باو تجلی کرد خودت را بمن نشان بدہ تا آن عہدرا بہ میقات ببرم . مقصود : بامید دیدار وصال بکویت بروم .

کوس ناموس تو از کنگرہ عرش زنیم

علم عشق تو بر بام سموات بریم

کوس ناموس تو - اضافہ بیانہ و لامیہ . کنگرہ : نردہ ایست کہ برای جلو گیری از خطر افتادن درمنارہ و حصار بکار میبرند . کنگرہ عرش ، اضافہ بیانہ . علم عشق تو ، اضافہ بیانہ و لامیہ . بام سموات ، اضافہ بیانہ .

محصول بیت - کوس ناموس ترا از کنگره عرش بز نیم و علم عشق ترا بر
بام افلاک ببریم . یعنی در طلب وصال این کارها را میکنیم، الحاصل بامید وصال
سلطنتها میکنیم .

خاک کوی تو بصحرای قیامت فردا

همه برفرق سر از بهر مباحات بریم

مباحات : به معنای مفاخرت مصدر از باب مفاعله

محصول بیت - فردا در صحرای قیامت ماهمگی خاک محله ترا بهر مفاخرت
بر فرق سر مینهیم و بلند میکنیم، یا خود به صحرای قیامت میبریم از بهر مباحات .
الحاصل از این جهت که خاک کوی جانان است بطریق تفاخر تعظیماً وحشری
بر بالای سرمان برپا میسازیم.

حافظ آب رخ خود بر درهر سقله مریز

حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

آب رخ خود - هر دو اضافه لامیه است . بر ، حرف صله . مریز ، فعل نهی
مفرد مخرب از مصدر ریزیدن . که حرف بیانی . بر : به معنای «عند» اسم و مضاف
به قاضی . قاضی حاجات، اضافه اسم فاعل به مفعولش .

محصول بیت - ای حافظ آبروی خود را بر درهر سقله و پست مریز : ابتدال را
قبول مکن و عرضت را پایمال مکن . مراد اینست پیش هر دنی عرض حاجت مکن
که عرضت پایمال نگردد پس بهتر آنست که حاجت خود را به قاضی حاجات عرض
نمائیم .

یا خود بطریق التفات: آن بهتر که حاجات خود را به خداوندی که قاضی
حاجات است بکنم . یعنی غیر از حق تعالی بدیگری عرض حاجت نمودن سفاقت
وردالت است

وله ایضاً

از بحر هزج ثمن سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چهارصد و بیست و ششم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

محصول بیت - بیا تا گل افشانی نمائیم و شراب بقدر بریزیم ، سقف فلک را بشکافیم یعنی دو شقه اش کنیم و از نو فلک را سقف دیگر سازیم تا همه بتوانند از فلک مرادشان را بگیرند . این کلمات از نهایت مستابگی خبر میدهند .

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم

انگیزد - فعل مضارع مفرد غایب : بیا سازد . تازیم ، فعل مضارع متکلم مع الغیر از تازیدن «تاختن» حمله میکنیم

محصول بیت - اگر غم برای ریختن خون عاشقان لشکری بکشد ، من و ساقی با هم بر غم میتازیم و بنیادش را خراب میکنیم یعنی ساقی که باده پیماست با نوشیدن یکی دو قدح از باده اش لشکر غم را از پایه و بنیاد پراکنده میسازیم و نابود میکنیم .

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا شکر در مجمر اندازیم

شراب ارغوانی ، اضافه بیانه . یا ، حرف نسبت . را ، حرف تخصیص عطر . گردان ، ترکیب وصفی از گردانیدن ، پخش کننده عطر . تخصیص عطر در اینجا بضرورت وزن است و الاجای مجمر بود .

ص ۴۲۹ جلد دوم

محصول بیت - بقدر شراب ارغوانی . گلاب میریزیم یعنی شراب را معطر و خوشبو میکنیم و به مجمر نسیمی که عطر افشانی میکند شکر میریزیم . یعنی عود مجمر را شکر آلود میکنیم که خوشبو تر گردد . حاصل عود را خوشبو تر میکنیم تمام این کارها را با ساقی یعنی با تفاق ساقی میکنیم .

چو در دستت رودی خوش بگو مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پا کوبان سر اندازیم

مقصود از رود در اینجا «زه» ساز است . پس مرادش از ذکر «رود» خود «ساز» است بطریق ذکر جزء و اراده کل .

سرودی ، یا حرف وحدت . که ، حرف تعلیل . دست افشان ، ترکیب وصفی : بشکن زنان . غزل ، مفعول مقدم فعل خوانیم . واو ، حرف عطف . پا کوب ، ترکیب وصفی الف و نون ، وصف حال افاده کند . رقص را پایکوب گویند . سر ، مفعول مقدم فعل اندازیم . سر اندازیم یعنی چون رقصها که هنگام رقص سرشان را تکان میدهند و میرقصانند ، سرمان را برقصانیم .

محصول بیت - خطاب به مطرب میفرماید: ای مطرب حال که ساز در دست آماده است پس يك آواز خوب بخوان تا که بشکن بز نیم و غزل بخوانیم و رقص نمائیم و چون رقصان سر اندازیم . حاصل ای مطرب تو ساز بز ما بشکن بز نیم و غزل بخوانیم و برقصیم .

صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز

بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

صبا ، منادی . خاک وجود ما اضافه ها لامیه است: مراد از «منظر» در اینجا جایز است که چهره جانان باشد یا ممکن است به معنای جایگاه مخصوص تماشای جانان باشد چون شاه نشین مثلاً .

۱- پای کوفتن تواجد سالك را گویند که از وجدان حالی درو حادث شده باشد اما بی بقا باشد .

بیت: شکر فروش مصری حال مگس چه داند این دست شوق بر سرو آن پای ذوق کوبان

محصول بیت - ای صبا خاک وجود ما را بجانب آن عالیجناب ببر . باشد
 کہ به منظر آن شاه محبوبان نظر اندازیم یعنی چہرہ اش را بہ بینیم .
یکی از عقل میلاقد یکی طامات می باقد
بیا کین داوربہا را بہ پیش داور اندازیم
 طامات: از اصطلاحات صوفیہ است .

میلاقد و میباقد فعل مضارع مفرد غایب از لافیدن و بافیدن . لاف : ادعای بی
 اساس است و طامات ، مفعول مقدم فعل میباقد . داور: حاکم و داوربہا بیا مصدری
 یعنی حکومت کردن «ها» ادات جمع و «را» ادات مفعول . داوربہا مفعول مقدم فعل
 «اندازیم» بہ پیش متعلق بہ فعل مذکور .

محصول بیت - یکی از عقل لاف میزند: مدعی است کہ عقلش از تمام عقلا
 بیشتر است و یکی دیگر اصطلاحات صوفیہ را بہم میباقد : ادعای صوفیگری مینماید .
 حالا داوربہا این دو فرقہ را بہ حاکم عادل محول نمائیم . یعنی بہ حاکمی کہ بہ
 ماہیت ہر دو آنها واقف است عرض نمائیم بہ بینیم چہ میگوید .

بہشت عدن اگر خواہی بیا با ما بمیخانہ

کہ از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم

عدن - بہ فتح عین و سکون دال بہ معنای اقامت است . جنات عدن ، یعنی
 جنات اقامت . حوض کوثر - اضافہ بیانہ . کوثر : چشمہ .

محصول بیت - اگر بہشت عدن میخواستی باما بہ میخانہ بیا تا کہ روزی ترا
 از پای خم بہ حوض کوثر اندازیم . یعنی بہ بہشت برسانیم . حاصل کلام میخانہ بہشت
 دنیاست بر حسب : الدنيا جنة الکافر .

سخندانی و خوشخوانی نمیورزند در شیراز

بیا حافظ کہ تا خود را بملک دیگر اندازیم

سخندانی و خوشخوانی - ہر دو ترکیب وصفی و یا حرف مصدر : سخن دان
 بودن و خوشخوان بودن . چون خواجہ بی نہایت صدای خوب داشتہ و خوشخوان بودہ اند .
 نمیورزند . فعل نفی مستقبل جمع غایب اینجا یعنی کوشش نمیکند . یعنی نسبت باین

دوفن توجه ندارند و در کسب هیچیک سعی نمیکنند. چونکه شیراز شهر است پر از باغ
و باغات پس مردم آنجا در پی ذوق نفسانی اند و بموضوع روحانی التفات نمیکنند.
که ، حرف بیانی و تا حرف تعلیل ، خود را ، مفعول مقدم فعل اندازیم .
محصول بیت - در شیراز برای سخندانی و خوشخوانی چندان زحمت نمیکنند
یعنی این چیزها در شیراز مورد توجه نیست. حال ای حافظ بیا بیک شهر دیگر برویم
یعنی قماشمان در ولایت خودمان کاسد شده است پس بیاترک دیار بکنیم شاید که یک
مشری گیر بیاوریم .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات ملاعیل فاعلات

غزل چهار صد و بیست و هفتم

صوفی بیا که خرقة سالوس بر کشیم

وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم

بطلان - بضم «با» و سکون «طا» مصدر از بطل یبطل : از باب نصر .

محصول بیت - ای صوفی بیا که خرقة ریا را از خودمان دور کنیم و روی

این اسباب ریا خط بطلان بکشیم . یعنی بطلان ریا را بر همه معلوم کنیم چونکه

ریا فی الواقع باطل و بلکه هم کفر است العیاذ بالله تعالی .

نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم

دلق ریا باب خرابات در کشیم

نذر - اینجا به معنای منذور یعنی مصدر به معنای اسم مفعول آمده : آنچه چیزیکه

نذر کرده اند فتوح اینجا به معنای صدقه میباشد .

فتوح صومعه ، اضافه لامیه . کلمه «وجه» را اکثر در مورد نقود بکار میبرند .

اما در این بیت مقصود بهای می است . وجه می ، اضافه لامیه . نهیم ، فعل امر متکلم

مع غیره .

در این غزل جمله کشیم ، که ردیف واقع شده اکثر متضمن معنای فعل

امراست . دلق ریا ، اضافه لامیه . باب خرابات ، با حرف صله و اضافه لامیه .

در ، معنای کشیم را تأکید میکند ، کشیم ، فعل امر متکلم مع غیره .

محصول بیت - نذر و صدقاتی که به صومعه مان میاید تماماً در بهای باده مصرف

س ۵۰ جلد سوم

کنیم : مخصوص وجه باده نمائیم و خرقة ریا کاری را بآب خرابات در کشیم .
یعنی با باده آب بکشیم که شسته و پاک و از زنگ ریا پاکیزه و خالص گردد .
اینها همه خطاب به صوفی است .

بیرون جهیم سرخوش و از بزم مدعی
غارت کنیم باده و شاهد بدر کشیم

جهیم - بفتح جیم عربی . فعل امر متکلم مع الغیر . از بزم مدعی ، مرهون
مصرع ثانی .

محصول بیت - ای صوفی بیا مست و سرخوش از صومعه بیرون جهیم و از بزم
مدعی و رقیب باده را غارت کنیم و تاراج نمائیم و محبوب را از مجلس بدر کشیم ،
حاصل کلام ای صوفی رندی و اوباشی کنیم تا اعمالمان در عالم داستان شود .

سر قضا که در تنق غیب منزویست
مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم

سر قضا - اضافه لامیه . که ، حرف رابط صفت . تنق ، بضم دو «ت» به معنای
پرده است . تنق غیب ، اضافه بیانیه . منزوی ، اسم فاعل از باب انفعال به معنای
گوشه نشین . زیرا زاویه گوشه را گویند پس منزوی یعنی کسی که گوشه‌ای
اختیار نموده است اما در این شعر مراد پنهان و مخفی است .

مستانه اش - شین ضمیر بر میگردد به سر قضا . نقاب ، مفعول صریح فعل بر
« کشیم » و زرخسار ، مفعول غیر صریحش .

محصول بیت - راز قضا و قدر که در پرده غیب مخفی و پوشیده است یعنی کسی
از آن آگاه نیست ، مستانه پرده غیب را بکشیم و سر قضا را در عالم مستی کشف نمائیم
تا مخفی نماند . زیرا کسیکه بیدار است (مست نیست) وهام میشود بنا بر این میترسد و
وسر را فاش نمیسازد . چنانکه در قافیة الف فرموده است :

راز درون پرده زرنندان مست پرس

کین حال نیست زاهد عالی مقام را

کاری کنیم ورنہ خجالت بر آورد
روزی کہ رخت جان بجهان دگر کشیم

کاری - یا حرف وحدت . مراد از «کار» عمل است ورنہ : والا . خجالت
بر آورد : سبب شرمندگی میشود . روزی ، یا حرف وحدت . اسناد فعل «بر آورد»
به روزمجازی است کہ ، حرف رابط صفت . رخت جان ، اضافه بیانی .
جهان دگر : مراد آخرت است .

محصول بیت - ای صوفی بیایک عمل خیر انجام دهم و گرنہ باعث شرمندگی
میشود روزیکہ رخت از این جهان بر بندیم . یعنی اگر در این دنیا کار خیر نکنیم
آن دنیا کہ دار جز است شرمندہ می شویم . پس باید سعی کرد و در مزرع این دنیا دانہ
خیر کاشت کہ بتوانی در آن دنیا خرمن خیر برداری .

فردا اگر نہ روضہ رضوان بما دهند
غلمان زغرفہ حور زجنت بدر کشیم

روضہ - در لغت به معنای «چمن» است . رضوان ، دربان بہشت را گویند پس
اضافہ روضہ بہ رضوان با ادنی ملاحظہ است . غلمان ، جمع غلام و در این بیت مراد
پسرانی است کہ بہ اهل جنت خدمت مینمایند .
مراد از غرفہ قصر جنت میباشد .

محصول بیت - فردا ، یعنی روز آخرت اگر بہشت را بما ندادند . غلمان را
از قصر جنت و حوریان را از بہشت بیرون میکنیم یا بیرون بکنیم . یعنی مراد ما
دیدار جانان است و ما با اینها تسلی پیدا نمیکنیم . الحاصل مقصود از تمنای بہشت
مشاہدہ دیدار رحمان است نہ ذوق نفسانی .

کو عشوہ زابروی او تا چو ماہ نو

گوی سپہر در خم چو گان زر کشیم

عشوہ - یا ، حرف وحدت . تا ، حرف تعلیل . گوی سپہر ، اضافه بیانی .
خم چو گان ، اضافه لامیہ . چو گان زر ، اضافه بیانیہ مراد از «چو گان زر» ابروی

جانان است ویا ماه نو.

محصول بیت - کوعشوه‌ای از ابروی چون ماه نوجانان تا که گوی فلک را درخم چو گان زر کشیم . ابروی جانان را به ماه نوتشبه نموده و از چو گان زر، هم مراد همان ماه نومیباشد . خلاصه از ابروی جانان عشوه‌ای میخواهد که از کمال کامرانی ، گوی فلک را درخم چو گان طلائی بکشد . زیرا فخر از آن چو گانهایی است که گوی را از میدان میربایند . و این ربودن را بسیار میمون میدانند .

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن

پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

محصول بیت - ای حافظ اینگونه لاف زدن‌ها حد ما نیست . چرا پای از گلیم خویش زیادتر دراز کنیم . یعنی سخنی زیادتر از حد خودمان گفتن معقول و پسندیده نیست . مصرع ثانی متضمن يك ضرب مثل است چنانکه در ترکی هم گریند: پایت را باندازه لحافت دراز کن .

خواجه این غزل را در مقام «سکر» ، گفته است . زیرا مشارالیه کسی نیست که در مقام «صحو» اینگونه حرف بزند .

وله ایضاً

البحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلات

غزل چهار صد و بیست و هشتم

دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم
سخن پیر مغانست بجان بنیوشیم

دوستان ، منادی . وقت گل ، اضافه لامیه بلکه هم اضافه به معنی «فی» باشد .
بعشرت : با حرف صله . کوشیم ، فعل مضارع متکلم مع الغیر از کوشیدن به معنای سعی نمودن . بنیوشیم : فعل مضارع متکلم مع الغیر از بنیوشیدن به معنای گوش کردن .
محصول بیت - ای دوستان در موسم گل بهتر آنست که به عیش و عشرت بکوشیم : ذوق و صفا کنیم . چون این حرفی است که پیر مغان گفته پس با جان و دل گوش کنیم ، حاصل بیان این پند پیر را بایست قبول کرد .

نیست در کس کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم

محصول بیت - زمان و وقت شادی و خوشی میگذرد و در هیچ کسی کرم نیست .
چاره آنست که سجاده را به می بفروشیم یعنی سجاده را بفروش برسانیم و بهایش را باده بخریم . الحاصل وقتی کسی بهای باده را احسان نمی کند ما هم مجبوریم سجاده را با باده عوض نمائیم .

خوش هوایست فرح بخش خدایا بفرست
نازینی که برویش می گلگون نوشیم

هوایی - یا حرف وحدت . فرح بخش ، ترکیب وصفی از بخشیدن . بفرست ،

ص ۲۱ جلد سوم شرح

با ، حرف تأکید فرست ، بکسر فاورا ، فعل امر مخاطب : ارسال کن از فرستیدن .
جملہ « خدایا بفرست » مرہون مصرع ثانی . نازنینی ، یا حرف وحدت . کہ حرف
بیانی .

برویش . تقدیرش : بشوق رویش است . می گلگون ، اضافہ بیانیہ .
محصول بیت - ہوا بسیار فرح بخش و خوش است . یا رب محبوب نازنینی
بفرست کہ بشوق رویش بادہ گلگون بنوشیم . زیرا در مجلس بادہ اگر محبوبی
باشد آن مجلس بسیار با صفا و نشاط بخش میشود .

ارغنون ساز فلک رھزن اہل ہنر است

چون از این غصہ ننالیم و چرا نخروشیم

ارغنون ساز، ترکیب وصفی از سازیدن : نوازندہ ارغنون و جایز است مراد
از ارغنون ساز. سازندہ ارغنون یعنی آنکہ ارغنون را درست میکند و میسازد . فلک
مض فالیہ «اضافہ بیانیہ» .

تقدیرش : فلک ارغنون ساز است .

رھزن - ترکیب وصفی : قطاع الطریق یعنی حرامی . چون : چگونہ بہ معنای
کیف .

نخروشیم ، فعل نفی مستقبل متکلم مع الغیر از خروشدن .

محصول بیت - فلک ارغنون نواز را رھزن اہل ہنر است : دشمن مردم ہنرمند
است کہ بر عکس مرادشان میگردد، پس از این غصہ چگونہ ننالیم و نخروشیم ، یعنی
چگونہ فریاد و فغان نکنم .

اسناد نالہ و خروش بہ ارغنون بسیار مناسب است چونکہ آواز آن شبیہ باواز
سایر سازها نیست. مراد از بیت شکایت از دور فلک است .

گل بجوش آمد و از می نزدیمش آبی

لاجرم ز آتش حرمان و ہوس میجوشیم

بجوش آمد - مراد : باز شد . نزدیمش . فعل جحد^۱ : مطلق متکلم مع الغیر .

۱ - فعل جحد مخصوص زبان عربی است .

شین «ضمیر» برمیگردد به گل . آبی ، یا حرف تنکیر . لاجرم ، بی شك و شبهه .
آتش حرمان ، اضافه بیانیه .

حرمان : مصدر به معنای محروم شدن ، میجوشیم : فعل مضارع متکلم مع الغیر
جوشیدن کنایه از اضطراب و حرص و جوش است .

محصول بیت - گل باز شد و سرخ سرخ شد و حال آنکه از باده آبی نزدیش .
مراد : گل سرخ بعد اعلای شکفتگی و سرخی رسید اما با باده خاموش نگردیم .
خلاصه مطلب در فصل گل باده نخوردیم پس بدون شك از آتش محرومیت و هوس
بجوش میآئیم . یعنی به سبب محروم شدن از باده نوشی مضرب و مضطر میشویم .

میکشیم از قدح لاله شراب موهوم

چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم

قدح لاله - اضافه بیانیه . شراب موهوم ، هکذا . از شراب موهوم : مرادش
آنست که گل لاله ، به قدحی پر از شراب میماند اما خالی از شراب است .

محصول بیت - از قدح لاله شراب موهوم میکشیم یعنی میخوریم . چشم
بد دور که بی می و مطرب مدهوشیم : مست و حیرانیم . الحاصل بدون نوشیدن باده
مست گشته ایم .

حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما

بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم

محصول بیت - ای حافظ این حال عجیب را بکه میشود گفت که ما بلبلانیم
که در فصل گل خاموشیم : موسم گل که زمان جوش و خروش است ، پس ساکت و
صامت ماندن اشخاص چون ما که طبع لطیفی داریم و ناله و فغان نکردنمان بسی
عجیب و غریب است .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فعلات

غزل چهار صد و بیست و نهم

ما بر آریم شبی دست دعائی بکنیم
غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم

بر آریم - در این بیت معنای مشترك دارد . بین فعل مضارع متکلم مع الغیر و فعل امر متکلم مع الغیر . شبی ، یا حرف وحدت . دعایی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . بکنیم ، این فعل هم بین زمان مضارع و امر مشترك است چنانکه گذشت زجایی ، یا حرف وحدت . بکنیم ، اینهم معنای مشترك دارد .

محصول بیت - ما شبی دست بلند میکنیم و دعا میکنیم . یا خود دست بلند کنیم و دعا کنیم : برای اینکه غم هجران ترا بوسیله ای چاره بکنیم ، دست بدعا بلند میکنیم یا بلند بکنیم مراد اینست بوسیله دعا برای رسیدن بوصولت چاره بجوئیم .

دل بیمار شد از دست رفیقان مددی
تا طبیبش بر آریم و دوائی بکنیم

دل بیمار - اضافه بیانیه . شد : رفت . رفیقان ، منادی . مددی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . تا : حرف تعلیل . طبیبش ، «ضمیر» برمیگردد به دل ، اما در معنا به «سر» مربوط است به تقدیر : بسرش آریم ؛ یا بیاوریم دوا و علاج بکنیم .

محصول بیت - دل بیمار از دست رفت . ای رفیقان کمکی کنید تا که طبیبی بسرش بیاوریم و درمانش کنیم : کوشش کنیم و دوائی دردش را پیدا کنیم . مرادش از طبیب ، جانان میباشد .

ص ۷۸ جلد سوم

آن کہ بیجرم برنجید و بتیغم زد و رفت
بازش آرید خدا را کہ صفائی بکنیم

محصول بیت - آنکہ بیجہت و بی سبب و بی آنکہ ازمن گناہی سر بزند رنجید
و با تیغم زدورفت ، بخاطر خدا پیاوریدش کہ صفائی بکنیم : برای دلخوشی ما باز
پیاوریدش .

اگر فعل «برنجید» لازم باشد ، معنا همینطور است اما در صورت متعدی بودن:
آنکہ مرا رنجانید و با تیغم زدورفت ، خدا را باز پیاوریدش کہ صلح و صفا کنیم
و کدورت خاطر نداشته باشیم .

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنی
کار صعبت مبادا کہ خطائی بکنیم

محصول بیت - ای دل کمک و عنایت را از خاطر رندان بخواہ . والا کار عشق
کار مشکلی است . مبادا کہ عشاق ہمتی نکنند و گرنہ ما مرتکب خطا می شویم .

در رہ نفس کزو سینہ ما بتکدہ بود
تیر آہی بکشائیم و غزائی بکنیم

محصول بیت - در راه نفس کہ سینہ ما از آن چون بتکدہ شدہ است ، تیر آہی
بیندازیم و جنگی کنیم . مراد تیری بیندازیم و با نفس بجنگیم .
الحاصل با نفس ظالم جنگ کنیم و ہلاکش کنیم .

خشک شد بیخ ظرب راہ خرابات کجاست
تا در آن آب و ہوا نشو و نمائی بکنیم

بیخ - بہ کسر «با» یعنی ریشہ چون ریشہ درخت و سایر چیزہا .
تا ، حرف تعلیل . نشو و نما ، بہ فتح نونہا : رشد و بالیدن ، اکثر در نباتات
بکار میرود . در این بیت مراد از آن : صفا و خوشی است .

محصول بیت - بیخ شادی خشک شد : غم و غصہ شدت یافت . راہ میخانہ کدام
طرف است تا کہ در آنجا آسایش خاطر یابیم و ذوق و صفا کنیم . زیرا بادہ غمہای

چون کوه را بر طرف میکند .

سایه طائر کم حوصله کاری نکند

طلب سایه میمون همائی بکنیم

طائر - در اینجا به معنای «طیر» است . کم حوصله : بی حوصله چونکه لفظ «کم» در این قبیل موارد صرفاً برای نفی است چنانکه سابقاً مکرراً باین معنی اشاره کرده ایم .

حوصله ؛ در اصل چینه‌دان مرغ است .

طلب سایه ، از نوع اضافه مصدر به مفعولش . سایه میمون ، اضافه بیانیه .

میمون همائی ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت .

محصول بیت - سایه طائر کم حوصله کاری نکند : سایه مرغ بی حوصله بلا اثر است یعنی برخلاف سایه هما مفید واقع نمیشود . پس سایه مبارک هما را بخواهیم . مراد : هم نشینی و ملازمت هر کسی فایده ندارد بلکه باید در صدد تقرب به شخص بلند همتی باشیم که سایه اش چون سایه هما سعادت بیاورد . مراد : هر دلبری وفادار نمیشود . پس دنبال دلبری عالی نظر و صاحب سعادت باشیم که قدر عشاق را میداند . الحاصل : هر خسیس دون همت مروت ندارد بلکه شخصی که سخی النفس و کریم الخلق باشد مروت هم دارد .

دل از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست

تا بقول و غزلش ساز و نوائی بکنیم

از پرده بشد ، تقدیرش از پرده صبر بشد یعنی برفت .

لهجه ، در اینجا به معنای لسان میباشد . خوش لهجه ، صفت مرکب : شیرین زبان . تا ، حرف تعلیل . بقول و غزل «با» در اینجا حرف سبب این قول و غزل ، اصطلاح اهل نغمه است چنانکه سابقاً مفصل در این باره سخن رفته و ساز و نوا قرینه همین معناست . اگر چه جمله ساز و نوائی بکنیم ، بطریق ایهام واقع شده ، زیرا ساز آلت لهو و نوازندگی و نوا به معنای نعمت و نیز نام نغمه‌ای است . نوائی ، یا

وحدت ویا تنکیر راست .

محصول بیت - دلم از پرده بشد : صبرم تمام شد و حوصله ام سر رفت کجاست
حافظ خوش لہجہ تا با قول و غزلش بخوانیم و بنوازیم و خوش بشیم . مراد : از لہجہ
شیرین حافظ لذت ببریم و از نغمہ سرائی زیبایش خوش باشیم و صفا کنیم .

ولہ ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصدوسی ام

ما نگوئیم بدو میل بنا حق نکنیم
روی کس راسیه ودلق خود ازرق نکنیم

افعال واقع در این غزل اکثر فعل امر متکلم مع الغیر است فقط بعضی از آنها صیغه مضارع متکلم وحده و بعض دیگر زمان مشترك بین این دوست و افعال واقع در مطلع : نگوئیم و نکنیم دارای زمان مشترکند .

بد نگوئیم ، بد ، مفعول فعل نگوئیم یعنی مقول قوایش است . واو ، حرف عطف . میل ، مفعول صریح فعل «نکنیم»

بناحق مفعول غیر صریحش . «با» حرف صله .

ناحق : نا ، حرف نفی توصیف یعنی حکم وصفیت مدخول خود را میکند .

ناحق یعنی حق نیست . حق ، صفت مشبیه با نا ، منفی .

نکنیم ، یا نمی کنیم بنا باشتراك زمان .

روی کس - اضافه لامیه . «را» ادات تأکید یعنی معنای مفعولیتی که از اضافه

مفهوم میشود تأکید میکند ، چنانکه اضافه «دلق خود» قرینه همین است فاعل .

روی کس ودلق خود ، دومفعول اول فعل «نکنیم» و سیه و ازرق دومفعول ثانی اش .

محصول بیت - ما حرف بد نمیزنیم یا نزنیم . یعنی از چیزهایی که شرعاً و

عقلاً مذموم است صحبت نمی کنیم و کارهای ناحق و اعمال نادرست نمی کنیم . و یا

نکنیم : به امور باطل و نادرست میل پیدا نمی کنیم یا پیدا نکنیم . مقصود بکارهای

ص ۹۲ جلد سوم شرح

بیهوده و لهو مشغول نمیشویم و یا نشویم . و روی کسی را سیاه و خرقه خود ازرقی نکنیم . مراد: ریای هیچ کس را فاش نمیسازیم : رسوا و روسپش نمی کنیم یا نکنیم و خرقه خودمان را کبود رنگ نمیکنیم . مرایی نمیشویم یا نشویم .
این بیان حضرت خواجه: دلخ خود ازرق نکنیم، به ازرق پوشان تعریض است چنانکه سابقاً تفصیلش گذشت .

خواجه ادعا میکند که ازرق پوشان همگی ریاکارند ، پس میگوید ما نباید مانند آنها باشیم یعنی نباید خرقه کبود رنگ که شعار ریاست پوشیم .
در بعضی نسخهها : خانه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم ضبط شده .
خانه سیه یا خانه سیاه، ماتم زده را گویند، مقصود: کسی را ماتم زده نمیکنیم، یعنی سبب ماتم کسی نمیشویم . در يك نسخه هم : جامه کس سیه واقع شده ، یعنی به کسی لباس ماتم نمی پوشانیم . خلاصه باعث ضرر و دلتنگی کسی نمیشویم . نسخه ای که در آن «جامه» قید شده بسیار مناسب خرقه ، است فنامل .

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست

کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

عیب درویش ، اضافه مصدر به مفعولش . توانگر ، معطوف به درویش . بکم ، با ، حرف مصاحبت کم و بیش ، اندک و زیاد . عیب ، مبتدا و بداست ، خبرش .
کار بد ، اضافه بیانیه و مفعول مقدم فعل «نکنیم» .
مصلحت آنست ، مبتدا و خبر جمله ابتداییه و محل ، کاربرد ، از لحاظ معنا بعد از حرف بیان است . تقدیرش : مصلحت آنست که کاربرد مطلقا نکنیم .

محصول بیت - خواجه بطریق لف و نشر میفرماید : از درویش و توانگر عیب گرفتن که این کم گناه دارد و آن زیاد : درویش را بواسطه گناهان کوچک توانگر را به سبب کبائرش عیب نگیریم .

مراد ، در طریق ما هیچ کس را نباید معیوب کنیم . قید مطلق نسبت به کم و بیش است . و جایز است لف و نشر اعتبار نکنیم و عبارت کم و بیش را در مورد هر دو

بکار ببریم . یعنی از فقیر و غنی به بهانه صفات و کبائرشان عیبجوئی نکنیم . چه طعنه و تعرض به مردم اصلا صحیح نیست . پس مصلحت آنست که مطلقا کار ناشایسته نکنیم یعنی چه گناه كوچك و چه بزرگ مطلقا مرتکب معصیتی نشویم و بهیچ عنوانی از هیچ کس عیب نگیریم .

خوش برانیم جهان در نظر راهروان فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم

جهان - به فتح جیم صفت مشبیه از جهیدن : جهنده اینجا به معنای پرش است چنانکه در گلستان هم بهمین معنا واقع شده (جهنده) .

بیت :

بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست
راهروان . ترکیب وصفی : راه روندگان . فکر اسب سیه ، اضافه لامیه و بیانیه ، این سخن آن را میرساند که اسب سیاه در نزد اعجاز خیلی معتبر است .
یکی از ایرانیان در این باره سخنی گفته است اگر صحیح باشد خالی از فایده نیست : بنا بقول آن عجم اسب سیه نیست بلکه اسب سپه است .
و او حرف عطف ، زین مغرق ، اضافه بیانیه مراد زین مرصع است .
محصول بیت - اسب را خوش برانیم و جهان یعنی خوش خوش و با پرش برانیم البته منظورش اینست که در نظر اهل سلوک خوب سلوک نهائیم . الحاصل بطریق حق خوش خوش برویم و به فکر اسب سیاه و زین مرصع نباشیم یعنی در قید تجمل و تکلف نباشیم .
در معنای مصرع اول گفته اند : در نظر راهروان جهنده خوش برانیم . این گوینده اسبش را خوب پرش نداده است .
رد سروری

رقم مغلظه بر دفتر دانش نکشیم
سر حق باورق شعبده ملحق نکنیم

مغلظه اسم مکان از باب علم : جای غلط کردن . و جایز است مصدر میمی باشد

به معنای «غلط»، رقم مغالطه، اضافه بیانیہ، دفتر دانش، هکذا، سرحق اضافہ لامیہ،
با، حرف صلہ، ورق شعبده، بازهم اضافه بیانیہ،
ملحق، اسم مفعول از باب افعال.

محصول بیت - بر دفتر دانش رقم غلط نمی کشیم: یعنی مطالب غلط بر علمان
وارد و داخل نمیکنیم. مقصود با مسائل غیر واقعی مردم را فریب نمیدهیم و گول
نمیزنیم و سر خدا را به ورق حقه بازی الحاق نمیکنیم؛ مراد: حق را با باطل
مخلوط نمیکنیم. خلاصه برای گول زدن مردم باطل را بصورت حق جلوه گر
نمیسازیم.

زاهد ار منع من از باده کند آن بهتر
کالتفاتش بمی صاف مروق نکنیم

این بیت در تمام نسخه‌های موجود در نزدمان بهمین وضع است. پس مصرع
ثانی این بیت را مصرع ثانی شاه بیتش قرار دادن و مصرع ثانی شاه بیتش را برای
این بیت مصرع ثانی فرض نمودن از کمی تأمل است. فتأمل.
زاهد، مبتدا و جمله شرطیه خبرش. منع من، مصدر به مفعول صریحش
اضافه شده از باده، متعلق به منع، یعنی مفعول غیر صریحش. آن بهتر، مرهون
مصرع ثانی.

که، حرف بیان. التفاتش، «شین» از لحاظ معنای بوط به «مروق» به تقدیر
صاف مروقش. صاف، عام و مروق خاص است یعنی از یک چیز که عبور دهند
(مانند پارچه) چکیده و خالص میشود.

بمی صاف مروق - هر دو ترکیب اضافی و بیانیہ است. بمی، با حرف مصاحبت
ممکن است به کلمات، التفات و نکینم متعلق باشد.

محصول بیت - اگر زاهد ما را از باده خوردن منع نماید. بهتر است با می
صاف و پالوده شده پذیرائیش نکنیم. یعنی با دادن می مصفا حرمتش نکنیم و دیگر
باده اش ندهیم. الحاصل می ناب تکلیفش نکنیم و احترامش نگذاریم.

شاه اگر جرعه رندان نه بحرمت نوشد
هیچ کارش ز سر صدق برو نق نکنیم

محصل بیت - پادشاه اگر جرعه رندان را با احترام ننوشد ، مراد : سخنان رندان را با تعظیم و تجلیل نشنود هیچ کارش را با اخلاص و کمال رونق انجام نمیدهیم . یعنی بعضی کارهایش که باید بوسیله رندان انجام شود ، در صورت عدم توجه و احترام به طبقه رندان ما هم کارش را با خلوص نیت و صفای خاطر انجام نمیدهیم . الحاصل در کارهایش احوال میورزیم و با صمیم قلب همت نمیکنیم .

آسمان کشتی ارباب هنر میشکند
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

محصل بیت - آسمان کشتی ارباب هنر میشکند : یعنی دشمن ارباب هنر است که بر عکس مرادشان میچرخد . در عوض برو فوق مراد بی هنر ان است . پس آن بهتر که بر این بحر معلق تکیه نکنیم . یعنی در هر وضعی باشد اعتمادش نکنیم چونکه متاون و ناپایدار است .

بنا بر این شایسته اعتماد و لایق انکاء نیست . در این بیت فلك را به بحر معلق تشبیه کرده است .

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش با حمق نکنیم

در مصرع اول «یاها» وحدت افاده نماید . گو ، خطاب عام است .

محصل بیت - اگر حسودی حرف ناشایستی گفت و یکی از یاران از حرفش رنجیده خاطر شد . تو بآن یار بگو خوش باش که ما گوش بحرف احمق نمیدهیم یعنی حرفش پیش ما اعتبار ندارد . پس اگر تو یار ما هستی بحرفش توجه نکن که اعتبار ندارد .

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم برو
و ربحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

نگیریم برو - خطا کارش نمیدانیم و مؤاخذه اش نمیکنیم . بحق گفت ، با

حرف تأکید باسخن حق ، با حرف مصاحبت یا حرف صلہ .

محصول بیت - ای حافظ اگر دشمن حرف بیجا و نادرست ہم بگوید ما مؤاخذہ اش نمیکنیم . یعنی حرفی کہ زدہ بر رخس نمیکشیم و نمیگوییمش کہ خطا گفنی . و اگر حرف راست و حق ہم بگوید ما با حرف حق جدل نمیکنیم . مراد: اگر ناحق و نادرست حرف بزنند بضرر خودش است نہ بزیان تو .

وله ایضاً

از بحر محنت : مفاعِلن فَعْلالِن مفاعِلن فَعْلن

غزل چهارصد و سی و یکم

سرم خوشست و بیانگ بلند میگویم

که من نسیم حیات از پیاله میجویم

سرم خوشست - یعنی سرخوشم. واو، حرف حال. بانگ بلند. اضافه بیانی.

که، حرف رابط مقول قول. نسیم حیات. اضافه بیانیه

محصول بیت - سرخوشم یعنی مستم و با این حال با صدای بلند میگویم :

که من نسیم حیات، بوی حیات را از پیاله میجویم مراد از باده میگیرم

از قبیل ذکر محل و اراده حال است.

عبوس زهد بوجه خمار نشیند

مرید خرقه دردی کشان خوش خویم

عبوس زهد - اضافه لامیه. بوجه خمار، تقدیرش : بوجه اهل خمار است با

حذف يك مضاف. مرید خرقه ، اضافه اسم فاعل به مفعولش.

خرقه دردی کشان خوش ، اولی اضافه لامیه و دومی اضافه بیانیه

محصول بیت - تکبر و ترشروئی اهل زهد در اهل خمار دیده نمیشود .

یعنی آن تکبر و تعبسی که زاهدان از خود نشان میدهند، باده نوشان ندارند . خلاصه

آنچنانکه زاهد بواسطه زهد خود مغرورند، باده نوشان با وجود دردی کشیشان هرگز

غرور ندارند و بلکه اهل تواضع و مسکنت هستند. پس منم مرید خرقه دردی کشان

خوش خویم زیرا این طایفه از عجب و ریا بر کنارند.

مراد از ذکر خرقه صاحب خرقه است. بطریق ذکر محل و اراده حال :

ص ۴۹ جلد سوم شرح

بندۂ بادہ نوشانیم کہ غرور زهد ندارند .

گرم نہ پیرمغان در بروی بگشاید
کدام در بزخم چاره از کجا جویم

گرم - میم «ضمیر» از جهت معنا به روی مقید است . به تقدیر: برویم و نون
«نافیہ» به گشاید مربوط است و با ، حرف تأکید بنگشاید

محصول بیت - اگر پیرمغان در برویم باز نکند: اگر بمن لطف و احسان نکند
کدام در را بزخم و از کجا چاره جویم یعنی درمان از کجا یابم .

مکن درین چمن سرزنش بخود روئی
چنانکہ پرورش میدهند میرویم

از این چمن، مراد دنیا است . سرزنش ، سر کوفت و توبیخ است .

بخود، با حرف مصاحبت، خود رو، ترکیب وصفی از رویدن به معنای نمونباتات
و یا، حرف مصدری . پرورش، اسم مصدر و میم «ضمیر» از جهت معنا به سرزنش مقید
است در مصرع اول . و در مصرع دوم به «میدهند» مربوط است .

میرویم، فعل مضارع متکلم و حده

محصول بیت - در چمن دنیا مرا بخود روی طعن و سرزنش مکن . یعنی مگو
که از تربیت عشاق بی بهره بودی . بلکه هر طور که پرورش دهند و تربیت نمایند منهم
میرویم . مراد: من همیشه تربیت از عشاق گرفتم و به هر نحو که پرورش دهند بهم
تربیت بار میایم پس اینگونه بار آمدنم در نتیجه تربیت آنهاست .
(در تربیت تابع عشاقم)

تو خانقاه و خرابات در میانه نمین
خدا گواست که هر جا که هست با اویم

گواست - در اصل «گواه هست» حذف «های» اصلی واقع در آخر کلمه در
مواردی که التباس واقع نشود شایع است چنانکه پادشاو گیا و گوا گویند با حذف
«ها» فاحفظ .

محصول بیت - تو خاتقاه و خرابات را درمیانه مبین. خدا گواه هست در هر مقام و منزل که باشم با اویم: در مسجد و میخانه با خیال و محبت جانانم. حاصل بیان: هر جا که باشم خیال وصال جانان بامن است پس برای منم جد و میخانه برابر است.

**غبار راه طلب کیمیای بهروزیست
غلام دولت آن خاک عنبرین بویم**

غبار راه طلب - اضافه‌ها لامیه و بیانیه مجازاً. غبار، مبتدا. کیمیا، خبرش و مضاف گشته به «بهروزی». بهروز: این اصطلاح به معنای روز بروز بهتر، بکار میرود. یا آخرش مصدری است و سین و تا ادات خبر.

غلام دولت آن خاک، اضافه‌ها لامیه است خاک عنبرین بوی، اضافه بیانیه
محصول بیت - خواجه به طلب، ترغیب مینماید و میفرماید: گرد و غبار راه طلب کیمیای بهروزیست. یعنی هر کس که جدا و واقعاً در راه طلب باشد کسیرا کبر را بدست آورده است زیرا: من طلب وجد وجد پس کسیکه حال طلب دارد روز بروز روزگارش بهتر میشود.

خواجه ترغیب را تکرار نموده میفرماید: غلام دولت آن خاک عنبرین بو هستم یعنی غبار راه طلب. کیمیای سعادت است پس منم غلام دولت آن خاک هستم.

**ز شوق نرگس مست بلند بالائی
چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم**

شوق نرگس - اضافه لامیه. نرگس مست، مست بلند بالا، اضافه بیانیه بلند بالا، ترکیب وصفی و یا حرف وحدت.

محصول بیت - از شوق چشم مست یک جانان بلند قامت، مانند لاله با قدح بکنار چشمه افتادم. یعنی در کنار چشمه باده نوش شده‌ام از عبارت، چون لاله با قدح بر کنار چشمه افتادن، مراد نوش کردن باده است.

**شدم فسانه بسر گشتگی و ابروی دوست
کشید در خم چو سگان خویش چون گویم**

محصول بیت - شدم فسانه بسر گشتگی : بسر گشتگی مشهور عالم شدم :
سرگردانی و سرگشتگی من در همه جا داستانی شد. و حال آنکه ابروی دوست مرا
چون گوی در خم چو گان خویش گرفت و کشید الحاصل ابروی دوست در خم
چو گانش ضبط نمود، با اینحال باز به سرگردانی و سرگشتگی مشهور آفاقم.

بیار می که بفتوای حافظ از دل پاک

غبار زرق بفیض قدح فرو شویم

فرو- ادات تاکید است، شویم، فعل امر متکلم وحده: بشویم

محصول بیت - باده بیار که به فتوای حافظ از دل پاک غبار مکروریا را با قدح
فیض یعنی باده بشویم. حاصل مطلب آنچه ریا را از بین میبرد شراب است پس
حالا باده بیار که بخورم و از ریا خلاص شوم. زیرا تا باده نخورده ام کسی در حق من
حسن ظن ندارد پس باین وسیله از ریا بر کنار و پاک میشوم.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فعلین

غزل چهارصدوسی و دوم

بارها گفته‌ام و بار دیگر میگویم
که من دلشده این‌ره نه بخود میپویم

بار - در اینجا به معنای «دفعه» است و «ها» ادات جمع بار دیگر : دوباره. که،
رابط مقول قول و دلشده : از اقسام صفت مرکب و کنایه از عاشق و از لحاظ معنا
به «میپویم» مقید است به تقدیر ' نمی‌پویم . پس فعل نفی مستقبل مشتق از پویدن
مراد رفتن است

محصول بیت - بکرات گفته‌ام و بار دیگر هم میگویم که من عاشق دل‌داده این
طریق عشق و محبت را با اراده خود نمی‌روم . یعنی این طریق عاشقی را با اختیار خود
قبول نموده‌ام بلکه حکم ازلی است که باید درباره من اجرا گردد.

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

در پس آینه ، ظرف فعل گفت است

محصول بیت - این بیت بطریق تعقید واقع شده تقدیر تعقید : مراد در پس آینه
چون طوطی داشته‌اند . آنچه که استاد ازل گفت بگو ، منم میگویم . یعنی هر چه که
گفته‌ام و حالا هم میگویم و خواهم گفت تماماً بامر و دستور استاد ازل است و در این
خصوص من اصلاً اختیار ندارم .

معاوم میشود طوطی را وقتی تکلم یاد میدهند ، آینه‌ای روی پرده‌ای قرار

- ۳۳۱ جلد دوم

می دهند و طوطی را در مقابل آئینه نگه میدارند و معلم پشت پرده حرف میزند و طوطی در آن وضع بآئینه نگاه میکند و نظیر خود را در آئینه می بیند و گمان میکند آنکه سخن میگوید طوطی نظیر خود اوست . پس باین ترتیب حرف زدن را میآموزد . چنانکه خاقانی در قصیده ای بنام مرآت الصفا که با این مطلع شروع مینماید

بیت :

مرادل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
هم این معنی را ایراد نموده است

بیت :

چو طوطی کاینه بیند شناسی خود بیفتد پی

چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخندان
پس خواهی میفرماید : من طوطی مثال و جمیع اقوال و افعال باقتضای فرمان استاد ازل است و من هیچگونه اختیاری در این مورد ندارم .

من اگر خارم و گر گل چمن آرائی هست

که از آن دست که می پروردم میرویم

چمن آرا - ترکیب وصفی از آراییدن آرایش دهنده چمن . یا حرف وحدت . که ، حرف بیان و یا رابط صفت و یا حرف تعلیل . از آن دست ، آنطور و یا بهر نوع .

می پروردم ، فعل مضارع مفرد غایب . میم ضمیر منصوب متصل مفعولی : مرا تربیت مینماید .

می رویم ، فعل مفرد غایب مضارع متکلم وحده : رشد و نمو مینمایم .

محصول بیت - من اگر خارم و گر گل : چه مردودم و چه مقبول یعنی چه خوبم و چه بدم ، چمن آرائی هست . مراد از چمن دنیا است : این دنیا را خلق کننده و اداره کننده ای هست و همان قدرت مرا هم بهر نحوی که خواسته پرورش میدهد و اداره ام میکند پس من فاقد همه گونه قدرت و اراده هستم و همه چیز با خود آفریننده است .

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری میجویم

دوستان ، منادی . عیب من . اضافه مصدر به مفعول . من بیدل ، اضافه بیانی .
بیدل حیران ، اضافه بیانی . گوهری ، یا حرف وحدت . واو حرف عطف . نظری ،
حرف وحدت

محصول بیت - ای دوستان بر من بیدل حیران عیب مگیرید که برای گوهر
خود صاحب نظر میجویم : گوهری دارم که بآن عشق و محبت گویند و یک جانان
صاحب نظری میجویم که مشتری آن باشد و دل بیچاره را با آن جوهر باو تسلیم نمایم .
حاصل مطلب جوان صاحب نظری میخواهم که قدر این عشق من یعنی جوهر عشقی که
بسختی بدست آورده ام بدانند و دل دیوانه ام را باو بسپرم .

گرچه بادلق ملمع می گلگون عیبست
مکنم عیب کز او رنگ ریا می شویم

دلق ملمع - اضافه بیانی . خرقة وصله دار فقر است چون خرقة هندوان مثلا
اما باید از وصله های رنگارنگ تهیه شده باشد .
محصول بیت - اگرچه با خرقة ملمع باده گلگون عیب است لیکن این را
عیب مکن بجهت اینکه رنگ ریا را از آن می شویم و پاک می کنم . یعنی درزی فقرا
و مرایی بودن نشانه منافقی است پس برای رهایی از نفاق ، باده نوشی می کنم که ظاهر
و باطنم یکی باشد .

خنده و گریه عشاق ز جای دگرست
میسرایم بشب و وقت سحر می مویم

مویدن - گریستن و مویم فعل مضارع متکلم و حده
محصول بیت - خنده و گریه عشاق از جای دگرست . یعنی از عشق و محبت
است نه از مصیبت دنیا . پس شب آواز می خوانم بامید وصال ، فردا و روز از درد تراق و
هجران میگیریم .

مراد : گریه عشاق بجهت فوت مرام دنیا و خنده شان بسبب حصول حطام و

مطالب علیانیست بلکه بخاطر عشق و شوق جانان است .

حافظم گفت که خاک در میخانه مَبوی

گو مکن عیب که من مشک ختن میبویم

که - حرف رابط مقول قول . خاک در میخانه ، اضافه لامیه است . مَبوی ، فعل

نهی مفرد مخاطب از بوییدن با «بای عربی» مراد استشمام است .

محصول بیت - حافظ بمن گفت که خاک در میخانه را مَبوی . بگویش که من

مشک ختن میبویم . یعنی در نزد رندان بوی خاک در میخانه همان بوی مشک ختن است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان مفاعیلن فعلات

غزل چهارصد و سی و سوم

گر چه ما بندگان پادشهییم
پادشاهان ملک صبحگهییم

محصول بیت - اگر چه ما بندگان پادشهییم اما پادشاهان ملک صباحیم .
مراد : دعای صبحگهی ما مستجاب شده و ما بندگان مقبول در گاه حضرت
حقییم .

گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نما و خاک رهیم

جام گیتی نما - اضافه بیانیه . گیتی نما ، صفت مرکب - جامی که نماینده جهان
وازجم یادگار مانده است .

محصول بیت - باینکه گنج در آستین داریم اما تهی دستیم . مراد گنج علوم
ومعارف را مالکیم اما از مال دنیا بی نصیبیم . حاصل اینکه نقد علوم و معارف برای ما
مهباست اما از نقدسیم و زر خبری نیست . در رفعت مقام جام گیتی نمائیم یعنی عزیز و
محترمیم و باینحال خاکیم . در تواضع چون خاک راه هستیم . مقصود : با اینهمه علوم
و معارف مغرور و متکبر نیستیم . خلاصه خاکی نهاد و درویش سیرتیم .

هوشیار حضور و مست غرور
بحر توحید و غرقه گنهییم

ص ۹۷ جلد دوم شرح

محصول بیت - درہنگام عیش و عشرت عاقلیم یعنی از روی عقل عیش میکنیم
 اما غرور ما را مست کرده است . بحر توحیدیم : موحدیم با اینحال غرق گناہیم .
 مراد : خدا را بہ یگانگی میشناسیم اما کوه کوه گناہ داریم و کثرت گناہمان را
 معترفیم .

مصرع اول این بیت را : ہوشیار غرور و مست حضور نوشتہ و در معنا ہم
 گفتہ اند : ما در غرور ہوشیاریم و از حضور مست این گویندہ در تر کیب و معنا مرتکب
 خطا شدہ است .

شاهد بخت چون کرشمہ کند

ماش آئینہ رخ چو مہیم

شاهد بخت - اضافہ بیانی ، ماش ، شین «ضمیر» برمیگردد بہ شاهد .
 آئینہ رخ چو مہیم - اضافہ ہا لامیہ است .

محصول بیت - طالع محبوب وقتی بکرشمہ آید ما آئینہ دار او میشویم .
 مراد : آثار شاهد بخت در ما ظہور میکند .

شاه بیدار بخت را ہر شب

ما نگہبان افسر و کلہیم

مراد از شاہ بیدار بخت ، شاہ منصور میباشد . و بعد از این بتصریح خواہد گفت
 بیدار بخت ، کنایہ ازدوات و رفعت و آرامش میباشد چنانکہ سابقاً مکرر ذکر شدہ است
 مراد از کلاہ ، تاج میباشد .

محصول بیت - ما ہر شب نگہبان تاج و کلاہ شاہ بیدار بختیم . یعنی محافظش
 هستیم الحاصل با برکات دعاہای خود سلطنت را نگہبانیم .

گو غنیمت شمار ہمت ما

کہ تو در خواب و ما بدیدہ گہیم

گو - خطاب عام ، یعنی بہ پادشاہ بگو . دیدہ گہ ، مخفف دیدہ گاہ : محل

ایستادن دیدبان که بعربی مریاء و مرقب گویند .

محصول بیت - به شاه بگو همت ما را غنیمت بدان زیرا تو در خوابی
اما ما پاسبان توایم ، یعنی مواظب تو هستیم و همتمان در راه تو خرج میشود .

شاه منصور واقفت که ما

روی همت بهر کجا که نهیم

محصول بیت - شاه منصور میداند که ما روی همت را بهر کجا نهیم ، یعنی
بهر چه که همت بگماریم

دشمنان را ز خون کفن سازیم

دوستان را قبای فتح دهیم

محصول بیت - دشمنان را کفن خونین میسازیم . یعنی غرق خونشان میکنیم
و دوستان را قبای فتح دهیم ، یعنی لباس فتح میپوشانیم .

خلاصه در اثر همت خود دشمن بهر کجا رو کند مغلوبش میسازیم و همانجا را
فتح میکنیم .

رنگ تزویر پیش ما نبود

شیر سرخیم و افعی سیریم

محصول بیت - رنگ تزویر ، اضافه بیانیه . در مصرع ثانی هم اضافه بهمین
منوال است ، ما اهل حيله و تزویر نیستیم . ما شیر سرخیم و افعی سیریم ، یعنی یکرنگیم
و اهل ریا نیستیم .

وام حافظ بگو که باز دهند

کرده اعتراف و ما گوهیم

گوه - مخفف گواه : شاهد

محصول بیت - خطاب بشاه منصور میفرماید : ای شاه من ، دستور بفرمائید
که دین حافظ را ادا کنند . چونکه خودت اعتراف کرده ای و ما شاهد اعترافت هستیم .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فعلان

غزل چهار صد و سی و چهارم

روز عیدست و من امروز در آن تدبیرم

که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

محصول بیت - امروز روزه عیدست اما من در فکرم که حاصل و ثواب سی روزه

ماه رمضان را بدهم و باده بخرم و ساغر بدست گیرم : منکه وجه نقد ندارم در بهای

باده بدهم پس اجر و ثواب سی روزه ماه مبارک را به شراب میدهم و میخورم.

دوسه روزست که دورم ز می و ساغر و جام

بس خجالت که پدید آمد از این تقصیرم

محصول بیت - دوسه روز است که از این سه چیز : از باده و دو ظرفش دورم و

این کوتاهی من باعث خجالت شده یعنی رندها این بطلت را برای ما عیب میگیرند.

من بخلوت نشینم پس ازین ور بمثل

زاهد صومعه بر پای نهاد زنجیرم

ور - مخفف «واگر» و بمثل ، مرهون مصرع ثانی . پس ازین ، یعنی پس از

روز عید - زنجیرم ، «میم» از لحاظ معنا مقید «پا» است به تقدیر «پایم»

محصول بیت - پس از روز عید من دیگر در خلوت نمی نشینم . ولو بمثل و

فرضاً زاهد صومعه پایم را زنجیر بزند : اگر زاهد صومعه پایم را با زنجیر هم ببندد که

در خلوت بنشینم ، من نمی نشینم چونکه صومعه در نظر من چون زندان است پس

ص ۵۲ جلد سوم شرح

چگونه در آنجا قرار بگیرم

از سخن خواجه چنین بر میآید که این غزل را در فصل بهار سروده چون در آن فعل طبیعت انسان مایل است که در جاهای وسیع باشد .

پند پیرانه دهد واعظ شهرم لیکن
من ندانم که دگر پند کسی بپذیرم

پیرانه - الفونون . ادات جمع و حرف «های رسمی» معنای نسبت و لیاقت افاده نماید . اما بعضی‌ها عقیده دارند که الف و نون وهای رسمی مجموعاً «آنه» به معنی مذکور است و العلم عندالله .

شهرم ، میم متکلم از جهت معنا به کلمه «دهد» مقید است به معنای ضمیر منصوب متصل «دهدم» . لیکن ، ادات استدرک و مرهون مصرع ثانی . کسی ، یا حرف وحدت بپذیرم ، فعل مضارع متکلم و حده در «بای» استقبال کسره و ضمه جایز است و «با» اصلی به ضرورت وزن ساکن خوانده میشود

محصول بیت - واعظ شهر بمن پند پیرانه میدهد . لیکن من آن نیستم که دیگر پند کسی را قبول نمایم . حاصل سخن نصیحت ایشان بمن محض خیر خواهی است . اما من نمیتوانم پند او را بپذیرم زیرا من میل به رندی دارم و اما او طرفدار زهد و صلاح میباشد پس چون میدانم که عقیده او را نمیتوانم قبول نمایم لذا پندش را نمی‌پذیرم .

آن که بر خاک در میکند جان داد کجاست

تا نهم بر قدمش این سر و پیشش میرم

این - مستدرک است و برای ضرورت وزن آمده

محصول بیت - آن کسی که بر خاک در میکند جان داد کجاست تا که سر مرا بر قدمش بگذارم و پیشش بمیرم . یعنی بواسطه آنکه در جای محترم و مکرم جان داده است ، تبرکاً و تیمناً سر مرا بر قدمش نهم و روحم را تسلیم نمایم .

میکشم بادہ و سجاده تقوی بر دوش وای اگر خلق شوند آگہ از این تزویرم

میکشم - فعل مضارع متکلم وحده . بادہ . مفعول صریحش ، واو ، حرف عطف . سجاده ، معطوف به « بادہ » سجاده تقوی ، اضافه بیانیہ . بر ، حرف استعلا دوش ، مفعول غیر صریح فعل میکشم

فعل «میکشم» اگر به معنای حمل کردن باشد «بادہ و سجاده» به دوش متوجه میشود یعنی هر دو را بر دوش میکشم ، اما در صورتیکہ از جملہ «میکشم بادہ» منظور بادہ نوشیدن باشد این توجه لازم نیست و «واو» معنای حال را افادہ نماید .

محصول بیت - در حالیکہ سجاده تقوی بر دوشم است بادہ میخورم . مراد با وجود داشتن سجاده پرهیزکاری و اظهار تقدس شراب میخورم . وای اگر مردم از این تزویرم آگاہ شوند : از ریای من خبردار شوند . مقصود این کار و وضع من يك امر تظاهر است پس اگر مردم بفہمند رسوا می شوم .

خلق گویند کہ حافظ سخن پیر نبوش سالخورده میی امروز به از صد پیرم

نبوش - به کسر نون وضم یا ، فعل امر مخاطب: بشنو و گوش کن . سالخورده در لغت به معنای کهن سال است اما در این بیت مراد شراب چندین سالہ میباشد میی - یای ثانی حرف وحدت ویا تنکیر است

محصول بیت - مردم میگویند کہ ای حافظ سخن پیر را گوش کن یعنی نصیحتش را بپذیر . اما امروز يك شراب سالخورده برایم خیلی بہتر از چندین پیر است .

مراد از صد پیر ، کثرت عدد معین نیست . الحاصل شراب کهنہ برایم از نصیحت صد پیر بہتر است یا شراب کهنہ از صد گونه نصیحت پیر برایم بہتر است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات ، فاعیل فاعلن

غزل چهارصد و سی و پنجم

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم
دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

تا ابتدا برای غایت : چون «منغد» در عربی . سایه مبارکت ، اضافه بیانی و
لامیه . تا ، ضمیر خطاب . اقبال ، عجم این کلمه را به معنای دولت و سعادت بکار
میبرد . چاکر : بنده

محصول بیت - از وقتی که سایه مبارکت بر سرم افتاده دولت بنده من شده
وسعت چاکرم

مراد ، از آن زمان که در جوار تو قرار گرفته‌ام دولت دنیا و سعادت از آن
من شده .

شد سالها که از سر من رفته بود بخت

در دولت وصال تو باز آمد از درم

شد - در اینجا سیروورت را می‌رساند و ممکن است به معنای « رفت »
باشد .

محصول بیت - مدت‌ها بود که اقبال و سعادت از من دور شده بود . اما از دولت
وصل تو دوباره طالع بمن رو آورده است .

بیدار در زمانه ندیدی کسی مرا

در خواب اگر خیال تو گشتی مصورم

ص ۲۴۵ جلد دوم

ندیدی - یا حرف حکایت . کسی ، یا حرف وحدت . گشتی ، یا حرف حکایت
مصور ، در لغت یعنی منقش اما در این بیت : بنظر آمدن صورت یا شکل
یک چیز .

محصول بیت - اگر خیالت حتی در خواب در برابرم مجسم میشد ، در زمانه
کسی مرا بیدار نمیدید . مراد : اگر ممکن میشد که خیالت در خواب مصورم گردد
هرگز از خواب سر بلند نمی کردم .

من عمر در غم تو پایان برم ولی
باور مکن که بی تو زمانی بسر برم

محصول بیت - تا پایان عمر میتوانم با غمت سر کنم . اما باور مکن که بی تو
بتوانم دقیقه ای بسر برم : در غمت عمر گذراندن ممکن و عملی است ، اما در فراق غیر
ممکن است : الحاصل بدون عمر میشود بسر برد اما بی تو خیر ،

درد مرا طبیب نداند دوا که من
بی دوست خسته خاطر و بادوست خوشترم

محصول بیت - طبیب نمیتواند درد مرا علاج نماید : قادر نیست دوا و علاج
کند زیرا من از دوری یار آزرده دل و پریشان خاطر م اما بادوست حال خوش است . یعنی
علاج در دمن وصال دوست است .

گفتی میار رخت اقامت بکوی من
من خود بجان تو که از این کوی نگذرم

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید . ای جانان تو گفتی که در محله
من رخت اقامت میفکن یعنی به محله من میا و در آنجا اقامت مکن . در جوابش
میفرماید : بجان عزیزت که از کویت نمیگذرم (صرف نظر نمیکنم) و این محله را ترک
نمیکنم و در همینجا اقامت میکنم .

هر کس غلام شاهی و مملوک آصفیت
حافظ کمینه بنده سلطان کشورم

شاهی و آصفی - یاہا وحدت راست

مراد از سلطان کشور . پادشاہ مملکت خود شاعر است . حافظ ، منادی ادات
ندا ، محذوف تقدیرش : ای حافظ من کمینہ بندہ ام .

محصول بیت - ہر کسی غلام پادشاہی و بندہ وزیر است اما ای حافظ من
کمترین غلام سلطان اقلیمم : یعنی من کمترین بندہ شاہ شیرازم .

ولہ ایضاً

از بحر طویل : فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

غزل چهارصد و سی و ششم

الم یان للاحباب ان یترحموا
وللناقضین العہد ان یتندموا

همزه - حرف استفہام انکاری. لم یان ، فعل جحد مطلق ویاء بسبب لم جازمه افتادہ است در اصل : انا یا نئی بودہ . مصدر مہموز الفاء و معتل اللام «انا» میاید با کسر همزه بمعنای حینونت : الشئی قرب وقتہ ، الم یان : آیا هنوز وقت آن نرسیدہ . للاحباب ، لام حرف صلہ و متعلق بہ فعل ما قبلش . احباب جمع حبیب : دوستان .

ان ، حرف مصدر . یترحموا منصوب بسبب حرف «ان» و علامت نصب سقوط نون جمع است ، در تأویل مفرد با (ان) فاعل محل امر فوع (فاعل فعل جحد مطلق) و او حرف عطف .

الناقضین معطوف بہ للاحباب . العہد ، لفظاً منصوب و مفعول صریح ناقضین . ناقضین العہد : کسانی کہ عہد را میشکنند .

اعراب ان یتندموا ، مانند ان یترحموا است تدم : پشیمانی .
محصول بیت - آیا وقت آن نشدہ کہ دوستان بما ترحم نمایند ؟ یعنی وقت ترحم دوستان است . دیگر ، آیا هنوز وقت آن نرسیدہ کہ نقض عہد کنندگان پشیمان شوند . یعنی وقتش است .

در اعراب این بیت گفته اند : (یان) فعل مضارع و جملة ان یترحموا محلا

ص ۲۲۳ جلد دوم

مرفوع و فاعل فعل مذکور. این گوینده ، مفرد و جمله را از هم خوب تشخیص داده است .

الم یاتهم انباء من بات بعدهم
و فی صدره نار الاسی تتضرم

الم یأت - از لحاظ اعراب مانند الم یأن میباشد . هم ، ضمیر منصوب متصل راجع به احباب و ناقضین و مفعول الم یأت محلاً منصوب .
انباء بروزن افعال جمع نبأ بروزن فعل . لفظاً مرفوع فاعل فعل جحد من - محلاً مجرور مضاف الیه انباء با اضافه معنویه .
بات ، فعل از افعال ناقصه . اسمش ضمیر مستتر در تحت فعل راجع به «من» و بعدهم ، خبرش یعنی بیتوته کرد .

بعدهم ، به معنای متباعد هم و متفارق هم است . و فی صدره ، جمله ظرفیه و حال از برای فاعل فعل «بات» (برای اسمش) و متعلق به فعل تتضرم . صدر : سینه و مضاف بر ضمیر یکه بر میگردد به «من»

نار مبتدا و مضاف بر اسی . اسی ، تقدیراً مجرور و مضاف الیهش - و تتضرم .

خبر مبتدا

الاسی ، یعنی غم و غصه هر دو اضافه معنوی است . تتضرم ، فعل مضارع مفرد مؤنث غایبه . «هی» ضمیر مستتر در تحتش بر میگردد به «نار» چون نار، مؤنث معنوی است . تضرم : افروخته شدن و شعله ور شدن آتش زیرا «ضرام» به معنای شعله آتش است .

محصول بیت - آیا بدوستان نرسید اخبار آنکه شب را مجبور از آنان گذرانده یعنی آیا خبرهای من فراق دیده و هجران کشیده بدوستان نرسید: هجران کشیده ای که آتش غم و غصه در سینه اش مشتعل است

مراد : آیا اخبار آنکه در آتش غم و غصه میسوزد و در شب فراق دور از دوستان

بیتوته کرده بدوستان نرسید

خواجهدر اینجا از عدم ترحم دوستان و از هجوری و فراموش شدن خودش از

ناحیہ دوستان شکایت میکند .

کسیکه «نار» را مبتدا و «فی صدره» را خبر گرفته مطالعه عجیب داشته .

فیالیت قومی یعلمون بماجرى

على مرتج منهم فيحفوا و یرحموا

فا - جزای شرط محذوف . تقدیرش : فاذا ثبت ما ذکر ، می باشد .

یا ، حرف ندا و منادی محذوف . تقدیرش یار فیک او یا صاحب است . لیت حرف تمنی و قومی ، تقدیراً منصوب اسمش و مضاف به یای متکلم .

یعلمون ، جمله فعلیه خبر «لیت» . بما ، با حرف جر ، ما اسم موصول : جار مع المجرور متعلق به یعلمون . جری ، فعل ماضی و ضمیر مستتر در تحتش فاعل که بر میگردد به «ما» جمله اش جمله فعلیه صلۀ «ما» و مرهون مصرع ثانی

على مرتج ، على ، حرف جر . و مرتج اسم فاعل از باب افتعال در اصل مرتجی بوده بسبب اعلال مرتج شده بر وزن مفعول و تقدیراً مجرور بوسیله «على» و با جار مجرور متعلق به «جری» . و جری با متعلقش جمله فعلیه صلۀ اسم موصول . منهم ، با جار مجرور متعلق به کلمه «مرتج» .

فيحفوا ، با ان مقدره منصوب جواب لیت . تقدیرش : فان يحفوا و در اصل يحفون بوده از حقی يحفو . در اسماء جار الله حفاوت را مهربانی گفته و در نصاب صبیان «حفی» را مهربان به معنی فعیل و فاعل گرفته لکن در صحاح باین معنی ذکر نشده . اما در ضرب امثال : مأرب لاحفاوة واقع شده به معنای مهربانی .

یرحموا ، معطوف به يحفوا به تقدیر ان یرحموا . واو «ضمیر» واقع در این دو فعل بر میگردد به قوم

محصول بیت - ای یار، کاش طایفه ام از سر گذشت آنکه امید و ارشان بوده با اطلاع میشد تا نسبت باو (کسیکه نیازبانا دارد) مهربانی و توجه میکرد . مراد : قوم از ماجرای آنکه امید و احتیاج به کمک آنها دارد با خبر میشد . یقیناً پس از آگاهی از آنچه بر سر آمده مهربانی و توجهش میکردند .

مراد از (مرتج) خودخواجه میباشد

کسیکه مای «بماجری» را گاه موصول و گاه استفهام و گاه حرف مصدر گرفته و فعل «یحفوا» را مضارع مفرد از «حفا» بمعنای افسرده و رنجیده تعبیر نموده عجب صاحب مطالعه دقیق بوده .

اتی موسم النیروز و اخضرت الربی

فما للغوانی الغید لاترنم

اتی - فعل ماضی مفرد مذکر غایب از اتی یاتی از باب ضرب ناقص یایی مهموز الفاء: آمد.

موسم ، لفظاً مرفوع فاعل اتی . نیروز لفظاً مجرور مضاف الیه موسم ، و معرب نوروز است و او حرف عطف . اخضرت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه از باب افعال چون احمرت یعنی «سبز» شد چون اخضر به معنای رنگ سبز است . ربی . بضم «راء» و فتح «باء» جمع «ربوه» و در ربوه حرکات ثلاث جایز است ، به معنای تپه است در فارسی تل گویند تقدیراً مرفوع و فاعل فعل اخضرت .

فما : فا ، جواب شرط محذوف و ما اسم استفهام ، تقدیرش : اذا اتی موسم النیروز و اخضرت الربی فماللغوانی ، است . لام حرف جر متعلق به حاصل چون تقدیرش فما حصل للغوانی ، است غوانی جمع غانیه ، به معنای زنی است که با وجود شوهر خود از اغیار مستغنی باشد یعنی بجز شوهرش بهیچ مردی توجه نداشته باشد . و نیز زنی را گویند که بواسطه داشتن کمال حسن و جمال به اسباب زیبایی احتیاج نداشته باشد الغید بکسر «غین» جمع غیداء چون بیض که جمع بیضاء است ، غید ، بمعنای زنانی که گوشت تنشان نرم و سینه و شکم نسبتاً بزرگ دارند لاترنم ، فعل نفی مستقبل مفرد مؤنث غائبه ضمیر فاعلی اش راجع به غوانی که در جواب استفهام واقع گشته

در آخر تمام ابیاتی که بعد از این میاید ضمه ماقبل «میم» که حرف روی واقع شده باید اشباع گردد تا يك واو پیدا شود و این را در علم قافیه حرف «اطلاق»

گویند چنانکہ در قصیدہ «برده» از اشباع کسرہ ماقبل «میم» يك يا پیدا میگردد .
موصول بیت - موسم نوروز فرارسید؛ بہار آمد و کوهها و تپہها تبدیل بہ چمن
 و سبز و خرم گشتند پس با این وصف بہ دختران نازک اندام و زیبا و بہ عروسان، چہ رسیدہ
 کہ ترنم و تغنی نمیکنند : یعنی اول بہار موسم جوش و خروش و تغنی و ترنم است ، پس
 دختران نورس و عروسان برای چہ تغنی و ترنم نمیکنند .

مفسری گفته است : لفظ «غید» در اصل بہ فتح تین است اما در اینجا بضرورت
 وزن بہ سکون «یا» خواندہ میشود و غوانی ، جمع غانیہ بہ معنای خوانندگان یعنی
 آوازخوان میباشد . و اخضرت از باب افعال مفرد مؤنث غائبہ است . این گویندہ در
 کلام عرب عجب تتبع داشته است .

حکى الذمى عنى ما الجوانح اضمرت

فيا عجباً من صامت يتكلم

حکى - فعل ماضى مفرد مذکر غایب لفظ مشترك است ما بین حکایت و
 مشابہت . از باب ضرب . دمع ، اشک چشم ، لفظاً مرفوع فاعلش ہ
 عنى ، جار مجرور . متعلق بہ «حکى» . ما ، اسم موصول محلاً منصوب مفعول
 بہ فعل «حکى» یعنی باصلہ اش .

الجوانح ، جمع جانحہ : در ناحیہ سینہ دواستخوان را گویند . چنانکہ ضلوع
 جمع ضلع بہ معنای دواستخوان از دندہ است . جوانح لفظاً مرفوع مبتدا .
 اضمرت ، فعل ماضى مفرد مؤنث غائبہ از باب افعال فاعلش ضمیر مستتر در تحت
 فعل ، «هى» راجع بہ جوانح ، جملہ فعلیہ از لحاظ اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا .
 اضمار ، پنهان نمودن چیزی را گویند در اصل «اضمرته» بودہ : ضمیر منصوب
 راجع بہ اسم موصول حذف گشتہ .

مبتدا باخبر : جملہ اسمیہ و محلی از اعراب ندارد . صلہ اسم موصول . واسم
 موصول باصلہ اش قبلاً بیان شد ،

۱- در توضیح عبارت: ذی سلم در بیت: ما السلمی ومن بذی سلم نیز. «ص ۱۷۳۴» بہ این
 قصیدہ اشارہ کردہ است ولی در ہر دو جا معلوم نکرده کہ از کدام شاعر و در کجا واقع شدہ .

فیا ، فاء فصیحه ویا حرف ندا . عجبا ، نکره غیر مقصوده مانند : یار جلاخذ
پیدی، بطریق مبالغه عجب را ندا میزند . یعنی ای «عجب» بیا و این قصه عجیب را
بین .

من ، حرف تبیین : صامت کنایه از طلا و نقره و ناطق شتر و گوسفند را
گویند اما اینجا بطریق تشبیه کنایه از اشک چشم است اگر چه يك معنای دیگر
صامت «ساکت» میباشد

یتکلم ، از باب تفعل فعل مضارع مفرد مذکر غائب، جمله فعلیه خبر از برای
مبتدای محذوفه تقدیرش: هویتکلم ، و این جمله اسمیه از لحاظ اعراب محلامجرور
وصفت از برای صامت.

محصول بیت - اشک چشم بیان کرد یعنی اظهار و ابراز داشت آنچه را که
پهلوهایم پنهان و اخفا میکرد : آنچه را که درونم پنهان میداشت اشکم فاش کرد
الحاصل اشک چشمم عشق و محبت مرا ظاهر ساخت ویا گریه، عشق نهانی مرا بروز
داد . پس عجبا ، بیا و صامت متکلم را تماشا کن : بین که چگونه صامت به تکلم
در آمده . و آن صامت اشک چشم است .

ذکر «تکلم» بضرورت قافیه آمده و الامقابل صامت «ناطق» میاید.

بعضی گفته اند: جوانح جمع جانح میباشد. اینان به مقصود اصابت نموده اند
در معنای مصرع ثانی گفته شده: ای چه عجب است که بی جان حرف میزند
این گوینده هم بروح کلام واقف نشده .

شهور بها الاوطار تقضى من الصبا

وفى شأنا عیش الربیع محرم

خیلی مناسب بود که این بیت جلوتر از بیت سابق قرار بگیرد لیکن تابع نسخه
بعضی شارحان ابتر شدیم و غفلت کردیم و دیر متوجه شدیم . پس
شهور - خبر از برای مبتدای محذوف . تقدیرش: هذہ شهور، یعنی موسم نوروز

شهور بها، جایز است «با» حرف ظرف و یا حرف مصاحبت باشد و نیز ممکن است حرف سبب باشد البته با تقدیر يك مضاف بر ضمیر: (بمجبئها) و ضمیر بر میگردد به شهور. شهور، جمع شهر یعنی «ماه». بها متعلق به «تقاضی».

اوطار، لفظاً مرفوع مبتدا جمع «و طر» به معنای حاجت.

تقاضی، فعل مضارع مفرد مؤنث غایبه مبنی للمفعول از باب ضرب یعنی حکم داده میشود اما اینجا یعنی ادامه میشود.

من الصبا، جار مع المجرور متعلق به تقاضی. صبا، بکسر صاد و الف مقصوره یعنی شوق و جوانی. واو، حرف رابط حال. فی شأننا، جمله، ظرفیه متعلق به محرم شأن، به معنای حال است قلب همزه بالف هم جایز است. ضمیر «نا» محلا مجرور: مضاف الیه شأن

عیش. به فتح عین مبتدا یعنی زندگی و مضاف ربیع و مراد از ربیع. ربیع ازمنه است که فصل بهار است.

محرم، لفظاً مرفوع خبر مبتدا از حرام به معنای تحریم شده. مبتدا با خبرش جمله اسمیه محلا منصوب و جمله حالیه ضمیر است راجع باوطار که تحت تقاضی مستتر و نایب فاعل است.

محصول بیت - موسم نوروز مذکور، یکی دو ماه است که با آمدن آن ماهها قضاها و حاجات جوانی و عاشقی ادا میشود... یعنی در فصل بهار همه چیز به جوش و خروش درمیآید. بخصوص دقایقی است که جوانها و عاشقان در عیش و عشرت و ذوق و صفا بمراد میرسند. و حال آنکه ذوق و صفای بهار در حق ما حرام شده. یعنی در فصل بهار عیش و عشرت برای ما میسر نیست. زیرا ما افتادگان در صحراهای فراق و هجران گرفتاریم.

جمع شهور و ربیع و محرم از نوع مراعات نظیر است:

بنی عمنا جودوا علینا بجرعة
وللفضل اسباب بها یتوسم

بنی عمنا - بنی، منادی، حرف ندا مقدر است در اصل «بنین» بوده جمع «ابن»
بمناسبت اضافه، نون ساقط شده. بنی عمنا، هر دو اضافه لامیه است یعنی ای پسران
عموی ما این عبارت اکثر در زبان عربی جاری است.

جودوا - فعل امر جمع مذکر مخاطب از «جاد یجود» یعنی از باب نصر اجوف
واوی: سخا و کرم نمودن است چون «جود» بضم جیم «جو مردیرا» گویند. مفردش
«جد» میاید چون «قل»

علینا، با جار مجرورش متعلق به جودوا. همچنین بجرعة متعلق به جودوا و او،
رابطه حال. للفضل، با جار و مجرور متعلق به حصل و خبر مقدم. فضل: تقیض نقص
است به معنای تفوق. اسباب مبتدای مؤخر، و جمع سبب سبب، وسیله را گویند.
بها، جار مجرور متعلق به یتوسم.

یتوسم، از باب تفعیل فعل مضارع مفرد مذکر غایب مبنی للمفعول مشتق از
«وسم» یتوسم، یعنی دارای علامت و نشان میشود جمله فعلیه از لحاظ اعراب محلا
مرفوع و صفت از برای اسباب.

محصول بیت - ای پسران عموی ما (عموزادگان ما) بایک جرعه در باره
ما جوانمردی کنید یعنی یک جرعه بما احسان کنید. بدانید که فضل و کرم را علائمی
است که صاحب کرم با آنها مشخص میگردد: علائم فضل صاحبان فضل، جود و
بخشش است پس جرعه‌ای احسان کنید تا نشانیهای فضل و کرم در شما وجود یابد.

ایا من علا کل السلاطین سطوة

ترحم جزاک الله فالخیر مغنم

ایا - حرف ندا من، اسم موصول منادی. علا، فعل ماضی مفرد مذکر غایب
ناقص واوی «علا» در اینجا به معنای «غلبه کرده» میباشد. کل، مفعول صریح و مضاف
بر سلاطین. سلاطین جمع سلطان و سطوة، به معنای قهر و غضب. و تمیز علاست بانصبی
که مخصوص تمیز است

ترحم، فعل امر مفرد مذکر مخاطب: رحم کن جزاک الله، جمله دعائی و حشو ملیح

فالخیر، فاحرف تعلیل . الخیر لفظاً مرفوع و مبتدا . مغنم، مصدر میمی یعنی غنیمت لفظاً مرفوع خبر مبتدا .

محصول بیت - بکسی ندا میزند که در سطوة و قدرت به تمام سلاطین غلبه کرده است : رحمی بما کن تاحق تعالی جزاهای خیرت دهد . چونکه عمل خیر کردن غنیمت است . یعنی ترحم بمایک امر خیر است و برای انجام کار خیر باید فرصت را غنیمت شمرد .

الحاصل باید امر خیر انجام دادن را غنیمت دانست .

**لکل من الخلان ذخر و منیته
و للحافظ المسکین فقر و مغرم**

من الخلان ، خبر مقدم . خلان جمع خلیل یعنی دوستان . ذخر، بضم ذال معجمه و سکون خاء معجمه مبتدای مؤخر به معنای آذوقه است و او ، حرف عطف . منیه، بضم «میم و سکون نون» بمعنای آرزو و مراد . للحافظ - اعرابش مانند «من الخلان» میباشد .

المسکین ، صفت حافظ : فقر مبتدای مؤخر . و او حرف عطف . مغرم ، بفتح «میم و را» و سکون «غین» چیزیکه ادایش لازم و ضروری است چون دین و دیت اما اینجا مراد «دین» است .

محصول بیت - هر یک از دوستان آذوقه و ذخیره‌ای دارد که با آن زندگی بکند . اما حافظ مسکین فقط فقر و دین دارد . مراد : تمام دوستان کامران و کامکارند اما حافظ مسکین نا کام و نامراد است . این بیت خواجه متضمن معنای حسن طلب است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

غزل چهار صد و سی و هفتم

این چه شور است که دردور قمر می بینم
همه آفاق پر از فتنه و شرمی بینم

شور - بچند معنای میاید و در اینجا مراد از آن غوغا و فتنه است . که، حرف رابط
صفت آفاق : اطراف .

محصول بیت - این چه غوغاست که دردور قمر می بینم . تمام دنیا را از فتنه و
شرم پر می بینم . خواجه این غزل را در خروج تیمور که بالای عظیمی بود و بزرگتر از
آن دیده نشده گفته است.

دختران را همه جنگست و جدل بامادر
پسران را همه بدخواه پدر می بینم

بدخواه - صفت مرکب به معنای عدو . بدخواه پدر، از قبیل اضافه اسم فاعل
به مفعولش . پسران مفعول اول و بدخواه مفعول دوم فعل «می بینم»

محصول بیت - دختران کارشان همه جنگ و جدال است بامادر و پسران را
عموماً دشمن پدر می بینم . حاصل اینکه کنایه است از شلوقی و شور و شرعالم .

ابلهان را همه شربت ز گلابست و شکر
قوت دانا همه از خون جگر می بینم

محصول بیت - شربت ابلهان از گلاب شکر آمیز است و اما غذای دانایان را
از خون جگر می بینم .

ص ۱۱۰ جلد سوم

اسب تازی شدہ مجروح بزیر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می بینم

مراد از طوق حلقه است یعنی آنچه چیزیکه از گردن اسب والاغ آویزان میکنند،

محصول بیت - اسب عربی در زیر پالان مجروح شده در حالیکه طوق طلائی را

در گردن خر می بینم. مراد اشخاص بزرگ و محترم خوار و خفیف و در جای مردم

پست قرار گرفته اند و اما فرومایگان را در مقام ذوات محترم می بینم .

پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن

که من این پند به از گنج گهر می بینم

محصول بیت - ای عزیز پند حافظ را بشنو و برو، نیکی کن زیرا من این پند را

از گنج گوهر بهتر می بینم یعنی گهر سخن از گهر سنگ عزیزتر و شریفتر است .

وله ایضاً فی حرف النون

پایان جلد سوم

فہرست غزلیات

صفحہ	مطلع غزل	شمارہ
۱۴۷۳	الای طوطی گویای اسرار	۲۷۸ -
۱۴۸۰	عید است و آخر گل و یاران در انتظار	۲۷۹ -
۱۴۸۵	صبا زمزل جانان گذرد ریغ مدار	۲۸۰ -
۱۴۸۹	ای صبا نکہتی از کوی فلانی بمن آر	۲۸۱ -
۱۴۹۲	ای صبا نکہتی از خاک رہ یار بیار	۲۸۲ -
۱۴۹۷	روی بنما و وجود خودم از یاد بیر	۲۸۳ -
۱۵۰۲	شب قدر است و طی شد نامہ ہجر	۲۸۴ -
۱۵۰۵	گر بود عمرو بہ میخانہ رسم بارد گر	۲۸۵ -
۱۵۰۹	ای خرم از فروغ رخت لالہ زار عمر	۲۸۶ -
۱۵۱۳	دیگر ز شاخ سروسہی بلبل صبور	۲۸۷ -
۱۵۱۸	یوسف گم گشتہ باز آید بہ کنعان غم مخور	۲۸۸ -
۱۵۲۲	نصیحتی کنمت بشنو و بہانہ مگیر	۲۸۹ -
۱۵۲۸	روی بنما و مرا گو کہ دل از جان بر گیر	۲۹۰ -
۱۵۳۳	دلچندم بریزی خون زدیدہ شرم دار آخر	۲۹۱ -
۱۵۳۷	ساقیا مایہ شباب بیار	۲۹۲ -
۱۵۴۰	سروبالا بلند خوش رفتار	۲۹۳ -

صفحہ	مطلع غزل	شمارہ
۱۵۴۲	ہزارشکر کہ دیدم بکام خویشت باز	۲۹۴
۱۵۴۵	منم کہ دیدہ بدیدار دوست کردم باز	۲۹۵
۱۵۵۰	ای سرونازحسن کہ خوش میروی بناز	۲۹۶
۱۵۵۳	در آ کہ در دل خستہ توان در آید باز	۲۹۷
۱۵۵۷	حال خونین دلان کہ گوید باز	۲۹۸
۱۵۶۰	بیا و کشتی ما درشط شراب انداز	۲۹۹
۱۵۶۳	خیز و در کاسہ زر آب طربناک انداز	۳۰۰
۱۵۶۷	بر نیامد از تمنای لب ت کامم هنوز	۳۰۱
۱۵۷۰	دلم ربودہ لولی وشیت شورانگیر	۳۰۲
۱۵۷۵	خوش آن شبی کہ در آبی بصد کرشمہ و ناز	۳۰۳
۱۵۷۷	براه میکہدہ عشاقراست در تک و تاز	۳۰۴
۱۵۷۹	عروس گل دگر آمد بیزم گلشن باز	۳۰۵
۱۵۸۱	ای صبا گر بگذری بر ساحل رودارس	۳۰۶
۱۵۸۳	گلعداری ز گلستان جهان مارابن	۳۰۷
۱۵۸۸	دلار فیق سفر بخت نیک خواہت بس	۳۰۸
۱۵۹۱	درد عشقی کشیدہ ام کہ مپرس	۳۰۹
۱۵۹۳	دارم از زلف سیاهش گلہ چندان کہ مپرس	۳۱۰
۱۵۹۶	جانا ترا کہ گفت کہ احوال مپرس	۳۱۱
۱۵۹۹	باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش	۳۱۲
۱۶۰۱	اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش	۳۱۳
۱۶۰۴	بدور لالہ قدح گیرو بی ریا میباش	۳۱۴
۱۶۰۷	صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش	۳۱۵
۱۶۱۰	باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش	۳۱۶
۱۶۱۳	فکر بلبل ہمہ آنست کہ گل شد یارش	۳۱۷

صفحہ	مطلع غزل	نمبر
۱۶۱۷	شراب تلخ میخوام کہ مردافکن بود زورش	۳۱۸ -
۱۶۲۱	خوشا شیراز و وضع بی مثالش	۳۱۹ -
۱۶۲۵	چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش	۳۲۰ -
۱۶۲۹	یارب آن نو گل خندان کہ سپردی بمنش	۳۲۱ -
۱۶۳۳	ببرد از من قرار و طاقت و هوش	۳۲۲ -
۱۶۳۵	سحر ز ہاتف غیب رسید مژدہ بگوش	۳۲۳ -
۱۶۳۹	ہاتفی از گوشہ میخانہ دوش	۳۲۴ -
۱۶۴۳	در عہد پادشاہ خطا بخش جرم پوش	۳۲۵ -
۱۶۴۸	دوش با من گفت پنهان کاردان تیز ہوش	۳۲۶ -
۱۶۵۲	ای ہمہ شکل تو مطبوع و ہمہ جای تو خوش	۳۲۷ -
۱۶۵۵	کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش	۳۲۸ -
۱۶۵۹	مجمع خوبی و لطف است عذار چومہش	۳۲۹ -
۱۶۶۲	دلہ رمیدہ شد و غافلہ من درویش	۳۳۰ -
۱۶۶۶	ما آزمودہ ایم درین شہر بخت خویش	۳۳۱ -
۱۶۶۹	من خرابم ز غم یار خراباتی خویش	۳۳۲ -
۱۶۷۲	چو جام لعل تو نوشم کجا بماند ہوش	۳۳۳ -
۱۶۷۵	نیست کس را ز کمند سر زلف تو خلاص	۳۳۴ -
۱۶۷۹	از رقیبت دلہ نیافت خلاص	۳۳۵ -
۱۶۸۱	حسن و جمال تو جہان جملہ گرفت طول و عرض	۳۳۶ -
۱۶۸۳	بیا کہ میشنوم بوی جان از آن عارض	۳۳۷ -
۱۶۸۶	گرد عذار یار ما تا بنوشت دور خط	۳۳۸ -
۱۶۸۹	ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ	۳۳۹ -
۱۶۹۱	قسم بحشمت جاہ و جلال شاہ شجاع	۳۴۰ -
۱۶۹۳	بامدادان کہ ز خلوت گہ کاخ ابداع	۳۴۱ -

صفحہ	مطلع غزل	شمارہ
۱۶۹۸	در وفای عشق تو مشہور خوبانم چو شمع	۳۴۲ -
۱۷۰۲	بفر دولت گیتی فروز شاہ شجاع	۳۴۳ -
۱۷۰۵	سحر بیوی گلستان ہمی شدم در باغ	۳۴۴ -
۱۷۰۸	طالع اگر مدد دہد دامنش آورم بکف	۳۴۵ -
۱۷۱۳	مقام امن ومی بیغش و رفیق شفیق	۳۴۶ -
۱۷۱۶	زبان خامہ ندارد سر بیان فراق	۳۴۷ -
۱۷۲۱	کسی مباد چو من خستہ مبتلای فراق	۳۴۸ -
۱۷۲۳	اگر شراب حوری جرعہ فشان بر خاک	۳۴۹ -
۱۷۲۶	ہزار دشمنم اگر میکنند قصد ہلاک	۳۵۰ -
۱۷۳۰	ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک	۳۵۱ -
۱۷۳۳	خوش خبر بادی ای نسیم شمال	۳۵۲ -
۱۷۳۹	شمت روح و داد و شمت برق وصال	۳۵۳ -
۱۷۴۴	دارای جہان نصرت دین خسرو کامل	۳۵۴ -
۱۷۴۹	بعہد گل شدم از توبہ شراب خجل	۳۵۵ -
۱۷۵۳	اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول	۳۵۶ -
۱۷۵۶	ہر نکتہ کہ گفتم در وصف آن شمایل	۳۵۷ -
۱۷۶۱	ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل	۳۵۸ -
۱۷۶۴	رہروان را عشق بس باشد دلیل	۳۵۹ -
۱۷۶۸	ای بردہ دلم راتو بدین شکل و شمائل	۳۶۰ -
۱۷۷۱	بسحر لعبت چشم تو ای خجستہ خصال	۳۶۱ -
۱۷۷۴	عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام	۳۶۲ -
۱۷۷۹	مرحبا طائر فرخ پی فرخندہ پیام	۳۶۳ -
۱۷۸۳	عاشق روی جوانی خوش نوخاستہ ام	۳۶۴ -
۱۷۸۶	بشری اذا السلامة حلت بذی سلم	۳۶۵ -

صفحہ	مطلع غزل	شمارہ
۱۶۹۲	باز آی ساقیا کہ هوا خواہ خدمتم	۳۶۶ -
۱۷۹۶	دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم	۳۶۷ -
۱۸۰۱	بغیر از آنکہ بشد دین و دانش از دستم	۳۶۸ -
۱۸۰۴	زلف بر باد مده تا ندھی بر بادم	۳۶۹ -
۱۸۰۷	فاش میگویم و از گفتہ خود دلشادم	۳۷۰ -
۱۸۱۱	مرا می بینی و دردم زیادت میکنی ہردم	۳۷۱ -
۱۸۱۶	سالہا پیروی مذهب رندان کردم	۳۷۲ -
۱۸۲۱	دیشب بسیل اشک رہ خواب میزدم	۳۷۳ -
۱۸۲۶	ہر چند پیر و خستہ دل و ناتوان شدم	۳۷۴ -
۱۸۲۹	خیال روی تو بر کار گاہ دیدہ کشیدم	۳۷۵ -
۱۸۳۲	ز دست کوتہ خود زیر بارم	۳۷۶ -
۱۸۳۶	گرچہ افتاد ز زلفش گرہی در کارم	۳۷۷ -
۱۸۴۰	گر دست دہد خاک کف پای نگارم	۳۷۸ -
۱۸۴۴	در نہانخانہ عشرت صنمی خوش دارم	۳۷۹ -
۱۸۴۷	مرا عہدیت با جانان کہ تا جان در بدن دارم	۳۸۰ -
۱۸۵۳	من کہ باشم کہ بر آن خاطر عاطر گذرم	۳۸۱ -
۱۸۵۸	قصیدہ - جوزا سحر نہاد حمایل برابرم	
۱۸۶۸	تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم	۳۸۲ -
۱۸۷۱	بتیغم گر کشد دستش نگیرم	۳۸۳ -
۱۸۷۴	مزن بر دل ز نوک غمزہ تیرم	۳۸۴ -
۱۸۷۸	نماز شام غریبان چو گریہ آغازم	۳۸۵ -
۱۸۸۲	گر دست رسد در سر زلفین تو بازم	۳۸۶ -
۱۸۸۶	در خرابات مغان گر گذرافتد بازم	۳۸۷ -

شماره	مطلع غزل	صفحہ
۳۸۸ -	مژدہ وصل تو کو کز سرجان برخیزم	۱۸۹۰
۳۸۹ -	چرانہ در پی عزم دیار خود باشم	۱۸۹۳
۳۹۰ -	من دوستدار موی خوش و روی دلکشم	۱۸۹۶
۳۹۱ -	خیال روی تو چون بگذرد بگلشن چشم	۱۹۰۰
۳۹۲ -	گرچہ از آتش دل چون خم می در جوشم	۱۹۰۵
۳۹۳ -	گرمن از سرزنش مدعیان اندیشم	۱۹۰۹
۳۹۴ -	حجاب چہرہ جان می شود غبار تنم	۱۹۱۳
۳۹۵ -	چل سال رفت و بیش کہ این لاف میزنم	۱۹۱۷
۳۹۶ -	عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم	۱۹۲۱
۳۹۷ -	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چکنم	۱۹۲۵
۳۹۸ -	من نہ آن رندم کہ ترک شاهد و ساغر کنم	۱۹۳۰
۳۹۹ -	صنما با غم عشق تو چہ تدبیر کنم	۱۹۳۷
۴۰۰ -	دیدہ دریا کنم و صبر بصحرا فکنم	۱۹۴۱
۴۰۱ -	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم	۱۹۴۵
۴۰۲ -	بعزم توبہ سحر گفتم استخارہ کنم	۱۹۴۹
۴۰۳ -	حاشا کہ من بموسم گل ترک می کنم	۱۹۵۳
۴۰۴ -	روز گاری شد کہ در میخانہ خدمت میکنم	۱۹۵۶
۴۰۵ -	من ترک عشق شاهد و ساغر نمیکنم	۱۹۶۱
۴۰۶ -	بمژگان سبہ کردی هزاران رخنہ در دینم	۱۹۶۴
۴۰۷ -	حالیہ مصلحت وقت در آن می بینم	۱۹۶۷
۴۰۸ -	اگر برخیزد از دستم کہ با دلدار بنشینم	۱۹۷۱
۴۰۹ -	در خرابات مغان نور خدا می بینم	۱۹۷۵
۴۱۰ -	غم زمانہ کہ هیچش کران نمی بینم	۱۹۸۰
۴۱۱ -	خرم آن روز کزین منزل ویران بروم	۱۹۸۴

صفحہ	مطلع غزل	شمارہ
۱۹۸۸	گر ازین منزل غربت بسوی خانہ روم	۴۱۲ -
۱۹۹۱	آن کہ پا مال جفا کرد چو خاک را ہم	۴۱۳ -
۱۹۹۵	دیدار شد میسر و بوس و کنار ہم	۴۱۴ -
۲۰۰۱	دردم از یارست و درمان نیز ہم	۴۱۵ -
۲۰۰۴	ما بیغمان مست دل از دست داده ایم	۴۱۶ -
۲۰۰۷	ما پیش پای تو صد رو نہادہ ایم	۴۱۷ -
۲۰۱۲	ما بدین در نہ پی حشمت و جاہ آمدہ ایم	۴۱۸ -
۲۰۱۶	فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم	۴۱۹ -
۲۰۲۱	خیز تا از در میخانہ گشادی طلبیم	۴۲۰ -
۲۰۲۶	ما ز یاران چشم یاری داشتیم	۴۲۱ -
۲۰۲۹	صلاح از ما چہ میجوئی کہ مستانرا صلاح گفتیم	۴۲۲ -
۲۰۳۲	ما درس سحر در سر میخانہ نہادیم	۴۲۳ -
۲۰۳۶	بگذار تا بشارع میخانہ بگذریم	۴۲۴ -
۲۰۴۰	خیز تا خرقہ صوفی بخراباب بریم	۴۲۵ -
۲۰۴۶	بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم	۴۲۶ -
۲۰۵۰	صوفی بیا کہ خرقہ سالوس بر کشیم	۴۲۷ -
۲۰۵۴	دوستان وقت گل آن بہ کہ بعشرت کوشیم	۴۲۸ -
۲۰۵۷	ما بر آریم شبی دست دعائی بکنیم	۴۲۹ -
۲۰۶۰	ما تگوئیم بدو میل بنا حق نکنیم	۴۳۰ -
۲۰۶۷	سرم خوشست و بیانگ بلند میگویم	۴۳۱ -
۲۰۷۱	بارہا گفتم و بار دگر میگویم	۴۳۲ -
۲۰۷۵	گر چہ ما بندگان پادشہیم	۴۳۳ -
۲۰۷۸	روز عیدست و من امروز در آن تدبیرم	۴۳۴ -
۲۰۸۱	تا سایہ مبارکت افتاد بر سرم	۴۳۵ -
۲۰۸۴	الم یان للاحباب ان یترحموا	۴۳۶ -
۲۰۹۳	این چہ شور است کہ دردور قمر می بینم	۴۳۷ -

- ۱۹- شاه شجاع : رجوع شود به فهرست جلد اول
- ۲۰- شافعی : محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۵) دومین فقیه از فقهای اربعه اهل سنت که رساله مهمی در اصول فقه دارد شافعیان پیرو او هستند .
- ۲۱- شمعی : رجوع شود به فهرست جلد اول
- ۲۲- فرعون : لقب عمومی پادشاهان قدیمی مصر بوده ولی اینجا مراد فرعونى است که معاصر موسى بوده و از سال ۱۲۹۵ تا ۱۲۲۵ پیش از مسیح سلطنت کرد .
- ۲۳- فلاطون : از حکمای یونان در سال ۴۷۶ در آتن میزیست مشهورترین اثرش : جمهور افلاطون است درباره سیاست
- ۲۴- قارون : رجوع شود به فهرست جلد اول
- ۲۵- کیخسرو : از پادشاهان داستانی کیان ، پسر سیاوش و نوه کیکاوس و از موعودهای دین زردشت میباشد .
- ۲۶- کیقباد : پدر یا نیای کیکاوس و مؤسس سلسله کیانی
- ۲۷- کیکاوس : پدر سیاوش از شاهان داستانی شاهنامه
- ۲۸- مجنون : رجوع شود به فهرست جلد اول
- ۲۹- محمود : « « « « «
- ۳۰- موسی : از پیغمبران است کتابی آورد بنام تورات در حدود قرن ۱۳ پیش از میلاد
- ۳۱- منصور شاه : رجوع کنید به فهرست جلد دوم (پسر شرف الدین مظفر بن امیر مبارزالدین محمد) لقبش شجاع الدین است .
- ۳۲- نوح : از پیغمبران است
- ۳۴- یحیی بن مظفر : یحیی شاه (نصره الدین)
- فهرست نام کتابها در پایان جلد چهارم از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

